محال ثلاث

(تنکابن ، کلارستاق ، کجور)

در جنبش مشروطیت

ایرج رودگر کیادارا

نشر کیادارا

اسناد تازه یافته از دوران مشروطیت

شابک :۳-۸-۹۲۸۲۴-۹۶۴
ISBN:964-92824-8-

9789649282480

۲۵۰۰ تومان

محال ثلاث

در جنبش مشروطیت

ایرج رودگر کیادارا

٧١٧٢٩

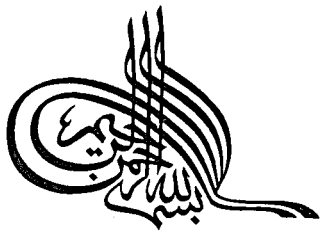

تقدیم به روح پاک پدرم

محال ثلاث (تنکابن، کلارستاق، کجور) در نهضت مشروطیت

کیا، ایرج، ۱۳۲٤ -
محال ثلاث (تنکابن، کلارستاق، کجور) در نهضت مشروطیت/ مولف ایرج رودگرکیادارا.— تهران: کیانا، ۱۳۸۰.
۳۱۰ ص.: مصور، نمونه، عکس.
ISBN 964-92824-8-3: ۲۵۰۰۰ ریال
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپاگ.
کتابنامه به‌صورت زیرنویس.
۱.ایران -- تاریخ -- انقلاب مشروطه، ۱۳۲٤ - ۱۳۲۷ق. -- محال ثلاثه. ۲.محال ثلاثه -- تاریخ.
الف.عنوان.

DSR۱٤۳٤/م۳ک۹ ۹۵۵/۲۲۷٤

کتابخانه‌ملی‌ایران
محل نگهداری: ۸۰م-۱۳۳۸٤

▣ محال ثلاث(تنکابن،کلارستاق،کجور) در جنبش مشروطیت

▣ مؤلف: ایرج رودگر کیا دارا

▣ حروفچینی و صفحه‌آرایی: مسیح نظام‌زاده نایینی ▣ لیتوگرافی: نگارگران ▣ چاپ : میران

▣ نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۱ ▣ تیراژ: ۱۵۰۰ جلد ▣ ناشر: کیانا ▣ شابک: ۳ - ۸ - ۹۲۸۲۴ - ۹۶۴

نشر کیانا: انتهای بلوار آفریقا، بلوار گلستان، بلوار گیتی،

مشیری، پلاک ۱۰ واحد ۱۶ تلفن: ۲۰۴۶۸۵۳

حق چاپ برای مولف محفوظ می باشد

فهرست

مقدمه ۷

بخش اول

وضعیت مختصر ولایت محال ثلاث و موقعیت سیاسی و اجتماعی خاندانهای حکومتگر ۹

۱ - تنکابن ۱۰

۲ - کلارستاق ۱۰

۳ - کجور ۱۱

ب - تشکل قومی محال ثلاث ۱۱

۱ - تنکابن ۱۲

۲ - کجور ۱۲

۳ - کلارستاق ۱۳

ج - موقعیت سیاسی خاندانهای حکومتگر محال ثلاث ۱۴

۱ - خاندان کیا نعیم میار(ملک مرزبان) ۱۴

۲ - خاندان کیا سهراب رودگر ۲۲

۳ - خاندان فقیه ۴۰

۴ - خاندان خلعتبری ۵۱

۵ - سوابق تاریخی طوایف مهاجر در محال ثلاث ۶۰

متن التزام نامه ۶۵

ماجرای سید عالمگیر ۷۶

۶ - خاندان میرزا ابراهیم کجوری ۸۲

۷ - خاندان میرزا محمد زکی کجوری ۸۳

بخش دوم

آغاز نهضت و قیام مشروطه خواهان و استقرار رژیم مشروطه اول ۹۲

بخش سوم

استقرار مشروطیت دوم ۱۹۹
جنگ ولی‌آباد و شهادت سرتیپ میرزا محمدخان فقیه ۲۴۵
اوضاع محال ثلاث از سال ۱۳۳۲ هـ. ق الی ۱۳۳۹ هـ. ق ۲۵۳
توطئه قتل امیر اسعد توسط احسان بلشویک ۲۸۷
اتحاد علی اصغرخان ساعدالدوله و احسااله‌خان بلشویک ۲۸۸

مقدمه

ولایت محال ثلاث (تنکابن -کلارستاق -کجور) گرچه بخش کوچکی از کشور پهناور ایران را تشکیل می‌دهد ولی گذشته‌ای پر ماجرا و تاریخی پر حادثه دارد. بررسی دقیق از تاریخ تحولات سیاسی این ولایت قدیمی و نشیب و فرازهای پیش آمده در آن به ویژه در نهضت مشروطه اول و دوم، علاوه بر آنکه دلیلی بر رشد افکار سیاسی مردم این منطقه می‌تواند باشد، نشانی هم از علاقه‌مندی مردم این سامان به سرنوشت سیاسی خویش به ویژه کشور ایران دارد. اگرچه تحولات پیش‌آمده در این ولایت، با روند کلی تحولات مملکت وجوهات مشترکی دارد ولی بدون شک برخی از مختصات آن با تاریخ گذشته منطقه بی ارتباط نبوده زیرا تعدیات حکومت مرکزی و حاکمان دست نشانده آنان به مردم خاصه از زمان سلسله صفویه به بعد و داستانهای رایج از ظلم بی حد و حساب والیان از سال ۱۲۰۰ هـ. ق تا استقرار رژیم مشروطه، که نمونه بارز آن سلب آزادی و تجاوز به حق و حقوق و غصب اموال و اراضی مردم توسط حاکمان بود، به مرور مردم را در رسیدن به اهداف مشترک که مبارزه با دستگاه حاکمه باشد، نزدیک‌تر ساخت تا آنجا که اولین واکنش آنان را در مقابل حکومت به صورت حرکتی منسجم در واقعه رژی و شورش مردم تنکابن علیه حاکم آنجا می‌توان دید. تداوم این قبیل اعتراضات اعم از پنهان و آشکار در یک دهه و چندین سال بعد در آغاز نهضت مشروطیت ایران به حرکتی کاملاً انقلابی بدل و به قیام مردم علیه حکومت استبدادی و استقرار رژیم مشروطه منجر گردید که در نوع و عصر خود بی‌نظیر بود. و اما استقرار رژیم مشروطه در ایران به دنبال صدور فرمان مشروطیت در تاریخ چهاردهم جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۴ هـ. ق برابر چهاردهم مرداد سال ۱۲۸۵ شمسی پیش آمد و کشور ایران

رسماً در ردیف دول مشروطه صاحب پارلمان (کنستی توسیون) قرار گرفت ولی چندان به درازا نکشید که تمام سعی و مجاهدت مردم با به توپ بسته شدن مجلس شورای ملی به پایان آمد و مجدداً دوره خوف و وحشت آغاز گردید که در تاریخ ایران به استبداد صغیر محمد علیشاهی معروف است. اکنون پیش از آنکه مطلب مورد نظر را که چگونگی آغاز سیر نهضت مشروطه در ولایت محال ثلاث باشد آغاز کنیم، بهتر آنست جهت آشنایی خوانندگان با موضوع و چگونگی سیر نهضت مشروطه و تاثیر برخی عوامل بوجود آورنده نهضت در محال ثلاث، نخست مختصر آشنایی با وضعیت جغرافیایی، سیاسی و اجتماعی ولایت محال ثلاث پیدا کنیم و سپس موضوع مورد نظر را دنبال نماییم. در این رهگذر استناد نویسنده به اسناد معتبری می‌باشد که در رابطه با موضوع صادر و در دست است. همچنین آنجا که به اسناد معتبر دسترسی نبود بسیار کوشش گردید تا با استناد به اقوال معتبر موضوع را دنبال نماییم و چه بهتر اینگونه نقل و قولها از زبان کسانی باشد که خود و خاندان آنان روزگاری در ردیف خانواده‌های مطرح در منطقه قرار و از نزدیک دستی بر آتش داشته‌اند. لذا اینجانب در استفاده از این قبیل گفت و شنودها هیچگونه کمبودی نداشته چرا که به علت قرابت سببی که بین خاندانهای قدیمی ولایت ثلثه وجود دارد اینجانب هم در گوشه‌ای از آن دایره قرار و به آسانی به هر نقل و قول معتبر دسترسی داشته و دارم. بنابراین بیشتر اقوال معتبر از زبان کسانی بیان گردیده که سالیان سال در بطن امر قرار و به نحوی از انحاء در ماجراهای حادث سهیم می‌باشند.

بخش اول

وضعیت مختصر ولایت محال ثلاث و موقعیت سیاسی و اجتماعی خاندانهای حکومتگر

از لحاظ جغرافیایی و تقسیمات کشوری تا پیش از روی کار آمدن سلسله قاجاریه، منطقه تنکابن یکی از مناطق حاکم نشین گیلان شرقی «بیه پیش»* بود. با آغاز فرمانروایی آقا محمدخان قاجار منطقه تنکابن همچون گذشته بخشی از سرزمین گیلان محسوب می‌شد ولی متعاقب پشت کردن مهدی‌خان خلعت‌بر** حاکم منتصب زندیه در تنکابن به لطفعلی‌خان آخرین پادشاه سلسله زند و اطاعت بی چون و چرا از آقا محمدخان قاجار، منطقه مذکور از اواخر سال ۱۱۹۵ هـ ق (۱۱۶۰ ش) از ایالت گیلان جدا و به ایالت مازندران پیوست و چندی بعد با ادغام مناطق کلارستاق، کجور

---

*. *تا پایان سلسله زندیه ایالت گیلان به دو قسمت «بیه پس» و «بیه پیش» تقسیم می‌شد که مرز بین این دو منطقه رودخانه سفید رود بود منطقه‌ای که در ضلع شرقی رودخانه قرار داشت بنام بیه پیش نامیده می‌شد که مرکز آن شهر لاهیجان بود. شاه عباس صفوی در سال ۱۰۰۱ هـ. ق (۹۷۵ ش) سرزمین بیه پیش راکه تا آن زمان حکومتی نیمه مستقل داشت از دست خان احمد خان گیلانی آخرین امیر خاندان سادات کیایی خارج و رسماً تابع حکومت مرکزی نمود.*

**. *طبق اقوال این طایفه تیره‌ای از اعراب و بزرگان آنان در دربار صفویه به شغل خلعت‌بری و بردن تحف و هدایای شاهی به ایالات مشغول خدمت بودند، بدین لحاظ نسبت دادن اسم خلعت‌بر که معرف یک شغل خاص می‌باشد به لغت اسمی ولی بی‌معنی خلابر و ریشه گرفتن از کلمه مذکور اصولاً صحیح به نظر نمی‌رسد*

و تنکابن در یکدیگر، ولایتی بنام محال ثلاث یا ثلثه که مستقل از ایالت مازندران و گیلان باشد به وجود آمد. این ولایت شامل مناطقی می‌شد که امروزه شهرهای رامسر، تنکابن، چالوس، نوشهر و رویان را در بر می‌گیرد. حدود محال ثلاث از غرب به رودخانه سرخانی در گیلان و از شرق به سواده در نور مازندران و از طرف شمال به دریای خزر محدود می‌شد و از جنوب مرزهای مشترکی با قزوین، طالقان، و رودبار قصران داشت. مرکز ولایت محال ثلاث محلی بنام خرم آباد واقع در تنکابن بود و مناطق سه گانه آن ولایت به شرح زیر نامیده می‌شد.

۱ - تنکابن

از لحاظ تقسیمات کشوری، تنکابن به چهارده بلوک به اسامی زیر تقسیم می‌گردید.

سیاه رستاق، سخت سر، گلیجان، میان نایه، خرم آباد، مزار دشت، سیاه ورز، جور بند و جیر بند، زوار، نشتا، لنگا، کلار آباد، اشکور و دو هزار.

۲ - کلارستاق

بخش دیگر ولایت محال ثلاث منطقه‌ای بنام کلارستاق بود که از قدیم‌الایام همراه منطقه کجور (واقع در شرق رودخانه چالوس) بخشی از سرزمین رستمدار* را که ملوک پادوسبانی تا سال ۱۰۰۶ هـ. ق بر آن حکومت می‌کردند تشکیل می‌داد.** حدود منطقه کلارستاق از غرب به رودخانه

---

*. *در تاریخ عالم آرای عباسی ضمن شرح وقایع سال ۱۰۰۶ هـ. ق که سلسله کهن پادوسبانی به دست شاه عباس صفوی منقرض گردید چنین آمده است: «ولایت رستمدار در میانه ولایت مازندران و گیلان واقع شده و مشتمل بر دشت و جبال است طوالش از حدود آمل و مازندران تا تنکابن گیلان، عرضش از کوه دماوند تا کناره دریای خزر...». ظهیرالدین مرعشی در کتاب تاریخ طبرستانی و رویان و مازندران، حد غربی رستمدار را ابتدا منطقه‌ای بنام ملاطه ذکر می‌کند که بعدها در زمان حکمرانی ملک هزار اسف بن شهر نوش (۵۶۰ - ۶۰۶) پادوسبانی، منطقه سخت‌سر سامان غربی ولایت رستمدار شد ولی در زمان استندار شهر اکیم بن نماور (۶۳۳ - ۶۷۱) رودخانه نمکاوه رود (نمک‌آبرود) مرز غربی رستمدار تعیین گردید. قابل ذکر است که از تاریخ مذکور تا انقراض سلسله پادوسبانی حدود رستمدار از شرق به الیشرود در مغرب آمل و از غرب به رودخانه نمک‌ابرود محدود می‌شد.*

**. *پادوسبان یا پازگسبان که در زبان عرب فاذوسبان یا فاذوسفان خوانده می‌شود از دو کلمه پادوس* ←

نمک‌آبرود و از شرق به رودخانه چالوس ختم می‌گردید و از طرف جنوب مرز مشترکی با طالقان، و رودبار قصران داشت و آن شامل چهار بلوک به اسامی زیر می‌شد:

دشت کلارستاق، کلاردشت، بیرون بشم و کوهستان که قسمت غربی آن به نام دلیر و قسمت شرقی به نام الامل و الند خوانده می‌شد. ساکنین منطقه کلارستاق از تیره‌های بومی قدیمی می‌باشند ولی از چند قرن پیش به این طرف باید سه طایفه مهاجر لر، ترک و کرد را به آن اضافه نمود. مرکز حکومتی کلارستاق ابتدا در محلی بنام لاهو واقع در کلاردشت بود ولی بعدها به محل دارماش کلا در جنوب غربی شهر فعلی چالوس تغییر مکان داد.

۳ - کجور

این منطقه از غرب به رودخانه چالوس و از شرق به نور و از جنوب به منطقه بلده در نور محدود بود و آن شامل دوازده بلوک به اسامی زیر می‌شد.

پنجک رستاق، زندرستاق، کوهپر، لاشک، انگز، شهر کجور، فیروزکلا، کران، خیر رود کنار، چلندر، نارنج بن و کجه رستاق. مرکز حکومتی کجور ابتدا در شهر کجور واقع بود ولی از زمان حکومت حبیب‌اله‌خان ساعدالدوله بر ولایت محال ثلاث ابتدا به نارنج بن و سپس به محل خواچک که بعدها حبیب آباد نامیده شد تغییر مکان داد.

ب - تشکل قومی محال ثلاث

همزمان با قدرت گرفتن خاندان حکومتگر خلعت‌بری در تنکابن، طوایف مختلفی از بومیان و خاندانهای کهن و نام آور در مناطق محال ثلاث سکونت داشتند که مشهورترین آنان در مناطق سه گانه عبارتند از:

لـ *یا پازوگس و بان تشکیل می‌شود که در اصل بمعنای استاندار یا امیر ناحیه آمده. اصل کلمه پارسی و تاریخ رواج آن به زمان خسرو انوشیروان ساسانی بر می‌گردد که کشور ایران به چهار بخش بنام پازوگس یا پادگس تقسیم شد که اداره کننده هر بخش را پازوگسبان می‌گفتند سلسله پادوسبانیان از سال ۴۵ تا ۱۰۰۶ هـ. ق در رستمدار حکومت می‌کردند در این سال ملک جهانگیر و ملک بهمن آخرین ملوک این سلسله به دستور شاه عباس صفوی به قتل رسیدند و سلسله ایرانی پادوسبانی منقرض گردید. ملوک این سلسله از نژاد کیوس ساسانی بودند. فرمانروایان این سلسله در آغاز عنوان اِسْپَهْبَذ و سپس پادوسبان و اِسْتَندار و سرانجام عنوان ملوک پیدا کردند.*

۱ - تنکابن

از قدیمی‌ترین و اصیل‌ترین اقوام این منطقه باید از ساکنین کوهستانهای سر به فلک کشیده اشکور، دو هزار و سه هزار تنکابن نامبرد که تا این اواخر هر طایفه با اسامی خاصی شناخته و از یکدیگر متمایز بودند. از معروفترین طوایف تنکابن باید از جماعت گالشْ، تالِشْ، شیرَجْ، گُلیجْ، داجْ، اَسَسْ، اِمْرِجْ، رودگر، بااوج، کاگو، ببری، پلنگ، خواجه و فقیه نامبرد. علاوه بر طوایف مذکور، از چند قرن پیش به این طرف، طوایف دیگری وارد منطقه شده و به مرور در نواحی مختلف سکونت اختیار کردند. این طوایف عبارتند از: خلعت‌بران، قوی حصارلو، مسعودی، کلانتر، اصانلو، خواجه‌وند، عبدالملکی و طایفه آواره فیوج. و اما از مشهورترین خاندانهاییکه از سال ۱۲۰۰ هـ. ق (۱۱۶۵ش) تا سال ۱۳۰۵ شمسی مصادف با آغاز حکومت رضاخان، به عنوان زمینداران بزرگ در تنکابن می‌شناسیم باید از خاندان خلعت‌بری(نیکویی - زهری - تاجبخش - ناصر تاش)، مسعودی، رودگر، خواجوی لنگایی، کلانتر* و غیره نامبرد.

۲ - کجور

این ناحیه از قدیمی‌ترین مناطق محال ثلاث و مازندران محسوب می‌شود که سابقه تاریخی آن به پیش از اسلام بر می‌گردد و شهر کجور مقر حکومت دسته‌ای از ملوک پادوسبانی بود که حکومت آنان از سال ۴۵ هـ. ق آغاز و تا سال ۱۰۰۵ هـ. ق به درازا کشید. از مشهورترین ملوک پادوسبانیان که بر کجور حکومت کرد باید از ملک کیومرث بن بیستون پادوسبانی نامبرد و آخرین آنان نیز ملک جهانگیر بود که به دستور شاه عباس صفوی به قتل رسید. نخستین حاکمی که پس از ملک جهانگیر بر کجور حکومت کرد، باید از ابن حسین‌خان (الوند سلطان) برادر فرهادخان سردار نامی شاه عباس نامبرد که پس از مدتی کوتاه به حکومت سرخس منصوب شد[1] و پس از وی اله قلی بیک قورچی باشی به حکومت کجور منصوب گردید. و به همین ترتیب تا اوایل حکومت سلسله قاجاریه منطقه کجور زیر نظر حاکمان سلاطین صفویه، افشاریه و زندیه اداره شد. و اما از قدیمی‌ترین و شناخته شده‌ترین طوایفی که در کجور می‌توان سراغ نمود باید از طایفه پادوسبانی،

---

*. *نسب این خاندان به ملا فتاح تنکابنی صاحب کتاب «تحفه حکیم مؤمن» پزشک مخصوص شاه سلیمان صفوی می‌رسد.*

۱. *التدوین فی احوال جبال شروین صفحه ۱۰۴ - چاپ وزارت انطباعات ناصری*

رویانی کیا، اَنگاسی، کُپِخْ، دیو، تَنِکْ، کالِخْ، پولِخْ، مَتَج، اِویلْ، داج*، رودگر، آهنگر، فیروز(بهار - ایسی - کاوه - قادی)** بون و کینج نامبرد. طوایف دیگری که قدمت سکونت آنان در کجور از اسامی بالا کمتر می‌باشد عبارتند از: خواجه‌وند، درویش، قمی، عبدالملکی*** و طایفه آواره فیوج.

۳ - کلارستاق

ناحیه مذکور از قدیم‌الایام بخشی از سرزمین رستمدار بود که زیر نظر ملوک پادوسبانی اداره می‌شد و به علت دور بودن از ایالات بیه پیش در غرب و مازندران در شرق، قرنها از دستبرد حکام و ملوک گیلان و مازندران در امان ماند و همین امر باعث گردید که طوایف کهن و بومی این منطقه تا سال ۱۲۰۰ هـ. ق از آسایش نسبی برخوردار و اداره امور منطقه به دست امیران محلی در گردش باشد. بیشتر امیران و سرکردگان طوایف در منطقه سردسیر کلاردشت بسر می‌بردند و اغلب در قراء لاهو، پیشَنبور، گِردچال(کردیچال) ساکن بودند. و اما از معروفترین طوایف بومی و کهن کلارستاق باید از طوایف: اَکِج، شورمِج، مِجْلِخْ، لُکَرِخْ، کُرِخْ، اوزِخْ، اَنگِرِخْ، وِرِیْخْ، هَرِسیخْ، مَدو، مَتِکا، کیله، عسگرج، میار(میار کیانی - میار سلطانی - ملک مرزبان)، رودگر(رودگر کیا - صفاری - رودگر صفاری - رودگریان - رویگریان - رودگری - رودگر نژاد - رودگر پور) سام و فقیه(فقیه نصیری - فقیه ملکی - فقیه عبدالهی) نامبرد. لازم به ذکر است، حرف (ج) که در دنباله اسامی طوایف آمده به عنوان حرف نسبت هم به کار می‌رود. در این میان پراکندگی سکونت طایفه رودگر از سایر طوایف گسترده‌تر بوده و محل سکونت آنان از تنکابن تا ناحیه کجور شرقی در کوهپر علیا می‌رسید و از آنجا به منطقه کوهستانی چلاوان و چاکسر در آمل و محله رودگری‌ها در بابل و منطقه نوکنده در مازندران شرقی کشیده می‌شد.[1] و به این ترتیب تنها طایفه‌ای که محل سکونت آنها در سراسر استان مازندران پراکنده می‌باشد باید از طایفه رودگر نامبرد. و اما امروزه از برخی طوایف بومی

---

*. *محل اصلی این طایفه در تنکابن است ولی تاریخ مهاجرت تعدادی از آنان به کجور معلوم نیست.*

**. *تمام اسامی مندرج در بین‌الهلالین دارای پسوند فیروز می‌باشد.*

***. *عبدالملکی‌ها در دهه اول سلطنت ناصرالدین شاه و همزمان با صدارت میرزا آقاخان نوری از ولایت محال ثلاث به زاغمرز بهشهر کوچ داده شدند ولی تعداد کمی از آنان در مناطق سه گانه ولایت ثلثه باقی ماندند از جمله در قریه بازار سر واقع در کلاردشت.*

۱. *مازندران و استرآباد تألیف هـ. ل. رابینو ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی صفحه ۱۰۹ و ۲۳۶ و ۲۳۹*

کهن مانند طایفه کُرج، کیله، و مدو کمتر نام و نشانی می‌توان جست همچنین از طایفه معروف و بزرگ مجلج* در صدد قیاس با گذشته تعداد کمی باقی مانده است. از میان اسامی مذکور تنها دو طایفه کهن منطقه به اسامی میار و رودگر و بعدها فقیه دست اندرکار حکومت محلی بوده و تا روی کار آمدن رضاخان از موقعیت ویژه‌ای از جمله امتیازات دیوانسالاری در منطقه برخوردار بودند. و اما به جمع طوایف مذکور باید طایفه کرد(خواجه‌وند)، لر(لک - دلفان)، کلهر و ترک(عبدالملکی) را اضافه نمود که از نیمه دوم قرن دوازدهم هجری به بعد وارد منطقه محال ثلاث شده و به سکونت اجباری در چند منطقه تن در دادند.

ج - موقعیت سیاسی خاندانهای حکومتگر محال ثلاث

۱ - خاندان کیا نعیم میار(ملک مرزبان)

در مورد سوابق تاریخی خاندان میار باید گفت آنچه از سینه به سینه رسید و به گوش صاحبدلان نشست و آنچه از درون خانه‌های مردم با نام و نشان شنیده شد اینکه این طایفه از بقایای ملوک پادوسبانی به شمار می‌آیند که سرکردگان آنها به نام «ملک مرزبان» مشهور و مامور حفاظت از مرزهای غربی ولایت رستمدار بودند. پس از انقراض سلسله پادوسبانی در رستمدار، نام‌آورترین فرد این خاندان، کیا نعیم ملک مرزبان بود. نعیم دارای دم و دستگاه باشکوه سلطانی بود و نشستنگاهش در نزدیکی دژ باستانی کلار قرار داشت نعیم همیشه صد غلام سیمین کمر در خدمت داشت. زین و برگش زین سلطانی و تختش جواهر نشان و کلاه زرینش فخر بر خورشید عالمتاب می‌فروخت چرا که او امیری بزرگ و صاحب نژاد و یادگاری از دودمان ملوک رستمداری بود. پس بی جهت نبود که مردم بگویند:

---

*. *مجلج‌ها طایفه بزرگی بودند که بیشتر در منطقه قشلاق کلارستاق و منطقه ییلاقی مجل در کلاردشت زندگی می‌کردند این طایفه ابتدا در ردیف صاحبان اراضی بزرگ به شمار می‌رفتند ولی طبق اقوال در یک کوچ ییلاق به قشلاق، شب را در میان دره برزگی بسر بردند ولی سحرگاهان سیل مهیبی طومار زندگی آنان را در هم پیچید تا آنجا که امروزه از آن طایفه بزرگ قدیمی بیش از چند صد نفر باقی نمانده و اکثراً در منطقه قشلاق کلارستاق در بلوک نمک آبرود پی به کارکشاورزی اشتغال دارند.*

اسب رهـــوار و زیـــن ســـلطانی
تـخت سـیمین و آیـین مسـلمانی
خـــود زریـــن و اطـــلس آبـــی
جـملگی از خـدا بـر نـعیم ارزانـی
مـــوج دریـــا و لنگـــر کشـــتی
سکه از زر می‌زند نعیم کـلاردشتی

نعیم شاه در دوران فرمانروایی نادرشاه افشار و کریم‌خان زند بر ایران، در منطقه کلارستاق حکومت می‌کرد ولی همزمان با حکومت کریم‌خان ادعای پادشاهی کرد و سکه بنام خود زد لیکن در این راه سر از تنش جدا شد. بنا به اقوال خانوادگی کیا نعیم در مجمع تغییر سلسله صفویه در دشت مغان شرکت داشت و رای به سلطنت نادر داد و پس از چندی به حکومت کلارستاق و کجور توفیق پیدا کرد و به آرزوی زنده کردن سلسله پادوسبانی رسید. نعیم در طول سلطنت نادرشاه در کمال قدرت بر ولایت کجور و کلارستاق حکمرانی نمود. سالها بعد به درخواست نادر عازم سرکوب اکراد قوچان شد ولی با کشته شدن نادر در فتح آباد قوچان و در هم ریختن سپاه نادری چندی در آن دیار بسر برد و از نزدیک شاهد پریشان حالی سلسله افشاریه بود و چون کار را بر این منوال دید به استر آباد آمد و از آنجا با کشتی راهی کلارستاق شد و در مصب رودخانه چالوس پا به حوزه فرمانروایی خود گذارد و چندین سال بعد در زمان سلطنت کریم‌خان زند ادعای پادشاهی کـرد و سکه بنام خود زد. چندی به استقلال زیست ولی سرانجام قوای زندیه با کمک و راهنمایی صادق نامی که پدر مهدی‌خان خلعت‌بر(حاکم بعدی تنکابن) بـود نـعیم را دسـتگیر و سـپس بـه شـیراز فرستادند مدتی در زندان بسر برد سپس به دستور کـریم‌خان، هـمراه چـند تـن از اطـرافـیان در حالیکه نیمه برهنه بود و غل و زنجیر به پا داشت در کنار ارگ کریمخانی تیر باران شـد و آن‌گـاه دژخـیمان سـر از تـنش جـدا کـردند.* روایت دیگـر حـاکـی از آنست کـه رابطه نـزدیکی بـین

*. *به نقل از شادروان میرزا داودخان صفاری(رودگر). میرزا داودخان فرزند میرزا اسـعدالله‌خان رودگـر کلارستاقی (سر رشته داری کل افواج محال ثلاث) بود که از طرف جده خود (سرو جهان خانم دختر علیقلی سلطان میار) سبباً نسب به آن خاندان می‌برد. مرحوم داود صفاری در سال ۱۲۷۰ شمسی در قریه نمک آبرود کلارستاق به دنیا آمد سواد خواندن و نوشتن را در حد معمول زمان فراگرفت سپس به تهران رفت و در مدرسه*
←

حسینقلی‌خان قاجار (جهانسوز شاه) پسر محمد حسن‌خان قاجار و کیا نعیم که هر دو از مخالفین سلسله زندیه بودند وجود داشت و هنگامیکه حسینقلی‌خان علیه کریم‌خان در مازندران و نواحی سمنان و دامغان سر به شورش برداشت کیا نعیم حامی حسینقلی‌خان بود. پس از کشته شدن حسینقلی‌خان در استرآباد (۱۱۸۸ هـ . ق) کیا نعیم علم مخالفت را علیه زندیه در کلاردشت بلند کرد و بزودی خلق بی شماری گرد خود جمع آورد و سپس در زد و خورد خونینی که بین قشون کیا نعیم و سپاهیان لر زکی‌خان زند* در کلاردشت در گرفت، نعیم بعد از شکست به کجور رفت ولی در محل نیمور دستگیر و پس از اعزام به ساری به دستور زکی‌خان زند سر از تنش جدا گردید.** حس انتقام جویی طایفه میار علیه زندیه زمانی به اوج خود رسید که آقا محمدخان قاجار در برابر

لـ دارالفنون به تحصیل پرداخت. چندین سال بعد به کلارستاق مراجعت نمود و در دارالحکومه تنکابن مشغول خدمت گردید سپس به نیابت از پدر به معاونت دارالانشای تنکابن منصوب شد. بعدها در ادارات ثبت املاک و راه خدمت کرد. نامبرده در آذر ماه سال ۱۳۴۱ شمسی دار فانی را وداع گفت.

*. منابع مستند ورود زکی‌خان زند را به مازندران بعد از کشته شدن حسینقلی‌خان قاجار ذکر می‌کنند که به دستور کریم‌خان و برای سرکوب شورشیان عازم مازندران و استر آباد گردید. در این صورت روایت اخیر هم می‌تواند به حقیقت نزدیک باشد.

**. بنا به اظهار والد مولف، شادروان علیقلی رودگر کیا (رودگر)، به نقل از علامه شهیر، دانشمند بزرگ میرزا محمد طاهر کلارستاقی(فقیه) مشهور به تنکابنی. میرزا علیقلی رودگر فرزند بزرگ میرزا محمد حسین‌خان کلارستاقی(رودگر) مشهور به تنکابنی بود. نامبرده از طرف جده خود(سرو جهان خانم دختر علیقلی سلطان میار) سبباً نسب به خاندان میار می‌برد. مرحوم علیقلی رودگر در سال ۱۲۸۰ شمسی در قریه نمک آبرود کلارستاق به دنیا آمد. سواد ابتدایی را نزد شیخ محمد دیزانی طالقانی (شیخ صالح) فرا گرفت آنگاه به تهران رفت و در مدرسه اقدسیه به تحصیل پرداخت پس از فوت پدر، به دستور محمد ولی‌خان تنکابنی (سپهسالار اعظم) در وزارت پست و تلگراف مشغول به خدمت گردید و چندی بعد به مقام منشی باشی رسید. در سال ۱۳۰۷ شمسی به ریاست اداره پست و تلگراف حبیب آباد کجور منصوب شد در سال ۱۳۱۱ به دستور سرتیپ آیرم رئیس شهربانی رضاخان دستگیر و پس از غصب اموال و املاکش در محال ثلاث به سرخس خراسان تبعید شد. بعد از واقعه شهریور ۱۳۲۰ به کلارستاق رفت چندی به ریاست ادارات پست و تلگراف نوشهر، چالوس، رامسر و تنکابن منصوب گردید آخرین سمت نامبرده کفیل و ریاست پست و تلگراف شهرستان تنکابن بود. نامبرده در سال ۱۳۳۷ شمسی بازنشسته و در بهمن ماه سال ۱۳۵۹ در کلارستاق دار فانی را وداع گفت. صفحه بعد اولین حکم انتصاب نامبرده را نشان می‌دهد که در سال ۱۳۳۷ هـ . ق صادر گردیده است.

نمونه ۹۲

اداره تلگرافخانه مبارکه

مورخه ۳ حوت سنه ۱۳۳۷

اداره ۱۳۴۴ ضمیمه

آقای میرزا علیقلی خان

برحسب مرقومه عدد ۲۰۴۷ ریاست کل شما باستخدام اداره
تلگراف برقرار آمدید و ماهی ده تومان مواجب بالتمامی
دو هزار تومان هم بشما مرحمت شده خودتان را برای خدمت
تحریرات اداره حاضر کنید مشروط بر اینکه تا ۶ ماه دیگر
در علم تلگراف فارسی و لاتینی و سایر معلومات امتحان رضایت
بخشی بدهید اگر غیر این باشد اداره در اخراج شما مختار خواهد بود

از این رو حوت یوم

زندیه قد علم و سر کردگان طوایف مازندران را به سوی خود کشید. از جمله گروندگان به خان قاجار یکی مرتضی قلی سلطان میار برادر زاده کیا نعیم ملک مرزبان و دیگری محمد تقی‌خان پسر کیا داراب رودگر بود که همراه گروهی از تفنگداران طوایف کلارستاق به خدمت خان قاجار شتافتند. و از عجایب روزگار اینکه مهدی‌خان خلعت‌بر حاکم تنکابن هم برای حفظ مقام و موقعیت خود با یکصد و هشتاد درجه چرخش پشت به هدایت الله‌خان گیلانی و لطفعلی‌خان زند کرده و به سوی خواجه تاجدار شتافت و سر تعظیم به درگاه سرور تازه به دوران رسیده فرود آورد و سوگند قدیم را به آسانی شکست. شأن عمل مهدی‌خان خلعت‌بری آن چنان به مذاق رؤسای طوایف محال ثلاث که برخی طرفدار و احتمالاً برخی در ضدیت با خواجه تاجدار بودند، ناخوشایند بود، که بزودی دو بیتی زیر در مذمت عمل وی سروده شد و مدت مدیدی ورد زبان خاندانهای معروف منطقه که دست اندر کار حکومت و سیاست بودند گردید.

مهدی‌خان پشتک زند　　چه بسا کتک زند
کوسه‌خان فرمان دهد　　مهدی‌خان هم جان دهد

در هر صورت مرتضی قلی سلطان* میار در زمان سلطنت خواجه تاجدار و جانشین وی مدتی به عنوان حاکم بلا منازع در کلارستاق مشغول خدمت بود ولی در خواب غفلت از اینکه مهدی‌خان خلعت‌بر و پسرانش هر روز دامی جهت سرنگونی وی گسترده و هر روز ستاره اقبال آن خاندان را به افول نزدیک می‌کنند. پس از مرگ مرتضی‌خان، چندی هم نوبت حکومت به پسرش آقاخان میار رسید. نامبرده از زمان حکومت پدرش در دستگاه شاهزاده محمد قلی میرزا ملک آرا پسر سوم فتحعلیشاه که از سال ۱۲۱۴ هـ. ق حاکم مازندران گردیده بود بسر می‌برد طبق اقوال خانوادگی آقاخان در هوش و شجاعت و جوانمردی در میان طوایف فردی بی نظیر بود. همزمان با حکومت آقاخان، هادی‌خان سرهنگ حکومت تنکابن را داشت و در ضدیت کامل با آقاخان میار. تا آنجا که از هر فرصتی علیه آقاخان استفاده و نزد محمد قلی میرزا از وی سعایت می‌کرد. از طرف دیگر طوایف مهاجر کرد و لر ساکن کلاردشت را لاینقطع علیه آقاخان به شورش وا می‌داشت.

در زمان حکومت محمد قلی میرزا بر ایالت مازندران ناحیه تنکابن، کلارستاق و کجور رسماً به ولایتی مستقل بنام محال ثلاث یا ثلثه بدل گردید و چون فتحعلیشاه و پسرانش به علت خیانت

---

*. *کلمه پسوند سلطان معرف نوعی شغل نظامی است.*

مهدی‌خان خلعت‌بر به لطفعلی‌خان زند بهای سنگینی برای آن خاندان قائل بودند، جعفر قلی‌خان پسر مهدی‌خان را به نایب الحکومکی کلارستاق منصوب کردند ولی این انتصاب مورد اعتراض آقاخان قرا گرفت و در نتیجه طوایف کلارستاق را علیه جعفرخان بشورانید و در ضمن به لطفعلی‌خان برادر خود دستور داد تا بساط حکومتگران تنکابن را که مورد قبول مردم کلارستاق نبود در هم ریزد. لطفعلی‌خان در نخستین یورش، بساط نایب‌الحکومه را که در نزدیکی سرداب رود مستقر شده بود در هم ریخت و عمارت مسکونی وی را به آتش کشید و جعفر قلی‌خان را به سوی تنکابن فراری داد. مدتی بعد محمد رضاخان خلعتِ‌بری فرزند دیگر هادی‌خان مامور پهن کردن بساط حکومت در کلارستاق شد ولی با مقاومت طوایف کلارستاق به ویژه طایفه میار و رودگر روبرو گردید* و پس از شکست و عقب نشینی به سوی تنکابن در محلی بنام «چارز» واقع در بلوک کلارآباد به قتل رسید. پس از ماجرای اخیر، آقاخان به توصیه میرزا نصرالله‌خان نوری مستوفی و پیشکار مازندران و قربانعلی**خان طبیب(رودگر) یکی از مقربین و محارمین محمد قلی میرزا، همراه میرزا حسینقلی مستوفی(رودگر) به تهران رفت و در بیرون از کاخ شاهی بست نشست و آغاز به تظلم خواهی نمود ولی با سخت‌گیری مامورین ارک شاهی به شهر ری عزیمت و در حرم حضرت عبدالعظیم پناه گرفت و سپس عرضحالی به خط میرزا حسینقلی رودگر مبنی بر تظلم خواهی و احقاق حق به میرزا شفیع مازندرانی صدر اعظم فتحعلیشاه نوشت. انشای سلیس و خط خوش میرزا حسینقلی مستوفی آن چنان کار ساز گردید که فتحعلیشاه هر دو بست نشین را به حضور پذیرفت و پس از استماع سخنان آنان و وقوف بر ماجرا فرمان حکومت کلارستاق را مجدداً بنام میرزا آقاخان میار صادر نمود و آقاخان راهی کلارستاق گردید. ولی میرزا حسینقلی به علت خوش نویسی خاصه داشتن شغل مستوفی‌گری از مراجعت به مازندران منع و سالها زیر دست

---

*. *طبق اقوال خانوادگی در یورش حکومتگران تنکابن به کلارستاق، کیا سهراب رودگر فرزند خود میرزا حسینقلی را که همسر خورشید کلاه خانم دختر آقاخان میار بود همراه تعداد زیادی تفنگدار از پیشنبور کلاردشت به کمک مدافعین کلارستاق فرستاد.*

**. *قربانعلی‌خان طبیب پسر بزرگ کیا سهراب رودگر بود که سالها در دم و دستگاه محمد قلی میرزا حاکم مازندران بسر برد و یکی از محارمین وی گردید. نامبرده پس از سالها خدمت دیوانی به کلاردشت مراجعت کرد و در قریه پیشنبور ساکن شد. صفحه بعد تصویر فرمانی را نشان می‌دهد که از طرف حاکم مازندران در حمایت از قربانعلی‌خان طبیب، به خوانین و رؤسای خواجه وند کلاردشت نوشته شده است.*

خوانین و یوزباشیهای خواجه و نه کلاردشت را اعلام آنکه چون اینجانب را

کمال محبت با ایشان از جمعی میرزا قاسم طیب است باید پس از این کمال شما را

کمال سلوک در شمار بمشارالیه و سایر طایفه رودکر که متعلقان مشارالیه اند

باشد هرگاه آسیبی و اذیتی از ظاهر و باطن بمشارالیه و سایر متعلقانش برسد

از شما هم نخواهم پذیرفت باید از هر راهی مشارالیه

از شما راضی باشد هرگاه بعد الیوم از احدی شاکی و گله مند باشد

و بگوید پیشتر از مادر او و متعلقانش برده اند عوض یک دینار ده دینار خواهم گرفت

خوانین و یوزباشیهای خواجه‌وند کلاردشت را اعلام آنکه چون اینجانب را کمال محبت با عالیجاه ارجمندی میرزا قربانعلی طبیب است باید پس از این همگی شماها را هم کمال سلوک و رفتار بمشارالیه و سایر طایفه رودگر که متعلقان مشارالیه‌اند باشد هرگاه آسیبی و اذیتی از ظاهر و باطن بمشارالیه و سایر متعلقانش برسد از شماها نخواهم پذیرفت باید از هر راهی مشارالیه از شماها راضی باشد هرگاه بعدالیوم از احدی شاکی و گله‌مند باشد و بگوید چیزی از مال او و متعلقانش برده‌اند عوض یکدینار ده دینار خواهم گرفت. البته از قرار نوشته معمول داشته تخلف نورزند در خصوص یک طاحونه آسیابی که در پیش‌انبور الی حال قربان‌خان دلفان و اسمعیل‌خان پیش‌انبوری بخلاف داشته اینجانب آسیاب را بمشارالیه واگذار نموده که پس از این مشارالیهما و دیگران را رجوعی بآسیاب او نباشد والسلام.

عالیجاه ارجمندی حسین‌خان* را اعلام می‌دارد که مالیات مزرعه دیمه گاه سر را که جماعت دلفان کشت و زرع می‌کنند بعالیجاه آقا محمدتقی** رسانیده عالیجاه ابراهیم‌خان آسیاب رسدی*** اسمعیل‌خان را که نصف است کارسازی آقا محمدتقی نماید. معطل کوتاهی نکنید البته از قرار مرقوم.

---

*. میرزا حسینقلی رودگر(مستوفی) برادر قربانعلی‌خان طبیب

**. حاکم شرع ولایت پسر کیا داراب و برادر کیا سهراب رودگر

***. رسد در زبان فارسی طبری به معنای سهم می‌باشد

میرزا شفیع مازندرانی مشغول انجام وظیفه بود و تا زمان مرگش که همزمان با سلطنت محمد شاه اتفاق افتاد به خدمت دیوانی در پایتخت و مازندران اشتغال داشت. و اما آقاخان چندی پس از مراجعت به کلارستاق عازم ساری شد و دوباره در دستگاه محمد قلی میرزا ملک آرا مشغول خدمت گردید. در غیاب آقاخان لطفعلی‌خان میار به نیابت از وی به کار حکومتی در کلارستاق مشغول بود. در زمان حکومت ولی‌خان سرهنگ چون نامبرده در خالی کردن حریف از میدان توفیقی نیافت، باب دوستی را با سرکردگان طوایف خواجه‌وند و لک گشود و به آتش اختلافات بین اقوام بومی و مهاجرین دامن زد تا آنجا که بزودی زد و خورد خونین بین طرفین آغاز گردید. آقاخان برای خواباندن شورش وارد کلاردشت شد ولی کاری از پیش نبرد - سپس به دستور محمد قلی میرزا، آقاخان و سران طوایف مهاجر عازم ساری شدند ولی پیش از خروج از کلارستاق در نزاعی که بین تفنگداران کلارستاق و مهاجرین در کجور در گرفت به قتل رسید که بدون شک دست ولی‌خان سرهنگ در این ماجرا در کار بود. از آن پس خورشید اقبال طایفه میار رو به افول گذارد به ویژه بر اثر جنگهای داخلی کلاردشت و زد و خوردهای خونین طوایف بومی با مهاجرین که بیشتر به تحریک خلعت‌بران صورت می‌گرفت از قدرت این طایفه کاسته شد و به مرور رؤسای این طایفه از کار حکومتی فاصله گرفتند و در عوض راه رسیدن حکام تنکابن به حکومت محال ثلاث باز شد.

۲ - خاندان کیا سهراب رودگر

از دیگر طوایف نام‌آور کلارستاق باید از طایفه پر جمعیت رودگر نامبرد که طبق اقوال رایج در خانواده‌های بزرگ طایفه، نسب آنان به امیران کیایی مازندران می‌رسد. مسقط‌الرأس این خاندان از قدیم‌الایام در قریه پیشنبور کلاردشت واقع بود و هم اکنون نیز گروه کثیری از این طایفه در قریه مذکور بسر می‌برند. از یک فرمان قدیمی گمشده دوره صفویه و دو نوشته در حاشیه دو کتاب قدیمی دستنویس و چاپ سنگی که در مورد سلسله انساب طایفه رودگر مرقوم گردیده که بگذریم، با توجه به یک سند قدیمی خرید و فروش مربوط به بخش وسیعی از منطقه کلاردشت و تنکابن که در سال ۱۱۶۳ هـ. ق تنظیم گردیده، نام چندین شهود از طایفه رودگر به انضمام اسم کیا داراب رودگر پدر کیا سهراب در حاشیه سند دیده می‌شود. کل املاک مندرج در سند در سال

مذکور به خواجه محمد صالح* اسبچینی فروخته شده ولی در سال ۱۲۵۶ هـ. ق به مالکیت میرزا حسینقلی مستوفی فرزند کیا سهراب رودگر در آمده است که تصویر پشت و روی سند در صفحه بعد ملاحظه می‌گردد.** و اما از حاشیه رفتن‌ها که بگذریم طبق اقوال خانوادگی در اجتماع یکصد هزار نفره‌ای که توسط نادرشاه، از سران طوایف مختلف ایران دردشت مغان برای انقراض سلسله صفویه گرد آمد کیا داراب رئیس طایفه پر جمعیت رودگر نیز شرکت داشت و رأی به پادشاهی نادر داد (۱۱۴۸ هـ. ق برابر ۱۱۱۴ش) و باز طبق اقوال، کیا سهراب پسر کیا داراب چندی با منصب سلطانی در رکاب نادر بود و در استرآباد خدمت می‌کرد ولی پس از قتل نادر به کلاردشت آمد و از کار نظام کناره گرفت و باز طبق اقوال، میرزا محمد تقی خان رودگر پسر دیگر کیا داراب در اواخر سلسله زندیه و اوایل حکومت آقا محمدخان قاجار حاکم کلارستاق بود و اما سالها بعد میرزا حسینقلی به جای پدر به ساری رفت و در دم و دستگاه دیوانی وارد شد و پس از مدتی به مقام مستوفی رسید و بعدها توسط برادرش قربانعلی طبیب که از نزدیکان محمد قلی میرزا ملک آراء حاکم مازندران بود، به میرزا شفیع بند پئی صدر اعظم فتحعلیشاه معرفی شد و در رده خوشنویسان و مستوفیان دیوان اعلی قرار گرفت و نزد صدر اعظم از تقرب خاصی برخوردار گردید. میرزا حسینقلی به سرکردگی دسته‌ای از افواج مازندرانی در جنگهای ایران و روس شرکت نمود و پس از آن در محاصره هرات که توسط عباس میرزا نایب‌السلطنه در سال ۱۲۴۹ هـ. ق

---

*. *خواجه محمد صالح پدر خواجه فتاح سلطان پدر خواجه یوسف سلطان پدر خواجه علی‌خان لنگایی معروف به خان لنگا می‌باشد این خاندان از قدیمی‌ترین خاندانهای منطقه لنگای تنکابن بوده و قسمت اعظم دهستان لنگا از قبیل قراء اسبچین، جیسا، تالش خیل، امرج کلا، حیدر آباد، مشهد سرا، کرکاس، خواجه خرابه و غیره در مالکیت خاندان مذکور بود ولی با گرفتن حکومت خلعت‌بران در محال ثلاث قراء مذکور به مرور از دست صاحبان آنان خارج و به مالکیت حکام جدید در آمد. هم اکنون خانواده‌های خواجوی، خواجه خسان و خواجه محمدی در لنگا از اعقاب خاندان بزرگ خواجه لنگا می‌باشند.*

**. *اصل سند متعلق به خاندان رودگر بوده و نزد اینجانب می‌باشد. لازم به ذکر است که طبق اقوال خانوادگی بخش وسیعی از مناطق طالقان، کلاردشت و رستمدار در زمان حکمرانی کیا امیر حسین بر مناطق مذکور در مالکیت وی قرار داشت ولی پس از کشته شدن نامبرده به دست شاه اسماعیل صفوی کلیه املاک کیا امیر حسین به تصرف پادشاه صفوی درآمد لیکن بعدها بخشی از آن املاک به مرور توسط اعقاب وی از جمله کیا داراب خریداری و مجدداً در مالکیت آن خاندان قرار گرفت.*

هو المنان

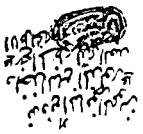

الحمد لله الذي احل البيع وحرم الغصب والرضى وصلى الله على محمد وآله وسيد الطاهرين ذو الدرجات العلى وسلم تسليما كثيرا

اما بعد

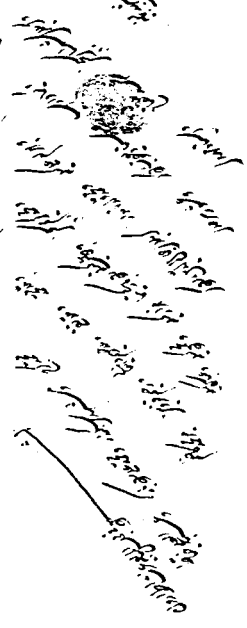

صورت گرفت، شرکت داشت. پس از مرگ عباس میرزا به تهران برگشت و دوباره در رده مستوفیان دیوانی مشغول خدمت گردید. میرزا حسینقلی در نخستین سالهای سلطنت محمد شاه درگذشت. طبق اقوال در میهمانی حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله مسموم گردید. به دنبال فوت نامبرده، ماوقع توسط پسرش میرزا عبدالله‌خان که در آن زمان سمت سرهنگی داشت به اطلاع حاجی میرزا آقاسی و از آن طریق به اطلاع محمد شاه رسید. بهره‌مندی از سواد معمول زمان به ویژه خوشنویسی و داشتن منصب مستوفی در دیوان شاهی از یک طرف و قدمت و تشخص خانوادگی نامبرده از طرف دیگر جملگی بر شأن میرزا حسینقلی افزوده بود تا آنجا که شاه و صدر اعظم پس از اطلاع از ماجرا، ساعدالدوله را به کندن چشمهایش تهدید نمودند ولی موضوع پس از چندی فیصله یافت و ساعدالدوله توانست پیش از برگشت به تنکابن موافقت حاجی میرزا آقاسی را در اعزام میرزا عبدالله‌خان سرهنگ به محال ثلاث جلب نماید. به دستور شاه، میرزا عبدالله‌خان ابتدا به ساری رفت و سپس به ریاست فوج اول محال ثلاث منصوب شد و عملاً از کار دیوانی و دربخانه شاهی دور گردید. میرزا عبدالله‌خان در جنگ هرات که در زمان محمد شاه در گرفت شرکت کرد که نتیجه آن از دست دادن یک چشم و معیوب شدن یک پایش بود ولی بعداً طبق فرمانی که از طرف محمد شاه صادر شد از وی قدردانی به عمل آمد و به منصب سرتیپی رسید که تصویر سواد حکم در صفحه بعد ملاحظه خواهد شد.* سالها بعد از ورود میرزا عبدالله‌خان به مازندران یکی از پسران وی بنام میرزا ولی‌الله که در مناصب مالی و سپاهگیری انجام وظیفه می‌نمود حسب تقاضای علیرضاخان عضدالملک حکمران مازندران به آن ایالت رفت و به شغل مستوفی‌گری و سررشته‌داری افواج محال ثلاث و استرآباد مشغول خدمت گردید. برابر اسناد و مدارک و آمار دولتی نامبرده از سال ۱۲۹۲ هـ. ق در مقام مذکور انجام وظیفه می‌نمود. صفحات بعد چهار برگ آمار دوایر دولتی ایران را در سال مذکور نشان می‌دهد که نام میرزا ولی‌الله (رودگر) در ردیف مستوفیان ایالت مازندران ثبت است در همین سال نام میرزا عبدالله‌خان (رودگر) و میرزا مهدی‌خان** خواجه‌وند در ردیف ملتزمین رکاب وزیر لشکر دیده می‌شود. علاوه بر این محمد قلیخان*** خواجه‌وند به سرکردگی جماعت خواجه‌وند محال ثلاث برقرار می‌باشد همچنین نام

---

*. *سواد حکم مربوط به خاندان رودگر بوده و نزد اینجانب می‌باشد.*

**. *پدر محمودخان خواجه وند(سنایی)*

***. *پدر سبحانقلی‌خان، یزدانقلی‌خان و هدایت قلی‌خان خواجه وند(یزدانی)*

سواد فرمان مبارک قدر قدرت قوی شوکت السلطان غازی محمدشاه قاجار

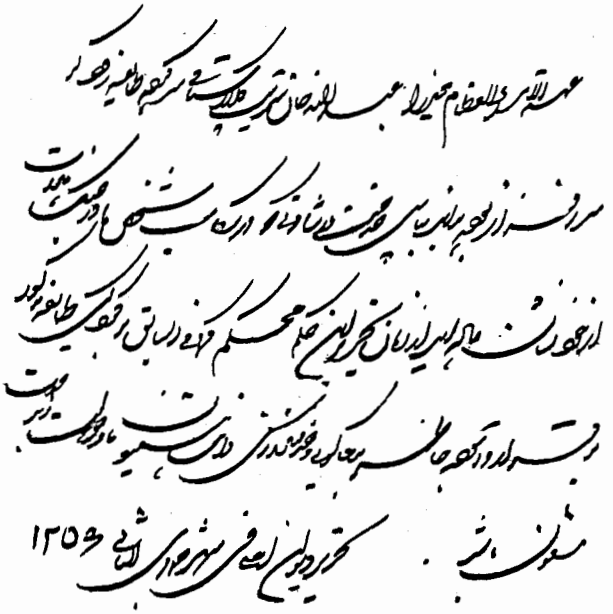

سواد فرمان مبارک قدر قدرت قوی شوکت‌السلطان غازی محمدشاه قاجار عمدةالامراءالعظام میرزا عبدالله‌خان سرتیپ کلارستاقی سرکرده طایفه رودگر سرافراز بوده بداند بپاس خدمت و رشادتی که در رکاب شخص ما در جنگ هرات از خود نشان داده از زمان تحریر این حکم محکم کمافی‌السابق بسرکردگی طایفه مذکور برقرار و آسوده خاطر بدعاگویی و خدمتگزاری ذات همیون ما و دولت ابد مدت مشغول باشد

تحریر دیوان اعلی فی شهر جمادی الثانی ۱۲۵۶

مازندران

بحکومت جناب جلالتمآب عضد الملک

میرزا مسیح نایب الحکومه ۲ میرزا شکرالله مستوفیان میرزا زکی میرزا سید تقی میرزا علی مستوفی میرزا ولی الله

علماء

جناب حاجی ملا محمد حجة الاسلام جناب آقا شیخ جعفر جناب آخوند ملا عبد الرحمن جناب حاجی ملا تقی

اعیان

محمد علیخان دیوان بیگی میرزا مهدیخان منشی مهام خارجه میرزا آقا بزرگ میرزا آقا منشی

ولایات و بلوکات مازندران

محال ثلثه آمل اشرف کلباد (هزار جریب) بالارستاق پائین رستاق

پشتکوه دودانگه بندپی بارفروش

محلات

بحکومت جناب معتمد الملک میرزا نصرالله نایب الحکومه

نطنز

بحکومت نواب والا حسام السلطنه

میرزا محسن پیشکار جناب میرزا محمد سعید امام جمعه جناب میرزا عبد الرسول شیخ الاسلام

همدان

نواب مستطاب والا عز الدوله عبد الصمد میرزا حکمران

میرزا سید ابراهیم مستوفی پیشکار میرزا حسن خان

امیرزادگان

حاجی خسرو میرزا حاجی مهدی میرزا جلال الدین میرزا مظفر الدین میرزا ابو السیف خان سیف الدین میرزا

مجلس لوازم

میرزا فتح الله خان سرهنگ توپخانه میرزا فرج خان سرهنگ توپخانه جلیل خان سرهنگ توپخانه

حاجی موسی خان سرهنگ قورخانه رحیم خان سرهنگ افشار برادر اجودان باشی

حاجی محمد حسن تاجر اصفهانی حاجی محمد تاجر کاشانی غلام رضا بیک فراشخلوت

ارباب قلم

جناب میرزا موسی وزیر لشکر

ملتزمین رکاب

لشکرنویسان

امین لشکر میرزا مصطفی وکیل لشکر میرزا حسین مستوفی نظام

میرزا شفیع میرزا اسمعیل میرزا یوسف میرزا علی میرزا زینل

میرزا محمد علی میرزا زین العابدین میرزا سید محمد میرزا علی

میرزا عبد الحمید میرزا اشرف میرزا محمد میرزا رفیع میرزا حبیب الله

میرزا ابو القاسم میرزا محمد تقی میرزا عبد الله خان میرزا زین العابدین خان

میرزا اسد الله میرزا علی اصغر میرزا محمد قلی نوری حاجی میرزا اشرف

میرزا محمد حسین نوری میرزا اسد الله میرزا مهدی خواجوند

سررشته داران

سررشته داران دفتر لشکر

میرزا ابو القاسم اصفهانی میرزا حسینعلی میرزا زمان میرزا محسن

میرزا

خواجوند

حسینقلیخان قاجار سرتیپ — محمدقلیخان سرکرده — طهماسبقلیخان — قلیخان — حسنخان

عبدالملکی — کرکانرودی دیکیلان

اسدالله خان سرهنگ — جعفرخان سرکرده — نصرةالله خان سرتیپ

عراقی

اسفندیارخان — مصطفی قلیخان — افشار اسدآباد

سرکرده سواره بختیاری — سرتیپ سواره اردستان — کریمخان سرکرده

شاهسون خمسه — دوبون جمعی مهدیقلیخان

یوسفخان سرکرده — عطاخان سرهنگ — ذوالفقارخان سرتیپ — محمدحسنخان — غلامعلیخان — غلامرضاخان

شاهسون اینانلو سرهنگ — سرکرده ایضاً

حاجی صفرعلیخان سرتیپ — عزیزالله خان سرهنگ — حاجی لطفالله خان ایضاً — ولیمحمدخان ایضاً — یوسفخان باود

شاهسون بغدادی — قورت بیکلو — سواره حرکانی جمعی اللهیارخان

فتحعلیخان سرتیپ — حسینقلیخان سرتیپ اول — اجودانباشی

بیرانوند — اوصانلو — قراچورلو خوار

حسنخان سرکرده — یوسفخان — عزیزمحمدخان سرکرده

افشار ساوجبلاغ — کردبچه — هداوند

حسنخان سرهنگ — محمدطاهرخان سرکرده — رحیمخان سرکرده

شاهسواری — محمدنظرخان — افشار بکشلو جمعی اجودانباشی

محمدخان — سرتیپ سواره ایلات — محمدکاظمخان سرکرده

بکز

حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله (خلعتبری) به ریاست فوج سوم تنکابن و نام محمد ولی‌خان سرهنگ پسر نامبرده به نیابت از وی در آمار دولتی ثبت است. در زمان میرزا عبدالله‌خان درگیریهای شدیدی بین طوایف بومی و مهاجرین کرد و لر در کلاردشت در گرفت که در تمامی منازعات جای پای حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله حاکم محال ثلاث دیده می‌شد گو اینکه تمامی زد و خوردها در پایان به صلح منجر می‌گردید ولی با به تحلیل رفتن نیروهای درگیر، سرانجام کار به نفع حکومتگر تنکابن خاتمه می‌گرفت این روش تا پایان حکومت خاندان‌مهدی‌خان در محال ثلاث ادامه داشت و حبیب‌الله‌خان و پسران و نوادگانش با پیش گرفتن این سیاست توانستند علاوه بر آنچه دولت به عنوان تیول به آنان داده بود، اراضی و املاک بی شماری را در مدت سه ربع قرن از مردم تصاحب و حدود املاک غصبی خود را از طرف غرب به داخل ایالت گیلان کشانده و از سوی شرق تا داخل استان مازندران پیش برند. میرزا عبدالله‌خان تا سال وفاتش که در سال ۱۳۰۳ هـ. ق اتفاق افتاد در وزارت جنگ و لشکر مشغول انجام وظیفه بود. صفحه بعد تصویر یکبرگ آمار دولتی راکه مربوط به سال ۱۲۹۸ هـ. ق می‌باشد نشان می‌دهد که نام وی در ردیف صاحب منصبان وزارت جنگ ثبت است. پس از فوت میرزا عبدالله‌خان، میرزا ولی الله رودگر به جانشینی پدر منصوب و به منصب سرهنگی رسید و اغلب همراه حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله و پسرش محمد ولی‌خان نصرالسلطنه، جهت جلوگیری از تاخت و تازهای تراکمه یاغی در استرآباد بسر می‌برد. به دنبال درگیری‌های شدیدی که در سال ۱۲۸۳ هـ. ق بین طوایف بومی منطقه کلاردشت و مهاجرین کرد و لر پیش آمد، نزاع دیگری بین سالهای ۱۲۹۵ تا ۱۳۰۰ هـ. ق بین طوایف بومی مهاجر در کلاردشت در گرفت ولی بزودی آتش نزاع خاموش شد و بدنبال آن اتحاد بین طوایف بومی در مقابل مهاجرین کرد و لر کلاردشت پیش آمد که نتیجه آن نزدیک شدن طوایف مهاجر به بومیان منطقه بود چه اینکه مدتی بعد طایفه خواجه‌وند به اتحادیه مذکور پیوست. اتحاد مذکور به مرور بر اثر وصلت خانوادگی رؤسای طوایف با یکدیگر محکم‌تر گردید. دختر علیقلی سلطان میار به عقد و همسری میرزا ولی الله‌خان رودگر (سرهنگ و سر رشته دار کل افواج محال ثلاث و ولایت استرآباد) پسر میرزا عبدالله‌خان درآمد. از طرف دیگر دختر میرزا عبدالله‌خان سرتیپ(رودگر) در نکاح عبدالعلی‌خان معتضدالسلطان (فقیه) قرار گرفت. علاوه بر این سه تن از دختران محمد تقی‌خان رودگر،* به

*. نرجس، لیلا و زیور سلطان

فوج مخبران ترشیزی
مصطفی قلیخان مهدیخان
سرتیپ اول سرهنگ

فوج بهادران قرائی
مصطفی قلیخان
سرتیپ اول

فوج اول قائینی
میر علیخان میر اسمعیلخان
حشمة الملک سرتیپ
حاجی پرویزخان
سرهنگ

فوج سیم تنکابنی
حبیب الله خان ساعد الدوله
سرتیپ اول
ولیخان
سرهنگ

فوج سربازان کوچک
آغا حسن
سرهنگ

فوج مهندس ملایری
ذو الفقار خان
سرهنگ

موزکانچیان

شکر الله خان موزکانچی باشی غلامحسین بیک و صفر علیخان یاور موزکانچیان

خارج نظام

سواره آذربایجانی

[illegible] افشار صاینقلعه
[illegible] خان سرکرده

جماعت افشار ارومیه
باقرخان سرهنگ

بلا

همسری ابولفتح‌خان معتضد لشکر(فقیه) و علی اکبرخان سرهنگ ساعدالممالک خلعت‌بری و ملا محمد محسن کجوری امین دارالضرب شاهی در آمدند. وصلت دیگری از کلاردشت با خارج از منطقه کلارستاق صورت گرفت و خانواده‌های حکومتگر کلارستاق و کجور را به یکدیگر نزدیک کرد و آن اینکه: دختر دیگر علیقلی سلطان میار به همسری یکی از خوانین خواجه‌وند کجور(خزاعی) در آمد. تمامی این وصلت‌ها پس از آنکه نبات خانم دختر بزرگ میرزا عبدالله‌خان رودگر به عقد سبحان قلی‌خان سرهنگ خواجه‌وند، ایلخان بعدی طوایف کرد و لر منطقه درآمد صورت گرفت و از قضای روزگار چند سال بعد نیز ناصرالدین شاه قاجار در یکی از سفرهایش به منطقه کلاردشت صاحب سلطان خانم خواهر سبحانعلی‌خان را به همسری قبول و داخل در حرم شاهی کرد. با این وصلت به مقام و شأن طایفه خواجه‌وند بیش از گذشته افزوده شد و شاه رسماً به دامادی ایل خواجه‌وند کلاردشت درآمد. مسئله‌ای که به مذاق حکومتگران تنکابن چندان خوشایند نبود. سالها بعد چند وصلت بین شعبه دیگری از خاندان خلعت‌بری و خاندان رودگر با خاندان بزرگ خان لنگا صورت گرفت و آن اینکه یکی از دختران علیخان خواجوی به عقد میرزا محمودخان خلعت‌بری پسر عموی حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله در آمد. و دختری دیگر به همسری میرزا حسین‌خان پسر میرزا ولی‌الله رودگر انتخاب گردید. همچنین یکی از نوادگان دختری علیخان خواجوی به عقد عباس‌خان خلعت‌بری بهادر نظام درآمد و بدین ترتیب راه نفوذ سیاسی حاکمان تنکابن از سر حد نشتارود به سوی شرق کاملاً سد گردید چه اینکه دو خانوداه متنفذ خلعت‌بری و رودگر که به ترتیب در عباس آباد لنگا، کلارآباد و بلوک نمک‌آبرود پی سکونت داشتند بر اثر اختلافات ملکی با محمد ولی‌خان نصرالسلطنه و پسرانش، مانع نفوذ حکومتگران تنکابن به اراضی بلوک لنگا، کلارآباد و نمک‌آبرود پی شده و با غصب اراضی مذکور که مورد نظر محمد ولی‌خان و پسرانش خاصه علیقلی‌خان امیر اسعد بود مخالفت می‌کردند. سوای آنچه گفته شد، حال بر می‌گردیم به شاخه دیگری از طایفه رودگر که اکثراً از طلاب و روحانیون معروف علوم دینی در محال ثلاث و مملکت بودند. این دسته از طایفه نخست در املاک پدری در کجور* سکونت داشتند ولی در اواخر سلسله زندیه ملا محمد** معروف به شیخ خضرا که در علی آباد کجور بسر می‌برد به

---

*. منطقه کوهپر و علی آباد

**. ملا محمد فرزند علی محمد رودگر، برادر بزرگ حاج ملا رجب کاتب بود. ملا رجب در دم و دستگاه ←

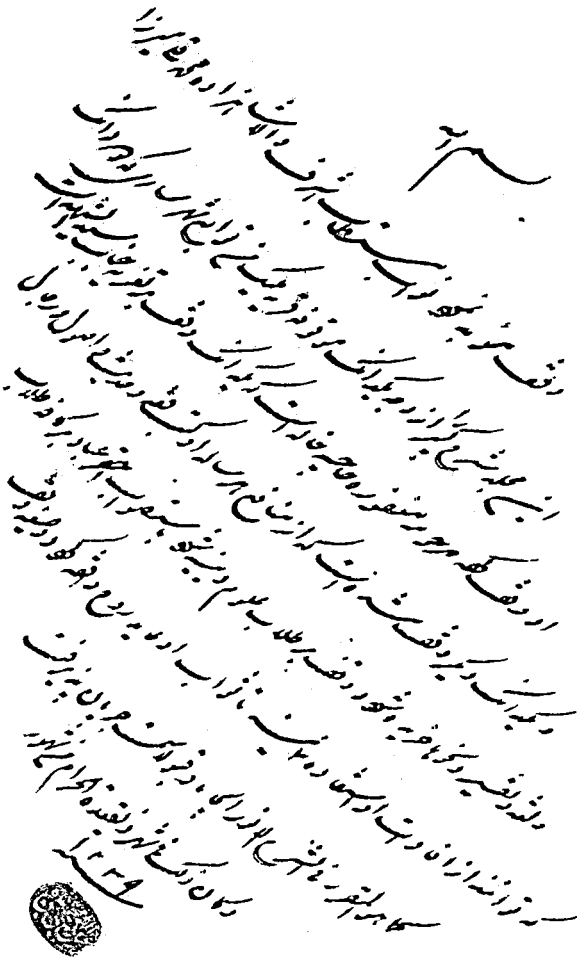

لـ شاهزاده محمد قلی میرزا حاکم مازندران سمت کاتبی داشت و از ارج و قرب خاصی برخوردار بود. بازنویسی از کتاب شرح کبیر به خط ملا رجب در دست است که محمد قلی میرزا درآمد یکدانگ قریه ملیک واقع در ساری را وقف و اختصاص به انتشار و تکثیر کتاب داده است که جهت اطلاع خوانندگان تصویری از متن وقف و صفحه اول کتاب در این صفحه و صفحه بعد به نظر خواهد رسید. تصاویر مذکور را آقای کیومرث صفاری(رودگر) احد از بازماندگان این خاندان در اختیار اینجانب گذارده‌اند. اصل کتاب نزد ایشان می‌باشد.

قد فرغ [illegible] يوم السبت [illegible] [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة على محمد وآله وصحبه أجمعين [illegible]

[illegible] إلى عتق [illegible] الكتاب [illegible]

[illegible] المسلمين [illegible] الكتاب والسنة [illegible] المتواترة [illegible]

[illegible] عليه بالإسلام [illegible] بالعتق [illegible]

[illegible] أعتق [illegible]

[illegible] الرق [illegible]

[illegible] الرق [illegible] أهل الذمة [illegible]

[illegible] الكتاب [illegible]

[illegible] الإسلام [illegible]

[illegible]

[illegible] الغنيمة [illegible]

[illegible] الغنيمة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کلاردشت رفت و چون در آن منطقه، خاصه، پیشنبور صاحب علاقه بود، در آنجا رحل اقامت افکند و در اندک مدتی محل رجوع امور شرعیه مردم شد. از نام‌آورترین اولاد ملا محمد، باید از حاج ملا محمد محسن مجتهد مشهور به تنکابنی نام برد که تحصیلات دینی را از حوزه علوم دینی لنگا و تنکابن آغاز کرد و سپس به اصفهان رفت و چندی بعد راهی عتبات عالیات گردید و در نجف اشرف ساکن شد نامبرده پس از بازگشت به ایران ابتدا در تنکابن و سپس در قریه پیشنبور کلاردشت سکونت نمود. پس از درگذشت ملا محسن مجتهد، اعقاب وی بیشتر در لباس روحانیت قرار و اکثر به مقام اجتهاد رسیدند که معروفترین آنان به ترتیب عبارتند از: حاج ملا نور علی ابن محسن، حاج ملا محمد مجتهد ابن نور علی، حاج ملا محمد مهدی مجتهد ابن ملا محمد، حاج ملا محمد هادی ابن محمد مهدی.

از نام‌آورترین رجل این خاندان می‌باید از حاج ملا نور علی مجتهد کلارستاقی نامبرد. ایشان از اجلهٔ علمای مازندران و از روحانیون بزرگ قرن سیزدهم هجری به شمار می‌آیند که عمده تحصیلات دینی را نزد حاج محمد ابراهیم کلباسی مجتهد معروف در اصفهان و سید علی طباطبایی معروف به صاحب ریاض به پایان برد و به مقام عالی روحانیت رسید. چندی در عتبات عالیات و در نجف اشرف و سامراء بسر برد پس از ورود به ایران بنا به تقاضای محمد علی میرزا دولتشاه فرزند فتحعلیشاه که حاکم ایالات کرمانشاهان و لرستان بود به آن صفحات عزیمت نمود و زمام امور شرعی مردم را به دست گرفت. فتحعلیشاه و پسرش پانصد تومان مقرری جهت وی برقرار کردند[1] و دولتشاه نیز نزدیک به سی پارچه آبادی در لرستان به وی انتقال داد. پس از درگذشت نامبرده فرزند عالمش بنام حاج ملا محمد مجتهد کلارستاقی معروف به تنکابنی از اجلهٔ علما و فقهای قرن سیزدهم به شمار می‌رود. نامبرده نخست در اصفهان نزد حجت‌الاسلام شفتی به تحصیل علوم دینی پرداخت چندی بعد به عتبات عالیات رفت و در نجف از شاگردان معروف صاحب جواهر بود. حاج ملا محمد پس از چند سال توقف در عتبات به تنکابن مراجعت نمود و به تدریس علوم دینی مشغول گردید. سپس به کلاردشت رفت و در قریه پیشنبور ساکن شد ولی در اواخر عمر بیشتر ایام را در قریه کلاچان چالوس بسر می‌برد.

محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه در یکی از تالیفات وزارت انطباعات ناصری راجع به ایشان

---

۱. *بزرگان تنکابن صفحه ۲۸۶*

چنین می‌نویسد:

«فقیه مقدس، صادق سلیم الصدر بود و به تالیف قصص العلماء علم تراجم رجال را قرین» «انفعال نمود.»[۱]

و در کتاب دیگری راجع به ایشان چنین آمده:

«العالم الفاضل... عالم ادیب حسیب، عابد زاهد ورع حسن الخلق متواضع، و قد بزرمنه» «مؤلف ملیح و مصنف فصیح فی العقائد حیث ذکر الادله فی جمیع المقامات بارجاع کل دلیل الی» «الشکل الاول بوضع عجیب و طرز غریب...»[۲]

وفات حاج ملا محمد مجتهد کلارستاقی(رودگر) در پایان سال ۱۳۰۰ هـ. ق اتفاق افتاد. از نام‌آورترین فرزندان ملا محمد مجتهد می‌باید از حاج ملا محمد مهدی مشهور به کجوری نام برد. که در زمان حیات پدر در اصفهان بود سپس به عتبات عالیات رفت و در نجف اشرف به تحصیل علوم شرعی پرداخت سپس به اصفهان بازگشت پس از چندی به شیراز رفت و مدتی در آن دیار بسر برد و به حل و فصل امور شرعیه مردم پرداخت و جایگاهی بزرگ پیدا کرد حاج شیخ محمد مهدی در اواخر عمر به تنکابن برگشت و سرانجام در پیشنبور کلاردشت رحل اقامت افکند و در آنجا دار فانی را وداع گفت. در هر صورت از ملا محمد مهدی مجتهد چندین فرزند باقی ماند که نام‌آورترین آنان آقا محمد هادی بود که در نهضت اول مشروطیت ایران به صف مشروطه خواهان محال ثلاث پیوست. آقا محمد هادی در واقعه دستگیری شیخ محمد تنکابنی معروف به «شیخ کبیر» و به چوب بسته شدن وی که به دستور علیقلی‌خان امیر اسعد حاکم تنکابن صورت گرفت شدیداً به عمل خلاف حکومتگر تنکابن اعتراض نمود و بنا به توصیه میرزا محمد طاهر کلارستاقی (فقیه) و میرزا محمد حسین‌خان کلارستاقی (رودگر) همراه با جمعی از مشروطه طلبان محال ثلاث به تهران رفت و در اعتراض به عمل امیر اسعد مدتی در مجلس شورای ملی و منازل روحانیون بزرگ تهران بست نشست و باز هم ایشان بودند که پس از ماجرای اخیر و فرار سید صادق مجتهد از مشروطه خواهان تنکابن، به کلاردشت مدتها در منزل خویش از سید پذیرایی به عمل آورد تا پس از آرامش اوضاع، سید به تنکابن برگشت. طبق اقوال آقا محمد هادی بیش از حد

---

۱. *المآثر و الآثار باب دهم صفحه ۱۵۷*

۲. *بزرگان تنکابن صفحه ۲۸۶ به نقل از کتاب نضرة الناظرین*

مورد اعتماد و امین مردم بود و در زمان وی بیشتر دعاوی اهالی کلاردشت در محضر ایشان حل و فصل می‌شد. صفحه بعد تصویر یک توافق نامه را نشان می‌دهد که بین دو تن از سران طایفه خواجه‌وند و رودگر کلاردشت به اسامی محمودخان (سنایی) و میرزا سعدالله‌خان (رودگر) تنظیم گردیده که به مهر آقا محمدهادی ممهور می‌باشد که به علامت × مشخص است.

و باز طبق اقوال و آنچه شهرت دارد نامبرده یکی از اعضاء جنبش اتحاد اسلام در محال ثلاث بود. از آقا محمد هادی یک اولاد ذکور بنام ضیاءالدین مشهور به صفاری (رودگر) باقی ماند.*

و اما از دیگر نام‌آوران طایفه رودگر در کجور باید از حاج ملا محمد محسن کجوری امین دارالضرب، معروف به تاجر اصفهانی فرزند ملا صفر علی ساکن کوهپر علیا کجور نامبرد. ملا محمد محسن در جوانی عازم اصفهان گردید و نزد حاجی سید محمد باقر رشتی تلمذ نمود. سپس به عتبات عالیات رفت پس از فوت پدر به ایران آمد و همسری از طایفه رودگر کلاردشت انتخاب نمود. چندی در پیشنبور کلاردشت بسر برد سپس به اصفهان رفت و به کار تجارت پرداخت و بزودی به مکنت و مال فراوانی رسید. تا آنجا که مبلغ هنگفتی به مسعود میرزا ظل‌السلطان حاکم اصفهان قرض داد ولی ظل‌السلطان از پرداخت وام امتناع نمود و حاجی ناچار کار را به محاکم شرع اصفهان و تهران کشاند و سرانجام با تطمیع شاه به اصل مبلغ دست یافت. مدتی بعد مبلغ هنگفتی در ازاء بیع شرط گرفتن املاک علی اکبرخان ساعدالممالک به نامبرده پرداخت نمود و چون علی اکبرخان در زمان سررسید از پرداخت دین عاجز ماند، کلیه املاک وی در بلوک کلارآباد به مالکیت حاج ملا محمد محسن در آمد ولی با وساطت میرزا ولی‌الله‌خان رودگر بدهی علی اکبرخان در چند قسط به حاجی ملا محمد محسن پرداخت شد.** و املاک علی اکبرخان از بیع شرط خارج گردید.

در سال ۱۳۱۰ هـ. ق ناصرالدین شاه به تحریک بعضی از رجال از جمله محمد ولیخان تنکابنی (نصرالسلطنه) اجاره دار ضرابخانه، حاجی ملا محمد محسن را که با نصرالسلطنه نسبت

---

*. *دودمان حاج ملا نور علی مجتهد، امروزه بنام فامیل صفاری، رودگر صفاری و دسته‌ای دیگر بنام خضرایی مشهور بوده و اکثراً در شهرستان چالوس و قراء کلاچان، پیشنبور کلاردشت مسقط‌الرأس طایفه رودگر سکونت دارند.*

**. *نوه دختری حاج ملا محمد محسن، همسر دوم میرزا محمد حسین‌خان رودگر پسر کوچک میرزا ولی‌الله رودگر (سررشته داری کل افواج محال ثلاث و ولایت استرآباد) بود.*

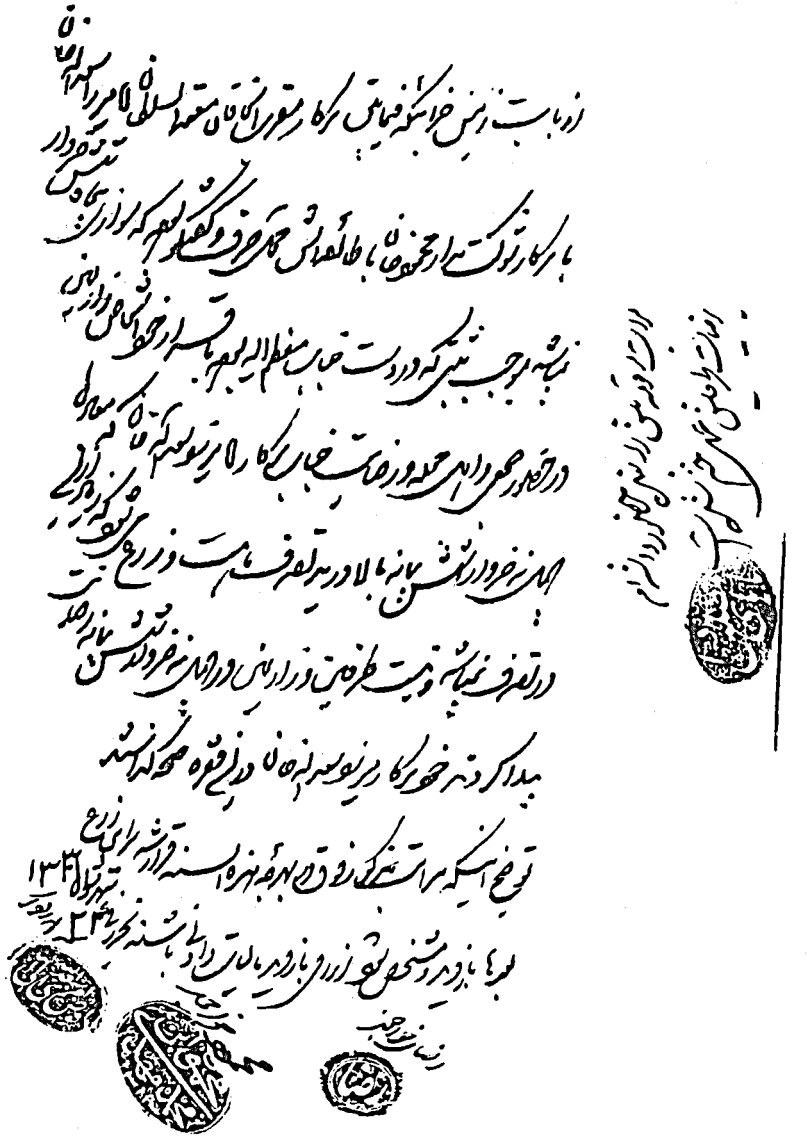

خویشاوندی داشت به شغل امین دارالضرب منصوب نمود.[۱] حاجی ملا محمد محسن در این مقام بود که پول قابل توجهی به عنوان قرض به میرزا عبدالله‌خان یوشی(انتظام‌الدوله) حاکم مازندران پرداخت نمود ولی در موقع سررسید، حاکم از پرداخت وام امتناع به عمل آورد و حاج ملا محمد محسن برای وصول مطالبات خود در منزل آغا بهرام، خواجه باشی حرم ناصرالدین شاه بست نشست.[۲] ولیکن طبق اقوال با پیشکش سیصد اشرفی طلا به شاه توانست اصل مبلغ را از برادر زن شاه وصول کند. حاج ملا محمد محسن از جمله تجاری بود که رجال عهد ناصری و مظفری همیشه به وی مقروض بودند.

۳ - خاندان فقیه

از دیگر خاندانهای نام‌آور منطقه محال ثلاث باید از خاندان فقیه نامبرد که محل سکونت طایفه آنان در تنکابن، کردیچال کلاردشت و منطقه پلدچال (هچرود) کلارستاق قرار داشت که طبق اقوال از زمان سلسه صفویه به بعد مباشرت حکومتی منطقه کلارستاق در دست سران آن طایفه بود. با قدرت گرفتن آقا محمدخان قاجار سران طایفه جانب نامبرده را گرفته و به صف طرفداران آقا محمدخان پیوستند. در اواخر سلطنت فتحعلیشاه قاجار این منصب همچنان در دست خاندان فقیه قرار داشت و اما در زمان حکومت فتحعلی‌خان پسر هادی‌خان خلعت‌بری بر ولایت محال ثلاث، میرزا محمدخان فقیه عهده دار منصب مباشری دیوان اعلی در منطقه کلارستاق بود ولی طبق اقوال در نزاعی که بین طایفه رودگر و میار از یکطرف با طوایف مهاجر کُرد و لُر در کلاردشت درگرفت میرزا محمدخان فقیه علیرغم میل حاکم محال ثلاث، جانب طوایف بومی را گرفته و به مخالفت با حاکم تنکابن برخاست با پایان گرفتن درگیری در منطقه و پس از به قتل رسیدن آقاخان میار که به تحریک سرتیپ ولیخان خلعت‌بری انجام گرفت، میرزا محمدخان با تبانی و دسیسه برخی از مخالفین از جمله ولیخان از منصب مباشری عزل و چندی بعد به تهران رفت و مدتی در دیوان اعلی مشغول خدمت شد ولی مدتی نگذشت که به دستور صدر اعظم، فتحعلی‌خان خلعت‌بری حاکم محال ثلاث مجدداً نامبرده را به مباشرت کلارستاق منصوب کرد* و

---

۱. *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه صفحه ۸۴۹*

۲. *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه صفحه ۹۲۳*

*. *با توجه به احکام و اقوال معتبر انتصاب اخیر باید بین سالهای ۱۲۵۲ تا ۱۲۵۴ هـ. ق باشد.*

چون میرزا محمدخان این زمان دوران کهولت را بسر می‌برد حسب تقاضای وی حکم منصب مباشری کلارستاق بنام بردار زاده‌اش میرزا فرج‌اله‌خان فقیه که فردی سپاهی و در وزارت لشکر خدمت می‌کرد صادر گردید.* پس از میرزا محمدخان، میرزا فرج‌اله‌خان به منصب مباشرت محال کلارستاق رسید.** میرزا فرج‌اله‌خان علاوه بر شغل مذکور، یکی از صاحب منصبان وزارت جنگ ناصری بود که سالیان سال در منصب لشکر نویس باشی در ایالت مازندران و ولایت استرآباد خدمت می‌کرد. نامبرده از سال ۱۲۹۸ تا سال ۱۳۰۳ ه. ق جهت سرکوب تراکمه یاغی همراه حبیب‌اله خان ساعدالدوله به استرآباد رفت. سپس در زمان حکومت غلامرضاخان شهاب‌الملک در مازندران (۱۳۰۴ تا ۱۳۰۹ ه. ق) به سمت پیشکاری حاکم در ساری مشغول انجام وظیفه بود. صفحات بعد دو برگ آمار مامورین دولت را در سالهای ۱۲۹۹ و۱۳۰۶ه. ق نشان می‌دهد که نامبرده در سمت لشکر نویسی و پیشکاری حاکم مازندران مشغول خدمت است. همچنین از نام‌آورترین فرزندان میرزا فرج‌اله‌خان باید از محمدخان سرتیپ،*** ابوالفتح‌خان معتضد لشکر، عبدالعلی‌خان معتضدالسلطان سرهنگ فوج محال ثلاث و علامه شهیر روحانی بزرگ میرزا محمد طاهر**** مشهور به تنکابنی یکی از زعمای مشروطه اول یاد نمود.

---

*. بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از سرهنگ عبدالعلی‌خان فقیه پسر میرزا فرج‌اله‌خان لشکر نویس

**. در رابطه با منصب مباشرت میرزا محمدخان و میرزا فرج‌اله‌خان سه فقره حکم به امضای فتحعلی‌خان، حبیب‌اله‌خان ساعدالدوله و محمد ولی‌خان خلعت‌بری حکام ولایت محال ثلاث در دست است که به خوبی گویای مطالب مذکور می‌باشد. تصویر احکام در صفحات بعد به نظر خواهد رسید.

***. میرزا محمدخان سرتیپ طی حکمی از طرف محمد ولی‌خان نصرالسلطنه، از سال ۱۳۱۴ به حکومت کلارستاق و کلاردشت و رییس ایل خواجه‌وند کلاردشت منصوب گردید که تصویر حکم نامبرده در صفحات بعد به نظر خواهد رسید.

****. میرزا محمد طاهر فقیه کلارستاقی معروف به تنکابنی فرزند میرزا فرج‌الله‌خان لشکر نویس باشی در سال ۱۲۸۰ ه. ق در قریه کردیچال کلاردشت به دنیا آمد. سواد خواندن و نوشتن را در حد معمول زمان فرا گرفت سپس در حوزه علمیه لنگای تنکابن به فراگرفتن علوم دینی مشغول گردید. در شانزده سالگی به تهران رفت. نخست در مدرسه کاظمیه و مدرسه قنبر علی و سپس در مدرسه سپهسالار مشغول تحصیل گردید. طاهر نزد اساتیدی چون محمد رضا قمشه‌ای، آقا علی حکیم و میرزا حسن جلوه به فراگیری علوم مشغول گردید.

←

فرج الله‌خان در تمام منازعات طوایف بومی با طوایف مهاجر همیشه در صف حامیان طوایف بومی قرار داشت نامبرده علاوه بر رئیس‌الرؤسایی طایفه فقیه به شغل نظامیگری در ولایت استرآباد مشغول خدمت بود. پس از درگذشت میرزا فرج‌الله‌خان، ابوالفتح‌خان معتضد لشکر به جانشینی پدر منصوب و سالها به شغل سررشته‌داری وزارت جنگ در استرآباد و تهران مشغول خدمت بود و نام وی تا پایان سال ۱۳۲۴ هـ. ق در ردیف مستوفیان وزارت لشکر و جنگ دیده می‌شود. ابوالفتح‌خان در سال ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ هـ. ق به سمت مدیر نوشتجات و بروات و محاسب کل گمرکات ایران، زیر نظر وزیر مربوطه محمد ولی‌خان نصرالسلطنه مشغول خدمت بود.

در سال ۱۳۱۵ به پیشکاری حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله، والی استرآباد منصوب شد و مدت یکسال در آن سمت باقی بود* در سال ۱۳۲۴ هـ. ق در رده لشکر نویسان و ملتزمین رکاب

لـ طاهر در علم حکمت، فلسفه، معقول و منقول، طب، هیئت و نجوم از اساتید بنام عصر خود بود. میرزا محمد طاهر بر کتاب قانون حواشی ذیقیمتی نوشت که تبحر نامبرده را در علم طب به ثبوت می‌رساند. طاهر از هوش سرشار خدادادی برخوردار بود تا آنجا که چندین هزار بیت شعر فارسی و عربی را در خاطر داشت. او یک روحانی به تمام معنا عالم و محل رجوع امور شرعی مردم بود. میرزا طاهر مردی عارف و بی اعتنا به مادیات و بسیار قناعت پیشه بود، خطی زیبا و انشایی بسیار روان و سلیس داشت. طاهر در صراحت لهجه، شهامت و حقیقت گویی بی نظیر بود. بیشتر اوقات بیکاری وی در کتابخانه شخصی او که بالغ بر چهل هزار کتاب می‌شد می‌گذشت. محمد طاهر در دوره اول قانونگذاری مجلس شورای ملی از طرف مردم تهران به نمایندگی انتخاب شد. پس از سقوط استبداد صغیر به عنوان یکی از اعضای کمیسیون عالی بیت و هشت نفره مشروطه خواهان مامور اداره موقت کشور گردید. طاهر از پانزدهم ماه شعبان سال ۱۳۲۷ هـ. ق در صف قضات عدلیه وارد شد. در دوره سوم قانونگذاری به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. پس از اشغال ایران در جنگ بین‌الملل اول همراه آزادیخواهان به مهاجرت رفت و مدت چهار سال در شهرهای کربلا، کاظمین، موصل و بغداد بسر برد. محمد طاهر یکی از سران ملیون وابسته به جنبش اتحاد اسلام بود. میرزا طاهر در اواخر عمر به مستشاری دیوانعالی تمیز رسید و در این مقام به علت مخالفت با خواسته‌های نامشروع رضاخان دستگیر شد. طاهر مدت دو ماه در حبس بسر برد و سپس به یکی از دهات کاشان تبعید گردید. میرزا محمد طاهر در آذر ماه سال ۱۳۲۰ شمسی دار فانی را وداع گفت و در گورستان ابن بابویه در کنار استادش میرزا ابوالحسن جلوه به خاک سپرده شد.

*. صفحه بعد تصویر عریضه‌ای را به خط ابوالفتح‌خان معتضد لشکر نشان می‌دهد که در ماه رمضان سال ۱۳۲۴ به مظفرالدین شاه قاجار نوشته شده که بعد از حاشیه نویسی وزیر، رسائل جهت شاه ارسال گردیده است.

←

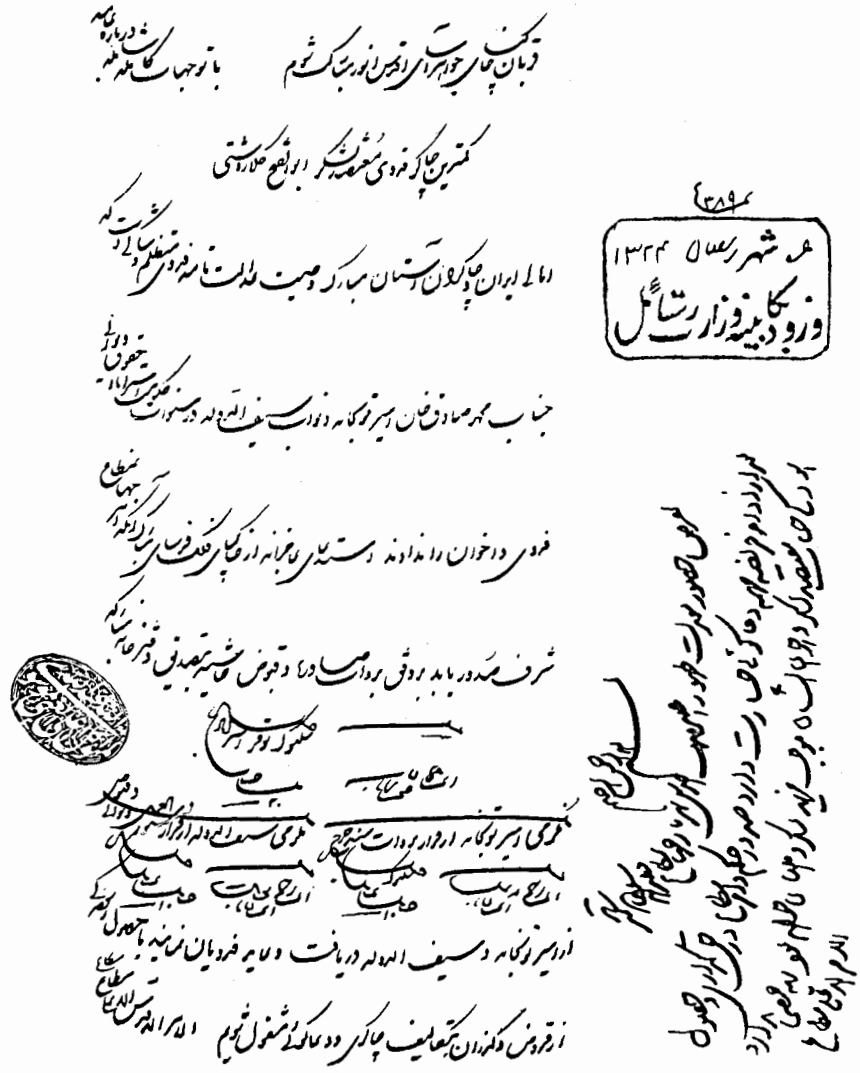

۱ـ متن نامه در ارتباط با حقوق معوقه نامبرده از سال ۱۳۱۷ تا پایان سال ۱۳۲۳ هـ. ق مصادف با حکومت محمد صادق‌خان شامبیاتی امیر توپخانه و محمد میرزا سیف‌الدوله بر ولایت استرآباد می‌باشد.

عالیشانان رفیعمکانان اخوان و ارجمندان کدخدایان و ریش سفیدان و رعایا و برایای محال کلارستاق را مشهود میدارد که چون منصب مباشری کلارستاق از قدیم‌الایام مختص عالیشان اخوی میرزا محمد بوده و دو سال قبل بواسطه بعضی از مفاسد و موانع که روی داد در خدمت فرزند ارشد امجد نامدار سرتیپ او را بد نام کرده بودند مشارالیه را عزل و غیری را بجای او نصب فرمودند حال که حسن کاردانی و صداقت او بر سرکار سرتیپ واضح شد کماکان شغل مذکور را بعالیشان مشارالیه واگذار نمود از آنجاییکه مشارالیه خود پیرمرد و قادر به پارهٔ خدمات و زحمات در انجام دیوانی نبود ملتمس شد که عالیشان ارجمندی میرزا فرج‌اله برادر زاده‌اش که جوان شایسته و کاردانی است بمنصب مباشری سرافراز شود تعلیقه بافتخار عالیشان مشارالیه صادر شد که از حال و اشتغال مصدر خدمات دیوانی بلا اشتراک و بی همت غیر خاصه او باشد قلمی میشود که از هذا السنه میمونه تخاقوی ئیل و مابعدها شغل مذکور مختص اوست بعد از ورود و اطلاع از مضامین مسرت آئین تعلیقه رفیعه از نحن و صلاح او بیرون نرفته او را مباشر بالاستقلال محال کلارستاق دانسته از تکالیف حالی او تجاوز ننمایند زیاده حد در کنکاش ندارد.

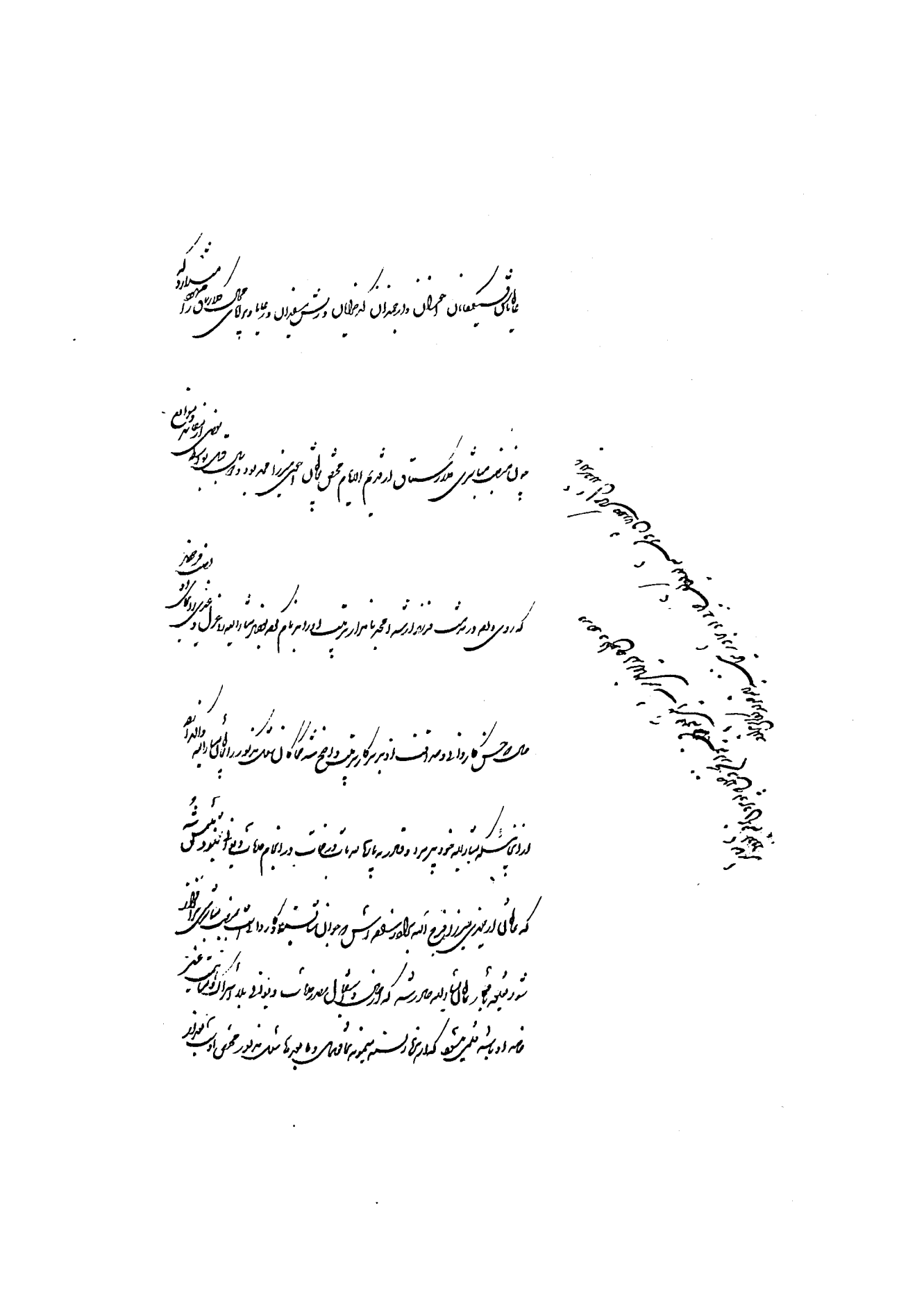

عالیشانان اخوان بلوکباشیان و کدخدایان و ریش سفیدان محال کلارستاق را مرقوم می‌دارد که چون عالیشان عزت نشان اخوی آقا میرزا فرج‌اله شایسته هرگونه محبت است نظر بقابلیت و کاردانی و خدمتگذاری او در هذا السنه پارس ئیل سعادت تحویل مباشری محال کلارستاق را بمیرزا فرج‌اله برگذار کردم که در کمال امیدواری و آسوده حالی مشغول خدمت دیوانی بوده بهیچوجه تعلل و تسامح نورزد حضرات اهالی کلارستاق عالیشأن اخوی میرزا فرج‌اله را از جانب اینجانب مباشر بل استقلال دانسته از حواله‌جات داد ستد در مالیات قبض در قباض او معتبر و از صلاح سخن حالی او تخلف ننموده بآسوده حالی مشغول خدمات دیوانی بوده که انشاءاله اینجانب در (دو کلمه ناخوانا) همه شما ساعی و جاهد خواهد بود که بعدها بر اهالی آن ملک خوش بگذرد والسلام ۱۲۸۲

محل مهر بنام محمد ولی در پشت صفحه

فرزند مکرما. نظر بخدمات و شایستگی و درست کاری عالیشأن ارجمندی آقا میرزا فرج‌اله که در حقیقت ممتحن شده و خدمت قدمت دارد از هذا السنه لوی ئیل و بعدها مشارالیه را مباشر محال کلارستاق نمودیم که در کمال صداقت مشغول خدمات مرجوعه بخود باشد و انشاءاله از هر قسم کمک تقویت و جانبداری از او منظور داشته که باطمینان خواطر از عهده خدمت برآید بتاریخ ۲۷ شهر شعبان لمعظم فیسنه ۱۲۹۷

محل مهر ساعدالدوله در پشت صفحه

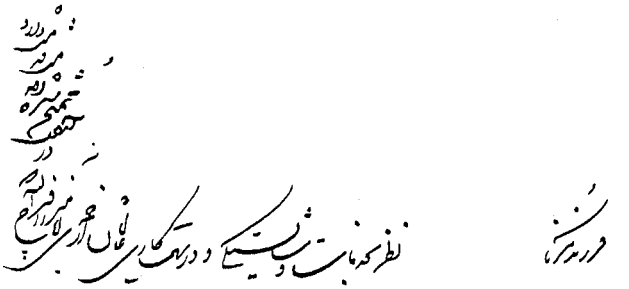

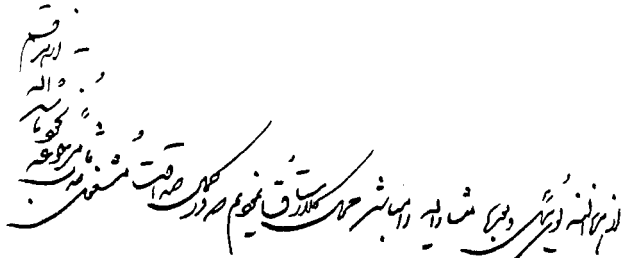

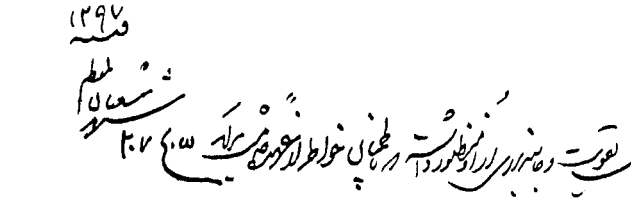

هو

عموم کدخدایان و پیرمردان ییلاقی و قشلاقی کلارستاق را مرقوم می‌شود چون مقرب‌الخاقان میرزا محمدخان سرتیپ را اینجانب روانه ولایت نمود لهذا عمل نیابت کلارستاق را بمشارالیه واگذار کرده که در ییلاقی و قشلاقی ولایت بهرجه املاک دهات ملکی و محصول مراتع ییلاق (سه کلمه ناخوانا) را از هر جهت مراقبت تام بعمل آورده و در صرف تعمیر و نظم امورات محلی رعیت خانه و دهات ملکی بطوریکه ترفیه حال اهالی و مقتضی میل اینجانب است کوشش و چیزی فروگذار نکرده آنچه از بابت عمل مالیاتی است بحواله‌جات اینجانب پرداخته و آنچه مالیات محصول ملکی ییلاقی و بهرجه دهات قشلاقی است اکتساب و رسیده‌گی کامله و مجاهدت تام بعمل آورده بموقع معین به حوالجات صادره پرداخته باشد این بر عموم کدخدایان اهالی و عموم کدخدایان دهات قشلاق ملکی کلارستاق مرقوم می‌شود که مطابق اینورقه مشارالیه را نایب مستقل خود دانسته کمال قدردانی از مشارالیه میشود آنچه که صلاح حال عموم شما می‌داند پذیرفته از سخن حالی مشارالیه تخلف نورزند و حواله‌جات مشارالیه را منوط اعتبار دانسته (سه کلمه ناخوانا) دیوانی ضبط با کمال آسوده‌گی به امر رعیتی اشتغال ورزند

ربیع‌الاول ۱۳۱۴

محل مهر محمد ولی در پشت صفحه

وزیر لشکر قرار داشت و محل خدمت وی در تهران بود. صفحات بعد تصویر دو برگ آمار دولتی را در سنوات مذکور نشان می‌دهد که ابوالفتح‌خان معتضد لشکر(فقیه) در مناصب مختلف دولتی مشغول انجام وظیفه می‌باشد. میرزا فرج‌الله‌خان علاوه بر شغل نظامیگری به ادبیات فارسی و عرب نیز تسلط داشت. کتابچه دستنویسی از عقاید شیخیه به خط نامبرده در کتابخانه مجلس دیده می‌شود. از خدمات فرزندان میرزا فرج‌الله‌خان لشکر نویس در مبحث مربوط به مشروطه اول و دوم ایران مفصل سخن گفته خواهد شد.

۴ - خاندان خلعت‌بری

و اما آنچه در مورد این طایفه و خانواده دیوانسالارش نوشته شده و یا طبق اقوال معتبر شنیده می‌شود، سوابق تاریخی این طایفه از زمان مهدی‌خان خلعت‌بر، حاکم منتصب زندیه بر تنکابن به خوبی شناخته شده است ولی اینکه، تاریخ سکونت این طایفه در محال ثلاث به ویژه در تنکابن به قرون گذشته خاصه پیش از آغاز سلسله صفویه بر می‌گردد، چندان معتبر نبوده و صحیح به نظر نمی‌رسد. طبق اقوال اجداد این خاندان در ردیف مامورینی قرار داشتند که در دربار صفویه به کار خلعت‌بری جهت امراء و حکام مشغول خدمت بودند. در اواخر سلسله صفویه هنگامیکه اصفهان توسط افاغنه در معرض سقوط قرار گرفت. باقرخان خلعت‌بر حامل پیامی از شاه سلطان حسین برای حاکم گیلان گردید و سپس عازم تنکابن شد و چون به آنجا رسید خبر سقوط اصفهان را شنید و ناچار چندی در آنجا توقف کرد و از بازگشت به اصفهان منصرف گردید ولی پس از چندی خود را به فتحعلی‌خان قاجار سپهسالار قشون شاه تهماسب در خراسان رساند که به جمع آوری سپاه علیه افاغنه مشغول بود. با کشته شدن فتحعلی‌خان قاجار، باقرخان به سپاهیان نادر ملحق شد و به مرور صاحب اسم و رسم گردید و چون در تنکابن برای خود آب و ملکی پیدا کرده بود بعدها در همانجا ساکن شد و فرزندانش در همانجا سکونت اختیار کردند و در زمان سلطنت نادر به مناصب نظامی، چون سلطانی نیز رسیدند و به مرور در تنکابن ریشه گرفتند و بعدها مهدی‌خان نوه باقرخان خلعت‌بر تحت حمایت هدایت‌خان حاکم گیلان بیه پیش، که پدر زن کریم‌خان زند بود، به حکومت تنکابن رسید و از آن تاریخ ستاره اقبال این خاندان رو به طلوع گذارد و همزمان با قدرت گرفتن و مطرح شدن در منطقه، درصدد ساختن نسب نامه و دست و پا کردن اصالتی کهن‌تر از اصالت خاندان‌های بزرگ محال ثلاث برای خانواده خود برآمدند تا آنجا که

میرزا محمد علی زیباشی میرزا علی اکبر میرزا اسمعیل میرزا اسمعیل ایضا میرزا جعفر میرزا حسن میرزا علی اصغر ایضا میرزا جعفر میرزا حسین

ماموریت و ولایات

آذربایجان

لشکرنویسان

میرزا محمود خان میرزا محمد تقی لشکرنویسباشی آذربایجان میرزا علی میرزا غلامعلی ناظم لشکر میرزا سید رضی میرزا علی آقا حاجو میرزا کاظم خان میرزا علیرضا میرزا علی اشرف حاجو میرزا محسن میرزا احمد میرزا احمد میرزا احمد آشتیان

سررشته داران

میرزا دهم میرزا عبدالعلی میرزا علی میرزا فرزانعلی میرزا ابراهیم ولد حاجو میرزا یوسف میرزا احسین میرزا تقی میرزا اسکندر

منشیان

میرزا محمد خان میرزا سید رضا میرزا احمد میرزا اسمعیل

خراسان

ارض اقدس

میرزا اسمعیل لشکرنویسباشی خراسان

سررشته داران

میرزا یوسف میرزا رضا

فارس

میرزا لطفعلی خان لشکرنویسباشی فارس میرزا مصطفی لشکرنویس

اصفهان

میرزا محمد علی لشکرنویس میرزا محمد سررشته دار

عربستان

میرزا طاهر لشکرنویس

عراق

میرزا سید باقر لشکرنویس

مازندران

میرزا فرج الله خان لشکرنویس

استراباد

میرزا غلام حسین لشکرنویس

سمنان

میرزا احمد سررشته دار دفتر لشکر

کرمان

میرزا محمد علی لشکرنویس میرزا عبدالله سررشته دار

کرمانشاهان

میرزا سید علی لشکرنویس

همدان

میرزا محمد لشکرنویس

اطباء و جراحان نظام

عالیجناب میرزا سید رضی حکیمباشی عالیجناب میرزا سید حکیمباشی توپخانه عالیجناب میرزا سید علی نایب حکیمباشی میرزا رضا قلی جراح باشی اطباء و جراحان حاضرکاب و ماموریت ولایات شصت و پنجنفر

صاحب منصبان

امراء تومان

نواب جهانبانی میرزا جناب ناصرالملک جناب زیرفواید جناب حاجی محسنخان معین الملک سفیر کبیر و وزیر مختار مقیم اسلامبول امیرالامراء العظام مصطفی خان امیرالامراء العظام سلیمانخان صاحب اختیار عمدة الامراء العظام میرعلیخان حشمة الملک

سرتیپان اول

سوای آنهائیکه در جزو افواج و سواره نوشته شده اند حشام الدوله انوشیروان میرزا وجیه الله میرزا سیف الملک حاجی بها الدوله حشمة السلطنه عبدالله میرزا شهاب الدوله جانفشانی الملک مهام الدوله نصرالملک عبد الحسین خان ولد مرحوم سردار صارم الدوله ساری اصلان جناب محمد خان والی حاجی جابر خان نظرالملک مصطفی قلیخان جهان بیگلو علیخان مشیرالوزاره شجاع

امراء و حکام معتبر

ولایات و محال جزء خراسان و سیستان

نواب امیرزاده علینقی میرزا حکمران سبزوار نواب نیر الدوله سلطان حسین میرزا حاکم نیشابور امیر الامراء العظام امیر حسینخان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو و حکمران قوچان امیر الامراء العظام یار محمدخان سهام الدوله امیر تومان ایلخانی شادلو و حکمران بجنورد امیر الامراء العظام میر علمخان حشمة الملک امیر تومان حکمران قاینات و سیستان امیر الامراء العظام حاجی محمد باقرخان عماد الملک امیر تومان وکیل طبس

فارس

نواب والا احتشام الدوله امیر تومان فرمانفرمای مملکت فارس نصیر الملک پیشکار مملکت فارس حاجی هاشمخان امیر دیوانخانه قوام الملک ناظم ایلات خمسه و لار و سبعه و غیره

بوشهر

جناب محمد حسنخان سعد الملک حکمران بندرات فارس

کرمان و بلوچستان

نواب والا فرمانفرما امیر تومان والی مملکت کرمان و بلوچستان نواب حشمة السلطنه محمد حسن میرزا نایب الایاله کرمان و حکمران و ناظم بم و نرماشیر وغیره میرزا آقا مستوفی و پیشکار مملکت کرمان

استراباد و گرگان

نواب والا امیرخان سردار امیر تومان والی و حکمران استراباد و گرگان و ترکمان

نداده‌اند صورت حکومت را اجزاء اسامی

گیلان و طوالش

نواب والا حسام السلطنه امیر تومان والی ایالت گیلان و طوالش جناب فخامت نصاب حاجی میرزا علینقی مشیر لشکر وزیر گیلان میرزا علیخان مستوفی رئیس دیوانخانه

عربستان

از قرار سنه ماضیه

جناب جلالت نصاب نظام السلطنه والی عربستان دارای رتبه و امتیاز امیر تومانی میرزا محمد علی تفرشی پیشکار عربستان رضا قلیخان رئیس عدلیه

کرمانشاهان

جناب جلالت نصاب حسام الملک امیر تومان والی ایالت کرمانشاهان و سرحددار عراقین پیشکار

کردستان

امیر الامراء العظام نظام الدوله امیر تومان والی ایالت کردستان مشیر دیوان پیشکار کردستان میرزا محسن رئیس دیوانخانه

لرستان و بروجرد

عمدة الامراء العظام آقا رضاخان ناظم خلوت والی لرستان و بروجرد میرزا کریمخان نایب الحکومه بروجرد پیشکار

مازندران

جناب جلالت نصاب حاجی شهاب الملک امیر تومان والی مازندران میرزا فرج الله خان پیشکار محمد اسمعیل خان قاجار رئیس دیوانخانه

یزد

جناب جلالت نصاب اقبال الملک والی ولایت یزد میرزا تقیخان مستوفی نایب الحکومه یزد

ملایر و تویسرکان و نهاوند

از قرار سنه ماضیه

نواب والا سیف الدوله والی ولایات ثلثه

ملایر

کردستان و کروس

در تحت امارت و ایالت جناب مستطاب اجل امیر نظام وزیر و کارگذار کل مملکت آذربایجان

کردستان

جناب جلالتمآب عبدالحسین خان سالار الملک امیر تومان نایب الایالة کردستان این ایام احضار بدار السلطنه تبریز شده

جناب ثامن نصاب میرزا یوسف مشیر دیوان وزیر از طرف جناب معزی الیه بنیابت حکومت مشغول است جناب آصف دیوان مباشر ایلات عمدة الامراء العظام امان الله خان وکیل رئیس دیوانخانه جناب میرزا محمد مساعد خان اعزاز الملک مستوفی باشی کردستان جناب میرزا رحیم خان مستوفی باشی جناب میرزا احمد خان ایلخانی بیگلربیگی اسدالله خان رئیس التجار جناب میرزا تقی خان حاکم مریوان و اورامان عمدة الامراء العظام افخار نظام حاکم سقز معتمد السلطان محمد خان حاکم بانه عمدة الامراء العظام میرزا آقا خان سرتیپ حاکم محال خوزخوره و تیلکوه و سارال و اوباتو و قراتوره و حسین آباد

کروس

عمدة الامراء العظام عسکر خان سرتیپ حکمران پیشکار مالیه

استراباد و گرگان و ترکمان

جناب جلالتمآب اجل ساعد الدوله سردار والی استراباد و گرگان و ترکمان امیر الامراء العظام اقتدار السلطان نایب الحکومه جناب میرزا ابوالفتح خان معتضد لشکر پیشکار

مازندران

جناب جلالتمآب اجل میرزا عبدالله خان سردار امجد والی دار المرز مازندران نواب شاهزاده ثقة السلطنه یحیی میرزا نایب الایالة

سایر اجزاء حکومت مواقع صوری

حسنخان نایب الحکومه بارفروش عباسقلیخان میرپنجه حاکم اشرف و توابع و سرحد دار قلعجات سرتک و پلنگان و رئیس فوج اشرف میرزا محمد خان میرپنجه رئیس فوج لاریجان و حاکم لاریجان و امل و توابع میرزا علیخان سرتیپ حاکم محال بندپی و رئیس فوج بندپی اسمعیل خان سرتیپ فوج دودانگه و حاکم محال دودانگه فضل الله خان سرتیپ حکمران محال پشتکوه و رئیس فوج مزبور حکومت

چهاردانگه و ریاست فوج با محمد باقر خان سرتیپ

عربستان و بختیاری

جناب جلالتمآب اجل عبدالله خان سردار اکرم والی عربستان و بختیاری جناب جلالتمآب شیخ خزعل خان معز السلطنه امیر تومان حکمران محمره و شط العرب معتمد السلطان میرزا علیخان نایب الحکومه دزفول معتمد السلطان میرزا صادق خان سرتیپ نایب الحکومه شوشتر مجلس تحقیق ریاست جناب امیر الامراء العظام حسینقلی خان ساعد السلطنه امیر تومان

عراق و کره و کلپایگان و خوانسار

نواب والا شاهزاده مؤید الدوله امیر تومان والی عراق و کلپایگان و خوانسار

کلپایگان و خوانسار

نایب الحکومه

لرستان و بروجرد

نواب والا شاهزاده حاجی حسام السلطنه امیر تومان والی بروجرد و لرستان جناب امجد الملک وزیر و پیشکار

یزد

جناب جلالتمآب عدل الدوله پیشخدمت مخصوص حضور همایون حکمران یزد جناب ادیب خلوت پیشخدمت حضور مبارک رئیس دیوانخانه و اداره تجارت یزد جناب میرزا فتح الله وزیر و پیشکار

قزوین

جناب جلالتمآب صدق الدوله پیشخدمت مخصوص حضور همایون حکمران قزوین نواب شاهزاده مؤید الخاقان نایب الحکومه

ولایات ثلاث ملایر و تویسرکان و نهاوند

نواب مستطاب والا شاهزاده عضد الدوله والی ولایات ثلاث

نایب الحکومه ملایر

نایب الحکومه تویسرکان

نایب الحکومه نهاوند

همدان

در اداره نواب مستطاب اشرف والا شاهزاده عضد السلطان

اردبیل

سیف الله خان سرتیپ تلگرافچی و نویسنده دو نفر غلام و فراش سه نفر

سراب و غیره

تلگرافچی دو نفر غلام چهار نفر

خط خراسان و گیلان

خوار

میرزا محمد خان کاشانی تلگرافچی غلام دو نفر

ایوانکیف

میرزا سید نعمت الله تلگرافچی غلام دو نفر

سمنان

ابوالقاسم خان سرهنگ تلگرافچی نفر غلام دو نفر فراش نفر

فیروزکوه

میرزا اللهقلی یاور تلگرافچی

دامغان

عبدالحسین خان سرهنگ رئیس غلام و فراش سه نفر

سهرود

عبدالحسین خان سرهنگ رئیس تلگرافچی دو نفر غلام سه نفر فراش نفر

میاندشت

محمد علیخان کرمانی تلگرافچی غلام دو نفر

تاش

شیخعلی میرزا تلگرافچی غلام دو نفر

استراباد

حاجی حبیب الله میرزا تلگرافچی اول تلگرافچی دو نفر غلام سه نفر

بندر جز

عباس میرزا تلگرافچی رئیس غلام دو نفر فراش نفر

آق قلعه

میرزا مهدی خان تلگرافچی

ساری

حسنعلی خان سرتیپ رئیس تلگرافچی غلام سه نفر فراش نفر

اشرف

میرزا مهدی خان تلگرافچی غلام دو نفر

بارفروش

عبدالعلی خان سرتیپ تلگرافچی غلام دو نفر فراش دو نفر

مشهد سر

میرزا احمد خان تلگرافچی غلام و فراش دو نفر

مزینان

میرزا هادی خان یاور غلام دو نفر

سبزوار

میرزا شکرالله خان سرهنگ تلگرافچی و نویسنده دو نفر غلام دو نفر فراش دو نفر

نیشابور

محمد علی میرزا طهرانی تلگرافچی غلام دو نفر فراش نفر

مشهد

خلیل الله میرزا سرتیپ اول رئیس جلیل میرزا سرتیپ دوم حسینعلی خان سرتیپ محمد حسین خان سرتیپ تحویلدار و تلگرافچی هشت نفر نویسنده نفر غلام چهار نفر فراش پنج نفر

قوچان

ضیاء الدین میرزا رئیس غلام و فراش سه نفر

بجنورد

میرزا عبدالله خان سرهنگ غلام و فراش سه نفر

کلات

میرزا نبی خان تلگرافچی غلام و فراش چهار نفر

درجز

میرزا محمد خان سرهنگ غلام دو نفر

سرخس

میرزا نصرالله خان تلگرافچی غلام و فراش دو نفر

چناران

داود میرزا تلگرافچی غلام و فراش سه نفر

باغ بقو

غلام دو نفر

وزارت گمرک ممالک محروسه

جناب جلالتمآب اجل نصر السلطنه وزیر گمرک ممالک محروسه

اجزای مرکزی وزارتخانه

جناب میرزا ابوالفتح خان معتضد لشکر مدیر نوشتجات و بروات محاسبه کل معتمد السلطان میرزا امان الله مستوفی دیوان مستوفی کل میرزا علیخان معتضد نظام سرتیپ اول میرزا عباسقلی امین الرعایا

حکام و رؤسای گمرک ممالک محروسه

نواب اشرف والا حاجی حسام السلطنه امیر تومان حکمران بوشهر و سایر بنادر و جزایر خلیج فارس جناب جلالتمآب میرزا فتح الله خان بیگلربیگی امیر تومان مدیر گمرک بحر خزر و خراسان و غیره جناب امیر الامراء العظام محمد حسین خان انتصار الدوله رئیس کل گمرک آذربایجان جناب مجیر السلطنه رئیس گمرک کرمانشاهان معدل السلطنه رئیس گمرک یزد میرزا حسین خان سرتیپ رئیس گمرک اصفهان میرزا علی خان سرتیپ رئیس گمرک کاشان

قدمت شناسنامه سیاسی خود را در منطقه از قدمت تاریخی سلسله صفویه در ایران بالاتر برده و نسب خود را به ابن حسین‌خان فیروز جنگ (الوند سلطان) برادر فرهادخان یکی از سرداران شاه عباس وصل کردند. درصورتیکه هیچیک از این دو برادر اهل تنکابن نبوده و ابن حسین‌خان هم پس از فتح کجور و دستگیری ملک جهانگیر پادوسبانی از جانب شاه عباس به حکومت کجور رسید و چندی بعد به حکومت سرخس خراسان منصوب شد و هر دو برادر پس از اتمام ماموریت خود از مازندران خارج شدند.

از این مطلب که بگذریم فرهادخان سردار و برادرش الوند سلطان از طایفه اکراد قرامانلو بوده و هیچگونه رابطه نسبی بین آنان با خلعت‌بران که نسب خود را به تیره‌ای از اعراب می‌رسانند، وجود ندارد. حال نسبت دادن اسم خلعت‌بر که از دو جز ترکیب یافته و به وضوح معرف شناسایی طبقه خاصی از صاحبان مشاغل می‌باشد به بعضی از اسامی به ویژه اسم خلابر که از لحاظ ریشه لغوی مانند بسیاری از اسامی معنا و مفهوم مشخصی ندارد، اصولاً پایه و اساس نداشته و حکومتگران خلعت‌بر همچون برخی از حکومتگران راه اغراق در پیش و صاحبان قلم را در راه ساختن اصالتی مشهور و نام‌آور به خدمت گرفتند و در تایید همین قول باید گفت که در زمان حاکمیت غاصبانه رضاخان و پسرش بر ایران آن دو نیز با به خدمت گرفتن برخی دست به قلمان غیر مسئول بسیار کوشیدند تا با نسبت دادن خانواده بی رگ و ریشه خود به خاندان متشخص و تاریخی باوند سوادکوهی، نسب نامه مجعولی برای خود دست و پا کرده و از این طریق خود را صاحب اصل و نسب نمایند. ولی آنچه مسلم است سابقه تاریخی و سیاسی خاندان خلعت‌بری از آغاز حکومت مهدی‌خان در تنکابن شناخته شده می‌باشد. در هر صورت درخشش سیاسی طایفه خلعت‌بران با پشت کردن مهدی‌خان خلعت‌بر به آخرین سلطان زندیه و مقابله علنی با هدایت‌خان گیل حاکم زندیه در گیلان بیه پیش آغاز گردید. بنا به شواهد تاریخی مهدی‌خان فردی محیل، جاه‌طلب و حکومتگری فرصت‌طلب بود تا آنجا که پس از سنگین و سبک کردن اوضاع سیاسی بزودی دریافت که دولت زندیه دولتی مستعجل و ستاره اقبال آقا محمدخان قاجار رو به طلوع گذارده است بدین لحاظ در یک فرصت استثنایی پیکی از تنکابن به خدمت خان قاجار روانه کرد و اظهار اطاعت و بندگی خود را در راه اهداف سردار قاجار به اطلاعش رساند و چون در صف نوکران آقا محمدخان درآمد بزودی رو در روی هدایت‌خان قرار گرفت و از فرمان وی سر برتافت و پس از شکست نامبرده صاحب اختیار کامل تنکابن گردید تا آنجا که چندی بعد منطقه تنکابن را از گیلان

بیه پیش جدا و بعدها با ادغام در دو منطقه کلارستاق و کجور ولایت جدیدی بنام محال ثلاث که مرکز آن خرم‌آباد بود بوجود آمد و فرزندانش توانستند تا انقراض سلسله قاجاریه بر محال ثلاث حکومت کنند و در طول یک قرن و نیم با غصب املاک مردم ثروت هنگفتی را تصاحب نمایند. بطوریکه حدود املاک غصبی آنان از شرق و غرب و جنوب به مازندران، گیلان مرکزی و سر حدات قزوین، زنجان و گروس رسید و در سایر نقاط مملکت از جمله پایتخت املاک فراوانی به چنگ آنان افتاد. همزمان با حکومت مهدی‌خان بر تنکابن ورود مهاجران کرد و لر به ولایت محال ثلاث آغاز گردید که قسمت اعظم مهاجرین در ناحیه کلاردشت و کجور اسکان داده شدند. پس از مهدی‌خان، هادی‌خان خلعت‌بری به حکومت تنکابن رسید. در زمان حکومت نامبرده دو درگیری خونین بین اهالی کلارستاق با حکومتگران تنکابن روی داد که در هر دو نزاع پیروزی با اهالی کلارستاق بود. نخستین درگیری با بیرون راندن جعفر قلی‌خان پسر مهدی‌خان از سرداب رود آغاز گردید و در دومین نزاع محمد رضا خلعت‌بری توسط تفنگداران کلارستاقی به قتل رسید و مقارن این ایام درگیری‌های خونینی بین طوایف بومی کلارستاق با مهاجرین کرد و لر کلاردشت روی داد که اکثراً به تحریک حکومتگران تنکابن بود. هادی‌خان دارای چندین اولاد بود که نام‌آورترین آنان فتحعلی‌خان و ولی‌خان سرهنگ بودند. بعد از هادی‌خان، فتحعلیشاه، فتحعلی‌خان پسر ارشد هادی‌خان را به حکومت تنگابن برگزید و اما پسر دیگر هادی‌خان که سرباز نام‌آوری بود و در رکاب عباس میرزا نایب‌السلطنه در جنگهای ایران و روس حضور داشت بی نهایت مورد لطف عباس میرزا قرار گرفت تا آنجا که نایب‌السلطنه فتحعلیشاه در وصیت نامه خود کراراً سفارش نامبرده را به محمد شاه قاجار نموده و او را به رعایت حال وی گوشزد می‌کند. پس از مرگ فتحعلیشاه خورشید اقبال فتحعلی‌خان رو به افول گذارد و محمد شاه نیز پس از کشته شدن ولی‌خان سرتیپ در جنگ هرات جانب فرزندان وی را گرفت و طی فرمانی مقام نظامی ولی‌خان سرتیپ را به پسرش حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله تفویض کرد و نامبرده را به حکومت محال ثلاث منصوب نمود (۱۲۵۵ه.ق) از تاریخ مذکور فتحعلی‌خان خلعت‌بری به تهران رفت و دست حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله کاملاً در اداره حکومت محال ثلاث باز گردید و تا پایان سلطنت محمد شاه با اقتدار در آن ولایت حکومت کرد. با آغاز سلطنت ناصرالدین شاه همچنان در منصب مزبور باقی ماند. در زمان صدارت میرزا حسین‌خان سپهسالار (۱۲۸۸ - ۱۲۹۱ ه. ق) پسرش به ریاست فوج محافظ دروازه‌های تهران منصوب گردید ولی به علت توهین به صدر اعظم دستگیر و مدتی زندانی شد و گرچه از

غضب صدر اعظم و ناصرالدین شاه جان سالم بدر برد ولی از همین تاریخ از چشم شاه قاجار افتاد. با توجه به آمار دوایر دولتی ایران در سال ۱۲۹۲ هـ. ق که در صفحات پیش به نظر رسید حبیب‌الله‌خان و پسرش محمد ولی‌خان در این سال به ریاست و معاونت فوج سوم محال ثلاث برقرار و انجام وظیفه می‌کنند. و اما در همین سال رقبای حکمران تنکابن که عبارت از رؤسای طوایف خواجه‌وند فقیه، و رودگر باشند، در وزارت جنگ و دارالحکومه مازندران مشاغل مهمی را بر عهده داشتند* حبیب‌الله‌خان در سال ۱۲۹۸ هـ. ق به حکومت استرآباد منصوب گردید ولی در سال ۱۳۰۳ هـ. ق از آن سمت معزول شد در سال ۱۳۰۹ هـ. ق در شورش سید عالمگیر مامور سرکوبی سید و طرفدارانش گردید که شرح آن واقعه در مبحث مربوطه خواهد آمد. در سال ۱۳۱۲ هـ. ق به حکومت اراک منصوب شد و تا اواخر سال ۱۳۱۴ هـ .ق در آن سمت باقی بود و در غیاب نامبرده یکی از پسرانش** به نیابت از وی تا اواخر سال ۱۳۱۶ در تنکابن حکومت کرد.

طبق اقوال انتصاب جدید ساعدالدوله حکم تبعید نامبرده را از محال ثلاث داشت چه اینکه از آن تاریخ به بعد تا زمان مرگش در سال ۱۳۲۶ هـ. ق هیچگونه تصمیم‌گیری در امور منطقه از او دیده نشد. در سال ۱۳۱۵ هـ. ق والی استرآباد شد و یکی از پسرانش بنام امیر جمشیدخان اقتدارالسلطان به نیابت وی عهده‌دار حکومت گردید.

و اما محمد ولی‌خان نصرالسلطنه در سال ۱۳۱۷ هـ. ق حاکم گیلان و ولایت محال ثلاث گردید که در غیاب وی علیقلی‌خان منتصرالسلطنه (امیر اسعد بعدی) اداره حکومت ولایت محال ثلاث را به عهده داشت. محمد ولی‌خان یکی از نام‌آورترین و مشهورترین افراد خاندان خلعت‌بری می‌باشد.*** در زمان حکومت محمد ولی‌خان بر ولایت محال ثلاث املاک بی شماری از مردم

---

*. *راجع به طایفه رودگر و مشاغل رؤسای آن طایفه آنچه لازم بود در صفحات گذشته به نظر رسید. در این سال ایل خواجه وند و دستجات آن از فوج تنکابن جدا و مستقیماً زیر نظر وزارت جنگ قرار گرفتند و محمد قلی‌خان خواجه وند به سرکردگی ایل مذکور رسید.*

**. *محمد حسین‌خان سرهنگ، صفحه بعد تصویر یکبرگ آمار دولتی مربوط به سال ۱۳۰۹ را نشان می‌دهد که محمد حسین‌خان به نیابت از پدر عهده‌دار حکومت تنکابن می‌باشد.*

***. *محمد ولی‌خان تنکابنی فرزند حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله خلعت‌بری در سال ۱۲۶۴ هـ. ق در قریه اشتاج از بلوک دو هزار تنکابن به دنیا آمد. سواد خواندن و نوشتن را در حد معمول فراگرفت. عکس پدر که* ←

غصب و به تصرف خاندان خلعت‌بری به ویژه امیر اسعد حاکم مقتدر تنکابن درآمد و به دنبال وصلتی که بین خاندان خلعت‌بری و خاندان نوری سر گرفت دختر عبدالله‌خان یوشی (انتظام‌الدوله) حاکم مازندران به همسری علیقلی‌خان امیر اسعد درآمد و به این ترتیب نفوذ سیاسی محمد ولی‌خان در مازندران و دربار شاهی رو به افزایش گذارد چه اینکه دو تن از خواهران انتظام‌الدوله در جمع زنان شاهی بودند. و سپهدار از طریق انتظام‌الدوله توانسته بود خود را به ناصرالدین شاه نزدیک کند. از طرف دیگر با ازدواج مرتضی قلی‌خان اقتدارالسلطنه پسر دیگر سپهدار با دختر میرزا محمودخان سردار همایون رشتی راه نفوذ سیاسی خاندان حکومتگر خلعت‌بری در میان خاندانهای دیوانسالاری گیلان نیز باز گردید و پی‌آمد این دو وصلت بود که محمد ولی‌خان رسماً شیخ‌الرییس خوانین و خاندانهای الیگارشی شمال ایران شد و به مرور یکی از رجال سیاسی قدرتمند کشور گردید. از سال ۱۳۱۰ تا سال ۱۳۲۳ هـ. ق مقارن آغاز نهضت مشروطیت ایران، نفوذ و قدرت خاندان حکومتگر خلعت‌بری در شمال ایران به اوج خود رسید و در چنین اوضاع و احوالی بود که فریاد مشروطه خواهی از حلقوم مردم مظلوم محال ثلاث به در

لـه خطی زیبا داشت و نمونه‌ای از آن در صفحه بعد به نظر می‌رسد، خطی بسیار زشت و ناخوانا داشت ولی در نقطه مقابل قلم، شمشیر زنی قهار و بی‌باک بود. در اوایل جوانی وارد خدمت نظام شد و به مقام سرهنگی رسید و مامور حفاظت از دروازه‌های پایتخت گردید. دارای القابی چون امیر اکرم، سردار اکرم، نصرالسلطنه، سردار معظم، سپهدار اعظم و سپهسالار اعظم بود. در سال ۱۳۰۷ به حکمرانی استرآباد منصوب گردید و همزمان نیابت فوج سوم محال ثلاث را بر عهده داشت. در سال ۱۳۰۸ هـ. ق به منصب امیر تومانی رسید. در سال ۱۳۱۰ ضرابخانه را از شاه اجاره کرد. در سال ۱۳۱۴ وزیر گمرکات و اجاره دار گمرک خانه‌های ایران گردید. در سال ۱۳۱۷ حاکم گیلان شد سپس در سال ۱۳۲۲ حاکم اردبیل گردید و پس از مدتی به امیری توپخانه و به فرماندهی قشون گیلان، مازندران و قزوین رسید. در سال ۱۳۲۳ هـ. ق به وزارت تلگراف رسید و تلگرافخانه‌های ایران به اجاره نامبرده درآمد. در اواخر سال ۱۳۲۴ مامور سرکوبی تراکمه یاغی گردید و در سال ۱۳۲۶ هـ. ق جهت سرکوبی مشروطه خواهان آذربایجان به کمک عین‌الدوله رفت و چندی بعد حسب مقتضای زمان از صف مستبدین جدا و عازم تنکابن شد و پس از گردآوری سپاه به رشت رفت و چندی بعد عازم تهران گردید و روز سه‌شنبه ۲۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ پیشقراولان سپاه تنکابن وارد پایتخت شده و پس از چند روز زد و خورد پایتخت را به تصرف درآورد. محمد ولی‌خان تا زمان خودکشی (۲۷ شهریور سال ۱۳۰۵) چندین بار به مقام وزارت و صدارت رسید.

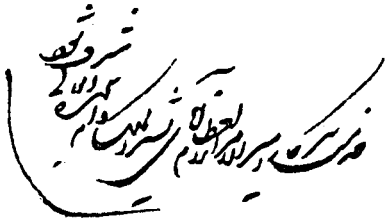

نمونه‌ای از خط حبیب‌اله خان ساعدالدوله بر روی پاکتی که ممهور به مهر اوست. پاکت از ولایت استرآباد به تهران جهت فضل‌اله‌خان بشیرالملک شاطر باشی ناصرالدین شاه ارسال گردیده است. تاریخ دقیق پاکت به درستی معلوم نیست ولی آنچه مسلم است تاریخ آن به زمان حکمرانی ساعالدوله بر ولایت استرآباد (۱۲۹۸ - ۱۳۰۳ هـ. ق) بر می‌گردد.

آمد و در اندک زمانی پایه‌های حکومت ظلم یکصد و چندین ساله خلعت‌بران را به لرزه در آورد.

۵ - سوابق تاریخی طوایف مهاجر در محال ثلاث

از نظر قدمت و سابقه تاریخی نخستین جابجایی و کوچ طوایف در ایران با آغاز سلطنت نخستین پادشاه سلسله صفویه صورت گرفت. شاه اسماعیل نخستین سلطان صفوی بود که مشوق مهاجرت اکراد شیعه مذهب دنبلی که بیشتر در موصل سکونت داشتند به ایران گردید. و اما پس از انقراض سلسله سادات کیایی (۱۰۰۱ هـ. ق) در لاهیجان و فرار خان احمدخان، سلطان کیایی از گیلان، حیدرخان روملو اولین حاکم ترک قزلباش بود که به حکومت تنکابن منصوب گردید و از آن پس به مرور پای چند طایفه ترک به تنکابن باز شد و حاکمان وقت نیز از وجود این دسته خادمان حکومتی در سرکوبی قیام و شورش اهالی بومی که هر از چند گاه علیه حاکمان اتفاق می‌افتاد استفاده کردند. از آن پس طوایف بی شماری از اتراک و اکراد به علل و جهات سیاسی در سراسر ایران جابجا شدند من باب مثال در زمان شاه عباس اول پانزده هزار خانوار از اکراد شادلو، زعفرانلو، امانلو و کیوانلو از غرب کشور به شمال خراسان کوچ داده شد. با آغاز فرمانروایی نادر و تا اوایل حکومت آقا محمدخان قاجار گروه کثیری از طوایف ترک و کرد در مناطق مختلف ایران جابجا و اسکان گرفتند. طوایف لک مانند: بهادیوند چگینی، نظامیوند چگینی، غیاثوند چگینی، رشوند و غیره که ساکنین دشت و مناطق غرب و شمالغرب قزوین تا منجیل و سرحد جنوبی منطقه عمارلو می‌باشند توسط آقا محمدخان قاجار از فارس کوچ و در مناطق مذکور اسکان گرفتند.[1] ولی طوایف کرد عمارلویی مقارن پادشاهی نادر در ناحیه عمارلو گیلان مستقر شدند چنانچه یک نقل و قول عمومی رایج در عمارلو گیلان، اسکان گرفتن اکراد را در منطقه مذکور جهت پیشگیری از قیام طوایف سلحشور دیلمی در مقابل نادرشاه می‌داند که پس از ساکن شدن اکراد در منطقه، عطاخان کرد پس از جنگ خونینی با محمد رضاخان دیلمی سر نامبرده را از تن جدا و برای نادر شاه افشار فرستاد. با وجود این برخی نقل و قول‌های رایج در خانواده‌های با نام و نشان گیلان و محال ثلاث، تاریخ نقل و انتقال مهاجرین را پس از انقراض سلسله خاندان کیایی و

---

۱. *ایران امروز تالیف اوژین اوین صفحه ۶۳ ترجمه و حواشی از علی اصغر سعیدی*

تصرف کامل گیلان توسط سپاهیان قزلباش می‌دادند که به دستور شاه عباس صورت گرفت. در صورت صحت نقل و قول اخیر، باید باور داشت شاه عباس ایندسته مهاجرین را برای جلوگیری از شورش مجدد بومیان در منطقه ییلاقی و دشت گیلان و مناطق فرمانروایی سلسله پادوسبانی در ولایت رستمدار سکونت داده بود. در هر صورت مهاجرین اسکان گرفته در محال ثلاث را سه طایفه ترک، کرد و لر که طایفه اخیرالذکر نسبت به دو دسته دیگر در اقلیت کامل بود تشکیل می‌داد. از نخستین مهاجرینی که به محال ثلاث وارد شدند باید از طایفه ترک قوی حصارلو و یحتمل از طایفه اصانلو ساکن تنکابن نامبرد که با انتصاب اولین حاکم ترک نژاد صفوی به این منطقه آمدند. عبدالملکی‌ها یا ایمانلوها تیره‌ای از ایل ترک افشار ارومیه می‌باشند[1] که به احتمال قوی در زمان پادشاهی نادر به منطقه محال ثلاث به ویژه کجور کوچ داده شدند. نادر در سال ۱۱۴۲ ه. ق دوازده هزار خانوار از ایل افشار ارومی و مراغه و صاین قلعه را که در میان آنان دو هزار خانوار از طایفه قرقلو* بودند از مناطق مذکور کوچ و در منطقه دره گز خراسان ساکن کرد[2] ولی به احتمال قوی در این میان جماعت عبدالملکی‌ها در کلارستاق، نور و کجور اسکان گرفتند. در رابطه با مطلب اخیر یک سند تاریخی در دست است که به وضوح محل پراکندگی آنان را در مناطق مذکور مشخص می‌کند.** و اما تاریخ ورود طایفه لک*** به محال ثلاث خاصه منطقه کلاردشت به زمان فرمانروایی کریم‌خان زند بر می‌گردد. گرچه برخی اقوال مهاجرت طوایف لک و دلفان را به منطقه کلاردشت مربوط به زمان نادر شاه افشار می‌دانند، ولی قول اول بیشتر مقرون به صحت است. محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات‌ناصری که دستی در تاریخ داشت ورود جماعت اکراد را به منطقه محال ثلاث به دستور آقا محمدخان قاجار و از ناحیه گروس ذکر می‌کند و سپس راجع به قدمت سکونت آنان در کجور چنین می‌نویسد:

---

۱. *شرح حال رجال جلد ششم صفحه ۶۴ تالیف مهدی بامداد*

*. *قرقلو یا قرخلو تیره‌ای از اتراک ایل افشار است که نادر از آن طایفه می‌باشد. چندین هزار نفر از ایل افشار و طایفه قرقلو را قبلاً شاه اسماعیل صفوی به خراسان کوچ داده بود که نادر در میان همین طایفه در خراسان به دنیا آمد.*

۲. *شرح حال رجال ایران جلد ششم صفحه ۱۸۲*

**. *اصل سند مربوط به خاندان رودگر و در دست اینجانب است که در صفحات بعد دیده می‌شود.*

***. *لک‌ها تیره‌ای از الوار هستند که کریم‌خان زند از آن طایفه می‌باشد.*

«... رفتیم تا قریه پول... به نظر من هزار سکنه دارد. نصف ایل خواجـه‌وند* و نـصف دیگـر» «گیل که از قدیم این جاها هستند. آنچه خواجه‌وند است آقا محمد شاه مرحوم از گروس کوچانده» «آورده است. با وجودی که صد سال است اینجا هستند باز همان لهجه قدیم را دارند...»[1] صرف نظر از مطلب فوق، طایفه خواجه‌وند کجور تاریخ مـهاجرت خـود را بـه مـنطقه، مـصادف بـا نـخستین سالهای سلطنت آقا محمدخان قاجار می‌دانند که برای رویارویی با تراکمه، نخست از ناحیه گروس وارد استرآباد شده و سپس در منطقه کجور ساکن گردیدند. به عقیده مطلعین، بیشتر کوچ کنندگان دارای مناصب نظامی بودند. با توجه به سلسله انساب خانواده‌های متشخص اکراد ساکن در کجور، صحت مطلب دقیقاً روشن و تاریخ مهاجرت طایفه مذکور به کلاردشت و کجور به زمان سلطنت آقا محمدخان قاجار بر می‌گردد.** در هر صورت سیاست اسکان گرفتن مهاجرین در منطقه، نخست رو در رو قرار دادن آنان در مقابل بومیان به لحاظ مقابله با شورشهای احتمالی آنان علیه حکومت مرکزی بود. طایفه عبدالملکی و گروهی از اکـراد در کـجور و نـور سـاکـن شـدند. گـروه‌دیگری از خـواجـه‌وندها و جـماعت لک و دلفـان در کـلاردشت اسکـان گـرفتند. هـمچنین تـعداد کـمی از عبدالملکی‌ها وارد کلاردشت شده و در محلی بنام «بازار سر» سکونت اختیار کردند. برای هر طایفه یک سرکرده تعیین شد که به امور طایفه رسیدگی و جوابگوی دولت باشد. از نخستین سرکردگان طایفه خواجه‌وند کجور باید از مهدی‌خان و علیرضاخان و از طایفه خواجه‌وند و لک کلاردشت از جعفر قلی‌خان و محمد باقرخان نامبرد. جماعت مهاجر کرد از طایفه خواجه‌وند ساکن در کلاردشت و کجور و طایفه شرف وند ساکن در کجور تشکیل می‌شد ولی طایفه لر متشکل از دو طـایفه بـه اسامی لک و دلفان بودند کـه در کـلاردشت سـاکـن شـدند. هـمچنین چـارلز فـرانسـیس مکـنزی Charles Francic Mackenzie نخستین کنسول بریتانیا در شمال ایران در طول مسافرت خود از رشت به استرآباد (۱۲۷۴ هـ. ق برابر ۱۸۵۷م - ۱۲۳۶ش)، هنگام گذشتن از منطقه کلارستاق و

---

*. *در اصل خوجه وند صحیح می‌باشد.*

۱. *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه صفحه ۲۸*

**. *آقای صحت‌الله کیا لاشکی یکی از اکراد معروف ساکن در کجور، سلسله مراتب نسبی خانواده خود را برای اینجانب به شرح زیر ذکر نمودند که نـخستین فـرد شـناخته شـده آن خـانواده هـمزمان بـا سـلطنت آقـا محمدخان قاجار در کجور ساکن گردید. (صحت الله بن یزدان قلی بن آقا بزرگ سلطان بن بهرام سلطان بن نصرالله سلطان بن آقا میرزا سلطان گروسی)*

کجور در مورد مهاجرین چنین می‌نویسد:

«خواجه‌وندها در کلارستاق ۳۲۶ سوار برای شاه می‌فرستند و دو رییس دارند. جعفر قلی‌خان که از طایفه لک است ۱۵۰ سوار تحت اختیار دارد و حقوق سالیانه او ۱۰۰ تومان است. دومی قلیخان است که او نیز از طایفه لک است و همان حقوقی را دریافت می‌کند و صد سوار در اختیار دارد.... خواجه‌وندها در کجور ۶۰۰ خانه و دو رییس دارند، یکی خواجه‌خان از شرف وند و سنی است و می‌گویند افراد او کرد هستند او سالی صد تومان می‌گیرد و صد سوار دارد. دومی عیسی‌خان است که از همان طایفه و مذهب خواجه‌خان است و به همان اندازه حقوق و همان تعداد سوار.»[1] به دنبال اسکان مهاجرین در منطقه زد و خوردهای خونینی در سال ۱۲۰۰ هـ. ق بین طوایف بومی خاصه میار و رودگر از یکطرف با مهاجرین کرد، لر و ترک از طرف دیگر در گرفت. به نظر می‌رسد پیش از استقرار و اسکان قوم مهاجر محل سکونت و میزان اراضی زیر کشت آنان توسط حکومت مرکزی مشخص شده باشد ولی بزودی هر سه طایفه مهاجر شانه از زیر بار تعهدات خالی کرده و با تجاوز به اراضی بومیان احشام آنان را به باد غارت گرفتند. و به طوریکه از مفاد التزام نامه سال ۱۲۰۱ هـ. ق پیداست، شدت درگیریهای خونین تا آنجا پیش رفت که حکومت مرکزی جهت پیشگیری از بلوا و احتمالاً شورش بومیان که بخش قابل توجهی از اراضی خود را از دست داده بودند، قدم به میان گذارد و به حل و فصل اختلاف پرداخت و در خاتمه با صدور احکام شداد و غلاظ و گرفتن التزام از مهاجرین، آنان رابه رعایت مفاد فرمان صادره ملزم نمود. متن التزام نامه کلاً در رابطه با فرمانی می‌باشد که سابقاً صادر گردیده بود.*

کل مفاد التزام نامه از هشت بخش به شرح زیر تشکیل می‌شود:

۱ - استرداد اموال تصرفی و در صورت بروز اختلاف، رجوع طرفین به شخص** معینی که از طرف دولت رافع اختلاف خواهد بود.

۲ - تعیین میزان سطح زیر کشت مهاجرین

---

۱. *سفرنامه شمال صفحه ۷۱*

*. *اصل التزام نامه مربوط به خاندان رودگر بوده و نزد مولف می‌باشد که در صفحه بعد به نظر خواهد رسید.*

**. *میرزا محمد تقی‌خان رودگر حاکم پیشین و روحانی بزرگ و حاکم شرع مناطق نور، کجور و کلارستاق. نامبرده برادر کیا سهراب و پسر کیا داراب رودگر بود.*

۳ - اجرای اشد مجازات در صورت سرقت اموال بومیان منطقه
۴ - اجرای اشد مجازات برای طرف پیشقدم در نزاع
۵ - اجرای اشد مجازات و پرداخت پنج هزار دینار در صورت دزدی از منازل رعایا
۶ - اعزام چندین خانوار مهاجر به تهران تحت عنوان گروگان
۷ - خروج از مازاد اراضی معینه و تحویل اراضی به صاحبان بومی
۸ - مراجعه مستقیم به حاکم وقت و اجرای فرمان صادره از جانب وی در صورت نیاز

متن التزام نامه

ملتزم و معترف گردیدیم کمترینان سرکردگان و خوانین طایفه خواجه‌وند و عبدالملکی بر اینکه چون حسب‌الامر سرکار اعلیحضرت قدر قدرت همیون شاهنشاهی روحنا فداه مقرر شده بود که باستصواب امنای دولت قاهره طی گفتگو و رفع نزاع فیمابین ما و اهالی نور و کجور و کلارستاق بود از قرار تفصیل ذیل:

۱ - در باب دعاوی اموالی که در سنوات سابقه با یکدیگر داشتیم قبل از ئیلان ئیل هرچه موجود است خود اموال را بدهیم و هرچه قبل از آن از جانبین رد و بدل شده است موافق نوشته و تمسک مهمسازی نمائیم و همه ادعا را صلح کردیم که سخنی نداشته‌باشیم و از سنه ئیلان ئیل* و بعد اگر برضای طرفین بصلح گذشت فبها و الا موافق شرع انور در خدمت میرزا محمد تقی مراجعه کرده طی گفتگو نمائیم.

۲ - در باب بذر افکن خود از یکهزار خروار بذر در فرمان مبارک جهانمطاع که معین و مشخص شده است بهمان مقدار زراعت نموده هرگاه زیاده از هزار خروار بخواهیم زرع نمائیم از صاحب ملک اجاره نموده و آنهم باذن حاکم آنولایت باشد و بهر جه آنرا که علاوه از هزار خروار است از قرار سه خروار یکخروار غله و از شالی کاری از هر جریبی چهار خروار یک خروار بدهیم.

۳ - هرگاه یک گوسفند از اهالی ولایت مذکوره برخلاف حساب ببریم بعوض یکرأس گوسفند

---

*. یکی از سالهای دوازده‌گانه ترکی که اسامی سالها عبارت است از: ئیلان ئیل (سال مار) - اودئیل (سال گاو) - پارس ئیل (سال پلنگ) - توشقان ئیل (سال خرگوش) - لوی ئیل (سال نهنگ) - یونت ئیل (سال اسب) - قوی ئیل (سال گوسفند) - پیچی ئیل (سال میمون) - ایت ئیل (سال سگ) - تنگوز ئیل (سال خوک) - سیچقان ئیل (سال موش) - تخاقوی ئیل (سال مرغ)

یک نفر آدم از ما قصاص و قتل و سیاست شود.

۴ - و هرگاه فیمابین ما و اهالی ولایت منازعه واقع شود سبقت و مبارزه از جانب ما شود بتصدیق حاکم و ملای آنولایت بر امنای دولت قاهره ثابت شود که پیش دستی ما کرده‌ایم حکم بقتل یا سیاست یا ترجمان* بفرمایند.

۵ - چنانچه از طوایف ما احدی در خانه رعیت مرتکب دزدی شود و بقدر پنجهزار دینار رایج از خانه رعایا و اهالی ولایت سرقت نمایند بتصدیق ملا و حاکم شرع بر امنای دولت مشخص شود حکم بقتل یا سیاست یا ترجمان نمایند ما خود دزد را بشخصه بدهیم.

۶ - پنجاه خانواری را که از موافق تفصیل فرمان مبارک مشخص شده است از تاریخ التزام الی مدت یکماه بهمراهی محصل دیوان اعلی آورده در دارالخلافه تسلیم نمائیم و الا مورد سیاست و قتل باشیم.

۷ - خانواریکه موافق تفصیل فرمان مبارک باید در همان ولایت در دهاتیکه نشسته بودند کوچیده، دهات دیگری ساکن شوند در مدت یکماه کوچانیده و نوشته از عالیجاه فتحعلی‌خان حاکم آورده بنظر امنای دولت قاهره برسانیم و الا مورد سیاست و ترجمان باشیم.

۸ - خانوار تفرقه کجور و کلارستاق از رعیت و غریب ولایت که در نزد ما می‌باشد بصاحبان **آنها رد کرده نوشته از عالیجاه فتحعلیخان حاکم ولایت گرفته آمده بنظر امنای دولت رسانده و بعد را هم از رعیت و غریب و خوش نشین اهل ملک را رجوعی نداشته اگر خلاف نماییم مورد سیاست باشیم.**

در حضور اولیای دولت قاهره قرار صادر و قطع و فصل شده این کمترینان بشرح فوق راضی و مقر شدیم که در هیچیک از قرار صادر تخلف و انحراف نورزیم هرگاه تخلفی اتفاق افتد این کمترینان را بهرگونه سیاست و غضب که مغضوب بفرمایند اختیار بامنای دولت قاهره باشد و اولیای دولت قاهره بنهج مسطوره فوق معمولدارند این چند کلمه از بابت التزام نامچه قلمی و تحریر شد. ربیع‌الثانی ۱۲۰۱

محل مهر مهدی‌خان	محل مهر علیرضاخان	محل مهر باقرخان سرکرده	محل مهر جعفر قلی‌خان سرکرده
سرکرده خواجه‌وند کجور	سرکرده خواجه‌وند کجور	لک کلارستاق	خواجه‌وند کلارستاقی

*. *نیازی را گویند که پس از ارتکاب جرم گذرانند*

با توجه به مفاد التزام نامه به ویژه بند ۱ و ۳ و ۶، خواننده پی به دامنه منازعات خونین و شدت عمل طرفین در سرکوب یکدیگر خواهد برد. اجرای مفاد نخستین قرارداد منعقده بین طوایف بومی و مهاجرین اسکان گرفته در منطقه، من حیث‌المجموع به نفع بومیان منطقه بود. دخالت نهایی در صورت بروز اختلاف به دست فردی از افراد بومی از خاندان رودگر ساکن قریه پیشنبور افتاد و برای پیشگیری از نزاع چندین خانوار از غارت کنندگان احشام تحت عنوان گروگان به پایتخت اعزام شدند. ضمانت اجرایی قرارداد آن چنان سنگین بود که سرقت یک رأس گوسفند منجر به قطع حیات سارق می‌گردید. در هر صورت پس از آنکه اکراد در مناطق مشخصی ساکن گردیدند بزودی تحت تاثیر شرایط اقلیمی منطقه قرار گرفته و از حالت چادرنشینی خارج شدند و به تقلید از ساکنین بومی اقدام به ساخت منازلی کردند که در اکثر مناطق شمالی رواج داشت* اسامی قراء حسن کیف در کلاردشت و چمچال و خُرمال در منطقه عمارلو گیلان یادآور اسامی دهاتی می‌باشد که در کردستان وجود داشت** حسن کیف دقیقاً در نقطه مقابل پیشنبور مسقط‌الرأس طایفه رودگر و در فاصله هفت کیلومتری جنوب آن ساخته شد. بعدها سبحانقلی‌خان، رییس طایفه مهاجر کلاردشت عمارتی بزرگ به تقلید از عمارت*** بزرگ کیاسهراب رودگر که قدمت آن به زمان صفویه می‌رسید، در حسن کیف بنا کرد که از لحاظ عظمت‌چیزی از آن کم نمی‌آورد. به جمع این دو بنا باید قصر ناصرالدین شاه‌را اضافه نمود که در محلی بنام اجابیئت بنا

---

*. ساخت این قبیل خانه‌های اصیل بومی که تا چندین دهه پیش در شمال ایران رایج بود، در اصطلاح محلی به «دار دچی» معروف است. ولی متاسفانه این سبک اصیل قدیمی در حال حاضر در شرف از میان رفتن است.

**. چمچال نام منطقه‌ای از بخش صحنه کرمانشاهان می‌باشد. همچنین مناطقی به این نام و خُرمال در سرزمین کردستان که امروزه تحت حاکمیت عراق می‌باشد قرار دارد که در طول جنگ ایران و عراق، از اواسط اسفند سال ۱۳۶۶ به مدت تقریبی یک و ماه و نیم به تصرف نیروهای سلحشور ایران درآمد و اما منطقه حسن کیف در بخشی از سرزمین کردستان بزرگ قرار داشت که امروزه تحت حاکمیت ترکیه می‌باشد. حسن کیف نامی است که در ابتدا بصورت "حِصْنْ کیف" نوشته می‌شد و آن بمعنای قلعه شادی است. منطقه‌ای به این نام در شرق دیار بکر و شمال شرقی ماردین واقع در سرزمین کردستان ترکیه قرار دارد.

***. این بنای قدیمی با تمام وسایل ارزشمند آن و چند هزار جلد کتاب و اسناد قدیمی در زمان هجوم احسان بلشویک به کلاردشت، نخست توسط بلشویکها غارت و سپس به آتش کشیده شد.

گردید. این عمارت در طول توقف شاه در کلاردشت، محل سکونت همسر* کلاردشتی او بود و اما سایر قراء کلاردشت از قدمت بسیار طولانی برخوردار و در مالکیت اقوام بومی قرار داشت که اسامی برخی قراء در سند مربوط به سال ۱۱۶۳ هـ. ق که در صفحات پیش به نظر رسید، دیده می‌شود. و اما چندین سال از استقرار مهاجرین نمی‌گذشت که تعدادی از آنان آشکار و پنهان مبادرت به ترک خانه و کاشانه جدید کرده، رهسپار دیار قدیم شدند. غم جدایی و زندگی در غربت، ترک مکرر دیار و یار و زنده بگور شدن خاطرها اینها همگی زمینه ساز ترانه‌های سوزناکی در سرزمین غربت گردید تا شاید مرهم زخم دلهای سوخته شود. از قدیمی‌ترین ترانه‌ها آهنگی بود بنام «آی کُردی کُردی جانم» که دلدادگان و دلباختگان در فراق یکدیگر سر می‌دادند که تماماً یادآور روزهای تلخ مهاجرت و جدایی بود ولی افسوس عمر آن ترانه‌ها بسیار زودگذر و آنچه باقی ماند به صورت و مشابهت جملات زیر بیان گردید.**

«ای کُردی، کُردی جانم. آی جان جانانم، چرا نیامده راه سفر در پیش گرفتی. آی کُردی، کُردی جانم. آی ماه تابانم، هنگام ترک کلار قلبم را با خنجری از سینه بدر آر و با خود ببر. مگر گروس و کرمانشاه چه گلهای رنگارنگی دارد که تو برای چیدن آنها این چنین وسوسه شدی. آی کُردی جانم ترک یار و دیار مکن تو در میان سبزهها و گلهای هزار رنگ کلار زاده شدی. اینجا اگر تعلق به پدران من و تو نداشت، بدون شک سرزمین من و توست. پس دوری چه سخت است و برای دلدادگان مرگ‌آور.» با گذشت روزگار بیشتر این ترانه‌ها به دست فراموشی رفت ولی تا چهار دهه پیش یک تصنیف دلنشین از آن اشعار بنام «کُردی، کُردی» ورد زبان بومیان بود. «آی کُردی، کُردی، کُردی، دلم را بردی - رفتی کِرمِنشاه، مرا نبردی - خوشا کِرمِنشاه قاجار نشین - دور کِرمِنشاه چادر نشین - آی کُردی دلم را بردی». با آغاز جنگهای ایران و روس چهار دسته از سواران محال ثلاث عازم جبهه‌های قفقاز شدند فرماندهی افواج تنکابنی را ولی‌خان سرهنگ به عهده داشت ولی فرماندهی تفنگداران سوار کلارستاق به عهده ابدال قلی سلطان میار بود که در محاصره یکی از قلاع قفقازیه به شهادت رسید. میرزا حسینقلی مستوفی و میرزا قربانعلی طبیب (رودگر) همراه تفنگداران مازندرانی و استرآبادی تحت فرمان محمد قلی میرزا ملک آرا حاکم مازندران،

---

*. *صاحب سلطان خانم خواهر سبحانقلی‌خان خواجه وند رییس طوایف کرد و لر کلاردشت*

**. *به نقل از والد مولف*

عازم جبهه‌های جنگ قفقاز گردیدند. دسته دیگر سربازان محال ثلاث را سواران طایفه خواجه‌وند و عبدالملکی تشکیل می‌داد که از مناطق کلارستاق و کجور عازم جبهه‌های جنگ شدند دسته اخیر حکم پیش مرگ‌های سپاه ایران را در جبهه‌های جنگ قفقاز به عهده داشتند. منابع مستند[1] مؤید اینست که با آغاز جنگ در سال ۱۲۱۹ هـ. ق چند فوج از سواران طایفه خواجه‌وند و عبدالملکی در خط مقدم جبهه اچمیازین مستقر و شکست سختی به سپاه سیسیانوف سردار روس وارد کردند. طبق اقوال از یک دسته چند صد نفره خواجه‌وند و عبدالملکی که به سرکردگی جعفر قلی‌خان و ذوالفقارخان به جبهه جنگ اعزام گردید تنها تعداد انگشت شماری از تفنگداران خواجه‌وند و عبدالملکی به محل سکونت خود برگشتند. جعفرقلی‌خان خواجه‌وند در یکی از جبهه‌ها زخم مهلکی برداشت و به شهادت رسید. از آن پس این طایفه سلحشور به ویژه رؤسای آن مورد لطف شاهان قاجار قرار و تا انقراض سلسله قاجاریه در منصب رییس تفنگداران فوج خواجه‌وند در استرآباد مشغول خدمت بودند. این مسئله در مورد طایفه عبدالملکی نیز مصداق عمل داشت. تقرب بیش از حد رؤسای طایفه خواجه‌وند در نزد عباس میرزا، بزودی توازن قدرت را بین طوایف محال ثلاث که از پیش به وجود آمده بود در هم شکست و این نزدیکی مجدداً زمینه ساز درگیریهای شدیدتری بین طوایف بومی و مهاجر گردید. علل درگیریها در زیاده‌طلبی طوایف مهاجر خلاصه می‌شد که سهم بیشتری از اراضی محال ثلاث را مطالبه می‌کردند. مرگ فتحعلیشاه، عزل محمد قلی میرزا را از حکومت مازندران به دنبال آورد که به علت نزدیکی با قربانعلی طبیب و میرزا حسین قلی‌خان رودگر در تمام مدت حکومت خود حامی طوایف بومی خاصه طایفه رودگر بود - حد نزدیکی حاکم و طبیب تا آنجا بود که یکبار حکم شداد و غلاظی در رعایت حال وی به طوایف کرد و لر کلاردشت صادر نمود که تصویر آن در صفحات گذشته به نظر رسید* چندین سال پس از عزل محمد قلی میرزا قربانعلی طبیب که از نزدیکان حاکم بود دار فانی را وداع گفت از آن پس درگیریهای خونینی بین طوایف رویداد که در چند فقره منجر به قتل دهها نفر از طرفین متخاصم گردید. با پیش آمدن جنگ هرات در زمان محمد شاه آتش اختلاف بین طوایف محال ثلاث برای مدتی فروکش کرد و سرکردگان طوایف نیز هر یک با افواج تحت فرمان خود راهی هرات

---

۱. *مآثر سلطانیه تالیف عبدالرزاق دنبلی صفحه ۱۱۳*

*. *اصل فرمان متعلق به خاندان رودگر بوده و نزد مولف کتاب می‌باشد.*

شدند و در نتیجه مدت مدیدی منطقه محال ثلاث در آرامش بود. نتیجه جنگ هرات هر چه بود کفه قدرت را به نفع بازماندگان ولی‌خان سرتیپ که در جنگ کشته شد و میرزا عبدالله‌خان سرهنگ که بزودی مورد لطف محمد شاه قرار گرفت سنگین کرد ولی عکس جنگهای ایران و روس چیزی برای طایفه خواجه‌وند به ارمغان نیاورد. در زمان سلطنت ناصرالدین شاه و همزمان با صدارت میرزا آقاخان نوری، تصمیمات جدی برای کوچ دادن طوایف مهاجر پیش آمد و سرتیپ سلیمان‌خان افشار در سال ۱۲۶۸ هـ. ق مامور کوچاندن طایفه عبدالملکی از محال ثلاث به زاغمرز مازندران گردید.[۱] ولی طوایف خواجه‌وند و لر همچنان در محل سکونت خود باقی ماندند، چارلز فرانسیس مکنزی تاریخ کوچ طایفه عبدالملکی را از محال ثلاث به زاغمرز اشرف (بهشهر) در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری ذکر می‌کند که در سال ۱۸۸۵ میلادی مصادف با سال ۱۲۷۲ هـ. ق صورت گرفته است.[۲] تعلل و کوتاهی حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله در کوچاندن طایفه کرد، خود حدیثی دیگر برای کسب قدرت و ایجاد تفرقه میان طوایف بومی با مهاجرین است - با جا خالی کردن طایفه عبدالملکی که متحدین قوی برای خواجه‌وندها و رقیب خطرناکی برای حاکم بودند دست حبیب‌الله‌خان برای دخالت بیشتر در امور باز گردید. ساعدالدوله برای تحکیم قدرت خاندان خود در محال ثلاث و تحصیل هرچه بیشتر ثروت، لاینقطع به آتش اختلاف بین طوایف بومی و مهاجرین دامن می‌زد و در این رهگذر کسی را بهتر از سرکردگان جوان طوایف مهاجر که جویای نام و نشان بودند نمی‌دید. طبق اقوال او یکبار یزدانقلی‌خان خواجه‌وند را در مقابل برادرش سبحانقلی‌خان که ریاست ایل را به عهده داشت علم کرد و به عنوان رییس جدید طوایف کرد، لر، دلفان و سایر جماعت به دولت مرکزی پیشنهاد نمود ولی از جانب عزیزخان مکری* (سردار کل) که بخشی از وظایفش سر و سامان دادن به امور ایلات و طوایف بود، جواب مختصری در شباهت به مضمون زیر به او داده شد:

(خوب یا بد، سبحانقلی‌خان قبلاً از طرف شاه به این سمت برگزیده شده است و دخالت شما در این قبیل امور بی مورد است). جوابی قاطع و دندان شکن برای حبیب الله‌خان ساعدالدوله. در

---

۱. *کرمانشاهان و کردستان جلد اول صفحه ۸۸*

۲. *سفرنامه شمال صفحه ۷۱*

*. *عزیزخان مکری ملقب به سردار کل در سال ۱۲۸۳ هـ. ق پس از میرزا محمدخان سپهسالار به وزارت جنگ و فرماندهی کل عساکر ایران منصوب گردید.*

هر صورت با خلع میرزا آقاخان نوری که از نزدیک دخالت مستقیم در امور طوایف داشت، بزودی نظم موجود و توازن قدرت در منطقه درهم ریخت و از سال ۱۲۸۰ هـ. ق به بعد تصادمات خونینی بین طوایف بومی با مهاجرین به وجود آمد که در تمام منازعات جای پای حاکم تنکابن دیده می‌شود. پی آمد این امر عزیزخان مکری، اسکندرخان سرهنگ سواره نظام را مامور رفع اختلاف بین طوایف کرد. طبق اقوال* دوستی عمیقی بین عزیزخان سردار کل و میرزا عبدالله‌خان سرتیپ (رودگر) وجود داشت که باب آن دوستی به جنگ هرات بر می‌گشت که هر دو با درجه سرهنگی در آن جنگ شرکت داشتند. با انتصاب عزیزخان به وزارت جنگ میرزا عبدالله‌خان رودگر نامه بلند بالایی از شرح ماوقع و دخالت‌های بی رویه ساعدالدوله در کار طوایف و ایجاد اختلاف بین آنان به عزیزخان نوشت و از نامبرده تقاضای رسیدگی در امور را نمود. به دستور عزیزخان سردار کل، اسکندرخان در سال ۱۲۸۳ هـ. ق وارد کلاردشت شد. پی‌آمد این امر مجلس بزرگی متشکل از حاکم تنکابن و رؤسای طوایف میار، خواجه‌وند، فقیه، رودگر و ریش سفیدان منطقه جهت حل اختلاف در دیوانخانه قریه پیشنبور تشکیل گردید. یزدان قلی‌خان خواجه‌وند که مردی دلیر و بی باک بود به تحریک ساعدالدوله و بدون اذن اسکندرخان آغاز به سخن نمود و در خاتمه سران طوایف بومی را مورد توهین قرار داد که در نتیجه کار به مشاجره کشیده شد ولی در پایان به صلح و سازش جدیدی بین ایل و گیل** ختم گردید و این در حالی بود که به دستور اسکندرخان نماینده تام‌الاختیار دولت، یزدان قلی‌خان برای مدتی از منطقه دور و راهی تهران شد از طرف دیگر حکومتگر تنکابن هم که تیرش به سنگ خورده بود دست از پا درازتر عازم تنکابن گردید تا مگر از طریق دیگری به آتش اختلاف بین طوایف دامن زند. اسناد موجود مؤید این امر است که آتش اختلافات مجدداً در سال ۱۲۸۴ هـ. ق بین طوایف زبانه کشید و عزیزخان سردار کل این بار محمد صادق‌خان نایب آجودانباشی را مامور حل اختلاف بین طوایف نمود و حکم شداد و غلاظی پیرامون قضیه صادر کرد که تصویر آن در صفحه بعد به نظر خواهد رسید.***

به دنبال حل اختلاف مجلس شادی با شکوهی در حسن کیف و پیشنبور کلاردشت سر گرفت و نبات خانم یکی از دختران میرزا عبدالله‌خان رودگر به عقد سبحانقلی‌خان فرزند ارشد

---

*. *به نقل از میرزا داودخان صفاری(رودگر)*

**. *در ولایت محال ثلاث مردم بومی را بنام گیل و طوایف مهاجر را بنام ایل می‌خوانند.*

***. *اصل فرمان متعلق به خاندان رودگر بوده و نزد اینجانب می‌باشد.*

سواد حکم جنابجلالتماب اجل سردار کل

عالیجاه مجدت همراه محمد صادقخان نایب آجودانباشی را مرقوم می‌گردد در سنه ماضیه حسب‌الامر قراری فی مابین طوایف خواجه‌وند و کجوری و کلارستاقی صادر شد و قرار نامه ممهوری به مهر ریش سفیدان طرفین مسترد گردید که مطلق بعدالایام از آن قرار صادر تخلف ننموده مرفه‌الحال مشغول بنوکری و رعیتی خود باشند و از برای تشخیص و تعیین اراضی و حدود قشلاق و ییلاق طوایف مزبوره مخصوصاً عالیجاه اسکندرخان سرهنگ سوار نظام مامور گشته بعد از مدتی زحمت و اهتمام تشخیص حدود طرفین را صادر طی مایقال را نموده مراجعت کرد حال از قرار مذکور بعضی از طایفه خواجه‌وند به حق خود قناعت نکرده از حدود خود تجاوز نموده معترض ییلاق و قشلاق و اراضی مختص طایفه کجوری و کلارستاقی شده محض شرارت مزاحم می‌شوند علی هذا آنعالیجاه به موجب این حکم مامور است که بعد از ورود بآنحدود مراتب مزبور را در کمال دقت تحقیق کند هرگاه طایفه خواجه‌وند از حدود خود تجاوز کرده معترض اراضی مختص کجوری و کلارستاقی شده‌اند یا از قرار صادر خود و تشخیص اسکندرخان تجاوز کرده باشند مرتکب را تنبیه کامل کند و بنحوی که قرار صادر شده است حقوق کجوری را با کلارستاقی بالتمام گرفته متصرف طایفه مزبوره دهد نوشتهٔ که مشتمل بر احقاق حق آنهاست از طایفه مزبوره گرفته بیاورد در این خصوص لازمه دقت را بعمل آورده و مرتکبین خلاف را نوعی تنبیه کند که عبرت دیگران شود. شهر محرم‌الحرام ۱۲۸۴

رییس ایل* درآمد. با وصلت اخیر اتحاد بین ایل و گیل در مقابل حکومتگران تنکابن جنبه رسمی‌تری به خود گرفت و از آن پس با پیش آمدن ازدواج‌های مکرر بین طوایف بومی و مهاجر که در مباحث گذشته از آن سخن گفته شد به مرور از اختلافات فی مابین کاسته شد به ویژه بعدها که شاه در یکی از سفرهای تفریحی خود به کلاردشت دختر رییس ایل را بزنی گرفت بر ارج و قرب رؤسای ایل نزد شاه افزوده شد. ماجرا از این قرار بود که شاه در یکی از سفرهای تفریحی خود به کلاردشت در حاشیه رودخانه رودبارک با جمعی از نسوان روبرو شد که دوشیزه زیبایی را در میان گرفته بودند. پس از پرس و جو معلوم شد نام دختر صاحب سلطان و دختر رییس ایل خواجه‌وند می‌باشد. سپس ساعاتی به طول نکشید که دختر رییس ایل به زوجیت شاه درآمد و ملقبه به «لعبت خانم» گردید. از قضا چند سال بعد لعبت خانم همشیره زاده خود قمر تاج خانم را که در حرم شاهی بسر و به «زیقوله» معروف بود به صیغه خواندگی شاه درآورد[1] که نتیجه آن دختری بنام قدرت‌السلطنه بود.** سبحانقلی‌خان خواجه‌وند که پس از پدر رسماً رییس ایل گردید و محل خدمتش در استرآباد معلوم شده بود، علاوه بر منصب نظامی‌گری این افتخار را داشت که برادر زن شاه هم باشد و این امر بسیار بر قرب و منزلتش افزود تا آنجا که پس از سر گرفتن این ازدواج حکومتگر تنکابن بسیار مراعات حالش را می‌کرد. شاه هر سال چندین روز در کلاردشت میهمانش بود و سپس قصری برای همسرش در اجابئیت کلاردشت بنا کرد. بنابر اقوال صاحب سلطان خانم پس از داخل شدن در حرم شاهی رضایت شاه را در مراجعت برادرش یزدانقلی‌خان به کلاردشت به دست آورد و نامبرده پس از چندین سال دوری از منطقه به کلاردشت بازگشت و از سال ۱۲۹۸ ه. ق به حکم شاه به سرکردگی جماعت خواجه‌وند منصوب گردید و تا پایان سال ۱۳۰۸ ه. ق در سمت مذکور باقی ماند. صفحه بعد تصویر یکبرگ آمار مربوط به سال ۱۲۹۸ ه. ق می‌باشد که یزدانقلی‌خان خواجه‌وند به سرکردگی جماعت خواجه‌وند کلارستاق و کجور برقرار است. یزدان قلی‌خان در هر فرصتی علیه برادر توطئه می‌کرد و در میان طوایف تخم نفاق می‌کاشت تا آنجا که وقتی یکی از درویش اهل حق بنام سید حسن در سال ۱۳۰۰ ه. ق گذرش به کلاردشت افتاد یزدانقلی‌خان از فرصت استفاده نمود و برای جمع کردن ایل بدور خود از هیچگونه احترام در مورد

---

*. *محمد قلی‌خان سرتیپ خواجه وند*

۱. *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه صفحه ۷۷۲*

**. *قدرت‌السلطنه بعدها به عقد سلطان جنید میرزا نوه فرهاد میرزا معتمدالدوله عموی شاه درآمد*

جماعت سامی

حاجی آزادخان سرکرده

جماعت پشتکوهی

جمعی سعادتقلیخان سرکرده

جماعت خورده ایماق

دسته یار محمدخان دسته حیدرخان

جماعت اردلان

جمعی محمدخان سرکرده

جماعت ترشیزی

جمعی محمدحسینخان

جماعت قائینی

جمعی علی اکبرخان سرکرده

استرابادی وغیره

استرابادی

دسته

غلامان استرابادی جمعی علیخان آقای قاجار

دسته

کلدی خان ریش سفید طایفه جعفربای

دسته

ایل کلدی نظر ریش سفید آنابای

دسته

ایضا نظر ریش سفید طایفه آنابای

دسته

قلیچ خان سرهنگ جعفربای

نردینی

جمعی افراسیاب خان سرکرده

کودری و بسطامی

ابوابجمعی علی محمد خان سرهنگ

کرمانی

از بابت سواره افشار بسرکردگی میرزا محمود

مازندرانی

سوادکوه

میرزا علیخان رئیس

سرکردگان

عبدالله خان مدانلو فتح الله خان ایضا صفی خان ایضا موسی خان جهان بیگلو اسدالله خان ایضا ابراهیم خان ایضا حسینخان کرایلی ذوالفقارخان ایضا حسنخان اوصانلو محمدخان افغان

جماعت خواجه وند

ابوابجمعی جناب امین السلطان علی اکبرخان سرهنگ یزدان قلیخان سرکرده نعمت الله خان حسن خان فتح الله خان

سواره عبدالملکی

ابوابجمعی فضل الله خان بسرکردگی جعفرخان

عراقی

جماعت زرین کمر

ابوابجمعی ساری اصلان علیقلیخان یوزباشی مهدیخان نایب اول

جماعت شاهسون افشار

ابوابجمعی جناب امین السلطان بسرتیپی یوسفخان

جماعت بختیاری

جمعی اسفندیارخان سرتیپ

جماعت عرب اردستان

مصطفی قلیخان سرتیپ میرزا حسینخان سرکرده میرزا حسنخان ایضا

جماعت افشار اسدآبادی

ابوابجمعی صاحب اختیار بسرکردگی محمدکریمخان

جماعت خمسه

جمعی ذوالفقارخان سرتیپ

جماعت شاهسون اسانلو

عزیزالله خان صارم الملک سرتیپ دویم حاجی لطف الله خان سرتیپ سیم

جماعت شاهسون بغدادی

جمعی فتحعلیخان سرتیپ

جماعت شاهسون دویرن

ابوابجمعی

کتابخانه تخصصی ادبیات

وی مضایقه نکرد و بنا به توصیه او گروه بی شماری از اکراد کجور و کلارستاق گرد حسن جمع آمدند. طبق اقوال سید حسن که به «حسن شاه حقه» معروف شده بود. به کمک یزدانقلی‌خان اقدام به راه انداختن یک «جمْ خانه»* مخفی در حسن کیف نمود و از آن پس کارش بالا گرفت و حاجتمندان دست نیاز به سویش دراز کردند و هر روز از بام تا شام سر به اطاعتش گذاردند. طبق اقوال، او ابتدا خود را شاه خواند و در نزد عوام به حسن شاه حقه مشهور شد ولی بعد از چندی خود را نایب امام زمان معرفی کرد و سپس برگزیده خداوند خواند و تکالیف و فرایض دینی را از گردن مردم ساقط کرد ولی چون شنید ایلخان خواجه‌وند درصدد راندنش از کلاردشت می‌باشد مخفیانه از حسن کیف خارج شد و به سویی رفت که دیگر باز نیامد و خبری از او داده نشد و چنانچه عوام می‌گفتند حسن در یک سحرگاه طوفانی غیب گردید. و شاید هم داستان سید حسن زمینه ساز داستانی گردید که در راه بود و پس از گذشت چندین سال ماجرای سید عالمگیر را به وجود آورد. آنچه گفته و شنیده شد** اینکه: اشعاری زیادی در وصف کرامات و معجزات وی در کلاردشت رایج و بر سر زبانها افتاد که با توجه و دقت در معانی و چندین بیت باقی مانده از آن اشعار عامیانه، این چنین به نظر می‌رسد که سید ادعای خدایی هم داشت. گرچه از آن اشعار چند بیتی بیش باقی نمانده ولی در رابطه با ماجرای پیش آمده در خور اهمیت است.

بوی بهار آمد - صدای یار آمد
حسن کلار آمد - با اعتبار آمد
لطف خدا جاری - حکم حسن ساری
شاه حقهٔ دیروز - حسن خدای امروز
حسن خداست والله - دور، دور ماست والله

ماجرای سید عالمگیر

و اما بشنویم از ماجرای سیدی که راهش به کلاردشت افتاد و مقر حکومتش را در حسن کیف قرار داده بود و به کمک یزدانقلی‌خان خواجه‌وند می‌خواست عالم را بگیرد. همزمان با

---

*. محل عبادتگاه

**. به نقل از والد مؤلف

اوج‌گیری شورش مردم علیه کمپانی دخانیات رژی (۱۳۰۸ هـ. ق)، شخصی بنام محمد که خود را سید می‌نامید همراه چند ناشناس وارد کلاردشت شد و بنا به اقوال مورد لطف و حمایت یزدانقلی‌خان خواجه‌وند که مصلحتاً خود را مرید سید قلمداد می‌کرد قرار گرفت. سید پس از ورود به کلاردشت مدتی نزد یزدانقلی‌خان بسر برد و آنگاه حسب معمول رفتار بزرگان اهل طریقت هر روز به منازل مریدان وارد می‌شد و پس از ارشاد، آنان را به داشتن اجر دنیوی که بزودی به آن خواهند رسید و اجر اُخروی نوید می‌داد و از عجایب اینکه یزدانقلی‌خان نیز همه جا دست حمایت بر پشت سید گذارده و او را از گزند احتمالی مردم حفظ می‌کرد و هر چند گاه با صدور چند فتاوی در عظمت مقام و شأن سید محمد عالمگیر از جمله: اگر دست سید به هر کسی برسد آن شخص به بهشت خواهد رفت و یا سید در هر منزلی که نزول کند صاحب منزل از جمله بهشتیان است، پشتیبانی سید را برای اجرای مقاصد آتی خود در کلاردشت به دست آورد و سپس خلق بی‌شماری به دور سید گرد آمدند و کارش سخت بالا گرفت و از این رهگذر یزدانقلی‌خان نیز به اهداف جاه‌طلبانه خود که قبضه کردن قدرت در کلاردشت و افتادن حکومت به دستش باشد نزدیک شد. دیری نگذشت که سید محمد خود را بشیر و بشارت دهنده معرفی و خبر قریب‌الوقوع خروج مهدی موعود را به اکراد بشارت داد. سید محمد که در ابتدا مردم را به داشتن مال و منال دنیوی نوید می‌داد، در این مقطع آنان را به دست کشیدن از دنیا و آماده شدن برای شمشیر زدن در رکاب مهدی موعود دعوت می‌کرد. تضاد در گفتار سید و حرکات ناشایستی که از وی سر زد تعداد زیادی مردم را از وی گریزان نمود تا آن‌جا که برخی دست از خانه و کاشانه شسته و به مناطق دور دست پناه می‌بردند که در این صورت به دستور سید خانه و کاشانه آنان به آتش کشیده می‌شد و اموالشان به غارت می‌رفت. چندی بر این منوال سپری شد ولی چون خطر سید متوجه اهل بیت سبحانقلی‌خان سرتیپ هم گردید،* نبات خانم همسر سبحانقلی‌خان مخفیانه نامه‌ای به شوی خود نوشت و او را از ماجرایی که به دست برادرش در شرف تکوین بود آگاه کرد و آنگاه برای تهییج احساسات شوی، در پایان نامه جمله‌ای به مضمون زیر نوشت:

«چارقد زنهای کلاردشت بر سرت اگر نیایی و این فتنه و رسم شیطانی را بر نیاندازی»**

---

*. *سبحانقلی‌خان این زمان در استرآباد بسر می‌برد و علاوه بر منصب سرتیپی سمت ایلخانی طوایف مهاجر را به عهده داشت.*

**. *به نقل از میرزا داودخان صفاری (رودگر)*

سبحانقلی‌خان پس از دریافت نامه همسر و وقوف از ماجرا، سه روزه به کلاردشت آمد. نخست یزدانقلی‌خان و تنی چند از رؤسای طوایف کرد و لر را به دیوانخانه احضار نمود ولی جملگی از رفتن به نزد وی امتناع نمودند و بیشتر افراد فامیل هم از ترس افتادن به چنگ سید، بیشتر در کوهها و جنگل آواره بودند. در این میان همسرش نبات خانم مشوق شوی در رفتن به پیشنبور و آوردن تفنگدار و مقابله جدی با سید عالمگیر شد. ولی از آنجا که مردی صاحب غیرت و دلیری بی‌باک بود زیر بار پیشنهاد همسر نرفت و عاقبت در نزاع خونینی که بین او و سید و طرفدارانش در آخرین روزهای ماه ربیع‌الاول سال ۱۳۰۹ هـ. ق در حسن کیف در گرفت به قتل رسید. منابع مستند[1] مؤید این امر است که در نزاع فی مابین علاوه بر کشته شدن تعداد زیادی از طرفین سبحانقلی‌خان همراه نه تن از **نزدیکانش از خواهر و مادر و همسر و برادرش گرفته تا جمعی** صغار به قتل رسیدند. پیروان سید ابتدا اجساد را تکه تکه کرده و آن‌گاه همراه با عمارت سبحانقلی‌خان به آتش کشیدند. شاه پس از استماع این خبر حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله را که می‌گفتند دستی در کار و نقشی در بر هم زدن نظم کلاردشت داشت مامور سرکوبی و دستگیری سید محمد عالمگیر نمود و با یک دسته قشون به کلاردشت فرستاد. طبق اقوال اردوی اعزامی به کلاردشت را دویست نفر از تفنگداران خوانین کلارستاق همراهی می‌کردند. و هم اینان بودند که پس از شکست سید محمد و به بهانه خونخواهی سبحانقلی‌خان مدتها شمشیر در میان طرفداران سید و مخالفین سابق خود انداخته و خانه و کاشانه مخالفین را به آتش کشیدند. این عمل مدتها ادامه داشت و قتل سبحانقلی‌خان بهانه‌ای برای تصفیه حسابهای گذشته شده بود و در حقیقت زمینه ساز این همه جنایات، کسی جز شخص یزدانقلی خواجه‌وند نبود. گرچه حسب اقرار صریح حکومتگر تنکابنی او هم در این غائله بیش از هزار نفر بی گناه و با گناه را به جرم همکاری با سید به قتل رسانده و به هدف خود که تضعیف ایل خواجه‌وند باشد رسیده بود. در هر صورت قوای اعزامی دولت در ماه ربیع‌الثانی سال ۱۳۰۹ وارد کلاردشت شد و روز سیزدهم همان ماه در اطراف حسن کیف با سید روبرو گردید و جنگ سختی بین طرفین در گرفت که نتیجه آن هزار کشته و شکست سید عالمگیر و دستگیر شدن او با تعداد کثیری از پیروانش بود.[2] پس از دستگیری سید، نامبرده را به تهران

---

۱. *شرح حال رجال ایران جلد اول صفحه ۳۰۴*

۲. *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه صفحه ۷۷۷*

اعزام و چندی بعد به حضور شاه بردند و پس از سئوالات عدیده‌ای که از وی شد، در پاسخ به شاه گفت: «من هر سال بجهت جمع کردن نیاز بآنجا می‌روم نه یاغی هستم و نه کاری می‌توانستم بکنم این تجملات را فراهم آوردند* اگر یکی از سردارهای دول خارج را می‌گرفتند چه می‌کردند... برای من سید فقیر چرا کلاردشت را خراب و دو هزار نفر رعیت خودت را بکشتن دادی در صورتیکه یک نفر اگر عقب من آمده بود خودم می‌آمدم...».[1]

به دستور ناصرالدین شاه سید را به زندان بردند ولی پیش از ورود به زندان شاه دستور داد عمامه را از سرش بردارند. سید مدت مدیدی در زندان بسر برد ولی به حکم شاه روز هفدهم ربیع‌الاول سال ۱۳۱۰ هـ. ق از زندان آزاد گردید و حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله نیز در همان سال از حکومت محال ثلاث دور و به حکومت اراک منصوب شد. شاید انتصاب اخیر بی‌ارتباط با قتل سبحانقلی‌خان و کشتار مردم کلاردشت نباشد. و اما پس از آزادی سید، دولت ماهانه بیست تومان مقرری برایش تعیین کرد.[2] و این بود داستان سید مجهول‌الهویه‌ای که می‌خواست عالم را بگیرد ولی بنا به اظهار خودش دو هزار نفر جماعت مظلوم خواجه‌وند کلاردشت را به کشتن داد. ماجرای سید همزمان با واقعه رژی آغاز شد و کمی پیش از الغای قرار داد رژی به پایان رسید. و اما آنچه در مورد سید نوشته شده اینکه: سید مردی بلند بالا، سفید چهره، زیبا روی و ریش قرمز داشت نامبرده اهل ارومیه و پیرو فرقه علی اللهی بود. پیروان این فرقه خود را اهل حق می‌دانند ولی به نظر می‌رسد سید محمد عالمگیر دستی هم در دیگ آش فرقه نصیریه** داشت چنانچه

---

*. *شاید این گفته سید با اهداف حکومتگر تنکابن مبنی بر تضعیف ایل خواجه وند و طوایف کلارستاق چندان بی ارتباط نباشد.*

۱. *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه صفحه ۷۷۸*

۲. *شرح حال رجال جلد اول صفحه ۳۰۵*

**. *این فرقه منسوب به ابن نصیر است که در قرن پنجم هجری از مذهب شیعه امامیه منشعب شده. پیروان این فرقه عقیده دارند ذات خداوند تبارک و تعالی ذاتی واحد مرکب از سه لایتجزا بنام معنی، اسم و باب است و این سه است که به نوبت در وجود انبیاء مجسم و متجلی گشته است. و آخرین آن در وجود حضرت محمد(ص)، حضرت علی(ع) و سلمان فارسی یکی از صحابه تجسم یافته که با ترکیب حروف اول اسامی به صورت کلمه «عمس» معرفی می‌شود.. اما کل تعالیم این فرقه تشکیل می‌شود از بخشی اعتقادات مذهب شیعه،* ←

اعتمادالسلطنه در این مورد چنین می‌نویسد:

«رساله‌ای در شرح حال نصیریها می‌نویسم می‌خواستم عقاید این طایفه را از یکی بپرسم» «شنیدم که میرزا سید محمد علی اللهی که پارسال از کلاردشت بآن تفصیل وارد تهران کردند و» «حبس بود امسال هفدهم محرم بتوسط نائب‌السلطنه از حبس بیرون آوردند آزاد است در» «کوچه‌ها می‌گردد و ماهی بیست تومان از دولت باو مخارج می‌دهند فرستادم خانه او را پیدا» «کردند امروز عصر آوردندش بسیار سید خوشرو و خوش منظری است بعضی تحقیقات مذهبی از» «او نمودم مختصر احسانی باو نمودم و رفت».[1]

و اما زمانیکه جنگ بین ساعدالدوله و سید عالمگیر آغاز شد یزدانقلی‌خان از نظرها پنهان گردید و چندی بعد از ختم غائله سید عالمگیر ظاهر شد و این بار با جمع کردن تعداد دیگری از ناراضیان به دور خود مشغول غارت کردن دهات ساعدالدوله گردید.[2] گویا پس از ختم ماجرا بود که به اهداف ساعدالدوله مبنی بر تضعیف طوایف خواجه‌وند و بومیان پی برده بود. یزدانقلی‌خان مدتها منفور طوایف کلاردشت خاصه طایفه خواجه‌وند گردید. و اما با پیش آمد ماجرای اخیر ورود ناصرالدین شاه به کلاردشت به ویژه حسن کیف، با احتیاط فراوان صورت می‌گرفت به طوریکه در هر سفر یک اردوی نظامی بالغ بر صد نفر قزاق و دو عراده توپ شاه را اسکورت می‌کرد.[3] علاوه بر این در طول اقامت شاه در کلاردشت گروهی از تفنگداران رؤسا طوایف به دقت از شاه محافظت و مراقبت می‌کردند. طبق یادداشتهای رسمی آخرین سفر ناصرالدین شاه به کلاردشت در ماه محرم سال ۱۳۱۲ هـ. ق اتفاق افتاد او چند روزی در حسن کیف بسر برد سپس به عمارت شاهی رفت. توقف شاه در کلاردشت مصادف با سالروز تولد وی بود. (ششم ماه صفر ۱۲۴۷ هـ. ق) بدین خاطر

لـه مسیحیت و باورهای مردم پیش از اسلام. نصیریه تناسخ را قبول دارند. پیروان این فرقه به دو شاخه خاصه و عامه تقسیم می‌شوند. طبقه خاصه کتاب مقدسی دارند که مضمون آن را تأویل می‌کنند ولی برای عامه مکشوف نمی‌سازند. نصیریه مراسم مذهبی را شبانه در خفاء و بلندیهایی که قبه نامیده می‌شود و معمولاً بر مقابر اولیاءالله قرار دارند انجام می‌دهند. در میان تعلیمات نصیریه ماخوذاتی از مسیحیان از قبیل بزرگداشت عیسی، حواریون، قدیسین اولیه و اعیاد و برخی از مراسم مذهبی چون تعمید دیده می‌شود.

۱. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه صفحه ۸۴۵

۲. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه صفحه ۹۰۳

۳. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه صفحه ۹۷۱

جشنی در اردو برپا گردید و صدها تیر تفنگ و چندین گلوله توپ به افتخارش شلیک گردید و همان روز در حضور شاه میدان کشتی ترتیب داده شد. پهلوانان پایتخت از جمله پهلوان ابراهیم یزدی معروف به پهلوانباشی با پهلوانان نام‌آور منطقه به زور آزمایی پرداختند ولی یکی پس از دیگری در مقابل پهلوانان محال ثلاث به خاک افتادند.[1] آنچه گفته و شنیده شد چند روز پیش از برپایی جشن، میدان بزرگی در چمن اجابئیت آماده گردید که در یک طرف آن علامات پهلوانهای شاه و درفش‌های شاهی نصب شد و در طرف دیگر علامات پهلوانان تنکابن، کلارستاق و کجور که در اصطلاح محلی بنام «بَرَمْ» خوانده می‌شود نصب گردید. برم علامت مشخصه پهلوانان هر منطقه است که در حقیقت حکم درفش را دارد و متشکل از پارچه‌های الوان و رنگارنگ است. در گذشته برم‌ها معمولاً به رنگ‌های آبی، بنفش، نارنجی و صورتی دیده می‌شد و هر رنگی علامت مخصوص یک منطقه بود. چنانچه رنگ‌های بنفش، نارنجی، آبی و صورتی به ترتیب اختصاص به منطقه تنکابن، لنگا، کلارستاق و کجور داشت. در میدان کشتی، پهلوان علی‌خان لنگایی از منطقه لنگای تنکابن سر پهلوانی پهلوانان ولایت محال ثلاث را به عهده گرفت نامبرده در اندک زمانی پهلوان یزدی را به خاک انداخت سپس دو پهلوان دیگر شاه توسط پهلوان شکرالله مَتِکا از کلارستاق و پهلوان یونس از لنگا به خاک افتادند* همچنین سایر پهلوانان شاه یکی پس از دیگری مغلوب پهلوانان محال ثلاث شدند. و آنگاه اعتمادالسلطنه غرق در تعجب و تعصب و تأسف، در یادداشتهای روزانه خود چنین می‌نویسد:

«... اولاً روز ششم که عید سعید مولود شاهنشاه است... در جلو سراپرده عساکر منصوره صف»
«بسته و شلیک توپ نمودند. شاه بیرون تشریف آوردند در جلو منزل صدر اعظم به صندلی جلوس»
«فرمودند. پهلوانهای مازندران را با کشتی گیرهای اردو بهم انداختند. مردکهٔ یزدی پهلوانباشی»
«رکاب است و به اصطلاح مشتیها باز و بندش را مهر کرده‌اند از یک گالش** مازندرانی شکست»
«خورد و بزمین افتاد. همچنین واپوریان اردو از دست دیوان مازندرانی*** پی در پی شکست»

---

۱. *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه صفحه ۹۷۱*

*. *بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از پهلوان علیخان لنگایی*

**. *گالش در اصطلاح محلی به چوپان گفته می‌شود ولی منظور روزنامه نویس شاه در اینجا اشاره به پهلوان علیخان است*

***. *طبق اقوال پهلوان یونس لنگایی و پهلوان شکرالله از طایفه مَتِکا اهل نورسر کلارستاق*

«خوردند و مقهور شدند. و بهر یک از ماها عیدی داده شد. شنیدم آنروز شش هزار تومان به احاد و» «افراد اردو عیدی و انعام دادند.»[1]

۶ - خاندان میرزا ابراهیم کجوری

از خاندانهای معروف و قدیمی کجور باید از خاندان میرزا ابراهیم مستوفی کجوری نامبرد. میرزا ابراهیم‌خان از مستوفیان دیوان اعلی در زمان پادشاهی کریم‌خان زند بود ولی پس از درگذشت کریم‌خان جانب آقا محمدخان قاجار را گرفت و تا پیروزی خان قاجار بر لطفعلی‌خان زند، همچنان در صف طرفداران آقا محمدخان باقی ماند. پس از درگذشت میرزا ابراهیم پسران وی به اسامی میرزا نصرالله و میرزا مقیم مستوفی، در دربار آقا محمدخان و فتحعلیشاه عهده دار مشاغل مهمی شدند و فرزندان آنان نیز در دربار محمد شاه و ناصرالدین شاه در مشاغل نظامیگری و مستوفی‌گری مشغول خدمت بودند زمانیکه باباخان قاجار[2] در سمت ولیعهدی آقا محمدخان در ایالت فارس بسر می‌برد میرزا نصرالله‌خان کجوری وزیر باباخان در فارس بود (۱۲۰۹ ه. ق) پس از رسیدن باباخان به سلطنت چند سال وزیر محمد علی میرزا دولتشاه شد بعدها که حسینقلی‌خان برادر اعیانی فتحعلیشاه به حکومت فارس منصوب گردید به سمت پیشکاری و وزارت نامبرده به فارس رفت در واقعه عصیان حسینقلی‌خان علیه فتحعلیشاه به مخالفت نامبرده برخاست ولی به دستور حسینقلی‌خان دستگیر و نابینا گردید. در سال۱۲۱۴ه. ق به وزارت محمد قلی میرزا ملک آراء حاکم مازندران منصوب شد و به ساری رفت و در حل و فصل امور ایالت مازندران بسیار جد و جهد از خود نشان داد نامبرده یکی از طرفداران جدی و پروپا قرص طوایف بومی محال ثلاث بود و دوستی بسیار نزدیکی با آقاخان میار، میرزا حسینقلی مستوفی (رودگر) و قربانعلی‌خان طبیب (رودگر) داشت. پس از درگذشت میرزا نصرالله‌خان کجوری سه پسر از نامبرده به اسامی میرزا فضل‌الله، میرزا حسن و میرزا ابراهیم باقی ماند که از میان آنان میرزا فضل‌الله ملقب به نصیرالملک گردید و در سال ۱۲۲۷ ه. ق به دستور فتحعلیشاه به منصب وزیر لشگری رسید. پس از درگذشت فتحعلیشاه نصیرالملک به دستور میرزا ابوالقاسم قائم مقام، برای آوردن محمد قلی

---

۱. *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه صفحه ۹۷۳*

۲. *فتحعلیشاه بعدی*

میرزا حاکم مازندران به آن ایالت رفت و محمد قلی میرزا را به تهران آورد. چندی بعد به سمت پیشکاری ناصرالدین میرزا ولیعهد محمد شاه قاجار منصوب شد. در سال ۱۲۷۶ هـ. ق بنا به فرمان ناصرالدین شاه به جمع هیئت ششگانه وزرای شاه پیوست و به وزارت وظایف و اوقاف رسید. املاک فراوانی از پدر در کجور و نور به ارث برد. و اما از دیگر فرزندان میرزا ابراهیم مستوفی باید از میرزا مقیم مستوفی کجوری نامبرد که سالها در دربار فتحعلیشاه به شغل مستوفی‌گری دیوان اعلی مشغول و از جمله رجال مورد احترام شاه بود میرزا مقیم چند سالی وزارت و پیشکاری عباس میرزا نایب‌السلطنه را بر عهده داشت از نامبرده دو تن پسر به اسامی میرزا زکی و میرزا رضا باقی ماند که هر دو آنان دست اندر کار مشاغل حکومتی بودند. به دستور محمد شاه، میرزا زکی در سال ۱۲۶۰ هـ. ق عازم فرانسه شد و حسب دستور شاه در رشته نقشه‌کشی مشغول تحصیل گردید. پس از درگذشت محمد شاه در سال ۱۲۶۴ هـ. ق به ایران آمد و نخست در ردیف مستوفیان دیوان اعلی قرار گرفت و چندی بعد به عنوان مترجم سرتیپ کرشیش اتریشی معلم توپخانه، در مدرسه دارالفنون مشغول به کار شد و از طرف شاه به مقام سرهنگی و سرتیپی رسید. به ترجمه چندین کتاب از جمله تاریخ عثمانی از زبان فرانسه به فارسی اقدام نمود. خاندان میرزا ابراهیم مستوفی یکی از سرشناس‌ترین و قدیمی‌ترین خاندانهای منطقه کجور محسوب می‌شوند که طبق اقوال از آغاز سلسله صفویه به بعد در دیوان اعلی و در خدمت سلاطین وقت به شغل نظامی و مستوفی‌گری مشغول خدمت بودند این خاندان در رده زمینداران بزرگ منطقه کجور محسوب و بازماندگان آنان جملگی بنام خانوادگی علی‌آبادی مشهور می‌باشند.

۷ - خاندان میرزا محمد زکی کجوری

میرزا محمد زکی کجوری ملقب به مستوفی‌الممالک اهل علی‌آباد کجور مشهور به علی‌آبادی از مستوفیان دربار کریم‌خان زند بود که پس از مرگ کریم‌خان به طرفداری از آقا محمدخان قاجار برخاست و در صف طرفداران وی قرار گرفت. در زمان سلطنت آقا محمدخان یکی از مقربین دربار و جزو معدود مستوفیانی بود که لقب مستوفی‌الممالک* داشت پس از مرگ آقا محمدخان یکی از نزدیکان به فتحعلیشاه و کمافی‌السابق از مقربین درگاه شاهی بود بعد از مرگ میرزا زکی، پسرش

*. *در انطباق با مشاغل امروزی، همان وزیر دارایی می‌باشد.*

محمد تقی در دربار شاهی به شغل مستوفی‌گری مشغول خدمت شد و همچون پدر مورد احترام قرار و از منشیان مخصوص فتحعلیشاه قاجار به شمار می‌رفت. در سال ۱۲۲۴ هـ. ق ملقب به صاحب دیوان گردید و همراه دارا میرزا پسر فتحعلیشاه که حاکم زنجان شده بود به آنجا رفت. در سال ۱۲۴۵ هـ. ق به سمت منشی‌الممالک که رییس دفتر شاه باشد رسید. بعد از مرگ فتحعلیشاه جانب محمد شاه را گرفت پس از قتل قائم مقام از جمله رجالی بود که گمان می‌رفت صدر اعظم شود. **طبعی شاعرانه داشت و صاحب تخلص می‌کرد. سجع مهر محمد شاه قاجار از ساخته‌های اوست.**

شکوه ملک و ملت رونق آیین و دین آمد - محمد شاه غازی صاحب تاج و نگین آمد میرزا محمد تقی علی‌آبادی کجوری علاوه بر اشعاری که سروده کتابی بنام ملوک‌الکلام برشته تحریر درآورده که ظاهراً از زبان فتحعلیشاه به نگارش درآمده ولی از تقریرات اوست. محمد تقی منشی‌الممالک در ماه ربیع‌الاول سال ۱۲۵۶ دار فانی را وداع کرد و حسب دستور محمد شاه میرزا زکی پسر ارشد نامبرده به شغل مستوفی‌گری در دیوان اعلی مشغول به کار گردید. میرزا زکی تا سال ۱۳۰۹ هـ. ق در مقام سررشته داری کل دفتر استیفاء در محال ثلاث مشغول خدمت بود و چون در سال مذکور دیده از جهان فرو بست حسب تقاضای حبیب‌اله‌خان ساعدالدوله از ناصرالدین شاه، میرزا خلیل به جانشینی پدر منصوب و تا سال ۱۳۱۶ با سمت سررشته داری کل محال ثلاث در دفتر استیفاء انجام وظیفه نمود میرزا خلیل دختر میرزا فرج‌اله‌خان تفنگدار کجوری نایب‌الحکومه کجور را به همسری اختیار و املاک فراوانی از وی در کجور و نور به ارث برد. میرزا خلیل بخش اعظم املاک خود در تهران و مازندران را به صورت وقف خاص و عام در آورد. پس از مرگ میرزا خلیل، مظفرالدین شاه میرزا ابراهیم کجوری را به سررشته داری وزارت دفتر استیفاء در محال ثلاث منصوب نمود. میرزا ابراهیم‌خان کجوری علاوه بر خدمت در وزارت دفتر، مدت مدیدی در تنکابن نزد محمدولی‌خان انجام وظیفه می‌کرد. با آغاز نهضت مشروطیت ایران، خاندان میرزا محمد زکی کجوری همانند سایر خاندانهای قدیمی محال ثلاث در رده خاندانهای حکومتگر منطقه قرار و اراضی قابل توجهی از ناحیه کجور در ید آن خاندان قدیمی قرار داشت. صفحه بعد تصویر دو برگ احکام مربوط به میرزا خلیل‌خان و پسرش میرزا ابراهیم‌خان کجوری سررشته دار محال ثلثه را نشان می‌دهد که به ترتیب در سال ۱۳۰۹ و ۱۳۱۶ هـ. ق از دیوان اعلی صادر گردیده است در هر صورت آنچه تا پایان سال ۱۳۲۳ هـ. ق در منطقه محال ثلاث اتفاق افتاد جملگی بر روال لایتغیّر همیشگی و متأثر از اعمال قدرت حکومتگران و دست‌اندرکاران دولتی

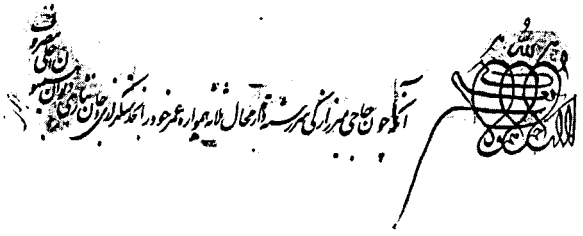

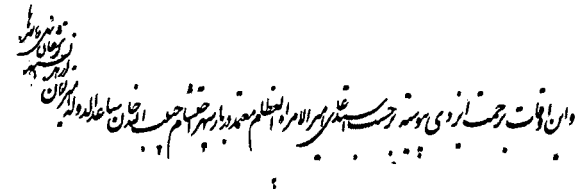

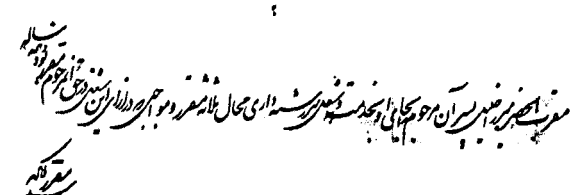

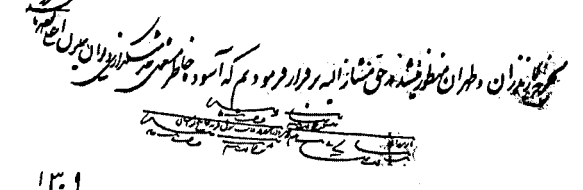

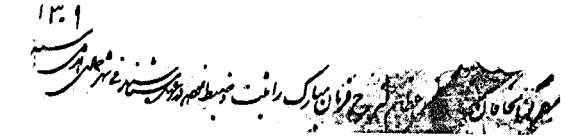

بر سیاق نظم و نسق حکومت مطلقه استبدادی بود که خواننده در جریان امر قرار و مختصر آشنایی با وقایع مهم تاریخی منطقه از سال ۱۲۰۰ تا پایان سال ۱۳۲۳ هـ. ق که آغاز نهضت مشروطه خواهی مردم محال ثلاث باشد پیدا نمود. اکنون پیش از آنکه چگونگی سیر نهضت مشروطه را در ولایت محال ثلاث دنبال کنیم لازم به نظر می‌رسد با نگاهی کوتاه و گذرا به موقعیت اجتماعی خاندانهای حکومتگر و دیوانسالاری منطقه، جایگاه سیاسی و قلمرو نفوذ هر یک از خاندانهای دست اندر کار حکومت را تا پایان سال ۱۳۲۳ هـ. ق در مناطق سه گانه محال ثلاث مشخص نموده تا با ذهنیتی خارج از تعصب به سنگین و سبک کردن موضوع بپردازیم. اگر از ابتدای مرز غربی ولایت محال ثلاث به سوی حد شرقی آن ولایت واقع در منطقه کجور پیش رویم به ترتیب با اسامی خاندانهایی روبرو خواهیم بود که کل وسعت منطقه محال ثلاث در مالکیت آنان قرار داشت. ناحیه رانکوه و سخت‌سر (رامسر) در مالکیت خانواده محمد حسین‌خان سرهنگ پسر حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله قرار داشت. مرکز تنکابن در مالکیت محمد ولی‌خان تنکابنی پسر دیگر حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله بود که همراه پسرانش علیقلی‌خان (امیر اسعد) و مرتضی قلی‌خان(سردار اقتدار) حکومت ولایت را در دست داشتند. منطقه کترا تنکابن کلاً در مالکیت امیر ممتاز و امیر انتصار پسران عبدالله‌خان سرهنگ پسر دیگر ساعدالدوله بود. منطقه نشتارود به خاندان بزرگ مسعودی تعلق داشت که دختر هدایت‌الله‌خان یاور(مسعودالممالک) در نکاح امیر اسعد قرار داشت. همچنین کریم‌خان مسعودی نیز داماد نصرالسلطنه بود. منطقه عباس آباد لنگا متعلق به خاندان یوسف‌خان خلعتبری عموی حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله بود که در این تاریخ در دست نوادگان وی به اسامی میرزا محمودخان و میرزا آقاخان خلعتبری و عبدالله‌خان ضیغم‌الممالک و عباس‌خان بهادر نظام خلعتبری، قرار داشت. همچنین بخش وسیعی از منطقه لنگا در مالکیت خاندان فتاح سلطان (خواجوی) بود که از معروف‌ترین افراد آن خاندان در این تاریخ باید از میرزا نصرالله‌خان و حسین‌خان پسران خواجه علی آقای لنگایی نامبرد. منطقه کلارآباد تنکابن در مالکیت خاندان محمدرضاخان برادر ولی‌خان سرهنگ شعبه دیگری از خلعتبریها قرار داشت. منطقه کلارستاق در مالکیت خاندان کیا سهراب رودگر، خاندان میار (ملک مرزبان)، خاندان فقیه و سران طوایف مهاجر کرد و لر بود. و اما بخش اعظم منطقه کجور در مالکیت امیر جمشیدخان سردار کبیر پسر دیگر حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله قرار داشت و مناطق دیگری نیز در دست خاندانهای میرزا ابراهیم‌خان مستوفی کجوری، میرزا فرج الله‌خان تفنگدار

کجوری نایب‌الحکومه سابق کجور، علی اصغرخان کجوری منتخب الممالک، محمد طاهرخان کجوری (منتظم دیوان)، میرزا زکی کجوری و رؤسای طایفه خواجه‌وند بود. علاوه بر این مناطقی هم در دست خانواده‌های رویانی، دیوسالار، درویش، اسلامی و شیخ فضل‌الله کجوری قرار داشت. به این جمع باید تعدادی از خرده مالکین را اضافه نمود که علاوه بر کشاورزی به شغل دامداری نیز اشتغال داشتند. دسته اخیر را می‌توان در رده بومی‌ترین افراد منطقه محال ثلاث به حساب آورد و یا بهتر بگوییم همان طوایف سابقه‌دار تاریخی منطقه که در اثر تعدیات حکام به مرور از اسم و رسم افتادند. و اما از موقعیت محلی خاندانهای بزرگ که بگذریم به استناد یادداشتها و آمار رسمی[1] بیشتر رؤسای خاندانهای محال ثلاث در آغاز نهضت مشروطه دارای مشاغل مهم دولتی در پایتخت، مرکز ایالت مازندران و ولایت محال ثلاث بودند که معروفترین آنان عبارتند از:

۱ - حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله عالی‌ترین صاحب منصب وزارت جنگ، فرمانده فوج قدیم و جدید قزوین

۲ - محمد ولی‌خان، نصرالسلطنه فرماندهی افواج* تنکابن، فیروزکوه، سواد کوه، بزچلو، فراهان، سربندی، مخبران کزازی، نهاوندی و سیلاخوری، اجاره دار تلگرافخانه، فرمانده قشون گیلان، مازندران، قزوین و امیر توپخانه ممالک محروسه ایران

۳ - امیر جمشیدخان اقتدارالسلطان، امیر تدارکات توپخانه

۴ - علیقلی‌خان امیر اسعد پسر ارشد محمد ولی‌خان، نیابت قشون ولایت ثلثه و حاکم مقتدر تنکابن

۵ - مرتضی قلی‌خان سردار اقتدار، جانشین محمد ولی‌خان در وزارت تلگراف

۶ - میرزا ولی الله رودگر، سرهنگ و سررشته دار کل افواج محال ثلاث، ولایت استرآباد و ایالت مازندران. ابوابجمعی وزارت لشکر محل خدمت در استرآباد

۷ - میرزا ابوالفتح‌خان فقیه، لشکر نویس و سررشته دار وزارت لشکر محل خدمت در تهران

۸ - محمد علیخان سرتیپ، فتح الله‌خان سرتیپ، نعمت الله‌خان سرتیپ، فتح الله‌خان

---

۱. *آمار دوایر دولتی مربوط به سال ۱۳۲۴ هـ. ق*

*. *یک فوج معمولاً متشکل از بیست تا پنجاه نفر تفنگدار سوار بود که از میان افراد متشخص و خوانین منطقه انتخاب می‌شد که هر یک چندین تفنگدار در اختیار داشتند. فوج تنکابن به فوج ۴۵ وزارت لشکر هم شهرت داشت.*

شجاع لشکر و مهدی‌خان ساعد لشکر سرکردگان طوایف خواجه‌وند، لک و دلفان کلارستاق و کجور، ابوابجمعی وزارت لشکر محل خدمت استرآباد، تنکابن و تهران

۹ - میرزا ابراهیم‌خان کجوری سررشته دار وزارت مالیه **در محال ثلاث محل خدمت در تهران**

۱۰ - میرزا حسین‌خان رودگر منشی باشی وزارت داخله (پسر میرزا ولی الله رودگر)

۱۱ - میرزا سعدالله‌خان رودگر، سررشته دار فوج محال ثلاث (پسر میرزا ولی الله رودگر)

۱۲ - میرزا محمدخان فقیه، سرتیپ شاغل در وزارت جنگ محل خدمت در تنکابن

۱۳ - عبدالعلی‌خان کلاردشتی«فقیه» سرهنگ شاغل در وزارت جنگ محل خدمت در تنکابن. صفحه بعد یکبرگ آمار دولتی را در سال ۱۳۲۴ نشان می‌دهد که نام عبدالعلی‌خان در ردیف سرهنگان ثبت است.

۱۴ - هدایت الله‌خان مسعودی(مسعودالممالک)، یاور شاغل در وزارت جنگ محل خدمت در تنکابن

۱۵ - علی اکبرخان خلعتبری، (ساعدالممالک) سرهنگ شاغل در وزارت جنگ محل خدمت در تنکابن

۱۶ - میرزا محمودخان خلعتبری، نایب دیوان در بلوک لنگا و سایر دیوانیان مشهور به اسامی علی اصغرخان کجوری منتخب‌الممالک و محمد طاهرخان کجوری منتظم دیوان. لازم به یادآوریست برخی از رجال مذکور پس از شروع نهضت مشروطه به صف مشروطه خواهان پیوسته و سردمدار مشروطه خواهان محال ثلاث شدند.

کلیه خاندانهای مذکور هر یک به طریقی با یکدیگر نسبت خویشاوندی داشتند. حال در چنین اوضاع و احوالی بود که نهضت مشروطه خواهی از اواخر سال ۱۳۲۳ هـ. ق به اوج خود رسید و دامنه آن نیز به محال ثلاث سرایت کرد و بزودی پایه‌های حکومت استبدادی حکومتگران ولایت تنکابن را به لرزه درآورد.

کرمان

میرزا عبدالرضا خان نایب حکیمباشی
میرزا ابوالقاسم میرزا افلاطون
میرزا محمود جراح میرزا اسکو جراح
میرزا احمد دواساز

اصفهان

میرزا سید حسین طبیب حاج میرزا
محمد علی جراح میرزا خلیل جراح

کیلان

میرزا ابراهیم ضیاء الاطباء

(فارس)

(شیراز)

میرزا لطف الله پسر حاج میرزا اسد الله طبیب
میرزا سید مظفر الدین طبیب میرزا مهدیخان
منشی حکماء میرزا علیرضا جراح میرزا
محمد رضا جراح میرزا طاهر جراح
میرزا احمد دواساز

بندر بوشهر

حاج سید آقا طبیب میرزا فرج الله جراح

بروجرد

میرزا محمد صادق حافظ الصحه میرزا ابو سعید
پسر سلطان الاطباء

عربستان

میرزا سید جعفر رئیس الاطباء
میرزا حسن طبیب میرزا موسی جراح

کرمانشاهان

میرزا اسمعیل خان حشام الحکماء
میرزا عبد الله دکتر

قم

میرزا ابراهیم طبیب

ساوه

میرزا هادی بشراط الملک

توپخانه مبارکه

میرزا سید محمد افتخار الحکماء میرزا محمد تقی
قدیمی میرزا ابراهیم قبلی میرزا اسمعیل
مدبر الحکماء مجدد الاطباء پسر افتخار الحکماء
میرزا احسین جراح میرزا آقا بزرگ
جراح دو اساز دو نفر

سرهنگان

کلب رضا خان ولد مرحوم ابن نظام
عبد الخلیل خان ولد مرحوم ایضا
سیف الله خان پسر وزیر نظام
الحیدر خان ولد ایضا امیر قاسم خان
پسر ایضا باقر محمد خان پسر ایضا خانبابا
خان ولد علیقلی خان شقاقی اسدالله
خان ماکوئی علینقی خان علی اکبر خان
برادر مشار الیه فتح الله میرزا نور العباد
حسینقلیخان حسنعلیخان هر دو
ابو الهیمخان لاریجانی رضیخان
لاریجانی محمد حسنخان دوبرن
غلامرضا خان حسینقلیخان ولد مرحوم
ایلخانی محیی خان هاشمخان
خانبابا خان حاجی قلیخان محمود میرزا
عبد الله خان پسر محمد امیر خان سردار
کلاتی علیرضا خان پسر ارباب سلطان
حسینخان برادر مرحوم علیقلی فراش
آقا خان وشتی میرزا علی اکبر
زین العابدین میرزا فتح الله خان
فیروزکوهی محمد خان دربینی
میرزا احمد خان ولد میرزا فتح الله
میرزا محمد قلیخان ولد مرحوم میرزا
غفار خان کرد شکاعبد العلیخان
کلاردشتی عبد الله خان پسر مرحوم
میرزا علیخان اسد الله خان تفرشی
میرزا علی اکبر خان شیرازی محمد رضا
ایضا فرج الله خان دامغانی
میرزا علی آقا بوشهری شفائی
غلامرضا خان بسطامی حاجی قوام
الدین میرزا محمد ناصر خان نواده مرحوم
محمد خان امیر نوغان محمد یوسف میرزا
میرزا اسد بیگ خان ولد مرحوم پاشا خان
مقرب السلطنه میرزا موسی خان فرزند صدر
اصفهانی دهمان قلیخان بصورتی

فارس از جوزا تا سرطان

سوی شمال از مرکز مهر زادگان
جزو اعضاء ملوک فرشته خو اند
ابو المحمد خان محمد حسنخان فراهانی محمد
قلیخان قاسم علیخان میرزا فضل الله خان
غلامحسینخان علی اکبر خان فرزند صفی قلیخان
محمد حسینخان جعفر قلیخان محمد حسنخان
ولد جمشید خان بافرخان فرزند حاجی
محمد قلیخان حسینخان محمد خان پسر مرحوم
ادیب الملک حاجی شیر علیخان میرزا سید
مهدیخان غلامرضا خان میرزا اسد قلیخان
رستمخان آبو الحسنخان فرزندی
قلیخان ذکر کرد میرزا حسینخان میرزا کاظم خان
میرزا اسکندر خان غلامرضا خان علیخان
قهرمانخان سید حسنخان فیروزکوهی
سید حسینخان نیضا میرزا علیخان
محمد قلیخان عبد العلیخان افشار
میرزا مصطفی آقا میرخان علی اکبر خان
پسر مرحوم محمد علیخان حسینخان ولد
شکر الله خان علی آقا اسمعیل خان بسطامی
قرمضی قلیخان کرد مصطفی قلیخان قاجار
کرمانشاهان محمد علیخان کردی
غلامحسینخان علیخان ولد مرحوم حاجی
میرزا صادق خان محمد حسینخان علیخان
مرتضی قلیخان عراقی میرزا فضل الله خان
فیروزکوهی میرزا یعقوبخان سادات خان
منصور مرحوم وکیل الملک محمد قلیخان
مستشار الدوله سلیمان خان
حاجی محمد علیخان نقلیبی

یاور از حاج تا زوج

یوسفخان اسمعیل خان بادکوبه محمد
یوسفخان هراتی عزیز محمد خان ایضا
دهجیخان گودرزی میرزا علیخان

وزارت جلیله لشکر

جناب مستطاب اجل میرزا محمد علیخان قوام الدوله وزیر لشکر

لشکرنویسان و سررشته‌داران و غیره ملتزمین رکاب مبارک

لشکرنویسان

جناب حاجی میرزا حسینعلی یمین الملک
جناب میرزا عباسخان معاون السلطان
جناب حاجی میرزا حسنخان رفیع الدوله
جناب میرزا علیخان قوام السلطان ولد
مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر جناب میرزا
مصطفی خان وکیل لشکر جناب میرزا هاشمخان
آصف السلطان جناب حاجی میرزا ابوالقاسم
معتمد نظام جناب میرزا سلیمانخان
مستوفی اول و سررشته‌دار کل
جناب حاجی میرزا محمودخان موقر الدوله
جناب میرزا فضل الله خان نبیل الدوله
جناب میرزا حسینخان نصیر همایون
جناب میرزا محمدحسین اقبال الملک جناب
میرزا محمدعلیخان آشتیانی جناب میرزا حسینعلی
عالی الملک جناب میرزا نصرالله خان
مطیع الدوله جناب میرزا غلامحسینخان
مؤتمن لشکر جناب میرزا علیرضاخان عماد لشکر
جناب میرزا حسنخان جناب میرزا شفیعخان
مدبر لشکر نوه حضرت والا فخری نایب السلطنه
جناب مجد الممالک نوه جناب مستطاب
اجل قوام الدوله جناب میرزا محمدخان
اشرف الملک جناب میرزا حسینخان آجودان
جناب مستطاب قوام الدوله جناب اعتضاد
لشکر ولد جناب معین الممالک جناب میرزا
تقیخان معاون الممالک جناب میرزا
نصرالله خان بنان لشکر جناب میرزا محمدخان
مفتاح لشکر جناب میرزا سید علی نصیر لشکر
جناب میرزا عبدالحسینخان اکرام السلطان
جناب میرزا ابوالفضل ولد جناب حاجی مشیر لشکر
جناب میرزا باقرخان ارفع السلطان

جناب مرآت السلطان لشکرنویس پیشکار
جناب میرزا سید باقر مساعد السلطان
جناب میرزا احمدخان لواسانی جناب
میرزا علی اکبرخان نصیر لشکر جناب میرزا
محمدخان نجم السلطنه جناب میرزا احمدخان
برادر ایضا میرزا محمدخان منتصر السلطنه
ولد حاجی بهاء لشکر جناب میرزا ابوترابخان
مقبل لشکر میرزا هدایت الله خان
مصدق لشکر میرزا ابوالفتحخان
معتمد لشکر میرزا محمدخان ولد مرحوم
میرزا عبدالحمید جناب میرزا اسمعیلخان
ناظم السلطان میرزا مهدی علی آبادی
میرزا سید عبدالله ولد مرحوم میرزا
سید کاظم میرزا سید علیخان مستوفی نظام
میرزا نصرالله خان فتح الممالک ولد مرحوم
میرزا عبدالله خان نوری حاجی میرزا
عبدالکریم لواسانی میرزا ابوالقاسم
شیرازی میرزا حسینخان جلاء السلطنه
میرزا سید احمدخان منتخب الممالک
میرزا سید علیرضاخان جلاء الملک
لشکرنویس پسر جناب حاجی رفیع الدوله
میرزا محمودخان فخامت الدوله پسر جناب
اجل حاجی دبیر الدوله میرزا هدایت الله
خان معظم الدوله میرزا حسین ولد
مرحوم میرزا محمدحسین مستوفی خزانه
میرزا مصطفی خان تفرشی میرزا
سید علی اصغرخان ولد مرحوم عضد
الملک میرزا لطفعلیخان اعتضاد لشکر
میرزا علی ولد میرزا محمدحسین نوری
میرزا فضلعلیخان ولد جناب منیر الملک
میرزا احمدخان بنان السلطان
میرزا اسمعیلخان ولد مرحوم میرزا نقیخان
میرزا سید عزیزالله خان مجد الممالک و ولد مرحوم میرزا فتح الله

میرزا عبدالکریمخان تفرشی میرزا
اسمعیل علی آبادی میرزا عیسیخان
خبیر السلطنه میرزا فتح الله خان معاون
لشکر میرزا محمودخان موقر لشکر
میرزا ابوالقاسمخان صفوة الملک
میرزا علینقیخان میرزا سید باقر
ولد مرحوم حاجی میرزا حسین میرزا
علی اکبرخان میرزا سید تقیخان ولد
جناب شریف السلطنه میرزا ابوالحسنخان
شهاب لشکر میرزا عبدالحسینخان
میرزا سید حسین وثوق دفتر نوه
جناب مستطاب قوام الدوله وزیر لشکر
میرزا محمدخان نوه جناب حاجی مشیر لشکر

منشیان وزارت لشکر

جناب میرزا مهدی دبیر مستوفی اول
و منشی باشی وزارت جلیله لشکر
وغیره وغیره

سررشته‌داران

میرزا سید احمدخان ولد مرحوم میرزا
سید محمد تفرشی میرزا سید محمدخان
اصفهانی ولد مرحوم میرزا سید علی
میرزا باقرخان سررشته‌دار مهاجرین
میرزا یوسفخان میرزا محمدعلیخان
میرزا غلامحسین گرگانی میرزا محمد
آشتیانی میرزا مصطفی میرزا
محمدخان میرزا نبی گرگانی میرزا
علی اصغرخان تفرشی میرزا باقرخان
تفرشی میرزا علیرضا ولد مرحوم
میرزا اسمعیل طهرانی میرزا مختار
میرزا احمد آشتیانی میرزا محمود

عزمان

بخش دوم

- آغاز نهضت و قیام مشروطه خواهان و استقرار رژیم مشروطه اول

اکنون پیش از آنکه مطلب مورد نظر را آغاز کنیم باید دید چه عواملی در به وجود آوردن نهضت و انقلاب مشروطیت تاثیر گذار بودند.

بزرگترین عاملی که زمینه ساز نهضت مشروطیت ایران گردید، نهضت تنباکو بود. این نهضت مملکت را از افتادن به کام استعمار نجات داد و در طول یک دهه به صورت نهضت سیاسی جدید یا نهضت مشروطه خواهی رشد کرد و زمینه دگرگونی نظام کهن استبدادی را در ایران فراهم آورد که در عصر خود از بزرگترین نهضت‌های سیاسی زمان بود. عامل دیگری که در به وجود آوردن انقلاب مشروطه اثر مستقیم به جا گذارد عاملی بود که از بطن حکومت استبداد نشأت می‌گرفت و آن اعمال حاکمیت مطلقه و استبدادی سلطان و حکام دست نشانده سلطان بود که بر جان و مال و ناموس مردم حاکم بودند. در طول نزدیک به یک قرن و چند دهه که از آغاز فرمانروایی سلاطین قاجار می‌گذشت تا واپسین سالهای سلطنت مظفرالدین شاه، ملت ایران در چنگال رژیم استبدادی قاجاریه گرفتار، و به عینه شاهد از دست رفتن ثروت و منابع مالی مملکت بود که توسط شاه در اختیار خارجیان بیگانه گذارده می‌شد و یا در راه سفرهای تفریحی شاه بابا جبار و پسر علیلش به هدر می‌رفت و از طرف دیگر مملکت به سر انگشت تدبیر مردی گرجی نژاد بنام علی اصغر امین‌السلطان قدم در راه قهقرایی برداشته و به سقوط سیاسی نزدیک می‌شد. شاه امتیاز

بهره برداری از منابع مالی کشور را در قبال اخذ ثمن ناچیز در طبق اخلاص قرار و به امتیاز گران خارجی می‌بخشید. اخذ قروض کمر شکن و وجه‌الضمان قرار دادن منابع مالی مملکت در ازای وجوهات دریافتی، وضع تعرفه‌های زیان بار گمرکی و به تباهی کشاندن اقتصاد مملکت، اینها همه و همه به دست مردکی فرنگی صورت گرفت که تا پیش از ورود به ایران به عنوان یکی از پیش پا افتاده‌ترین کارکنان گمرکات دولت بلژیک در آن کشور خدمت می‌کرد ولی اکنون از حمایت شاه و صدر اعظم برخوردار و پس از رسیدن به مقام وزارت به ثروت هنگفتی دست یافته بود تا آنجا که مستشار و همتای خارجی وی که چندین سال بعد به ایران آمد در مورد او چنین می‌نویسد:

«... اول کاری که وکلاء مجلس دوره اولیه کردند این بود که شاه را مجبور نمودند که در دهم» «فوریه ۱۹۰۷ بیست و ششم ذیحجه ۱۳۲۴ هـ. ق مسیو نوز را با مشاغل بزرگ عدیده‌ای که داشت،» «معزول و از خدماتش منفصل کنند. درباره مشارالیه می‌گویند که اکنون در بلژیک از املاک و» «قصوریکه از پولهای ایران برای خود مرتب نموده بهره‌مند و محفوظ می‌شود. همین جناب» «محترم بود که در چندین معامله راجعه بخزانه برای دولت ایران مراسلهٔ پیشکاری نمود. تعرفه» «موجود گمرکات ایران را که شرح آن مفصلاً ذکر خواهد شد او ترتیب داده و دو فقره استقراض از» «دولت روس که اکنون برای دولت مورث اشکال و زحمت فوق‌العاده گردیده بسعی ایشان انجام» «گرفت و...»[1]

بیشتر قروض کمر شکن خارجی توسط این قبیل اشخاص خارجی و پاکاران ایرانی آنان کارسازی می‌شد و تماماً صرف سیر و سفر شاهان قاجار به فرنگستان می‌گردید ولی ضمانت پرداخت آن به گردن ملت ایران بود و هم اینان بودند که پس از خوردن نان و نمک ایرانیان علناً مردم را مورد توهین قرار و ارزشهای ملی و دینی آنانرا بباد تمسخر می‌گرفتند. و اما عاملی که بیشتر از هر عامل دیگر در بیداری افکار خفته مردم اثرات مثبت به جا گذارد، باید از جراید ضد رژیم، مانند ضیاءالخافقین، عروةالوثقی سید جمال‌الدین اسدآبادی، روزنامه قانون میرزا ملکم‌خان و روزنامه اختر به مدیریت میرزا طاهر تبریزی به ترتیب چاپ لندن و استانبول نامبرد. جراید مذکور در زمان ناصرالدین شاه به ویژه در جریان واقعه رژی چاپ و وارد ایران گردید که در بیداری افکار مردم علیه رژی و حکومت مطلقه شاه تاثیر بسزایی به جا گذارد به طوریکه مخفیانه به دربار

---

۱. *اختناق ایران تالیف مورگان شوستر صفحه ۷۷ و ۷۸ ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری*

شاه هم می‌رسید و سپس مایه تعجب دست اندرکاران اداره سانسور و حکومت ناصری می‌شد.

«چهارشنبه یازدهم شوال - مشیرالدوله اینجا آمده بود می‌گفت نویسنده امینه اقدس* دختر، «آزادخان است که برادر او در پستخانه می‌باشد، از حرم بیرون کردند نمی‌دانم ملکمی بود یا جمالی...»[1]

سالها پیش از سرگرفتن جریان نهضت مشروطه خواهی و بعد از آن جرایدی چون حبل‌المتین چاپ کلکته، ندای وطن، وطن، ثریا و پرورش چاپ مصر در فراهم آوردن زمینه قیام مردم علیه حکومت استبدادی سهمی داشتند. عامل دیگری که در جریان نهضت مشروطه نقش مهمی بر عهده داشت باید از انجمن‌ها و اتحادیه‌های کارکنان دولت نامبرد که متاسفانه اطلاع چندانی از آن انجمن‌ها در دست نیست ولی می‌دانیم در اعتصابات و تحصن‌های پی در پی مردم علیه رژیم استبدادی که از اوایل ماه جمادی‌الاخر سال ۱۳۲۴ هـ. ق در تهران صورت گرفت تنها دو نماینده از ادارات پست و تلگراف به نمایندگی از کارکنان دولت در میان متحصنین مشروطه طلب دیده می‌شد[2] که دال بر وجود اتحادیه‌های پستی و تلگرافی می‌توان باشد. زیرا ما از وجود این اتحادیه‌ها در سالهای بعد کاملاً آگاهی داریم. ادارات پست و تلگراف به عنوان تنها دستگاههای ارتباطی آن روز ایران نقش مهمی در بیداری افکار مردم ایفا نمودند چنانچه در واقعه رژی نقش بزرگی در اطلاع رسانی به مردم داشتند.[3] عامل دیگر مقایسه کشور ایران که روزگاری از ممالک قدرتمند و با نام و نشان جهان به شمار می‌رفت با ممالک اروپا و اطلاع از وضعیت مردم آن سامان توسط افرادی بود که به آن دیار آمد و شد داشتند و نهایتاً جویا شدن از علل عقب ماندگی ایران بود که در جمع و تفریق سیاسی، شاه و صدر اعظم را در صدر مقصرین به حساب می‌آوردند و تاسف بر قتل رادمردانی چون قائم مقام فراهانی و میرزا تقی‌خان امیر کبیر که جان خود را در راه ترقی کشور از دست دادند، می‌خوردند. از این مقوله که در گذریم وجود مدارس جدید خاصه دارالفنون که در آن زمان حکم دانشگاه را برای ایران داشت خود محلی برای رشد و نمو و تبادل افکار و اصولاً جایگاه ویژه‌ای برای تبلیغات و نشر عقاید معلمین منورالفکری بود که به سرنوشت ملت ایران بی اعتنا نبودند و بسیار عوامل دیگری که خوانده و شنیده شد که ذکر آن باعث اطاله

---

*. زبیده خانم گروسی همسر ناصرالدین شاه

۱. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه صفحه ۷۵۴

۲. تاریخ بیداری ایرانیان صفحه ۵۴۱

۳. مروری بر تاریخ پست ایران صفحه ۱۷۹

وقت است. حال مردم با داشتن این قبیل ذهنیات که پایه و سازنده افکار آنان در ضدیت با رژیم استبدادی بود آماده مبارزه بی امان با استبداد، برای کسب آزادی و استقرار رژیم قانونی در ایران شدند و این در حالی بود که تنها یک جرقه می‌توانست زمینه ساز انقلاب مردم ایران شود. حال برمی گردیم به ولایت محال ثلاث و مرکز آن تنکابن، یکی از دو شهر شمالی ایران که بی تردید یکی از مراکز مهم رشد نهضت مشروطه خواهی ایران است. تنکابن از قدیم‌الایام رابطه تنگاتنگی با شهر رشت مرکز ایالت گیلان داشت و من حیث‌المجموع واجد آن دسته از شرایط و امکاناتی می‌شد که لازمه وجود یک شهر باشد. عمارت دربخانه یا مرکز حکومتی محال ثلاث در ضلع جنوب غربی خرم‌آباد قرار داشت در شرق این بنا و در اطراف یک میدان چندین عمارت باشکوه که مربوطه به حاکم باشد دیده می‌شد جاده سنگ فرش شده‌ای از شمال خرم‌آباد به سوی دربخانه می‌رفت و از آنجا تا خانه‌های حاکم کشیده می‌شد. در ضلع شمالی دربخانه میدان بزرگ اسب دوانی قرار داشت و باز در ضلع غربی این میدان، میدان کوچک مال فروشان همراه با یک کاروانسرا دیده می‌شد. در حوالی دربخانه چند مخزن ذخیره یخ و برف وجود داشت که مامورین مربوطه در زمستانها یخ و برف را از کوههای جنوبی به خرم‌آباد حمل و درون این گودالها انبار می‌کردند و سپس با پوشش نمدین مخازن را پوشانده و آن‌گاه اقدام به دواندن اسب روی مخازن کرده تا با فشرده شدن برفها انجماد کامل صورت گیرد و مورد مصرف مردم در تابستان باشد. مدرسه سلیمانیه از جمله مدارسی بود که در سالهای آخر سلطنت فتحعلیشاه بنا گردید و آن محل تجمع طلاب علوم دینی بود. اجتماع محصلین مدرسه در سالهای اولیه تاسیس، اگر نه بگوییم به صورت صد در صد، بلکه نود درصد از فرزندان متمکنین و خوانین محال ثلاث تشکیل می‌شد از نخستین شاگردان نامی مدرسه باید از حاج شیخ محمد کلارستاقی (رودگر)، سید صدرالدین تنکابنی، سید محمد صادق تنکابنی و میرزا حسینقلی* کلارستاقی (رودگر) ساکن پیشنبور کلاردشت نامبرد. علاوه بر این، چند مدرسه دیگر تا پایان عصر قاجاریه در تنکابن بنا گردید از جمله مدرسه معروف علمیه. و اما از نخستین تاسیسات دولتی مستقر در خرم‌آباد، نخست باید از اداره تلگراف و چندین سال بعد از اداره پستخانه یاد کرد.

---

*. *میرزا حسینقلی رودگر معروف به کوچک خوشنویس فرزند محمد تقی‌خان رودگر بود. چند دستنویس از نامبرده منجمله یک صرف و نحو به زبان عربی در دست است که در صفحات بعد به نظر خواهد رسید. اصل دستنویس‌ها نزد اینجانب می‌باشد*

استفهام ويفترق عن الهمزة بطلب التصديق

وحده وعدم الدخول

على العاطف والشرط

واسم بعده فعل و

الاختصاص بالايجاب

فلا يقال هل لم يقم بخلاف الهمزة نحو الم

الم نشرح لك صدرك تمت الكتاب

بتاريخ بيست ششم شهر رمضان المبارك

سنه ١٢٥٤ هـ

في يد اقل الطلبة حسينقلي بن محمد تقي

بيشنبوري الاصل

اللهم اغفر لي ولوالدي

وجميع المؤمنين والمؤمنات

بمحمد وآله الامجاد

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه آدمی را قوتیست درّاکه مسمّی گردد در وی صور اشیا چنانکه در آینه
لیکن در آینه حاصل نشود مگر صور محسوسات و در قوّه مدرکه انسانی حاصل شود صور محسوسات
و معقولات و محسوس آنست که یکی از حواس پنج گانه که باصره و سامعه و
ذائقه و لامسه مدرک شود و معقول آنست که بانها مدرک نشود هر صورتی که
در قوه مدرکه انسانی که از ذهن چنانند حاصل شود یا تصوّر باشد یا تصدیق
زیرا که آن صورت حاصله اگر صورت نسبت چیزیست بچیزی یا ایجاب
یا سلب چنانکه گوئی زید نویسنده است و یا سلب چنانکه زید نویسنده
نیست آن صورت را تصدیق خوانند و اگر آن صورت حاصله غیر
صورت نسبت مذکوره بود آن را تصوّر خوانند پس علم که عبارت
از ادراکست منحصر شد در تصوّر و تصدیق و فصل بعد از این معلوم خواهد
شد که نسبت چیزی بچیزی خواه بایجاب و خواه بسلب بر سه قسم است
یکی حملی چنانکه مذکور شد دوم اتصالی چنانکه گوئی اگر آفتاب برآمده باشد روز
موجود باشد یا گوئی هست چنین که آفتاب برآمده باشد روز موجود باشد
از اینجا معلوم است که حکم در او بثبوت نسبتی چند بر تقدیر نسبتی دیگر چنانکه گوئی که اگر آفتاب
برآمده باشد روز موجود باشد و این قضیه را شرطیه موجبه گویند یا بنفی نسبت حکم در او بنفی نسبتی

قدمت اداره تلگراف تنکابن به زمان سلطنت ناصرالدین شاه و به چندین سال بعد از تاسیس اولین خطوط تلگراف در ایران (رجب سال ۱۲۷۲ هـ. ق ۱۲۴۱ش) بر می‌گردد ولی با توجه به آمار دولتی وجود اداره تلگراف در تنکابن از سال ۱۳۰۵ هـ. ق به بعد محرز و مسلم است.[1] از اولین مدیران شناخته شده اداره تلگراف تنکابن باید از میرزا مهدی‌خان سرهنگ نامبرد که در سال ۱۳۱۳ هـ. ق در منصب ریاست آن اداره مشغول خدمت بود. همچنین باید از میرزا شفیع‌خان تلگرافچی که از سال ۱۳۱۵ تا پایان سال ۱۳۲۴ هـ. ق به ریاست اداره تنکابن منصوب بود نامبرد.[#] و اما سابقه تاسیس اداره پستخانه در خرم‌آباد تنکابن به سالهای اولیه تاسیس پست نوین در ایران بر می‌گردد (۱۲۹۲ هـ. ق). ولی آنچه مسلم است برابر نامه‌های رد و بدل شده وجود پستخانه در تنکابن از سال ۱۳۲۰ هـ. ق محرز می‌باشد. همچنین چندین پاکت پستی ممهور به مهر اداره شاهسوار از سال ۱۳۲۹ هـ. ق به بعد در دست است که وجود یک دفتر پستی را در بندر کوچک شهسوار تایید می‌کند. این دفتر در زمان تصدی مستشاران بلژیکی در وزارت پست و گمرک و در زمان اجاره داری پستخانه توسط محمد ولی‌خان نصرالسلطنه در ضلع شمالی باغ نارنجستان محمد ولی‌خان تنکابنی در شهسوار دایر گردید و بیشتر در کار صادرات و واردات محمولات پستی دخالت داشت.[##] صفحات بعد سه طغرا پاکت ممهور به مهر پستخانه شاهسوار را نشان می‌دهد که بترتیب در سالهای ۱۳۳۰ و ۳۱ و ۳۳ هـ. ق از طرف میرزا سعدالله‌خان سررشته دار، مرتضی قلی‌خان اقتدارالسلطنه و علیقلی‌خان امیر اسعد جهت میرزا حسین‌خان رودگر به مقصد تهران ارسال گردیده است.

بدون شک اداره تلگراف و پستخانه خرم‌آباد تنکابن یکی از عوامل مهم در بیداری افکار مردم محال ثلاث در واقعه رژی و نهضت مشروطیت بود. به ویژه نقش پست به عنوان یک عامل ارتباطی سهل‌الوصول حائز اهمیت است. منابع مستند[2] مؤید اینست که همزمان با شورش مزدم علیه کمپانی دخانیات رژی ادارات پست و تلگراف و کارکنان آن در صف اول مبارزان راه آزادی

---

۱. *آمار دوایر دولتی مربوط به سال ۱۳۰۵ که تصویر آن در صفحه بعد ملاحظه می‌گردد.*

#. صفحات بعد تصویر دو برگ آمار مربوط به ادارت دولتی در سنوات مختلف است که اسامی مذکور در آن دیده می‌شود.

##. بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از آقای هادی کاویانپور(دبیر اکرم)

۲. *مروری بر تاریخ پست ایران صفحه ۱۷۷*

زنجان سه نفر شاهزاده
سرتیپ رئیس تلگرافچی نفر فراش نفر
رشت و نقاط تابعه
بیست و هفت نفر
رشت و انزلی ده نفر
عبدالجواد میرزا سرهنگ رئیس
تلگرافچی سه نفر نویسنده نفر
غلامان پنجنفر
سایر نقاط تابعه هفده نفر
منجیل شش نفر تلگرافچی نفر
فراش نفر غلام چهار نفر
رودسر سه نفر تلگرافچی
نفر غلام دو نفر
لاهیجان چهار نفر
تلگرافچی نفر غلام و فراش سه نفر
خرم آباد تنکابن چهار نفر
تلگرافچی نفر غلام و فراش سه نفر

شهر تبریز بیست نفر
میرزا فضل الله خان مبشر السلطنه رئیس
میرزا اسمعیل خان سرهنگ تلگرافچی
هشت نفر منشی و محرر سه نفر
غلام دو نفر فراش پنجنفر
ولایات جزو چهل و نه نفر
مرند و جلفا چهار نفر
تلگرافچی دو نفر غلام نفر فراش نفر
خوی پنجنفر
تلگرافچی دو نفر غلام دو نفر فراش نفر
سلماس هشت نفر
باسمعیل خان سرهنگ رئیس تلگرافچی
نفر غلام و فراش شش نفر
رومیه پنجنفر حسین آقا سرتیپ رئیس

نویسنده نفر غلام و فراش سه نفر
کوکان و مراغه و میاندوآب
یازده نفر تلگرافچی سه نفر
غلام شش نفر فراش دو نفر
ساوجبلاغ سه نفر
اسحق میرزا رئیس غلام نفر
فراش نفر
میانج و سراب و نمین نه نفر
تلگرافچی سه نفر غلام سه نفر
فراش سه نفر
اردبیل چهار نفر
سید حسینخان رئیس غلام
دو نفر فراش نفر
خط خراسان و مازندران
صد و هفده نفر
ایوانکیف و خوار و فیروزکوه
و دامغان یازده نفر
ایوانکیف سه نفر
تلگرافچی نفر غلام دو نفر
خوار سه نفر
تلگرافچی نفر غلام دو نفر
فیروزکوه دو نفر
تلگرافچی نفر غلام نفر
دامغان سه نفر
تلگرافچی نفر غلام دو نفر
سمنان شش نفر
حاجی بابا خان سرهنگ رئیس
تلگرافچی نفر غلام سه نفر فراش نفر
شاهرود و میان دشت و بابل
دوازده نفر میرزا عبدالحسین خان
سرهنگ رئیس تلگرافچی سه نفر

غلام هفت نفر فراش نفر
سبزوار و خرسان ده نفر
میرزا اسمعیل خان سرهنگ رئیس
تلگرافچی سه نفر غلام چهار
نفر فراش دو نفر
نیشابور چهار نفر
محمد علی میرزا رئیس غلام دو
نفر فراش نفر
مشهد مقدس بیست نفر
علی اصغر خان سرتیپ رئیس تلگرافچی
سه نفر نویسنده دو نفر
غلام هفت نفر فراش پنجنفر
قوچان و چناران هشت نفر
میرزا شکرالله خان سرهنگ رئیس
تلگرافچی نفر غلام پنجنفر فراش نفر
بجنورد شش نفر
حسینقلیخان سرهنگ و رئیس
تلگرافچی نفر غلام دو نفر فراش دو نفر
سرخس پنجنفر
تلگرافچی نفر غلامان چهار نفر
کلات سه نفر
تلگرافچی نفر غلامان دو نفر
استرآباد و اق قلعه
نه نفر مرتضی خان سرتیپ رئیس
تلگرافچی دو نفر غلامان چهار
نفر فراش دو نفر
مازندران از بابت
ساری و بارفروش و بندر جز
و اشرف و مشهد سر بیست و سه نفر
حبیب الله میرزا سرهنگ رئیس تلگرافچی
پنجنفر غلام ده نفر فراش هفت نفر

محمد حسین میرزا سرتیپ رئیس تحویلدار و
تلگرافچی شش نفر نویسنده دو نفر غلام
و فراش شش نفر

قهپایه میرزا علی تلگرافچی غلام دو نفر

نائین میرزا حسین تلگرافچی غلام دو نفر

یزد

میرزا علینقی خان سرهنگ تلگرافچی نفر
نویسنده نفر غلام و فراش شش نفر

اردکان و کرمانشاه

میرزا جواد خان تلگرافچی غلام چهار نفر

کرمان

میرزا احمد خان سرتیپ رئیس تلگرافچی
سه نفر غلام دو نفر فراش سه نفر

رفسنجان

یزدان بخش میرزا تلگرافچی غلام دو نفر

انار

عبدالکریم خان شیرازی تلگرافچی غلام دو نفر

شیراز

جناب مبشر السلطنه شاهزاده میرزا سرتیپ اول
رئیس تلگرافچی نه نفر نویسنده دو نفر
فراشان ده نفر

آباده زالخان تلگرافچی فراش نفر

کازرون

میرزا سید حسین خان یاور رئیس فراش نفر

بندر ابوشهر

میرزا موسی خان سرتیپ رئیس تلگرافچی نفر
نویسنده نفر فراش نفر

برازجان

میرزا ابراهیم کمره تلگرافچی فراش و غلام دو نفر

بندر ریگ

میرزا علی اکبر تلگرافچی غلام دو نفر فراش نفر

بندر دیلم میرزا غلامحسین تلگرافچی غلام و فراش سه نفر

بهبهان

میرزا حسین خان رئیس غلام و فراش سه نفر

رامهرمز

میرزا هادی تلگرافچی غلام و فراش سه نفر

محمره

میرزا محمد علیخان تلگرافچی غلام و فراش چهار نفر

بندر ناصری

میرزا ابوالقاسم خان یاور رئیس غلام و
فراش چهار نفر

شوشتر

میرزا آقاخان سرهنگ رئیس غلام و فراش سه نفر

دزفول

میرزا محمود خان یاور رئیس غلام و فراش دو نفر

خط آذربایجان و گیلان

قزوین

میرزا علیخان سرتیپ رئیس تلگرافچی سه نفر
نویسنده نفر غلام و فراش چهار نفر

منجیل

میرزا غلامحسین تلگرافچی غلام چهار نفر
فراش نفر

رشت

اکبر میرزا بشارت السلطنه تلگرافچی پنج نفر
نویسنده نفر غلام و فراش یازده نفر

انزلی

میرزا حسین طهرانی تلگرافچی غلام نفر

رودسر

میرزا علینقی خان تلگرافچی غلام دو نفر

استارا

میرزا تقی خان سرهنگ غلام و فراش سه نفر

لاهیجان

میرزا سید حسین خان سرهنگ غلام و فراش دو نفر

شفارود

میرزا محسن خان قزوینی غلام و فراش سه نفر

خرم آباد تنکابن

میرزا مهدی خان سرهنگ رئیس غلام و
فراش سه نفر

زنجان

میرزا علی اکبر خان سرتیپ رئیس تلگرافچی
نفر فراش چهار نفر

میانج

غلامعلی خان یاور رئیس غلام و فراش دو نفر

تبریز

علی اصغر خان بشیر السلطنه رئیس کل
عباسقلی میرزا مبشر الملک حاجی میرزا
یوسف خان مستوفی میرزا مهدی خان سرهنگ
ناظم تحویلدار و تلگرافچی یازده نفر
نویسنده و ثبات سه نفر غلام دو نفر
فراش شش نفر

ارومیه

میرزا سید جعفر خان سرتیپ رئیس غلام نفر
فراش نفر

مراغه

میرزا حسین خان سرتیپ نویسنده نفر
غلام دو نفر فراش نفر

خوی

عباسقلی خان سرتیپ رئیس تلگرافچی نفر
غلام دو نفر فراش دو نفر

سلماس

عبدالعلی خان سرهنگ رئیس غلام چهار نفر

گوکان

میرزا معصوم خان تلگرافچی غلام دو نفر

ساوجبلاغ

میرزا جعفر خان سرهنگ غلام و فراش دو نفر

جلفا

میرزا آقاخان تلگرافچی فراش نفر

میاندوآب

میرزا آقاخان سرهنگ غلام و فراش سه نفر

مرند

اسدالله میرزا تلگرافچی غلام و فراش دو نفر

وزارت تلگراف ممالک محروسه

جناب جلالتمآب اجل مخبرالدوله وزیر کل تلگراف ممالک محروسه ایران

دارالخلافه طهران

ارباب منصب و تلگرافچی

جناب مخبرالملک پسر جناب اجل مخبرالدوله نواب
والا نصرالله خان امیر تومان تلگرافچی مخصوص
جناب نیرالسلطنه میرپنجه محمد رضا خان سرتیپ اول
مستوفی دارالدفتر خارجه میرزا کاشانی نصرالله
خان سرتیپ بین‌المللی محمد تقی خان سرتیپ
جناب معتمدالسلطان محمد حسین میرزا سرتیپ
میرزا مهدی خان ناظم دستگاه میرزا علی اکبر خان
سرتیپ میرزا علی خان سرتیپ میرزا اسمعیل خان
سرتیپ و تحویلدار تلگرافچی ایرانی و فرنگی چهل و دو نفر

ارباب قلم

جناب میرزا ابوالقاسم خان مستوفی منشی باشی وزارت
تلگراف میرزا محمود خان مستوفی و محاسب کل
میرزا نصرالله خان منشی باشی اداره میرزا حسن خان
سر رشته دار میرزا ابوالقاسم خان منشی مخصوص
میرزا مهدی خان روزنامه نویس ثبات و
نفر نویسنده چهار نفر

عملجات

غلامان سوار شش نفر غلامان پیاده شش نفر
فراش خلوتیان پنج نفر فراشان یازده نفر
[illegible] سه نفر

سایر ولایات

خط آذربایجان و رشت

قزوین

نواب اکبر میرزا بشارة السلطنه رئیس تلگرافچی
دو نفر نویسنده نفر غلام فراش
چهار نفر

منجیل

میرزا غلام حسین تلگرافچی غلام و فراش پنج نفر

رشت

حسین آقا سرتیپ و رئیس تلگرافچی پنج نفر
نویسنده نفر غلام و فراش دوازده نفر

انزلی

میرزا مهدی خان تلگرافچی غلام نفر

استارا

میرزا عبدالله خان تلگرافچی غلام و فراش دو نفر

شفارود

میرزا محسن تلگرافچی غلام و فراش سه نفر

لاهیجان

میرزا سید حسن خان تلگرافچی غلام و فراش دو نفر

رودسر

فرج خان تلگرافچی غلام و فراش دو نفر

خرم‌آباد تنکابن

میرزا شفیع خان تلگرافچی غلام و فراش سه نفر

زنجان

نواب ابوالفتح خان سرتیپ رئیس تلگرافچی نفر
فراش چهار نفر

میانج

میرزا محمد تلگرافچی غلام و فراش دو نفر

شهر تبریز

جناب اجلال الملک رئیس میرزا مهدی خان
ناظم میرزا محمود خان سرتیپ بین‌المللی میرزا
حسین خان محاسب تحویلدار و تلگرافچی دوازده نفر
نویسنده و ثبات پنج نفر غلام سه نفر
فراش شش نفر

ارومیه

قاسمعلی خان سرتیپ دوم رئیس تلگرافچی دو نفر

غلام و فراش دو نفر

سراب

میرزا محمد خان تلگرافچی غلام دو نفر فراش نفر

اردبیل

میرزا سید جواد خان سرتیپ و رئیس سیف‌الله
خان سرتیپ تلگرافچی و نویسنده سه نفر
غلام و فراش سه نفر

خوی

میرزا اسمعیل خان تلگرافچی غلام و فراش چهار نفر

سلماس

اصغر میرزا رئیس غلام و فراش پنج نفر

مرند

میرزا کریم خان تلگرافچی غلام و فراش دو نفر

جلفا

رضا خان تلگرافچی فراش نفر

مراغه

میرزا کریم خان تلگرافچی غلام و فراش سه نفر

میاندواب

حسن خان رئیس غلام و فراش دو نفر

ساوجبلاغ

میرزا امان خان تلگرافچی غلام و فراش دو نفر

خط فارس و عربستان

قم

عبدالجواد میرزا سرهنگ رئیس تلگرافچی دو نفر
نویسنده نفر غلام و فراش سه نفر

کاشان

میرزا احمد خان سرتیپ رئیس میرزا اوغلی تلگرافچی
دو نفر فراش دو نفر

اصفهان

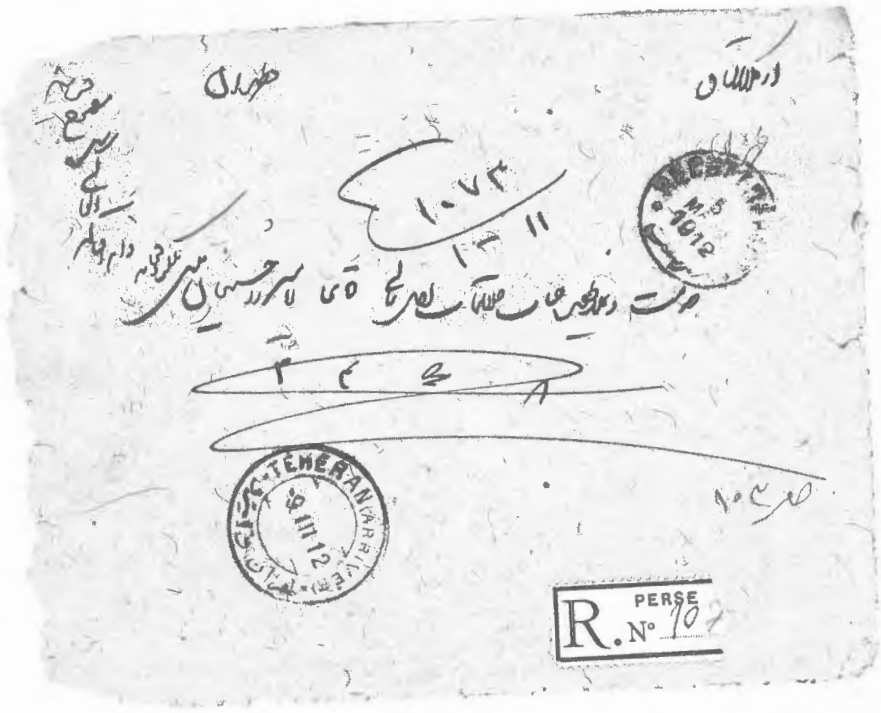
R. N° 102
PERSE

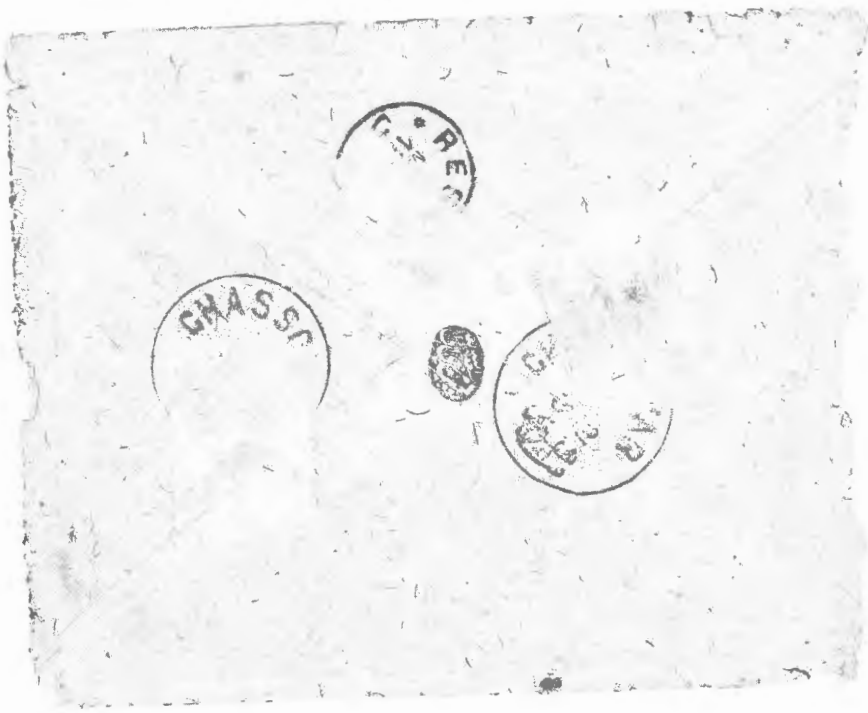
CHASSE

طهران کلک آستانه مبارکه

جناب آقای میرزا حسین خان مکاتبی زید بعده ملاحظه نمایند

۱۳۳۱

۱۴ شهر ربیع الثانی

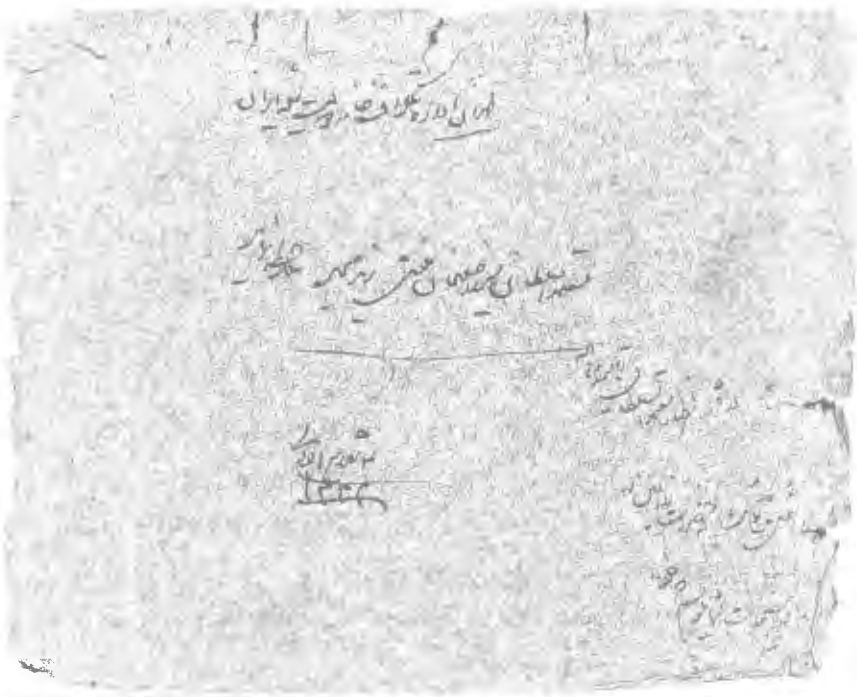

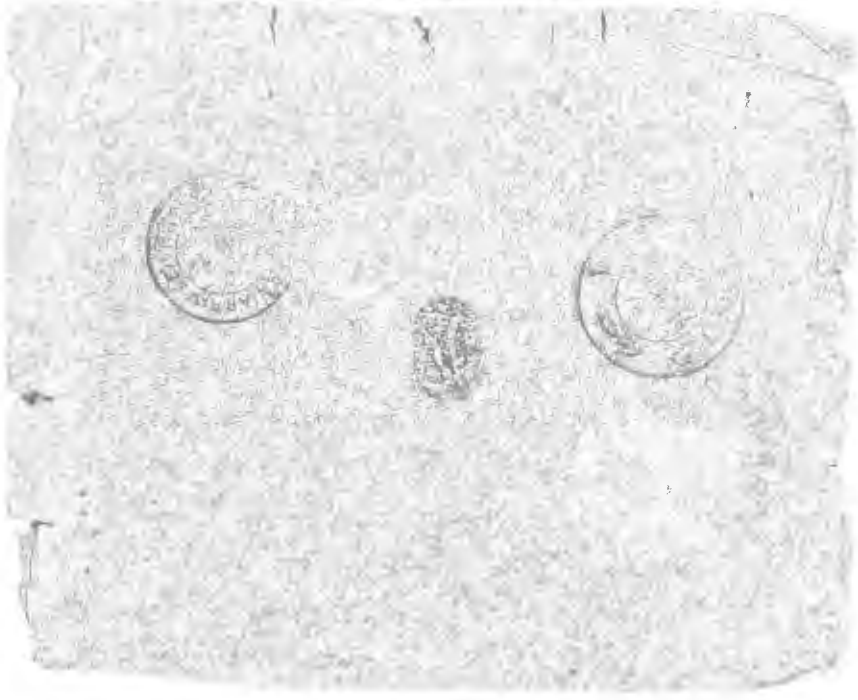

قرار داشتند که در این میان مبارزه پی‌گیر میرزا حسن‌خان پستچی رییس پستخانه تبریز علیه قرارداد رژی قابل تحسین است تا آنجا که اعتمادالسلطنه وزیر سانسور و انطباعات ناصری، نتوانست از حقیقت خودداری کرده و به مسئله بی تفاوت باشد.

«چهارشنبه ۵ جمادی‌الاخر ۱۳۰۹. شاه احضار نمودم بحضور رفتم فرمودند که کلیه عمل» «داخله و خارجه را موقوف کردیم اما باید خسارتی بکمپانی داد عرض کردم در قرارنامه فقط» «نوشته شده که دولت ایران باید از کمپانی رعایت کند و حمایت نماید کدام رعایت و حمایت بالاتر» «از اینکه صد نفر نفوس محترم خودتانرا کشتید وزیر آذربایجان امیر نظام و رییس پستخانه* و» «تلگرافخانه و امور خارجه آذربایجان را معزول کردید مجتهد شیراز** را جلای وطن دادید حکم» «با خراج میرزا حسن آشتیانی دادید و چه کمکهایی که...».[1] آنچه در مورد این دو اداره دولتی گفته شد صرفاً جهت آشنایی با رسالت خبردهی این دو دستگاه در جهت اطلاع رسانی به مردم و آگاه کردن آنان از امور جاری مملکت بود. و اما آنچه گفته و شنیده شد اینکه: وقتی شورش مردم تهران علیه قرارداد رژی بالا گرفت موج شورش به ولایت محال ثلاث نیز سرایت کرد و اعتراض آشکار و پنهان مردم را علیه حکومت ناصری به دنبال آورد. نخستین صدای شورش مردم پایتخت توسط تلگرافخانه تنکابن به گوش مردم رسید و آنگاه زمینه ساز اعتراض اهالی تنکابن علیه کمپانی رژی و حاکم مستبد تنکابن شد. همزمان با شورش مسئولیت اداره تلگراف تنکابن به عهده شخصی از شاهزادگان قاجاری بود که از نخستین روزهای مخالفت مردم با رژی، در صف مخالفان دولت قرار گرفت که این امر خوشایند حکومتگران تنکابن نبود. فعالیت روزانه تلگرافخانه تنکابن تا آن تاریخ از حد رد و بدل شدن چندین تلگراف بین تنکابن با پایتخت و ایالات گیلان، مازندران، ولایات قزوین، استرآباد و به ندرت چند شهر دیگر فراتر نمی‌رفت که در این میان تلگرافات صادره و وارده مردم نیز رقم کوچکی را به خود اختصاص می‌داد. با اوج گرفتن شورش علیه رژی سیل تلگراف مخالفین از جمله تجار و روحانیون به تنکابن شدت گرفت تا آنجا که مامورین موضوع را به حکومت تنکابن اطلاع و متعاقب آن حاکم، متصدی تلگرافخانه را از پخش تلگرافات واصله ضد دولتی منع و در صورت تکرار به چوب زدن و حبس تهدید نمود. این خبر بزودی در تنکابن پخش

---

*. *میرزا حسن‌خان رییس پستخانه تبریز*

**. *حاج سید علی اکبر فال اسیری*

۱. *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه صفحه ۷۸۷*

شد و به گوش مردم رسید. از طرف دیگر رفت و آمد روحانیون منطقه به تلگرافخانه دفعتاً شدت گرفت و متعاقب آن اداره تلگراف به کنترل ده نفر فراش حکومتی در آمد و سرانجام منجر به ضرب و شتم و دستگیری مدیر تلگرافخانه شد* و باز طبق اقوال و روایات معتبر به دنبال شورش علیه رژی اکثر روحانیون منطقه مخالفت خود را در واگذاری امتیاز اعلام و علم مخالفت علیه دولت را بلند کردند. در اینصورت بیشتر رهنمودهایی که از جانب روحانیون متوجه مردم شد باید از طرف علمایی باشد که در سامراء افتخار شاگردی میرزای شیرازی را داشتند. از جمله سید صدرالدین تنکابنی، سید زین‌العابدین تنکابنی، شیخ محمد تقی تنکابنی، سید محمد علی تنکابنی، سید اسدالله تنکابنی فرزند سید صدرالدین، سید اسماعیل تنکابنی و شیخ فضل‌الله کجوری که یکی از معدود نمایندگان میرزای شیرازی در ایران بود.[1] سید صدرالدین نزد مردم ولایت محال ثلاث از احترام خاصی برخوردار و در میان روحانیون مقام بزرگی داشت نامبرده تحصیلات خود را در نجف به پایان برد و محضر علامه انصاری را درک کرده بود. سید پس از برگشت از نجف مدتی در تنکابن اقامت کرد. سپس به قزوین رفت و در مدت کوتاهی مرجع رسیدگی به امور شرعیه مردم از خاص و عام گردید. سید تا زمان رحلت ارتباط خود را با تنکابن قطع نکرد و طبق اقوال هم او بود که فتوای تحریم تنباکو را که از جانب میرزای شیرازی صادر شد، به اهالی تنکابن ابلاغ کرد و آنان را به ایستادگی در مقابل حاکم تشویق نمود.** و اما آنچه گفته و شنیده شد بخش اعظم توتون و تنباکوی مصرفی اهالی محال ثلاث از گیلان به تنکابن می‌رسید و سپس در سایر نقاط پخش می‌شد. بخش دیگری هم از روسیه وارد می‌گردید، خصوصاً تنباکو که به نام «تنبک روسی» معروف بود و طالب بسیار داشت. پس از صدور فتوای میرزا، صاحبان وسایل حمل و نقل از حمل توتون و تنباکو امتناع کردند. از طرفی دکاکین مربوطه هم از خرید و فروش توتون و تنباکو خودداری نمودند. مقارن با تب و تاب و اعتراض مردم یک پراخوت*** روسی که بخشی از محموله آن توتون و تنباکو بود در مقابل بندر کوچک شهسوار لنگر انداخت و کارگران و حمالان حاضر در

---

*. بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از پدرش میرزا حسین‌خان کلارستاقی(رودگر)

۱. میرزای شیرازی تالیف شیخ آقا بزرگ تهرانی صفحه ۱۱۰ الی ۱۷۴

**. بنا به اظهار والد مولف به نقل از مرتضی قلی‌خان خلعت‌بری (سردار اقتدار)

***. کشتی بخاری

اسکله مشغول تخلیه بار از کشتی به چند کَرَجِی* شدند ولی چون نوبت به تخلیه محمولات توتون و تنباکو رسید کارگران از حمل آن به درون کرجی خودداری کردند. امتناع کارگران از حمل و تحکم مامورین برای تخلیه هرچه سریعتر این محموله، کار را به زد و خورد کشاند و در پایان به دستگیری چند نفر کارگر منجر گردید. فراشان حکومتی که طبق دستور مامور بودند نسبت به این کار حساسیت نشان دهند کارگران را به خرم‌آباد برده و به زندان انداختند و پس از چند روز به حضور نایب** حاکم آوردند. نایب از آنان پرسید: چه کسی به شما گفته از حمل توتون و تنباکو خودداری کنید آیا نمی‌دانید حکم حاکم(حبیب‌الله‌خان) خلاف آنچه شما انجام داده‌اید می‌باشد؟ و آنگاه یکی از کارگران در جواب نایب می‌گوید: «مردم حکم ملا را ول نمی‌کنند تا حکم حاکم را بچسبند.» پی آمد این امر فراشان کارگران را به میدان خرم‌آباد برده و در حضور اجتماع معترضین آنان را به چوب بستند. آنچه گفته و شنیده شد در ماجرای رژی محمد حسین‌خان نایب‌الحکومه و پدرش حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله چند بار توسط پیک مخصوص*** در صدد ترضیه خاطر سید صدرالدین برآمدند تا شاید سید حکمی دایر بر رفع تحریم تنباکو در محال ثلاث صادر کند ولی سید هر بار در مقام پاسخگویی به آنان چنین نوشت.

«بسم الله الرحمن الرحیم. اطیعوالله و اطیعوالرسول و اولی الامر منکم»****

در هر صورت از اقوال مربوطه که بگذریم تبعیت سید صدرالدین و سایر مخالفان رژی از حکم میرزای شیرازی، باعث گردید که روز سیزدهم جمادی‌الاول سال ۱۳۰۹ هـ. ق شهر قزوین غرق در آشوب گردید و مردم به سوی دارالحکومه هجوم بردند و چون حاکم(محمد باقرخان سعدالسلطنه) یارای مقاومت در مقابل مردم را نداشت از ترس جان به تهران فرار کرد.[1] به دنبال لغو قرارداد رژی و تسلیم شاه در برابر مردم، شیخ فضل‌الله کجوری ماوقع را به سامراء گزارش و از

---

*. نام قایق نسبتاً بزرگ در سواحل شمالی

**. محمد حسین‌خان سرهنگ پسر حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله که به نیابت از پدر در تنکابن حکومت می‌کرد همچنین محمد ولی‌خان نصرالسلطنه به نیابت از ساعدالدوله فرماندهی فوج سوم تنکابن را به عهده داشت.

***. آقا فرج‌الله بیک تنکابنی وکیل‌الرعایای اول پدر آقا حسین وکیل‌الرعایای بعدی

****. بنا به اظهار والد مولف به نقل از مرتضی قلی‌خان خلعت‌بری

۱. خاطرات دکتر فوویه پزشک مخصوص ناصرالدین شاه صفحه ۳۲۶

میرزای شیرازی تقاضای صدور فتوای مجدد مبنی بر رفع تحریم تنباکو را نمود.[۱]

و اما در کنار دو دستگاه دولتی مذکور باید از وجود اداره کوچکی بنام دارالصحه نامبرد که از سال ۱۲۹۹ هـ. ق زیر نظر میرزا شیخ محمد حکیم از شاغلین وزارت علوم فعالیت می‌کرد.[۲] آنچه گفته و شنیده شد نخستین فعالیت این اداره با مایه کوبی آبله آغاز گردید و سپس مردم را به طرق مبارزه با سایر امراض آشنا نمود. از دیگر مامورین این اداره باید از میرزا تقی حکیم نامبرد که در سال ۱۳۰۴ هـ. ق در اداره دارالصحه تنکابن انجام وظیفه می‌کرد.[۳] از دیگر تاسیسات تنکابن باغ بزرگ و زیبایی بود که جنبه تفرجگاه مردم را داشت. در ضلع شمالی این باغ چند مغازه متعلق به ارامنه دیده می‌شد که بیشتر اجناس آن روسی بود در میان باغ، درخت کهنسالی دیده می‌شد که بر بدنه آن یک صندوق کوچک با پوششی از نمد و حفاظی از سفال قرار داشت که موسوم به «صندوق عدل» بود. متظلمین و عارضین از حاکم و مامورین عریضه خود را درون آن انداخته و آنگاه در موعد مقرر چاپار مخصوصی عرایض مردم را به تهران می‌برد.* اگر وجود چنین صندوقی در تنکابن محرز باشد بدون شک این جعبه کوچک همان صندوق عدالت است که به دستور ناصرالدین شاه در تهران و مراکز ولایات نصب گردیده بود[۴] ولی پس از مدتی به بهانه نبود عرایض کافی جمع شد و سلطان صاحبقران در این اندیشه واهی سیر می‌کرد که رعایا در کمال امنیت مشغول زندگی هستند غافل از اینکه مامورین حکام به ویژه حاکم تنکابن مردم را از انداختن عریضه در صندوق منع و در غیر اینصورت پاسخ متظلمین را با تازیانه‌های رایگان می‌دادند. از دیگر تاسیسات باید از اسکله و بندر کوچک شهسوار یا شاهسوار نامبرد. این بندر در اوایل کار محمد ولی‌خان نصرالسلطنه، در محل یک بندرگاه قدیمی نیمه متروک که لنگرگاه کشتی‌های کوچک محلی بود ساخته شد ولی شرایط بندر برای پهلو گرفتن کشتی‌های بخار(پراخوت) شرکت قفقاز مرکوری دولت روسیه مساعد نبود. لذا کشتی‌های بزرگ در فاصله نیم کیلومتری اسکله لنگر می‌کشیدند و آنگاه ارتباط بین کشتی و اسکله با قایق‌های محلی برقرار می‌شد. این اسکله بیشتر

---

۱. *اسناد نو یافته گردآورنده ابراهیم صفایی صفحه ۱۴۸*

۲. *آمار دوایر دولتی در سال ۱۲۹۹ هـ. ق که تصویر آن در صفحه بعد دیده می‌شود.*

۳. *آمار دوایر دولتی در سال ۱۳۰۴ هـ. ق*

*. *بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از مرتضی قلی‌خان خلعت‌بری (سردار اقتدار)*

۴. *مرآت‌البلدان جلد سوم شرح وقایع سال ۱۲۸۱ هـ. ق*

جناب مخبر الدوله وزیر علوم جعفرقلیخان سرتیپ اول و رئیس مدرسه دارالفنون

اطبای فرنگی

جناب دکتر طولوزان حکیمباشی مخصوص دیکسن صاحب حکیمباشی سفارت انگلیس دکتر ارنو مامور حافظ التصحیح عثمانی دکتر بکمر

اطبای ایرانی

ملک الاطباء حکیمباشی حضور همایون آقا میرزا سید رضی حکیمباشی نظام میرزا ابوالقاسم حکیمباشی و معلم مدرسه میرزا سیدعلی حکیم حضور میرزا علی دکتر حکیم حضور و معلم حکیمباشی نواب اشرف والا نایب السلطنه و وزیر جنگ حاجو میرزا حبیب الله حکیم حضور میرزا محمد دکتر رئیس مریضخانه میرزا زین العابدین حکیم حضور شیخ الاطباء حکیم حضور میرزا نصرالله حکیم حضور میرزا محمد کاظم معلم حکمت طبیعی میرزا عبدالکریم میرزا علی اکبرخان حسنخان طبیب ابراهیم میرزا طبیب قزاق میرزا نصرت رئیس آبله کوبی طهران میرزا عبدالله طبیب میرزا عبدالکریم منشی باشی میرزا محمدتقی سررشته دار محمدحسین میرزا دوزنامه نویس

مامورین ولایات

تبریز	میرزا عبدالعلی حکیمباشی
خمسه	میرزا رضا
ارض اقدس	محمدحسنخان
مازندران	میرزا محمد
نکابن	میرزا شیخ محمد
اصفهان	میرزا موسی ناظم الاطباء
همدان	میرزا حسن
لرستان	میرزا مصطفی
عربستان	میرزا سیدحسین
کرمان	میرزا عبدالرضا
کرمانشاهان	میرزا اسمعیل
کردستان	میرزا مؤمن
ساوجبلاغ	میرزا خلیل
شیراز	میرزا حسام الدین
رشت	میرزا سیدجعفر حکیمباشی
سمنان	میرزا کریم
بسطام	میرزا صالح
سبزوار	میرزا اسمعیل
کاشان	میرزا عبدالجواد
قم	میرزا حسن
یزد	میرزا مرتضی
بروجرد	میرزا ارسطو
ساوه	آقا علی
بوشهر	سیدعبدالرضا
عراق	میرزا محمدحسین

اجزاء مریضخانه مبارکه دولتی

میرزا محمد دکتر رئیس مریضخانه حسنخان حکیم دو واشا میرزا نصرت طبیب حافظ التصحیح طهران و طبیب مخصوص مدرسه دارالفنون و طبیب مریضخانه میرزا زین العابدین ولد فخر الاطباء عباسقلیخان مشرف مریضخانه شیخ ابوالقاسم مؤذن مریضخانه میرزا فرهاد دواساز آقا سیدابوتراب حکیم مقیم روز و شب مریضخانه میرزا قوام حکیم میرزا ابراهیم حکیم محمدحسین بخوبلدار اسباب مریضخانه میرزا احمد ناظر مریضخانه شیر محمد آقا طباخ پرستار و هفت نفر سایر علیجاه پانزده نفر

اجزاء مدرسه دولتی تبریز

امیرزاده محمدحسن میرزا رئیس مدرسه و رئیس الکتاب آقاخان سرهنگ ناظر و معلم زبان فرانسه محمدجعفرخان معلم علم طب محمد میرزا معلم علم هندسه محمدحسن میرزا معلم پیاده نظام نجفقلیخان معلم توپخانه میرزا ابراهیم سررشته دار میرزا عباسقلی ناظر معلم فارسی یکنفر ده باشی و فراش چهار نفر محرر خانه دو نفر متعلمین داخل و خارج چهل نفر

ایرانی

جناب ملک الاطبا آقا میرزا ابوالقاسم
سلطان الحکماء میرزا محمد کاظم معلم
طبیعی آقا میرزا علی رئیس الاطباء
حاجی میرزا حبیب الله مجد الاطباء
میرزا نصرالله شمس الاطباء میرزا
عبدالکریم حاجی میرزا احمد امین الاطبا
میرزا عبدالله میرزا نصرت حافظ
الصحه دارالخلافه و رئیس ابله کوبی
میرزا مهدی روزنامه نویس

مأمورین خط فارس

قم میرزا حسن
کاشان محمد صادق خان
اصفهان میرزا محمود خان
شیراز حاجی میرزا جعفر حکیمباشی
بوشهر آقا سید عبدالرضا

خط خراسان

سمنان میرزا کریم
شاهرود میرزا صالح
سبزوار میرزا اسمعیل
مشهد مقدس میرزا حسن خان

خط آذربایجان و کردستان

زنجان میرزا رضا
تبریز میرزا عبدالعلی سیف الاطبا
رشت حاجی میرزا جعفر حکیمباشی
همدان میرزا اسمعیل
کرمانشاه میرزا اسمعیل
بروجرد میرزا محسن
ارومیه حیدر میرزا
سنندج میرزا احمد
کروس میرزا سید خلیل

عربستان میرزا مصطفی

مازندران

ساری میرزا محمد
تنکابن میرزا تقی

استراباد میرزا ابوالقاسم

یزد و کرمان

یزد میرزا مرتضی
کرمان میرزا عبدالرضا خان

اجزاء مریضخانه دولتی دارالخلافه

اطباء چهار نفر مشرف
و دواساز و مؤذن سه نفر
ناظر و طباخ دو نفر تحویلدار نفر
پرستار شش نفر حمامی و دلاک
و غسال و رختشوی پنج نفر
فراش و اغبان و سقا سه نفر

اجزاء مدرسه مبارکه تبریز

احمد خان سرتیپ رئیس مدرسه
محمد جعفر خان معلم طب و طبیعی
محمد میرزا معلم ریاضی نجفقلیخان معلم
توپخانه میرزا علیخان معلم زبان فرانسه
حاجی ملا عبدالله معلم عربی
شاگردان داخله بیست و پنج نفر شاگردان
مجانی بیست و پنج نفر نویسنده
نفر ناظر نفر
فراش چهار نفر

وزارت تجارت

جناب جلالتمآب مخبرالدوله وزیر علوم و تجارت و تلگراف ممالک محروسه

نوشته شد بود هذا بود و معلوم چون نرسیده وزارت تجارت اسامی اجزاء

وزارت تلگراف ممالک محروسه

دارالخلافه طهران

جناب جلالتمآب مخبرالدوله وزیر
علوم و تلگراف و تجارت و غیره
صاحبمنصبان و تلگرافچیان
داخله و خارجه سی و نه نفر

داخله

مخبرالملک رئیس کل نصرالله خان سرتیپ
تلگرافچی محسوس میرزا حیدرعلیخان سرتیپ
محمد رضا خان سرهنگ
تحویلدار تلگرافچی و صاحبمنصب سی نفر

اجزاء خارجه

مسیو شارل دفتردار خارجه
مسیو طپانس میکانیکچی تلگرافچی
دو نفر شاگرد میکانیکچی نفر

ارباب قلم و غیره

میرزا سلیم خان مستوفی منشی
و محرر بیست و یک نفر غلامان طهران
و جاجرود ده نفر فراشان شانزده نفر
پیشخدمت و فراشخلوت و غیره شش نفر

میرزا ولایت

برای صادرات اقلام کشاورزی و واردات اجناس از روسیه بنا گردید و سازنده آن ایوان نامی از اهالی روس بود.* بدین ترتیب تنکابن با داشتن این قبیل تاسیسات دولتی چیزی از شهر رشت مرکز ایالت گیلان کم نمی‌آورد. و اما بیشتر مسافرین این اسکله را جمعیت کشاورزان محال ثلاث تشکیل می‌داد که زمان فراغت از کار کشاورزی راهی قفقاز شده و با دریافت مزد ناچیزی به شغل کارگری در شهرها و یا معادن قفقازیه به ویژه معدن مس اللهوردی ارمنستان مشغول و تن به کارهای شاق می‌دادند. رسیدن فصل مهاجرت و روزهای جدایی خود داستان غم‌انگیزی داشت. اوایل که کارگران ساده دل با دنیای برون از مرز آشنا نبودند، گروه گروه در کنار اسکله حاضر و توسط دلالان** سود جو قفقازی سوار بر پراخوتهای روسی شده و پس از پیاده شدن در بنادر روسیه، توسط همکار دیگر دلالان ایرانی به نمایندگان کارفرما تحویل داده می‌شدند و چه بسا مزد روزانه ایام توقف آنان در روسیه پیش از سفر، توسط دلالان به نصف قیمت خریداری و به آنان پرداخت می‌شد. محل کار کارگران از پیش تعیین و بدینترتیب پس از ورود به شهرهای قفقازیه از یکدیگر جدا و به مناطق از پیش تعیین شده می‌رفتند. بعدها در اثر آمد و شد و آشنایی کارگران با محیط کار و زندگی شهری، کار سوداگران قفقازی از سکه افتاد و بیشتر مواقع مورد تحقیر کارگران قرار می‌گرفتند. در هر صورت یک منبع مستند[1] آمار ورود کارگران ایرانی را به روسیه در سال ۱۳۲۲ هـ. ق (۱۹۰۴م - ۱۲۸۳ش) رقمی بالغ بر ۵۴۸۴۶ نفر ذکر می‌کند که به مرور افزایش یافته و در سال ۱۹۱۱ به ۱۹۳۰۰۰۰ نفر رسید. اکثر مهاجرین از استانهای شمالی و شمالغربی ایران بودند که بیشتر در صنایع نفتی قفقاز، تاسیسات شیلات برادران لیانازوف روسی و تاسیسات نوپای راه آهن ماوراء خزر و معادن قفقازیه به ویژه معادن مس اللهوردی ارمنستان و طرح ذوب مس کدابک Kedabek به کارهای شاق و طاقت فرسا تن در می‌دادند. همچنین تعداد قابل توجهی از کارگران ایرانی در شهرها و بنادر روسیه به عنوان کارگر ساده و باربر در بارانداز‌ها مشغول کار بودند. دل به دریازدنها و پا از مرز بیرون گذاردن، گذشته از کسب درآمد مختصر، نتیجه‌اش این بود که کارگران پا به دنیای جدیدی گذارده و به مرور با مکاتیب مختلف سیاسی آشنا می‌شدند به ویژه آنروزها

---

*. *به نقل از محمدخان خلعت‌بری (اکرم‌الملک)*

**. *این گروه در اصطلاح محلی به بادکوبه‌ای معروف بودند که بعدها با سرگرفتن انقلاب بلشویکی روسیه به ایران مهاجرت کرده و در شهرهای مختلف ساکن شدند.*

۱. *تاریخ اقتصادی ایران تالیف چارلز عیسوی صفحه ۷۴ ترجمه یعقوب آژند*

وضع داخلی روسیه، خاصه مناطق قفقاز آشفته بازار عجیب و غریبی بود و بزودی با دگرگونیهای سیاسی روبرو می‌شد. و اما نکته باریک و مهم سیاسی اینکه کارگران مهاجر ایرانی بزودی توانستند از درون دستجات و فرقه‌های سیاسی مختلف مخالف رژیم دیکتاتوری تزارها سر در آورده و همگام با آنان در براندازی رژیم حرکت کنند تا آنجا که در اعتصاب بزرگ و سراسری سال ۱۹۰۵م (۱۳۲۳ هـ. ق - ۱۲۸۴ش) روسیه که به رهبری کشیش گاپُن Gapon در پایتخت روسیه سر گرفت هسته مرکزی اعتصابیون معادن مس اللهوردی را کارگران ایرانی تشکیل می‌دادند که رقمی بالغ بر چند هزار نفر می‌شد. و اما ورود این دسته مهاجرین ایرانی به وطن که مصادف با شروع و اوج‌گیری نهضت مشروطه صورت گرفت در بیداری افکار خفته مردم و تحول افکار و تهییج آنان به مقاومت در برابر رژیم و حاکمان مستبد دست نشانده دولت، اثرات بسیار مهمی به جا گذارد و مهمتر از همه خبر جنگ روس و ژاپون در سال ۱۹۰۵ میلادی (۱۳۲۳ هـ. ق) و شکست و انهدام کامل نیروی دریایی روسیه در نبرد دریایی پرت آرتور بود که حال و هوای دیگری به مردم ایران داد. شکست ارتش روسیه از یک کشور آسیایی در بیداری افکار خفته ملل مشرق زمین به ویژه ایران اثرات بسیار مثبتی به جا گذارد و آنان را از خواب سنگین بدر آورد به طوریکه پس از این شکست اکثر جراید ایران مقالاتی پیرامون موضوع منتشر کردند در این میان جریده حبل‌المتین از کشور روسیه به عنوان شغال پرت آرتور نام برد و مردم را به دنباله روی از کشور ژاپن به پیروزی نزدیکی که علیه استعمارگران در پیش بود نوید می‌داد. پیروزی ژاپن برای ایرانیان حکم شق‌القمر را داشت و در این رابطه ضرب‌المثلی هم رایج و بر زبانها افتاد.* از طرف دیگر وضع ناهنجار مالی مردم که ناشی از اختصاص درآمدهای دولتی (پست، تلگراف، شیلات، گمرکات و غیره) به باز پرداخت قروض ایران به دولتین روسیه و انگلیس می‌شد، بار سنگین مالیات طبقه شهری و روستایی را افزایش داده و در نتیجه مزید بر دیگر علت‌ها شد این قبیل عوامل مستقیماً در بیداری افکار خفته مردم اثرات مثبتی به جا گذارد و زمینه سیاسی را برای رشد نهضت مشروطه خواهی مردم ایران از سال ۱۳۲۳ هـ. ق به بعد فراهم آورد تا آنجا که مردم جسته و گریخته و پنهان و آشکار تقاضای عزل میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان را از شاه کردند. و در این راستا تجار که از مدتها پیش با وضع تعرفه‌های جدید گمرکی در صف مخالفین صدر اعظم و نوز بلژیکی وزیر گمرکات و پست قرار گرفته

---

*. *ای بابا مگر پرت آرتور را فتح کردی؟*

بودند، به جمع مردم پیوسته و هر از چند گاه پس از بستن دکاکین و بازار به منازل روحانیون به ویژه سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی سرازیر و خواستار عزل امین‌السلطان و نوز از مقام صدارت و وزارت بودند چون دامنه اعتراضات و اعتصابات مردم بالا گرفت مظفرالدین شاه امین‌السلطان را از صدارت خلع و عبدالمجید میرزا عین‌الدوله را به صدارت برگزید گو اینکه این صدر اعظم در تمام مدت صدارت دیناری از خارجیان وام نگرفت و کوچکترین امتیازی به آنان نداد* ولی چون به طبقه خاص اشراف تعلق داشت به هیچ طریقی نتوانست با ملت کنار آید. آغاز کار عین‌الدوله با بزن و بگیر آزادیخواهان و مشروطه طلبان شروع شد از طرفی نخستین روزهای صدارت وی با نزاع دو دسته طلاب مدرسه محمدیه و صدریه مصادف گردید که نهایتاًمنجر به دستگیری سیزده تن طلاب علوم دینی از جمله شیخ جعفر** تنکابنی، و بست نشستن شیخ اسماعیل رشتی مشروطه خواه معروف رشت، در منزل آیت الله بهبهانی گردید. شیخ جعفر تنکابنی و شیخ اسماعیل رشتی دو تن از مشروطه خواهان بنام تنکابن و رشت بودند که در دوره اول نهضت مشروطیت، علم مخالفت را علیه حکومت استبدادی در تنکابن و رشت بلند کردند. با برخاستن نخستین بانگ اعتراض، عین‌الدوله شیخ جعفر تنکابنی و سایر طلاب دستگیر شده را سوار بر گاری کرده و همراه پانصد سرباز با شمشیرهای اخته در شهر به گردش در آورد و سپس روز شانزدهم رجب شیخ جعفر و سیزده تن طلاب را در حالیکه غل و زنجیر به پا و گردن داشتند به اردبیل تبعید نمود و در نارین قلعه به زندان انداخت و متعاقب آن حکم شداد و غلاظی مبنی بر سختگیری زندانیان به سعدالسلطنه حاکم اردبیل صادر کرد که **بخشی از مفاد آن به شرح زیر است:**

«چون این جماعت لامذهب و مزدکی می‌باشند نهایت سختگیری و مراقبت را از آنها داشته باشید»

این حکم توسط باباخان پیک مخصوص صدراعظم به سعدالسلطنه داده شد و نامبرده نیز شیخ جعفر تنکابنی را همراه سایرین به نایب عبادالله مسئول زندان سپرد و او هم آزادیخواهان را در زنجیری که وزن هر حلقه آن بالغ بر یک من بود گرفتار ساخت.[1] و بدین ترتیب اولین زنگ خطری که در نهضت مشروطه علیه دم و دستگاه استبداد در تهران و علیه علیقلی‌خان امیر اسعد

---

*. *شاید هم زمینه برای دادن امتیاز و گرفتن قرض فراهم نبود*

**. *از اولین مشروطه خواهان ولایت محال ثلاث*

۱. *تاریخ بیداری ایرانیان صفحه ۱۳۶*

حاکم مقتدر محال ثلاث در تنکابن برخاست از جانب این سیزده نفر طلاب و شیخ جعفر تنکابنی بود. شیخ جعفر نزدیک به شش ماه با مشقت در زندان اردبیل بسر برد و چون به مرور دولت استبداد تحت فشار افکار عمومی قرار گرفت، حکم آزادی مبارزان از طرف عین‌الدوله صادر گردید به شرط آنکه هر یک از آزادیخواهان به اوطان خود عزیمت و دیگر گرد سیاست نچرخند. و اما طبق اقوال شیخ جعفر پس از ورود به زنجان و توقف کوتاه در آن شهر، به سوی تنکابن رهسپار گردید و علیرغم اینکه شنیده بود امیر اسعد حکمی مبنی بر نفی بلد نامبرده صادر نموده، بدون واهمه از حاکم، نخست وارد رشت گردید و پس از چندی اقامت عازم خرم‌آباد تنکابن شد و در سخت سر مورد استقبال بی سابقه صدها نفر از آزادیخواهان و روحانیون منطقه محال ثلاث قرار گرفت و با سلام و صلوات به تنکابن آمد و در منزل پدرش شیخ فضل‌الله* تنکابنی که او هم از مخالفین حکومت استبدادی بود سکونت گزید. می‌گویند امیر اسعد چند بار حکم به احضارش داد ولی شیخ هر بار به بهانه‌ای از رفتن به دربخانه عذر آورد. عاقبت روزی که شیخ در بازار خرم‌آباد حضور داشت فراشان دربخانه وی را کشان کشان نزد امیر بردند و پس از مدتی گفتگو امیر اسعد، شیخ را مورد عتاب قرار داده و گفت: اینجا تنکابن است و مدرسه محمدیه ندارد و آنگاه شیخ در پاسخ گفت: امیر بداند که تنکابن تابع پایتخت است و قدمت مدرسه سلیمانیه هم بیشتر از مدرسه محمدیه تهران است. پاسخی دندان‌شکن ولی به مذاق حاکم مستبد بسیار تلخ. به دنبال بگو و مگو بین شیخ و امیر، فراشان شیخ را کشان کشان از دربخانه بیرون کردند. شیخ مدتها در مزر دشت تنکابن و در خانه پدری بسر می‌برد ولی پس از رد و بدل شدن چندین نامه بین او و میرزا طاهر تنکابنی، رهسپار تهران گردید.** میرزا طاهر با شیخ فضل‌الله پدر شیخ جعفر و همچنین با شیخ کبیر، عموی شیخ جعفر دوستی بسیار نزدیکی داشت که پایه آن دوستی از مدرسه علمیه تنکابن و لنگا ریشه می‌گرفت. همچنین مقارن این ایام جمع مشروطه خواهان و آزادی طلبان محال ثلاث در تهران کم نبود و جملگی از شیخ حمایت می‌کردند. از طرف دیگر میرزا طاهر آن حکیم روشن ضمیر و روحانی روشن فکر در صدر آزادیخواهان و مشروطه طلبان محال ثلاث قرار داشت و من حیث‌المجموع از دیگران سر. از دیگر آزادیخواهان و مشروطه طلبان محال ثلاث می‌باید از

---

*. *برادر شیخ محمد (شیخ کبیر)*

**. *از خاطران والد مؤلف به نقل از عالم شهیر میرزا محمد طاهر تنکابنی*

میرزا محمد حسین‌خان کلارستاقی*(رودگر) مشهور به تنکابنی نامبرد که خویشاوندی نزدیکی با میرزا طاهر داشت و این زمان در وزارت داخله شاغل بود. همچنین افراد نام‌آوری چون میرزا علی‌خان کجوری که چند سال بعد با قیام دوباره مشروطه خواهان سر و سردار شد و از طرف مجلس به سالار فاتح ملقب گردید. او یکبار در اواخر سال ۱۳۲۵ هـ. ق از طرف گروهی از مخالفین

---

*. میرزا محمد حسن‌خان کلارستاقی(رودگر) مشهور به تنکابنی فرزند کوچک میرزا ولی‌الله رودگر (سررشته داری کل افواج محال ثلاث و ولایت استرآباد و مازندران و رییس طایفه رودگر) بود. نامبرده از جانب مادر نوه علیقلی سلطان میار (ملک مرزبان) بود. میرزا حسین‌خان در سال ۱۲۹۵ هـ. ق در قریه پیشنبور کلاردشت به دنیا آمد. سواد خواندن و نوشتن را در حد معمول زمان فراگرفت و سپس در سال ۱۳۱۵ هـ. ق به تهران رفت. مدتی در مدرسه قنبر علی و سپهسالار مشغول تحصیل شد سپس در سال ۱۳۱۷ هـ. ق در وزارت پست مشغول خدمت شد و چندی بعد با جمعی از همراهان محمد ولی‌خان نصرالسلطنه که به حکومت گیلان منصوب گردیده بود به رشت رفت. در سنال ۱۳۱۹ هـ. ق به عنوان منشی در وزارت گمرک و پست مشغول خدمت گردید در سال ۱۳۲۱ به منصب منشی باشی و محاسب وزارتخانه مذکور رسید. صفحه بعد تصویر دو برگ آمار دوایر دولتی مربوط به سال ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ هـ. ق می‌باشد که نامبرده در سمت منشی و محاسب وزارت گمرک و پست مشغول خدمت بوده است. حسب دستور محمد ولی‌خان سپهدار، در سال ۱۳۲۲ به وزارت داخله رفت و چندی در سمت منشی باشی خدمت کرد و سپس یکی از اعضاء مجلس محاکمات ایالتی وزارت داخله شد. از سال ۱۳۲۴ در منصب منشی باشی کل ادارات تلگراف کشور قرار گرفت و در سال ۱۳۲۶ هـ. ق همراه پدر و اردوی سپهدار اعظم به آذربایجان رفت. پس از مراجعت سپهدار از تبریز و سرپیچی از حکومت استبداد به تنکابن برگشت و سپس عازم کلارستاق شد. در آنجا به کمک سرتیپ محمدخان فقیه که از مجاهدین مشروطه بود به تجهیز مشروطه خواهان کلارستاق و کلاردشت پرداخت و پس از پیوستن به اردوی محمد ولی‌خان سپهدار، عازم تهران شد. متعاقب فتح تهران و شکست استبداد، مدت کوتاهی در وزارت جنگ مشغول خدمت گردید. پس از ادغام ادارتین پست و تلگراف در یکدیگر و تشکیل وزارت پست و تلگراف در سال ۱۳۲۷ هـ. ق به سمت منشی باشی آن دستگاه منصوب و تا سال ۱۳۳۷ هـ. ق که در تهران درگذشت در سمت مستشارالوزاره انجام وظیفه کرد. میرزا حسین‌خان تنکابنی به زبان روسی تسلط کامل داشت و در برخی مواقع مترجمی سپهسالار را به عهده می‌گرفت تا آنجا که در دو سفر سپهدار به قفقاز و روسیه همراه وی بود. خطی بسیار زیبا و انشایی بسیار روان و سلیس داشت. نامبرده از بستگان و یاران بسیار نزدیک میرزا محمد طاهر تنکابنی در نهضت مشروطه بود. میرزا حسین‌خان بیش از حد طرف توجه و اعتماد علیقلی‌خان امیر اسعد و مرتضی قلی‌خان سردار اقتدار بود.

وزارت تجارت

جناب مستطاب اجل وکیل الملک وزیر خلوت و وزیر تجارت و وزارت جلیله ایران

اجزاء وزارت تجارت

جناب کریم الملک مدیر و نایب وزارت تجارت — جناب قوام الملک رئیس دفتر وزارت تجارت — جناب میرزا محمود خان نایب اول وزارت — جناب میرزا اسمعیل خان نایب دوم وزارت — جناب میرزا سلیمان خان منشی — جناب میرزا سلیمان خان منشی — جناب سید علی خان معزز دیوان رئیس اجزاء — جناب میرزا حسنعلی خان منشی — جناب میرزا حسینخان منشی — آقا میرزا

نایب قراخانه مبارکه — قهوه‌خانچی و سایر ابیان

صورت اسامی اجزاء وزارت گمرک و پست

جناب جلالتمآب میسیو نوز وزیر داخله فرانسه مدیر کل گمرکات و پستخانه‌های ممالک محروسه

اجزاء مرکزیه

جناب جلالتمآب معتمد السلطان میرزا احمد خان نایب اول وزارت — خان معتمد السلطان میرزا احمد خان منشی

گمرک و پست — مقرب الخاقان میسیو اوردسکی — معتمد السلطان میرزا حبیب الله خان مترجم سفارت

رئیس گمرک و پست — مقرب الخاقان میسیو لوساک — میرزا حسینخان منشی معتمد السلطان حاجی میرزا

رئیس دفتر — مقرب الخاقان میسیو دلمان — محمد علیخان مقرب الخاقان میرزا مصطفی خان مقرب

میسیو نوتو معتمد السلطان وکیل الاقتدار خان رئیس دفتر آداره — الخاقان میرزا ابراهیم خان

پست معتمد السلطان میرزا اسدالله خان محاسب — مقرب الخاقان میسیو بوتو منشی

گمرک پست مقرب الخاقان میسیو بوتو منشی وزارت پست

اجزاء مرکز ولایات محروسه

ایالت آذربایجان

نواب والا شاهزاده محمد حسین میرزا مترجم اول وزارت

گمرک جناب فخامت مناب میرزا سید رضا

خان منشی باشی وزارت گمرک جناب فخامت مناب

جناب میرزا محمود خان محاسب گمرک جناب

فخامت مناب مصباح السلطان رئیس آرشیو

نواب والا جلال نظام معتمد السلطان میرزا عطاء

مقرب الخاقان میسیو پریم رئیس گمرک و پست

ایالت آذربایجان میسیو بیسو رئیس گمرک

تبریز میسیو مرمنتش میسیو مرنارد رئیس گمرک

استمارا میسیو کاستل نوشی استمارا کلاوانی رئیس

گمرک خوی میسیو ملون رئیس جلفا

ایالت کرمانشاهان

مقرب الخاقان ثرثال باردون اول رئیس گمرک

کرمانشاهان و کردستان مقرب الخاقان دالمانی

گمرک بندر جز

بنادر فارس

منشی میسیو فانزی منشی

میسیو ابکرن رئیس کل گمرکات بنادر فارس الفاش رئیس

گمرک بندر بوشهر میسیو علی پور منشی میسیو ران روسی

رئیس گمرک بندر عباس

ایالت خراسان

مقرب الخاقان میسیو کاسکین رئیس کل گمرکات ایالت خراسان

ولایت رئیس گمرک مشهد مقدس میسیو برس رئیس گمرک

قوچان میسیو هنیار رئیس گمرک درجه دوم میسیو علی اکبر

رئیس گمرک میان تمراری منشی

بنادر بحر خزر

مقرب الخاقان میسیو هنتین رئیس کل بنادر بحر خزر میسیو

منشی میسیو کیانی رئیس دفتر میسیو بیدرمیسیو

بندر مشهد سر میسیو کلاوانس منشی میسیو جسان رئیس

وزارت فوائد عامه

جناب جلالتمآب اجل حاجی صدر السلطنه وزیر فوائد عامه

وزارت مالیه وغیره

جناب مستطاب اجل اکرم مشیر السلطنه وزیر مالیه وکل بیوتات سلطنتی

جناب جلالتمآب اجل اعظم نائب السلطنه وزارت جلیله مالیه وخزائر غامره وبیوتات

جناب مهرزا سید محمد مستوفی دسر رشته دار کل بیوتات

اجزاء دفتر مخصوص وزارت بیوتات

معتمد السلطان مهرزا خلیل مقرب الخاقان میرزا عبد العظیم

مقرب الخاقان میرزا حبیب الله

تحویلدار ایروان وغیرهم

جناب عزت المآب تحویلدار کل ادارات مالیه وخزائر غامره جناب حاجی مهرزا مهدی تحویلدار ایضا

مقرب الحضرة الخاقانیه آقا هادی صراف خزائر مبارکه

مقرب الحضرة آقا محمد مستصرف خزائر مبارکه

وزارت کشور و پست

جناب جلالتمآب فیوز وزیر کل کشور و پست جناب جلالتمآب فخر السلطان مستوفی معاون کل جناب میرزا اقا کشور و پست

ادارهٔ مرکزیهٔ اجزاء گمرک

(فرنگی) مسیو دشاد دفتردار مخصوص مسیو نلین محاسب کل مسیو زیبو مهندس آمسیو بادون قاس وشیس دفترداران مسیو تیک

(ایرانی) جناب نظام مناصب قوچان الدوله رئیس دفتر و مترجم اول جناب نظام مناصب مهرزا سید رضا خان مستوفی ومنشی اول جناب نظام مناصب سراج مهرزا احمود خان محاسب کل جناب نظام مناصب مصباح السلطان رئیس آسیو معتمد السلطان مهرزا حبیب الله خان مترجم مخصوص معتمد السلطان مهرزا فتح الله خان منشی معتمد السلطان مهرزا احسن خان معتمد السلطان

مهرزا مصطفی خان مترجم مقرب الخاقان مترجم السلطنه مقرب الخاقان میرزا سید محمود خان دفتردار مقرب الخاقان میرزا احمد علیخان

اجزاء پست

(فرنگی) مسیو لیش دفتردار امانات پستی مسیو بندرد رئیس کل دفتر جات پستی ذوالفقار خان رئیس دفتر خانه جهر میرزا اسکندر

اجزاء ولایات ممالک محروسه

(ایالت آذربایجان) مسیو پرنم رئیس کل کشور و پست مسیو لوتو مفتش کل مسیو طلوس رئیس دفتر نوات الاحمد جعفر میرزا مترجم اول مسیو مرزا داود رئیس اسنادا مسیو کلاوا نی رئیس تحریر مسیو طلیو رئیس طلغراکش

(کرمانشاهان) مسیو لوزه رئیس کشور و پست مسیو لوبرد دفترخانه کل مسیو یون نان مفتش کل کشور میرزا زین العابدین خان مترجم میرزا هارون خان مترجم محمد حسن میرزا محمد مهدی میرزا میرزا حبیب الله خان رئیس کردستان

(بنادر فارس) مسیو دامبرن رئیس کل کشور و پست مسیو ملیو مفتش کل مسیو بواشری رئیس پست اصفهان مسیو زاوه رئیس پست شیراز مسیو والفلارد رئیس کل عربستان

مسیو کارتسل رئیس بندر عباس

(خراسان) مسیو کاتیون رئیس کل کشور و پست مسیو ورد رئیس کشور

رژیم مشروطه در ساری دستگیر شد و تا پای مرگ پیش رفت ولی با کمک میرزا حسین‌خان کلارستاقی و لطفعلی‌خان ساروی سردار جلیل از چنگ مستبدین خلاص و پس از چندی اقامت در قریه کالج کجور، به تهران رفت. علاوه بر این جمع، باید از میرزا احمدخان تنکابنی مرد نام‌آور ولی گمنام در تاریخ تنکابن نامبرد که زحمات وی تا امروز بدون پاداش مانده است. میرزا احمدخان در ابتدای کار مشروطه جزو کارکنان اداره پست تنکابن بود و هم او بود که در پخش جراید و شبنامه‌ها و اوراق ضد دولتی در تنکابن فعالیت داشت ولی چون مقارن این ایام ادارات پست و تلگراف ایران در اجاره محمدولی‌خان نصرالسلطنه بود، امیر اسعد موضوع را با پدر در میان گذارد و میرزا احمد سریعاً از کار برکنار گردید ولی پیش از آنکه به چنگ امیر اسعد افتد شبانه از تنکابن خارج شد و چندی بعد سر از کلاردشت در آورد و چون سابقه دوستی با میرزا حسین‌خان تنکابنی داشت مدتی در قریه پیشنبور در خانه میرزا ولی‌الله‌خان رودگر سررشته دار دیوان اعلی بسر برد و آنگاه به تهران رفت ولی ماجرای اخیر مدتها باعث کدورت بین امیر اسعد با میرزا ولی الله‌خان و پسرانش میرزا حسین‌خان و میرزا اسعدالله‌خان سررشته دار گردید.* میرزا احمدخان چون یکی از مشروطه خواهان واقعی بود، بعدها با قدرت‌گیری رضاخان در ایران به عضویت کمیته سری ترور که مامور قتل رضاخان بود درآمد ولی پس از کشف ماجرا دستگیر و مدتها در زندان بسر برد. از دیگر مشروطه خواهان محال ثلاث که وجودش همچون شمع در تاریکی می‌درخشید و مانع از خاموش شدن شعله‌های نهضت مشروطه خواهی در محال ثلاث می‌شد، باید از عالم روحانی حجت‌الاسلام شیخ علی اکبر کلارستاقی نامبرد که وجودش قوتی برای آزادیخواهان و مشروطه طلبان بود. شیخ به تبع از علمای اعلام نجف همچون آیات عبدالله مازندرانی و آخوند ملامحمد کاظم خراسانی کراراً در مقابله با استبداد فتوی صادر کرده بود و آنچه گفته و شنیده شد تا به ثمر نشستن نهال آزادی در صف مخالفین استبداد قرار داشت شیخ علی اکبر اهل منطقه دلیر کلارستاق و محل سکونت وی در قریه اورنگ چالوس بود و در آنجا به حل و فصل امور شرعیه مردم می‌پرداخت. از حجت‌الاسلام شیخ علی اکبر یک حکم مختصر شرعی در پاسخ به استفتاء میرزا اسعدالله‌خان رودگر و یک قسم نامه شرعی که در محضر ایشان تنظیم گردیده، در دست است که متن آن مورد تایید مقامات و علمای وقت قرار گرفته که در صفحات بعد به نظر خواهد

*. به نقل از میرزا داودخان صفاری (رودگر)

رسید. از دیگر مجتهدین مخالف دم و دستگاه استبدادی و مخالفین بزرگ حکومتگر تنکابن باید از سید صادق مجتهد تنکابنی نامبرد. سید صادق سالیان سال در تهران نزد سید عبدالکریم لاهیجی تلمذ نمود. سپس به نجف اشرف مشرف شد و از محضر آخوند خراسانی کسب فیض نمود و آنگاه به ایران برگشت و تاریخ ورودش مصادف با پا گرفتن نهضت مشروطیت ایران بود.[1] پس از ورود به تنکابن در ردیف مخالفین رژیم استبدادی و امیر اسعد حاکم مستبد تنکابن قرار گرفت. آنچه گفته و شنیده شد مدتها در بالای منبر زبان به انتقاد از حکومت ظالمانه حاکم تنکابن می‌گشود. می‌گویند یک روز علیقلی‌خان امیر اسعد به او گفت: سید اگر به خاطر جدت نبود حکم می‌کردم زبانت را ببرند و آنگاه سید در پاسخ به او گفت: این سخنان از زبان من جاری نیست اینها همه زبان قرآن است و باید احکام خدا در زمین جاری باشد* پس از دستگیری شیخ کبیر در تنکابن، امیر اسعد حکم به توقیف سید صادق داد ولی نامبرده مخفیانه به کلاردشت رفت و مدتها در قریه پیشنبور، نزد آقا محمد هادی رودگر بسر برد تا پس از آرامش اوضاع به تنکابن برگشت ولی هرگز دست از مخالفت با حاکم تنکابن بر نداشت. از دیگر آزادیخواهان و مشروطه طلبان محال ثلاث باید از شیخ فضل‌اله فرزند شیخ صدرالدین (شیخ صدرا) نامبرد. شیخ فضل‌اله ابتدا در مدرسه سلیمانیه تنکابن به تحصیل پرداخت. سپس درس سطح را نزد والد خود آغاز نمود. پس از چندی به اصفهان رفت و به تحصیل علم حکمت مشغول شد. مدتی در عتبات عالیات بسر برد. چندی در نجف اشرف بود. محضر شیخ انصاری را درک نمود. سپس به تنکابن برگشت و در قریه مزر دشت مدرسه‌ای تاسیس کرد و به آموزش طلاب علوم دینی همت گماشت و پس از مرگ پدر به عنوان روحانی طراز اول محال ثلاث شناخته شد و از آن پس محل رجوع امور شرعی مردم گردید نامبرده والد شیخ جعفر تنکابنی مجاهد معروف دوره اول مشروطه می‌باشد. و اما شیخ محمد مزر دشتی معروف به شیخ کبیر فرزند شیخ صدرالدین و برادر شیخ فضل‌اله تنکابنی بود. شیخ نزد پدر به فرا گرفتن علوم دینی پرداخت و بخشی از سطوح را نزد وی آموخت سپس به قزوین رفت و در مدرسه علمیه آن شهر به فراگیری علوم دینی مشغول گردید. چندی بعد به تهران رفت و به تحصیل فقه، اصول و حکمت پرداخت. سپس به دعوت اهالی تاکستان قزوین به آنجا

---

۱. *بزرگان تنکابن صفحه ۱۲۲*

*. *به نقل از والد مؤلف*

بسم الله الرحمن الرحیم

بر حسب تحصیل قسم محصول

املاکی باید رد شود شرعاً

من کل عقد [illegible]

حجة الاسلام روح الله [illegible]

راجع بادعای [illegible] مشهور [illegible] خصوص املاکی که در محضر مبارک بقسم

خاتمه یافت آیا آنچه [illegible] بنده [illegible] قسم [illegible]

[illegible] است شرعاً حق بنده [illegible]

آنچه حکم شرع مطهر نبوی است [illegible] مبارک [illegible]

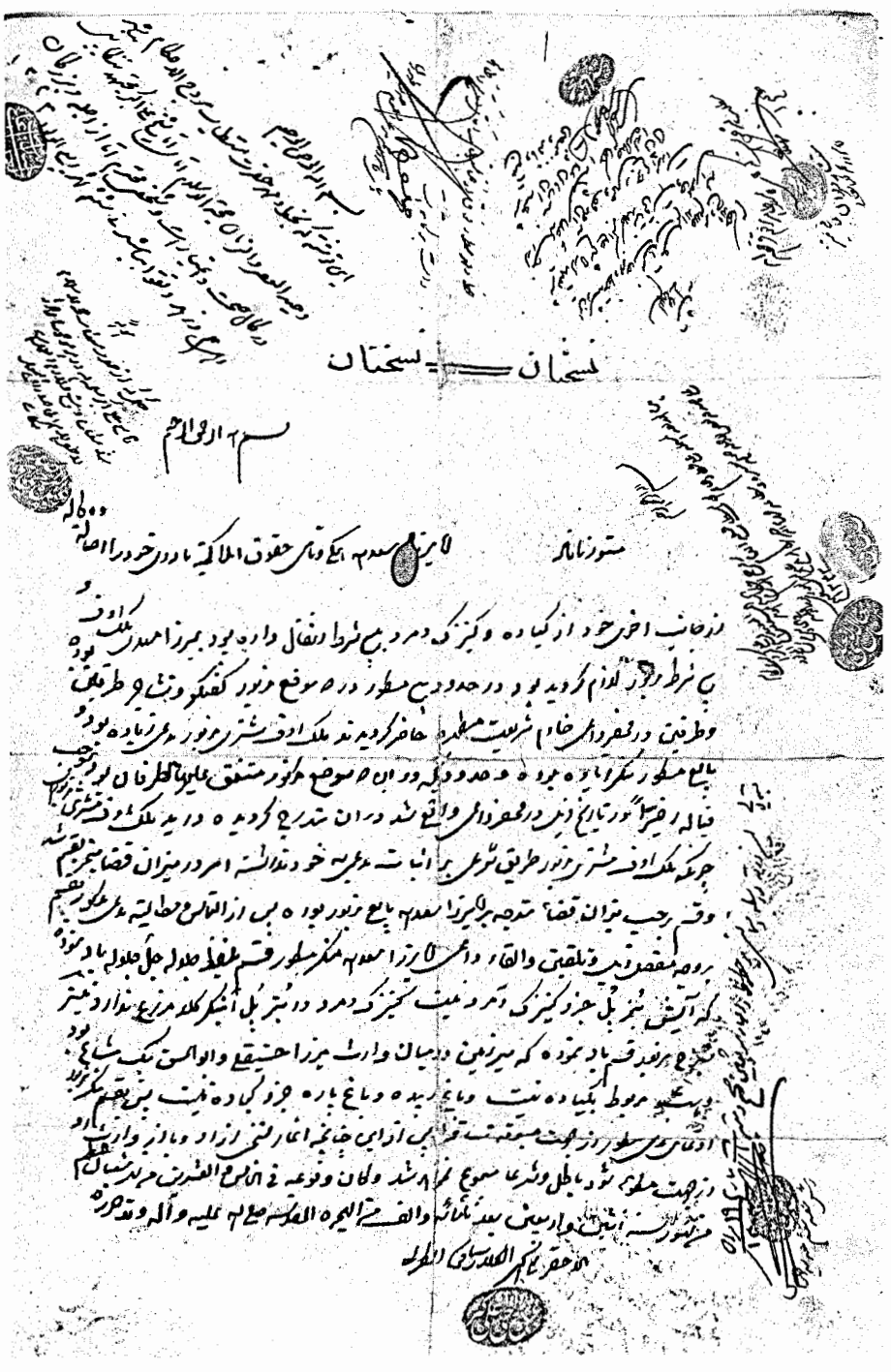

رفت و چندین سال در آنجا بسر برد و سرانجام به تنکابن برگشت و در مزر دشت اقامت گزید و به حل و فصل مسایل دینی مردم پرداخت شیخ مردی بی باک و دلیری متهور بود و سری پرشور داشت و از سرسخت‌ترین دشمنان حکومتگران تنکابن بود تا آنجا که در اوایل نهضت مشروطه، همراه سید صادق مجتهد علیه حکومتگران تنکابن قد علم کرد و فتوایی مبنی بر غصبی بودن املاک محمد ولی‌خان نصرالسلطنه و فرزند وی علیقلی‌خان امیر اسعد صادر نمود.* متعاقب این امر اختلاف بین شیخ و امیر اسعد بالا گرفت و این وضع تا دستگیری شیخ و به چوب بسته شدن نامبرده ادامه داشت که در مبحث مربوط از آن سخن گفته خواهد شد. از دیگر مشروطه خواهان محال ثلاث، ملا سلیمان نامی از اهالی «میان نایه» بود. ملا سلیمان از مدرسین حوزه تنکابن بود و طلاب زیادی از محضرش فیض بردند. نامبرده تحصیل مقدماتی را در تنکابن طی کرد و سپس به عتبات عالیات رفت و به نجف اشرف مشرف گردید. سالها بعد به تنکابن برگشت و در میان نایه سکونت گزید با شروع نهضت ضد استبدادی به صف مشروطه خواهان محال ثلاث پیوست و علیه حکومت به منبر می‌رفت و چون سخنران بسیار ماهری بود گروه بی شماری از مردم محال ثلاث به دورش جمع شدند** علاوه بر این تعداد قابل توجهی طلاب علوم دینی در حوزه علمیه تنکابن

---

*. *کلیه املاک خاندان خلعتبری ابتدا به عنوان تیول به فرزندان مهدی‌خان خلعتبر واگذار گردید. سپس در زمان محمد شاه بخش اعظم آن املاک به حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله واگذار شد. حبیب‌الله‌خان کلیه املاک خود را در اختیار پسرانش به اسامی محمد حسین‌خان، عبدالله‌خان، محمد ولی‌خان نصرالسلطنه و امیر جمشیدخان سردار کبیر گذارد. این چهار تن تا آنجا که توانستند دست به تصرف و غصب اموال و املاک مردم محال ثلاث درازکردند اولی و دومی و سومی در منطقه تنکابن، سخت سر، نشتا، لنگا و برون از مرزهای ولایت محال ثلاث و سومی در منطقه کجور یکه تاز میدان بود به این جمع باید علیقلی‌خان امیر اسعد پسر بزرگ محمد ولی‌خان را اضافه کرد که در اندک مدتی از پدر و اعمام خود پیشی گرفت تا آنجا که حد و حدود املاک وی از مرزهای ولایت قزوین گذشته و به حدود زنجان و بعضاً گروس نیز می‌رسید. و اما کلیه املاک محمد ولی‌خان تنکابنی در قبال اخذ وام از بانک استقراضی روس در گرو آن بانک گذارده شد. پس از انقلاب بلشویکی روسیه و ابطال امتیازات آن کشور، دولت ایران متولی امور بانک گردید و چون سپهدار قادر به پرداخت وام دریافتی نبود کلیه املاک وی به تصرف دولت درآمد و آن مقدار املاکی که برای خاندان خلعتبری باقی ماند همان املاک غصبی امیر اسعد و اعمام وی بود که آنهم سرانجام توسط رضاخان قزاق غصب گردید.*

**. *بنا به اظهار والد مولف به نقل از آقا شیخ نورالدین خلعتبری*

مشغول تحصیل بودند تا آنجا که در واقعه دستگیری شیخ کبیر بالغ بر چهل تن از آنان به تهران رفته و پس از بست نشستن در مجلس عرضحالی توسط میرزا محمد طاهر تنکابنی تهیه و علیه سپهدار و پسرش تقدیم مجلس کردند و سپس میرزا طاهر دنباله کار را گرفت تا آنجا که موقعیت سپهدار و پسرش را سخت به مخاطره انداخت که در جای خود از آن سخن گفته خواهد شد. و اما از مهمترین روحانیون محال ثلاث باید از شیخ فضل‌اله کجوری معروف به نوری نامبرد. شیخ فضل‌اله فرزند ملا عباس کجوری اهل قریه لاشک کجور بود. شیخ ابتدا نزد والد خویش به فراگیری علوم دینی پرداخت آنگاه به نور رفت و نزد دایی خود میرزا حسین مجتهد نوری تلمذ نمود پس از چندی به نجف اشرف مشرف گردید و محضر درس آیت‌اله میرزا حسن شیرازی را درک نمود. پس از هجرت میرزا به سامراء به آن‌جا رفت و از مباحث میرزا بهره گرفت. سپس به تهران برگشت و به ریاست رسید. وی از مجتهدین طراز اول مملکت بود و مجلس درسش خریدار بسیار داشت. در واقعه رژی یکی از چند تن نمایندگان میرزای شیرازی در تهران بود. شیخ از جمله علمای معتبر پایتخت و از مخالفین سرسخت قرارداد رژی بود که همراه با سایر علمای بزرگ تهران چون: سید علی اکبر تفرشی، سید رضا طباطبایی پسر آیت‌اله سید صادق طباطبایی مجتهد بزرگ تهران و شیخ هادی نجم آبادی جبهه متحدی علیه رژی و مقابله با استبداد شاه و صدر اعظم تشکیل داد.[۱]

و چون حکم میرزای شیرازی قلم بطلان بر قرارداد کشید، امین‌السلطان و شاه سه روز پس از لغو امتیاز، اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات را واسطه آشتی با میرزا حسن آشتیانی، میرزا علی اکبر مجتهد و شیخ فضل‌اله قرار دادند.[۲] به دنبال این امر روز سیزدهم شوال سال ۱۳۰۹ ه. ق ملاقاتی بین حضرات با شاه در کاخ گلستان در گرفت و ظاهراً اختلاف بین شاه و روحانیون از میان رفت.[۳] پس از لغو امتیاز دخانیات، شیخ فضل‌اله یکی از چند تن علمای برجسته پایتخت بود که تلگرافاً خبر لغو قرارداد را به اطلاع مرجع تقلید شیعیان جهان رساند و از ایشان تقاضای صدور فتوای مجدد مبنی بر استعمال دوباره دخانیات را نمود.[۴] به دنبال وفات میرزای شیرازی (شب چهارشنبه بیست و چهارم شعبان سال ۱۳۱۲ ه. ق) میدان برای زورآزمایی مجدد استعمار

---

۱. *استناد به کتاب شورش بر امتیازنامه رژی صفحه ۱۰۷ تالیف دکتر فریدون آدمیت*

۲. *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه جمعه هفتم جمادی‌الاخر سال ۱۳۰۹ صفحه ۷۸۸*

۳. *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه سه شنبه سیزدهم شوال سال ۱۳۰۹ صفحه ۸۱۰*

۴. *اسناد نو یافته صفحه ۱۴۸*

انگلیس در ایران باز گردید تا آنجا که چندی بعد ایادی استعمار اقدام به پخش چند اعلامیه علیه میرزا و روحانیت مخالف استعمار در تهران کردند که با اعتراض علماء به ویژه آیات میرزا حسن مجتهد آشتیانی و شیخ فضل‌اله روبرو شد ولی آنچه مسلم است در این ماجرا دست شاه و صدر اعظم هر دو در کار بود زیرا به استناد نوشته وزیر انطباعات و سانسور ناصری، دولت هم در این میان سهمی داشت.

«صبح دربخانه رفتم در موقع خلوتی به شاه عرض کردم که علماء از شما کمال رنجش را» «دارند. یک دو کاغذی که در توهین آنها نوشته‌اند و منتشر ساخته‌اند بتحریک شما می‌دانند و» «حرفشان این است که اگر بندگان پادشاهی بی اطلاعند، یعنی خودشان تحریک نکرده‌اند چرا» «مرتکب را بدست نمی‌آورند که تنبیه کنند. بندگان همایون قسم یاد کردند که ایشان تحریک» «نکرده‌اند و تا دیروز هم نمی‌دانستند و مرا مامور کردند خانهٔ میرزا حسن آشتیانی و شیخ فضل‌اله» «رفته این مسئله را بآنها معلوم سازم. عصری باتفاق شمس‌العلماء که منزل من بود خانهٔ حاجی» «میرزا حسن آشتیانی رفتیم. این شخص را تا حال درست ندیده بودم. مرد بسیار بزرگ محیل» «عالمی است. با زبانهای چرب و نرم از دلش بیرون کرده بعد خانه شیخ فضل‌اله رفتیم...»[1]

در هر صورت به دنبال ماجرایی که به دست استعمار در شرف تکوین بود شیخ فضل‌اله موضوع را از آخوند ملا محمد کاظم خراسانی یکی از مراجع تقلید شیعه در نجف استفتاء و مشارالیه فتوایی مبنی بر رد و تقبیح و هجر نویسنده اینگونه اعلانات صادر نمود که تصویری از سواد استفتاء و فتوی، توأمان به خط شیخ فضل‌اله در صفحه بعد به نظر می‌رسد پس از ترور ناصرالدین شاه، شیخ فضل‌اله تلگرافی در تسلیت و تهنیت جلوس مظفرالدین میرزا به تبریز مخابره کرد. شیخ ضمن تهنیت به شاه جدید، حکومتی بر پایه عدل و داد و آبادانی و سرافرازی ملت ایران برای وی آرزو نمود. گرچه مؤلف موفق به پیدا کردن سواد این تلگراف نگردید ولی سواد تلگراف مظفرالدین شاه در پاسخ به شیخ فضل‌اله در دست است که در صفحات بعد ملاحظه خواهد شد.*

---

۱. *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه چهارشنبه بیست و ششم ذی‌القعده صفحه ۱۰۰۹*

*. *تصویر سواد استفتاء و فتوی و سواد تلگراف مظفرالدین شاه را آقای فضل‌اله کیا نوه شیخ فضل‌اله کجوری در اختیار اینجانب گذارده‌اند که از لطف ایشان کمال امتنان را دارم.*

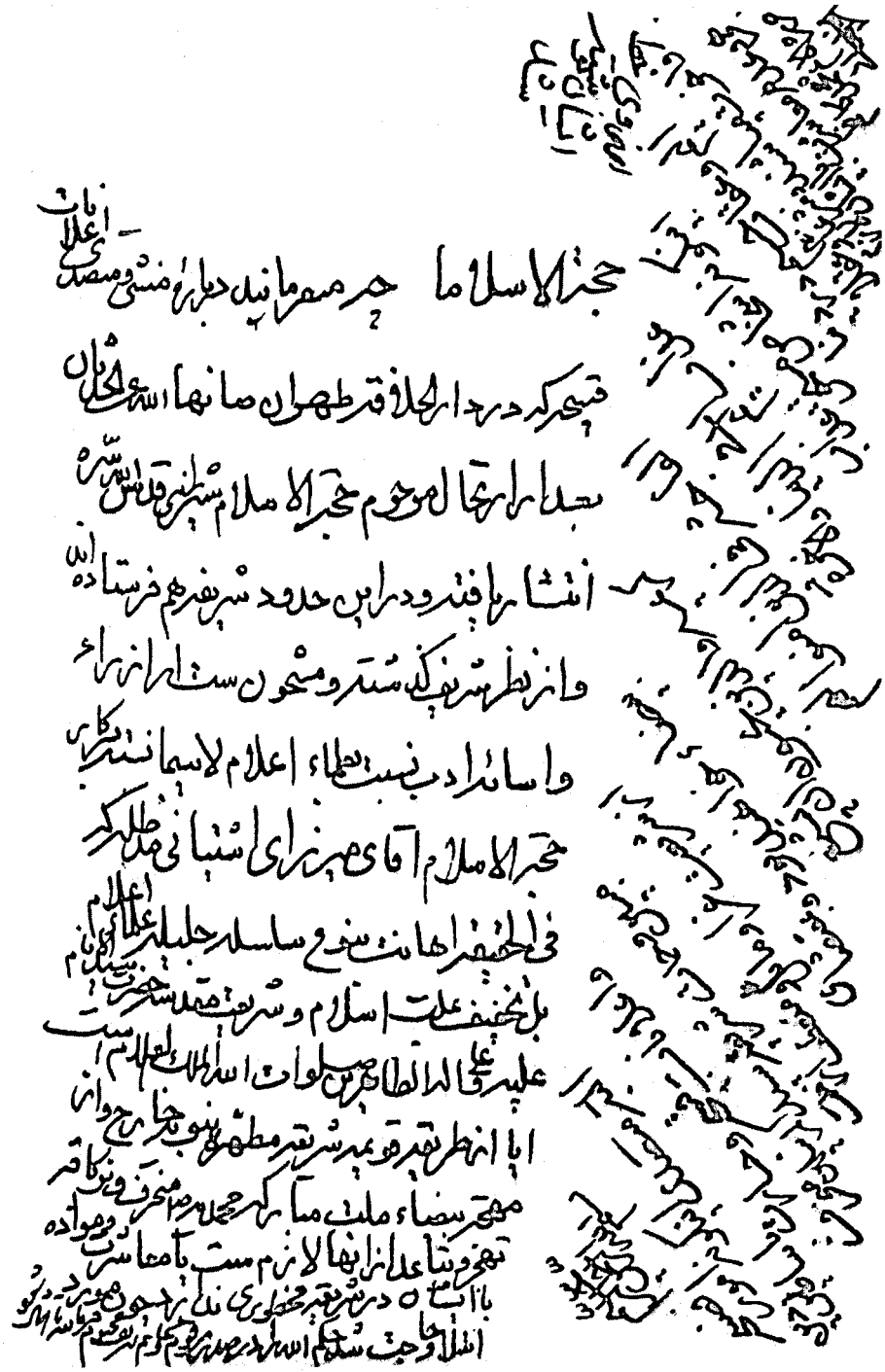

از تبریز بطهران

جناب مستطاب آقا شیخ فضل الله مجتهد سلمه الله تعالی با کمال تأسف

و تألم خاطر از این حادثه عظمی و داهیه کبری محض رفاه

خلق که ودیعه گرانبهای الهی هستند لازم دانستم

در جلوس میمنت مأنوس خودمان را که بخواست خداوند

بر تخت آبا و اجدادی امروز واقع شد بتوسط آن

جناب باهالی دار الخلافه اطلاع دهیم و امیدواریم

که بتأییدات سبحانی بزودی بمقر سلطنت سنیه

وارد شده به میمنت امور دولت مشغول و عمامه ناس را

از عنایات شامله خودمان قرین کمال آسایش

و رفاه داریم ۱۹ شهر ذی قعده سنه ۱۳۱۳

از تبریز بطهران

جناب مستطاب آقا شیخ فضل‌اله مجتهد سلمه‌اله تعالی با کمال تاسف و تالم خاطر از این حادثه عظمی و داهیه کبری محض رفاه خلق که ودیعه گرانبهای الهی هستند لازم می‌دانستیم در جلوس میمنت مأنوس خودمان را که بخواست خداوندی بر تخت آبا و اجدادی امروز واقع شد بتوسط آن جناب باهالی دارالخلافه اطلاع دهیم و امیدواریم که بتائیدات سبحانی بزودی بمقر سلطنت سنیه وارد شده به میمنت امور دولت مشحون و عامه ناس را از عنایت شاهانه خودمان قرین کمال آسایش و رفاه داریم

۱۹ شهر ذی قعده پیچی ئیل ۱۳۱۳

برگردیم به اصل مطلب: در پایان سال ۱۳۲۳ هـ. ق (۱۹۰۴ - ۱۲۸۳ش) عکسی از ژوزف نوز بلژیکی وزیر پست و گمرکات در تهران دست به دست گردید. این تصویر نوز و همکاران وی را در لباس روحانیت نشان می‌داد. پی‌آمد این امر جو شهر به سرعت متشنج و بزودی رو به وخامت گذارد و سپس در محرم سال ۱۳۲۴ روحانیون از بالای منبر زبان به انتقاد از نوز و مستشاران بلژیکی گشوده و از دولت عزل آنان را خواستار شدند. از طرفی سیل تلگراف شکایات تجار و مردم از دولت به نجف اشرف سرازیر شد و از مراجع و علمای اعلام تقاضای دخالت در امور آشفته کشور را نمودند. به دنبال این امر چند تن از مجتهدین طراز اول شیعه ساکن نجف روز هشتم ربیع‌الاول تلگرافی به حجت‌الاسلام سید عبداله بهبهانی مخابره کرده و از ایشان تقاضای عزل نوز و همکاران بلژیکی او را کردند که تصویر سواد آن در صفحه بعد به نظر خواهد رسید. متن آن تلگراف به شرح زیر است:

طهران هشتم ربیع

جناب مستطاب حجت‌الاسلام آقای آقا سید عبداله مجتهد بهبهانی. تظلم و شکایات اهالی ایران از تعدیات مسیونس مسیحی بحدی رسید که دیگر اغماض نتوان کرد چون وجود شریف امروز حامی اسلام و خیرخواه مسلمین است لازم است محض حفظ اعراض و اموال و نفوس مسلمانان رفع و قطع ید آن ظالم را با تمام اجزاء او از تمام بلاد مسلمین نموده. تکلیف عموم همین است هر کس بهر لباس حمایت از او نماید فاسق و حالش حال اوست.

نجل* المرحوم الحاج میرزا خلیل و محمد کاظم الخراسانی و محمد کاظم الطباطبایی

با انتشار این خبر در پایتخت، جو به ظاهر آرام شهر متشنج گردید. در این میان سید عبداله بهبهانی توسط شیخ اسماعیل رشتی(معتمدالاسلام) باب مذاکره را با سید محمد طباطبایی باز نمود و در پایان هر دو تصمیم به مبارزه علیه رژیم استبدادی گرفتند. آنچه مسلم است نامه آیات عظام از نجف به سیئ عبداله بهبهانی مجوز محکم و معتبر برای قیام مردم بود و پی‌آمد آن، اتحاد سیدین آغاز نهضت مشروطه اول ملت ایران است. اتحاد مذکور موجب گردید خلق کثیری از ساکنین پایتخت و سایر نقاط ایران زیر پرچم مبارزه با استبداد گرد آمده و روز بروز صفوف مبارزه مردم علیه حکومت فشرده‌تر شود. چندی نگذشت که با پیش آمد جنگ بین روسیه و ژاپن قند در

---

*. حاجی میرزا حسین تهرانی

طهران سیم ربیع

جناب مستطاب حجة الاسلام آقای آقا سید عبدالله مجتهد بهبهانی مدظله

و شکایات اهالی ایران از تعدیات مسیو نسیس مسیحی

بحدی رسیده که دیگر اغماض نتوان کرد چون وجود

شریف امروزه حامی اسلام و خیرخواه مسلمین است

لازم است محض حفظ اعراض و اموال و نفوس مسلمانان

رفع و قطع ید آن ظالم را با تمام اجزاء او از تمام

بلاد مسلمین نموده تکلیف عموم همین است هر کس بهر لباس

حمایت از او نماید فاسق و حالش حال او است

نجل المرحوم الحاج میرزا صادق و محمد کاظم الخراسانی

و محمد کاظم الطباطبائی

تهران کمیاب و حکومت چند تن از تجار قند را به بهانه احتکار دستگیر و سپس به چوب و فلک بست از جمله سید هاشم تاجر قندی که مردی محترم و صاحب نام در تهران بود. اقدام اخیر موج خشم و اعتراض شدید و پی‌درپی مردم را علیه دولت به دنبال آورد تا آنجا که کسبه اقدام به بستن دکاکین نموده و بازار به حالت تعطیل درآمد. سیل جمعیت در اعتراض به دولت به سوی مسجد شاه سرازیر شد و دنباله کار به آنجا کشید که جماعت کثیری از مردم به رهبری سیدین به حضرت عبدالعظیم رفته و پس از بست، رسماً از شاه عزل نوز، علاءالدوله و تاسیس عدالتخانه و چند شقوق دیگر را خواستار شدند. در هجرت مهاجرین به حضرت عبدالعظیم، عین‌الدوله چند صد سوار برای پراکنده کردن مردم به میان دستجات مهاجر فرستاد ولی چون اقدام اخیر با شکست روبرو شد حکومت تهران تعداد زیادی اعلامیه از طرف مهاجرین چاپ و در سطح شهر منتشر کرد که مفاد آن از عدم دخالت دولت در مهاجرت مردم حکایت دارد. تصویر آن اعلامیه در صفحه بعد ملاحظه می‌شود.*

در هر صورت با اوج گرفتن مخالفت مردم، روحانیون هر روز بر منبر رفته و زبان به انتقاد از عملکرد بی رویه و خلاف دولت عبدالمجید میرزا عین‌الدوله می‌گشودند و همانطور که در پیش گفته شد از پیشقدمان این راه باید از آیات سید عبداله بهبهانی و سید محمد طباطبایی نامبرد. طباطبایی بنا به اصرار گروه کثیری از مردم پایتخت و روحانیون مخالف دولت استبداد، روز چهاردهم جمادی‌الاول سال ۱۳۲۴ هـ. ق، بر منبر رفت و در خاتمه وعظ پایه‌های حکومت استبدادی را به لرزه در آورد. سید در آن روز تمام مقصد و مقصود ملت را در رسیدن به عدل و گشایش مجلسی بنام عدالتخانه که حامی مردم و رعایا در مقابل ظلم باشد برشمرد و ماجرای دختر فروشی سال پیش را که به دستور حاکم خراسان** در قوچان صورت گرفته بود زنده کرد.

«... حکایت قوچان را مگر نشنیده‌اید که پارسال زراعت بعمل نیامد و می‌بایست هر یکنفر» «مسلمان قوچانی سه ری گندم مالیات بدهد. سه ری گندم دوازده من گندم است به وزن تبریز.» «چون نداشتند و کسی هم بداد آنها نرسید حاکم آنجا سیصد نفر دختر مسلمانرا در عوض گندم» «مالیات گرفته هر دختری، به ازاء دوازده من گندم محسوب و بترکمان فروخت.*** گویند بعضی»

---

*. تصویر اعلامیه را آقای فضل‌اله کیا در اختیار اینجانب گذاردند.

**. غلامرضاخان آصف‌الدوله شاهسون

***. منظور تراکمه روس است.

اعلان

از آنجائیکه اماکن مشرفه در تمام نقاط عالم مأمن ایمان و ملجأ
امید واران است و از آن امکنه متبرکه است زاویه مقدسه حضرت
عبدالعظیم علیه السلام و چنین مذکور شد که اشتهار دادند که
بزاویه مقدسه پاید متعرض میشوند و این کذب محض و افترا است
بعموم برادران دینی اعلام میشود که باین کلمات
واهیه گوش ندهید ابدا کسی تعرض نخواهد نمود
چنانکه این اوقات شب و روزی چند
هزار نفس میآیند و میروند و ابدا تعرضی
نیست مهاجرین

«از دخترها را در حالت خواب از مادرهاشان جدا می‌کردند زیرا که بیچاره‌ها راضی به تفرقه»
«نبودند. حالا انصاف بدهید ظلم از این بیشتر تصور می‌شود. همه جا خراب است... واله بخدا و»
«انبیاء و اولیا قسم است اگر مجلسی باشد هم بجهت دولت خوبست و هم برای ملت و رعیت...»
«همین استبداد است که وقتی زن خوش صورت می‌بیند دلش می‌خواهد، حاکم هم که هست»
«مانعی ندارد. یا ملک خوبی می‌بیند می‌خواهد، استبداد ضد عدل و انصاف است... همین استبداد»
«بود که حضرت سیدالشهادا را شهید کرد چه آنحضرت فرمود ای مردم بنشینید مجلس کنید با»
«هم شور و مشورت نمایید و...»[1]

و سپس سید در پایان وعظ روی سخن را متوجه شاه بی اختیار کرده و گفت:

«امروز پادشاه حقیقی و بزرگ ما امام زمان عجل‌اله تعالی فرجه می‌باشد و ما نوکر آن»
«حضرت می‌باشیم و از احدی ترس و واهمه نداریم و در این راه عدالت کشته می‌شویم و از»
«آنحضرت کمک می‌خواهیم و مدد می‌طلبیم و در سر این مقصود باقی هستیم اگر چه یکسال یا»
«ده سال، ما عدل و عدالتخانه می‌خواهیم ما اجرای قانون اسلام را می‌خواهیم.[#] ما مجلسی»
«می‌خواهیم که در آن مجلس شاه و گدا در حدود قانون مساوی باشند. ما نمی‌گوییم مشروطه و»
«جمهوری، ما می‌گوییم مجلس مشروعهٔ عدالتخانه...»[2]

به دنبال نطق اخیر سید، دولت سخت به تکاپو افتاد و عین‌الدوله نیز مجلسی از درباریان و همپالکی‌های مستبد خود تشکیل داد تا راهی برای تفرقه افکنی بین سیدین پیدا کند ولی راه به جایی نبرد چه اینکه ملت بپا خواسته و در گرفتن حق و حقوق خود استوار ایستاده بود.

حال بر می‌گردیم به تنکابن تا اوضاع را از نزدیک دنبال کنیم. با آغاز نهضت مشروطیت در تهران دو تن از برجسته‌ترین مشروطه طلبان محال ثلاث در تهران رکن رکین مشروطه خواهان بودند. از شیخ فضل‌اله کجوری که بگذریم باید از میرزا طاهر کلارستاقی(فقیه) نامبرد. طاهر از نخستین روزهای نهضت ضد استبدادی به صف مشروطه طلبان و آزادیخواهان در تهران پیوست. او از ابتدای کار مشروطه، ارتباط بسیار نزدیکی با رجال و روحانیون مشروطه طلب محال ثلاث

---

۱. *تاریخ بیداری ایرانیان صفحه ۳۷۶*

#. *به این صورت در ابتدای امر اختلافی بر سر اصل موضوع بین روحانیون خاصه سیدین با شیخ فضل‌اله نبود.*

۲. *تاریخ بیداری ایرانیان صفحه ۳۸۱*

داشت میرزا محمد طاهر در هر شرایطی ارتباط خود را با مخالفین حکومت استبدادی به ویژه شیخ علی اکبر مجتهد کلارستاقی در کلارستاق و شیخ محمد تنکابنی معروف به شیخ کبیر و برادرش شیخ فضل‌اله و شیخ جعفر تنکابنی سابق‌الذکر قطع نکرد از طرف دیگر انجمنی با کمک مشروطه طلبان محال ثلاث در تهران تشکیل داد که جمع زیادی از اهالی کجور، کلارستاق و تنکابن در آن عضویت داشتند که از معروفترین آنان باید از میرزا احمدخان تنکابنی، میرزا محمد حسین‌خان کلارستاقی (رودگر) معروف به تنکابنی، میرزا لطفعلی‌خان تنکابنی، میرزا محمدخان کجوری، میرزا علی اصغرخان کجوری، میرزا ابراهیم‌خان کجوری، میرزا علی‌خان سرتیپ کجوری و میرزا محمدخان سرتیپ کلارستاقی(فقیه) نامبرد. همچنین میرزا محمد طاهر و شیخ اسماعیل رشتی (معتمدالاسلام) انجمنی را اداره می‌کردند که به انجمن مشروطه طلبان شمال معروف بود و تعداد زیادی از مشروطه خواهان گیلان و محال ثلاث در آن انجمن عضویت داشتند.* علاوه بر این، تعداد دیگری از مشروطه خواهان سایر ولایات در این انجمن عضویت داشتند و یحتمل سید یعقوب انوار شیرازی نیز یکی از آنان باشد و شاید هم به علت عضویت در همین انجمن بود که در زمان استبداد صغیر به تنکابن رفت و از آنجا همراه مشروطه خواهان به تهران آمد. و اما در تنکابن با وجود استقرار حکومت استبدادی و حاکمان قدرتمندی چون محمد ولی‌خان نصرالسلطنه و پسرش علیقلی‌خان امیر اسعد، انجمن مشروطه طلبان تنکابن مخفیانه آغاز به کار کرد محل این انجمن ابتدا در خانه شیخ فضل‌اله و شیخ محمد مزر دشتی تشکیل می‌شد. ابتدا تعداد اعضاء انجمن از انگشتان دست تجاوز نمی‌کرد. سید صادق مجتهد، شیخ جعفر تنکابنی، شیخ فضل‌اله تنکابنی، ملا سلیمان میان نایه‌ای، شیخ محمد، آقا محمد هادی کلارستاقی(رودگر)، شیخ علی اکبر مجتهد کلارستاقی و میرزا نصراله‌خان خواجوی لنگایی** از اعضاء معروف انجمن بودند. از اوایل سال ۱۳۲۴ هـ. ق همزمان با اوجگیری انقلاب مشروطیت در تهران، انجمن تنکابن آشکارا آغاز به فعالیت نمود و همزمان امیر اسعد حاکم تنکابن دستوری مبنی بر بزن و بگیر آزادیخواهان مشروطه طلب در محال ثلاث صادر کرد. آنچه گفته و شنیده شد به دنبال نطقی که یکی از سیدین در ماه جمادی‌الاول علیه حکومت استبداد در تهران نمود و در پایان شاه و صدراعظم و حکام بلاد را بباد انتقاد گرفت،*** موضوع توسط انجمن تنکابنی‌های تهران به

---

*. *بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از میرزا حسین‌خان کلارستاقی(رودگر)*

**. *بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از میرزا نصراله‌خان خواجوی*

***. *بی‌گمان باید نطق معروف سید محمد طباطبایی باشد که روز چهاردهم جمادی‌الاول سال* ۱۳۲۴ ←

انجمن تنکابن گزارش گردید و چندی بعد موج اعتراضات مردمی، سراسر خرم‌آباد مرکز تنکابن را فرا گرفت. حاکم تنکابن فراشان و تفنگداران حکومتی را به میدان شهر فرستاد تا مگر مردم را ترسانده و متفرق کنند ولی مسئله مهمتر از آن بود که امیر تصور می‌کرد. انبوه جمعیت متفرق که نشد بماند، بلکه حالت تهاجمی هم به تفنگداران دربخانه گرفتند. رهبری مردم را سید صادق مجتهد تنکابنی و شیخ کبیر بر عهده داشتند. اکثر جمعیت از کشاورزان تحت ستم تشکیل می‌شد. هسته مرکزی اعتصابیون را گروهی از کشاورزان و کارگران که چند ماه از سال را در قفقازیه به کارگری مشغول بودند تشکیل می‌داد. همچنین به این جمع باید گروه کوچک صیادان محلی را که بیشتر فصول سال به کار صیادی در دریای خزر مشغول بودند افزود. تعدی بی حد و حساب کارکنان روسی و مباشرین شیلات برادارن لیانازوف به حقوق حقه این گروه کارگران که زندگی آنان از راه صیادی می‌گذشت، اغلب منجر به درگیری شدید بین آنان با کارکنان روسی شیلات می‌شد چه اینکه امتیاز صید آبزیان حلال و حرام دریای خزر در آن تاریخ در انحصار برادران لیانازوف بود که عایدات هنگفت صیادی دریای خزر را به خود اختصاص داده و صیادان زحمتکش نیز هر روز شاهد از دست رفتن حقوق خود توسط مشتی بیگانه بودند. آنچه گفته و شنیده شد در نخستین اجتماع میدان خرم‌آباد، کربلایی شعبان نامی که از صیادان سالخورده تنکابن بود به نمایندگی از سایر صیادان عریضه‌ای مبنی بر تظلم خواهی از مامورین شیلات روس تهیه و توسط آقا حسین تنکابنی* (وکیل‌الرعایا) به حاکم دادند. بیشتر مفاد نامه حکایت از تضییع حقوق صیادان به دست مامورین روسی داشت. همچنین در بخشی از عرضحال صیادان آمده بود که مامورین روسی شبانه اقدام به جمع کردن تورهای صیادی کرده و بیشتر روزها مانع صید صیادان می‌شوند و خلاصه آن

لـه. ق برای جمعیت کثیری از مردم تهران ایراد نمود و در پایان از امام زمان به عنوان پادشاه و صاحب مملکت ایران نامبرد.

**. آقا حسین فرزند فرج‌اله بیک فرزند ایوب‌بیک تنکابنی ملقب به وکیل‌الرعایا از محترمین و مورد اعتماد مردم تنکابن بود آقا حسین تنکابنی بعد از پدر یکی از پیشکاران مورد اعتماد محمد ولی‌خان نصرالسلطنه شد. وکیل‌الرعایا در آخرین سالهای زندگی محمد ولی‌خان سپهسالار، همراه نامبرده در تهران بسر می‌برد و به کارهای روزمره محمد ولی‌خان رسیدگی می‌کرد. وکیل‌الرعایا در تابستان سال ۱۳۰۴ در منزل شخصی خود واقع در دزاشیب شمیران دارفانی را وداع گفت. اکثر بازماندگان وی در شهرستان تنکابن و خرم‌آباد ساکن می‌باشند و بنام خانوادگی وکیلی و وکیلی دادخواه شهرت دارند.*

بخش از تاسیسات شیلات روس که در ساحل مستقر می‌باشد بلای جان صیادان بومیست. از این گذشته بیشتر رودخانه‌های ساحلی که به دریای خزر سرازیرند در دست مالکین و خوانین منطقه قرار دارد که هر ساله منافع قابل توجه آن به جیب خوانین سرازیر می‌شود و این در حالیست که اکثر صیادان با درآمد ناچیز و بخور و نمیر امرار معاش می‌کنند پس بهتر آنست امیر فکری به حال صیادان کند. جواب حاکم هر چه بود حسب معمول حال حکومتگران از یک سطر کوتاه دستوری به مضمون زیر تجاوز نمی‌کرد.

«جناب وکیل‌الرعایا، حق صید و صیادی و عایدات صیادی دریای خزر در انحصار کمپانی» «شیلات روس است و رعایا حق مداخله در امور دولت را ندارند»*

در هر صورت اعتراض ماهیگران به حکومت و انحصارگران رودخانه‌ها و صاحبان امتیاز صیادی دریای خزر سابقه‌ای طولانی داشت و سابقاً هم در یک نزاع بین صیادان محلی و مالکین منطقه کلارستاق، کار به زد و خورد و تیراندازی کشیده بود. بنا به اقوال و استناد به فرمانی که در رابطه با موضوع در دست است در سال ۱۳۱۰ هـ. ق رودخانه نمک‌آبرود واقع در کلارستاق طبق روال گذشته در اختیار و اجاره یکی از ملاکین معروف منطقه بنام میرزا ولی‌اله‌خان رودگر (سررشته داری کل افواج محال ثلاث و ولایت استرآباد) قرار داشت که به مباشرت صفی‌اله‌خان رودگر اداره می‌شد. همزمان با واقعه رژی و تب و تاب حادث از آن در محال ثلاث، ساکنین بلوک نمک‌آبرود پی نسبت به وضعیت موجود و انحصاری بودن صید ماهی در رودخانه زبان به اعتراض گشوده و مانع صید ماهی توسط گماشتگان خان شدند. حرکت و هدایت گروه معترضین را شخصی بنام ملا محمد به عهده داشت که می‌گفت، رودخانه، دریا و جنگل جزو انفال است و مالکیت آنها به عموم مردم تعلق دارد. لذا یک نفر در هر مقامی که باشد فرداً نمی‌تواند منافع حاصله از انفال را به خود اختصاص دهد در این صورت حق صید رودخانه فردی نبوده و به عموم ساکنین اطراف تعلق دارد. به دنبال این قبیل بگو مگوها، گروه معترضین به انبار ماهی در ساحل هجوم برده و پس از تقسیم آن بست رودخانه را شکسته و چند روزی صید ماهی را به خود اختصاص دادند ولی سرانجام پس از یک درگیری شدید که کار به زد و خورد و تیراندازی انجامید معترضین متفرق شدند. پی‌آمد این امر، ماوقع توسط میرزا ولی‌اله‌خان سرهنگ سررشته دار به محمد ولی‌خان

---

*. *بنا به اظهار والد مولف به نقل از آقا حسین وکیل‌الرعایا*

نصرالسلطنه گزارش گردید و نامبرده ضمن صدور حکم چندین کلمه هم راجع به چگونگی صید ماهی و بست رودخانه، در حاشیه حکم مرقوم داشت که تصویر آن در صفحات بعد به نظر خواهد رسید.* مسئله صیادی دریای خزر و اجاره داری رودخانه‌های ساحلی تا سقوط رژیم تزاری در روسیه و اواخر سلطنت احمد شاه همچون گذشته در جریان بود و رودخانه‌های ساحلی حسب دلخواه حاکمان به نزدیکان و اطرافیان آنان اجاره داده می‌شد. صفحات بعد تصویر دو نامه را در ارتباط با موضوع نشان می‌دهد. نخستین نامه از جانب مرتضی قلی‌خان سردار اقتدار حاکم کلارستاق و کجور به میرزا حسین‌خان کلارستاقی(رودگر) مرقوم گردیده که نویسنده در یکی از سطور آن از واگذاری رودخانه نمک‌آبرود به میرزا اسعداله‌خان سررشته دار یاد می‌کند، دومین نامه از طرف میرزا اسعداله‌خان سررشته دار(رودگر) خطاب به اخوی زاده خود نوشته شده که با ملاحظه به تاریخ پشت پاکت، نامه مربوط به سال ۱۳۳۹ هـ. ق می‌باشد.** محتوی نامه من‌حیث‌المجوع حکایت بهره برداری از رودخانه نمک‌آبرود را دارد که می‌باید دستور آن از طرف محمد ولی‌خان تنکابنی سپهسالار اعظم صادر شود. و اما آنچه گفته و شنیده شد تجمع معترضین در میدان خرم‌آباد و دربخانه چیزی نبود که ابتدا به ساکن صورت گرفته باشد زیرا آنچه باعث گردآوری مردم و کشاندن آنان به میدان گردید نخست مدیریت صحیح سران انجمن مشروطه خواهان محال ثلاث و چندین نفر از روحانیون ساکن در منطقه به ویژه شیخ کبیر و شیخ فضل‌اله در تنکابن می‌شد. از طرف دیگر وجود مشروطه طلبانی چون میرزا محمد طاهر کلارستاقی و میرزا محمد حسین‌خان کلارستاقی، شیخ جعفر تنکابنی و میرزا محمدخان سرتیپ در تهران و ارتباط دایم آنان با تلگرافخانه تنکابن که بوسیله میرزا حسین‌خان انجام می‌گرفت، هماهنگی لازم را در برپایی مردم علیه استبداد به وجود آورده بود مضافاً به اینکه انجمن مشروطه خواهان محال ثلاث نمایندگانی در اکثر مناطق ولایت داشت که مردم را کم و بیش در جریان امور قرار می‌داد. از معروف‌ترین این نمایندگان باید از ملا ابراهیم معافی ساکن قریه گلستان دو هزار، ملا سلیمان میان نایه‌ای ساکن میان نایه تنکابن، میرزا نصراله‌خان (خواجوی) ساکن لنگا، شیخ علی مجاهد اهل برار کوهستان، میرزا مؤمن میانکوهی، ملا محمد علی شریعتمدار نشتایی و آقا محمد هادی

---

*. *اصل حکم مربوط به خاندان رودگر بوده و نزد اینجانب می‌باشد که در صفحه بعد به نظر می‌رسد.*

**. *اصل هر دو نامه نزد اینجانب است که در صفحات بعد به نظر خواهد رسید.*

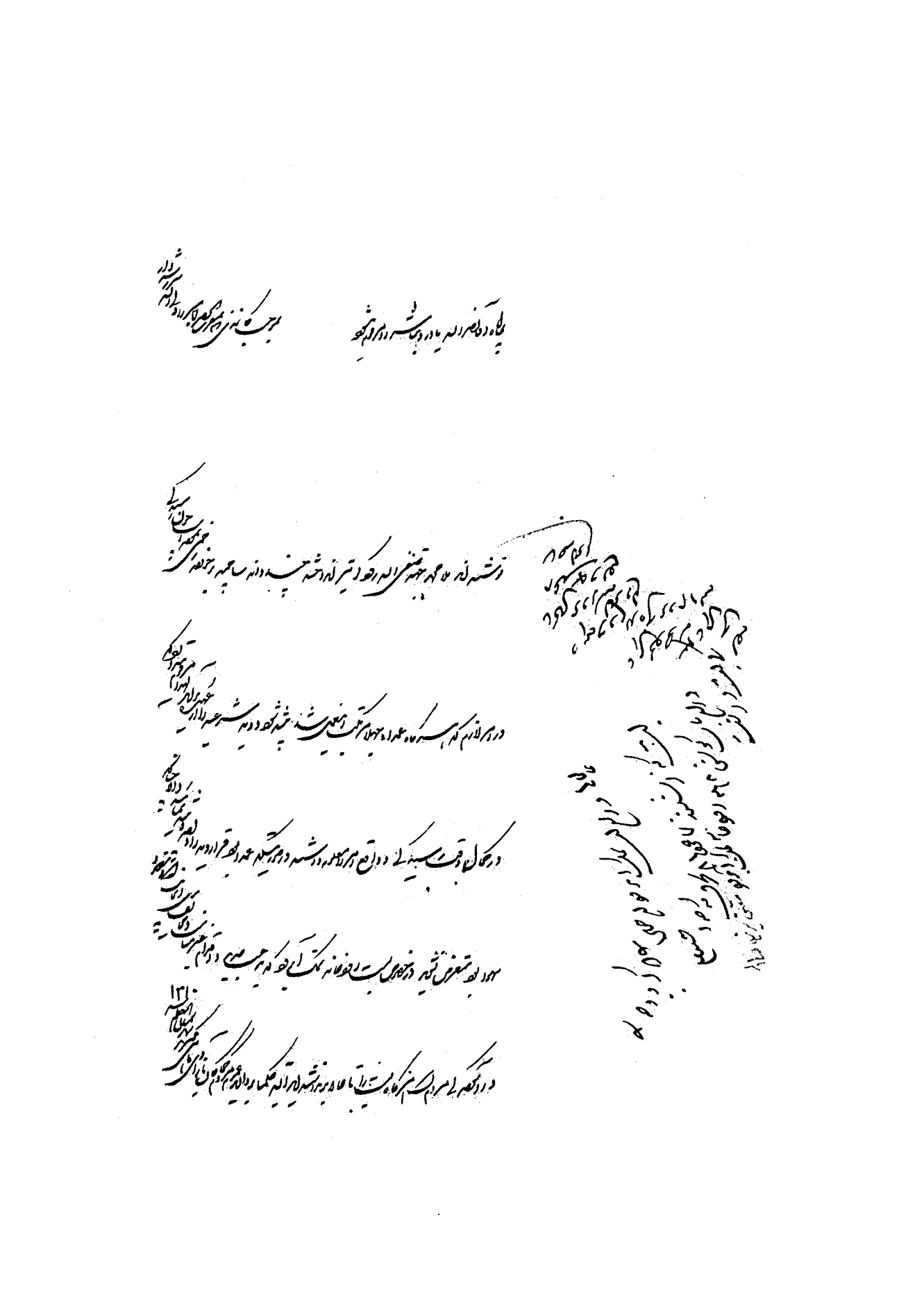

عالیجاه آقا نصراله یاور و مباشر را مرقوم می‌شود به موجب کاغذی که مقرب‌الحضرت آقا میرزا ولی‌اله سررشته دار نوشته‌اند ملامحمد جهت صفی‌اله رودگر تیر انداخته چند دانه ساچمه برخورده زخمی نموده است چون رسیدگی در امر لازم که هر گاه عمداً و جهلاً مرتکب اینعمل شد تنبیه شود و دیه شرعیه را از عهده بر آید لهذا مرقوم می‌دارد که در کمال دقت رسیدگی و واقع امر را معلوم داشته در صورتیکه عمداً بود قرار ید را داده و تنبیه نمائید والا چنانچه سهواً بود معترض نشوید در خصوص بست رودخانه نمک‌آبرود که بدعت جدید و اقدام غیر مناسب و مخالف میل اینجانب نشود مقصود در آسودگی مردم است هرگاه بست را تا حالا بر نداشته‌اید البته حکماً بردارید عموم مردم کماکان بآزادی ماهی بگیرند. شهر شعبان‌المعظم ۱۳۱۰

در پایان و در حاشیه نامه چندین سطر ناخوانا به خط محمد ولی‌خان نصرالسلطنه دیده می‌شود که قابل خواندن نیست ولی آنچه مسلم است حکایت از بست رودخانه و چگونگی صید ماهی را پس از برداشتن بست دارد.

۲۹ ربیع الاول ۱۳۳۴

۸

جناب آقای میرزا حسین خان زید مجده

البته باید بدانید با محبت قلبی این جانب بشما هر زمان مراسلات شما رسید
بی اندازه محظوظ می شوم و از مفاد مراسله پستی شما مطلع و از گزارش
متحضر و از سلامتی خودتان خوشوقت شدم شما از مخصوصان این جانب هستید
منتظرم همه وقت از وقایع بی اطلاعم نگذارید خصوصاً از جنگ دولت
سنیه عثمانی با دول متحده مشروحاً بنویسید و آنچه مراسلاتی که از شما
رسیده است جواب نوشته فرستاده ام مثل نمک رود را هم امسال
بجناب آقای میرزا سعدالله سررشته دار واگذار نمودم منافع خوبی
برده و میبرد باید ممنون باشید عجالتاً زحمتی ندارم جز اینکه
با هر پست وقایع را مشروحاً بنویسید زیاده سلامتی شما را [illegible]

۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۳۱

جناب آقای میرزا حسین‌خان زیده مجده

البته باید بدانید با محبت قلبی اینجانب بشما هر زمان مراسلات شما برسد بی اندازه محظوظ می‌شوم و از مفاد مراسله پستی شما مطلع و از گزارش مستحضر و از سلامتی خودتان خوشوقت شدم شما از مخصوصان اینجانب هستید منتظرم همه وقت از وقایع بی اطلاعم نگذارید خصوصاً از جنگ دولت سنیة عثمانی با دول متحده مشروحاً بنویسید و آنچه مراسلاتی که از شما رسیده است جواب نوشته فرستاده‌ام شیل نمک‌آبرود را هم امسال بجناب آقای میرزا سعداله سررشته دار واگذار نمودم منافع خوبی برده و می‌برد باید ممنون باشید عجالتاً زحمتی ندارم جز اینکه با هر پست وقایع را مشروحاً بنویسید. زیاده سلامتی شما را طالب است.

محل مهر مرتضی قلی

نور چشم مکرم میرزا علیقلی خان*

در خصوص رودخانه نمک‌آبرود عریضه بخدمت اقدس آقای سپهسالار اعظم روحناه فداه عرض نمودم بعد از ملاحظه آن، بجناب مستطاب اجل امجد آقای معتمدالسلطان** مد ظله العالی ارائه دهید بعد بتصویب جناب معظم له از لحاظ مبارک بگذرانید انشاالله شاید بتوانید حکمی صادر فرمایند آقا حسین وکیل‌الرعایا رویت بنماید درست در اینخصوص اقدام نمایید. انشاالله تعالی که صادر و وارد بموقع آورده توسط آنها شاید بتوانیم کاری را تا آن موقع صورت دهیم البته بنده هم سفارش میفرستم مختصری بجناب مستطاب اجل امجد آقای معتمدالسلطان تصدیع ندهم فوری برسانید.

---

*. علیقلی رودگر کیا دارا منشی باشی وزارت پست و تلگراف در زمان تحریر نامه. نامبرده حسب خویشاوندی با خاندان خلعت‌بری یکی از نزدیکان به دم و دستگاه سپهسالار و شخص ایشان بود.

**. حسن‌خان اقتدارالسلطان

کلارستاقی که رابطه تنگاتنگی با میرزا محمد طاهر و میرزا حسین‌خان کلارستاقی در نهضت مشروطیت اول داشتند نامبرد.* در هر صورت تجمع معترضین در میدان خرم‌آباد و تسلیم عرضحال به حاکم مستبد تنکابن اولین زنگ خطر جدی را علیه حکومتگران در محال ثلاث به دنبال آورد. خاصه با اعمالی که از محمد ولی‌خان نصرالسلطنه در واقعه مسجد جامع تهران سر زد و منجر به کشته شدن سید عبدالحمید و دهها تن دیگر از مردم تهران به دست سربازان وی گردید، پایه‌های حکومت استبدادی یکصد و بیست و پنج ساله حاکمان تنکابن متزلزل شد. و اما طبق اقوال چند روزی بیش از نخستین تجمع مردم در خرم‌آباد نمی‌گذشت که بیشتر تاسیسات شیلات روسها در ساحل به آتش کشیده شد و بعد از آن در اغلب قراء مردم نسبت به ملاکین و پیشکاران آنان حساسیت و واکنش شدید از.خود نشان دادند تا آنجا که در برخی نقاط کار به زد و خورد انجامید. در بیشتر دهات سخن از سیدین و حرکت مردم در تهران علیه استبداد بود. ملا محمد سابق‌الذکر در قریه پلدچال** حدیث کهنه صیادی را دوباره زنده کرد و جمعی از معترضین را علیه میرزا عبدالعلی‌خان سرهنگ (معتضدالسلطان) و میرزا ولی‌الله‌خان سرهنگ سررشته دار از ملاکین برزگ منطقه وادار به شورش نمود که با پا در میانی میرزا محمد طاهر برادر عبدالعلی‌خان موضوع به صلح و سازش خاتمه پذیرفت. و باز آنچه شنیده شد اینکه: در یکی از دهات*** کلارستاق مالک متنفذ**** منطقه، عباد نامی را که متولی شغل تونتابی***** در محل بود طبق معمول به حضور خواسته و گفت: فردا باید حمام را برای استحمام تمیز و گرم باشد. صبح کسی را به حمام راه نده تا من بیایم و استحمام کنم و چون صبح زود خان عازم حمام شد، اطرافیان به وی خبر دادند که تونتاب اعتنایی به دستور نکرده و مردم برای استحمام در حمام جمع شده‌اند. سپس خان امر به احضار تونتاب داد ولی نامبرده از رفتن امتناع کرد و همچنان به کار روزمره مشغول بود. عاقبت عده‌ای از تفنگداران، عباد را گرفته و به حضور خان می‌برند.خان از او سوال می‌کند: مگر من نگفتم کسی را به حمام راه نده تا من اول کسی باشم که برای استحمام

---

*. *بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از میرزا اسعداله‌خان سررشته دار*

**. *هچرود فعلی واقع در شش کیلومتری غرب شهر چالوس*

***. *قریه آهنگر کلا*

****. *میرزا اسعداله‌خان رودگر(سررشته دار)*

*****. *تون به معنی آتشدان حمام و تونتات به معنی آتش انداز است*

بیایم؟ و آنگاه تونتاب در پاسخ به خان گفت: حضرت خان والا، همین طور که می‌بینی دوره استبداد بسر آمد و امروز دوره مساوات و مشروطه خواهیست. و سپس در پایان بگو و مگو شروع به خواندن شعری کرد که بتازگی ورد زبان رعایای محال ثلاث شده بود:

اَمـــا بـــنده اللّـــهیم　　اَمـا مشـروطه خـواهـیم
قـــل هـــو اللـــه احـــد　　ســـرنگون بـــاد اســـعد

به دنبال این امر، تفنگداران خان، عباد را دستگیر و به عمارت دیوانخانه بردند ولی با اعتراض شدید رعایا روبرو شده و در نتیجه تونتاب آزاد گردید. و از این قبیل ماجراها که گفته می‌شود در بیشتر دهات رخ داده بود. اگرچه قضاوت بیشتر افراد غیر مسئول راجع به مشروطه خواه بودن یا نبودن اشخاص صاحب نام و نشان با توجه به سوابق و امتیازات اجتماعی متنفذین صورت می‌گرفت و کراراً هم تولید اشکال در صفوف مشروطه خواهان می‌کرد، ولی بی تردید حرکت اخیر مردم، نخستین گام در راه آزادی بود که به مرور زمینه مساوات اجتماعی را فراهم آورد.

و اما نخستین نتیجه‌ای که از اعتراضات مردمی به دنبال آمد اینکه: چندی بعد شیخ کبیر همراه سید صادق مجتهد فتوایی مبنی بر غصبی بودن املاک نصرالسلطنه و امیر اسعد صادر کرد. شیخ می‌گفت: کلیه املاک محمد ولی‌خان نصرالسلطنه و فرزندان وی متعلق به مردم است و باید به صاحبان اصلی برگردد. در حقیقت شیخ کبیر نخستین کسی بود که از تقسیم اراضی غصبی حاکم، بین صاحبان بر حق آنان سخن می‌گفت. از این مطلب که بگذریم شیخ در برانگیختن دهقانان علیه حاکم نقش اول را به عهده داشت. شیخ موضوع براندازی نظام ارباب و رعیتی را به صورت فتوی و مطابق قوانین شرع انور مطرح می‌کرد. آنچه گفته و شنیده شد، در اوج اعتراضات مردم، حاکم تنکابن به شیخ گفته بود: تمام اظهاراتی که شما در میان جمع کرده‌اید و فتوی بر غصبی بودن املاک خاندان خلعتبری داده‌اید دقیقاً خلاف شرع و مغایر با آیه شریفهٔ «الناس مسلطون فی اموالهم و انفسهم» می‌باشد. ولی شیخ در پاسخ به امیر اسعد گفته بود: آن اموالی که شما خود را محق بر تسلط آن می‌دانید کلاً از راه غصب به دست آمده و شرعاً و عرفاً متعلق به شما نمی‌باشد. چه اینکه شما خود بهتر می‌دانید تمام این املاک در مدتی کمتر از پنجاه سال توسط جد، پدر و خود شما غصب شده و صاحبان آنها یا سر به نیست شدند و یا پس از پیشکش املاک خود در شمار سیل و خیل زارعین محروم قرار گرفته‌اند. به دنبال این امر اختلاف بین شیخ و حاکم به شدت بالا گرفت و هر یک مترصد فرصتی بودند تا ضربه نهایی را به یکدیگر وارد کنند. امیر اسعد

چندین بار کوشید تا مگر شیخ را دستگیر و به خیال خود به مجازات رساند ولی موفق نگردید چه شیخ در نهان و آشکار توسط هواخواهان خود به شدت محافظت می‌شد و امیر اسعد نیز با بلند شدن بلوا در تنکابن مدتها به آشفتگی سیاسی دچار و از هرگونه اقدام و عمل علیه مخالفین بازمانده بود. و اما همزمان با بحرانی شدن اوضاع در تهران، فعالیت مشروطه خواهان محال ثلاث که در صدر آنان میرزا محمد طاهر قرار داشت شدت گرفت. بنا به اقوال طاهر ظرف یک روز چندین منبر در تهران بالا رفت و مردم را علیه حکومت استبدادی دعوت به پایداری می‌کرد و همزمان انجمن مشروطه خواهان تنکابن را از آنچه در تهران و سایر بلاد می‌گذشت آگاهی می‌داد. بیشتر تماس طاهر با آزادیخواهان تنکابن از طریق اداره پست و تلگراف تنکابن انجام می‌گرفت. آنچه گفته شد شفیع‌خان تلگرافچی رئیس تلگرافخانه خرم‌آباد و میرزا احمدخان از کارکنان اداره پستخانه هر دو از پیش کسوتان نهضت مشروطیت و رابط انجمن تنکابنی‌های تهران با تنکابن بودند. اخبار مهم پایتخت پیش از آنکه به دست حاکم رسد، به دست مشروطه طلبان تنکابن می‌رسید چنانچه حاکم دو سه روزی در کسب اخبار مهم از مشروطه خواهان عقب‌تر بود، ولی این وضع چندان دوام نیاورد زیرا مقارن این ایام ادارات پستخانه و تلگرافخانهٔ ایران در اجاره محمد ولی‌خان نصرالسلطنه قرار داشت که به نیابت وی توسط مرتضی قلی‌خان سردار اقتدار و فتح‌اله‌خان اکبر سردار منصور رشتی اداره می‌شد. امیر اسعد پس از آگاهی از کار رؤسای ادارات پست و تلگراف تنکابن، ماوقع را به محمد ولی‌خان در تهران گزارش کرد و متعاقب آن هر دو رییس از کار برکنار شدند و هر دو اداره به دست حکومت تنکابن افتاد و از آن پس به شدت تحت سانسور قرار گرفت. حال بر می‌گردیم به تهران تا اوضاع را از نزدیک دنبال کنیم چرا که وضع سیاسی تنکابن نیز متأثر از وضع سیاسی پایتخت بود و همانطور که در پیش ذکر گردید از اوایل سال ۱۳۲۴ هـ. ق (۱۲۸۵ش) تهران غرق در آشوب و اعتصابات و اعتراضات مردمی علیه حکومت استبدادی بود و عین‌الدوله از سرکوب آزادیخواهان عاجز. پی‌آمد هجرت روحانیون و مردم به شاه عبدالعظیم و آغاز بست نشینی آنان و نهایتاً پذیرفته شدن درخواست مردم از طرف شاه که مهمترین شقوق هشتگانه آن تاسیس عدالتخانه، اجرای کامل احکام اسلامی و خلع ژوزف نوز بلژیکی از کلیه مشاغل بود، دستجات مهاجر به تهران بازگشتند و متعاقب آن موقعیت سیاسی عین‌الدوله به خطر افتاد ولی شدت عمل حکومت در بزن و بگیر و پراکنده ساختن مردم افزوده شد تا آنجا که در یک نزاع خونین بین مردم و حکومت، خون سید عبدالحمید طلبه و حاجی شیخ

محمد نام، به ناحق هدر رفت اگرچه زمینه ساز تحصن انبوه مردم به رهبری روحانیون از جمله آیات سید محمد طباطبایی و شیخ فضل‌اله در مسجد جامع تهران شد. و اما آنچه باعث قوت کار معترضین به حکومت گردید، ورود آیت‌اله شیخ فضل‌اله همراه گروه کثیری از ساکنین سنگلج به مسجد بود. متعاقب این امر موج اعتراضات مردمی علیه دولت، شهر را فرا گرفت و به دنبال آن عین‌الدوله، محمد ولی‌خان تنکابنی نصرالسلطنه را مامور پراکنده شاختن مردم کرد.* روز جمعه بیستم جمادی‌الاول درگیری شدیدی بین مردم و افواج دولتی درگرفت که در پایان به کشته و زخمی شدن تعداد زیادی از مردم انجامید که به اختلاف از صد و پنجاه تا پنجاه و هشت کشته ذکر گردید. ولی آنچه مسلم است دهها نفر از مردم کشته و دهها نفر دیگر زخمی شدند در این عملیات علی‌خان اراکی(منتصرالدوله) فرماندهی بخشی از سربازان نصرالسلطنه را بر عهده داشت همان علی‌خانی که بعدها تغییر رنگ داد و فرماندهی بخشی از قشون نصرالسلطنه را از تنکابن و گیلان به سوی تهران به عهده گرفت و این بار در خدمت سپهدار می‌رفت تا محمد علیشاه مستبد را از تهران بیرون کند. در هر صورت محمد ولی‌خان قادر به بیرون راندن سیدین از مسجد نشد. با پیش‌آمد اخیر، علمای اعلام تهران از قبیل شیخ فضل‌اله کجوری، سید محمد طباطبایی، سید

---

*. *محمد ولی‌خان تنکابنی زمانی که مامور بر هم زدن اجتماعات مردم تهران شد شش دانگ وجودش در خدمت استبداد و دارای مشاغل زیر بود. فرماندهی توپخانه پایتخت، فرماندهی افواج تنکابن، افشار بکشلو، فیروزکوه، سوادکوه، کامران فراهان، بزچلو، مخبران کزازی، سربندی و سیلاخوری وزیر تلگراف و اجاره‌دار پستخانه‌ها و تلگرافخانه‌ها و گمرکات. امتیازدار چندین راه از جمله صاحب امتیاز ساخت راه چالوس به تهران. صاحب امتیاز معادن نمک، نفت شمال ایران و غیره و همزمان دو تن از پسرانش به اسامی مرتضی قلی‌خان سردار اقتدار به نیابت از پدر مسئولیت اداره تلگرافخانه‌های ایران را به عهده داشت و علیقلی‌خان امیر اسعد نیز حاکم محال ثلاث بود. با چنین اوصافی، پرچمدار مشروطه دوم ایران، علیه مشروطه خواهان تهران و محال ثلاث تنکابن وارد میدان شد. حال با توجه به مطلب بالا، نویسنده عقیده دارد، ولی‌خان نصرالسلطنه که دو سال بعد دم از مشروطه خواهی زد و سر و سردار مشروطه خواهان شد هرگز نمی‌تواند یک مشروطه خواه واقعی باشد. زیرا ترک یک کوله بار امتیاز و امتیازات اجتماعی به آسانی برای هیچ حکومتگری میسر نیست و هیچ امیتازگری به آسانی حاضر به از دست دادن امتیازات سنتی و اجتماعی خود نمی‌باشد. لذا ولی‌خان سپهدار به مقتضای زمان و برای حفظ امتیازات سیاسی و اجتماعی خود به لباس مشروطه ملبس گردید و در صف مشروطه خواهان درآمد.*

عبداله بهبهانی، سید جعفر صدرالعلماء و غیره تصمیم مهاجرت به عتبات عالیات را از طریق قم گرفتند و سرانجام روز بیست و چهارم جمادی‌الاول سال ۱۳۲۴ هـ. ق (بیست و هفتم تیر ۱۲۸۵ش) آیات عظام آقایان سید محمد طباطبایی، سید عبداله بهبهانی، سید جعفر صدارالعلماء، سید احمد طباطبایی، شیخ مرتضی آشتیانی و گروهی دیگر از علماء به تبعیت سیدین تهران را به سوی قم ترک کردند. و دو روز بعد آیت‌اله حاج شیخ فضل‌اله کجوری با جمعیت بسیاری به سوی قم مهاجرت نمود و در حسن‌آباد به گروه اول ملحق گردید. ولی پیش از حرکت، محمد ولی‌خان نصرالسلطنه چند بار به ملاقات شیخ فضل‌اله رفت تا مگر وی را از مهاجرت باز دارد ولیکن راه بجائی نبرد.[1] گفته شد او چندین بار از شیخ خواسته بود که محض هم ولایتی بودن و احترامی که شاه برای وی قایل است از پیوستن به معترضین و مهاجرین خودداری کند ولی شیخ در هیچ شرایطی زیر بار نرفت* و در اعتراض به حکومت استبدادی بسوی قم حرکت کرد. بنابراین باید بر این باور بود که شیخ از سال ۱۳۱۲ هـ. ق که ناصرالدین شاه و صدر اعظم مجیزش را می‌خوانند الی حال اصولاً میانه‌ای با رژیم استبدادی نداشت علاوه بر این شیخ بیش از هر روحانی مشهور آن زمان به مظفرالدین شاه نزدیک بود و سابقه این نزدیکی به سال ۱۳۱۳ هـ. ق بر می‌گردد که شیخ پس از قتل ناصرالدین شاه تلگرافی در تهنیت جلوس مظفرالدین شاه به وی مخابره کرده و آرزوی حکومتی بر پایه عدل و داد برایش کرده بود. از طرفی شناخت شاه هم از شیخ بیشتر از هر روحانی دیگر بود. در این صورت اگر شیخ اراده می‌کرد همه گونه امکانات از طرف شاه برایش فراهم می‌شد ولی شیخ هرگز تن به این هوی و هوسها نداده بود. لذا اظهار نظر سطحی برخی از صاحب نظران سیاسی، مبنی بر اینکه شیخ از ابتدای کار، با قیام مردم علیه استبداد، سر مخالفت داشته، اصولاً خلاف آن چیزیست که در نهضت اول مشروطه از شیخ سر زده است. نکته دیگری که برخی از مغرضین نوشته‌اند اینکه: چون بعد از انقلاب، سیدین از شیخ پیشی گرفتند، در نتیجه شیخ از این امر ناراضی و به همین دلیل در صدد مخالفت با سیدین برآمد و بعدها در صف مخالفین مشروطه قرار گرفت، سخنی بیهوده و غیر قابل قبول است چرا که پس از تشکیل مجلس شورا شیخ به عنوان برجسته‌ترین عضو هیئت پنج نفره نظارت بر قوانین انتخاب گردید و تنها نظرات مثبت و منفی او

---

۱. *تاریخ بیداری ایرانیان صفحه ۴۲۶ الی ۴۲۸*

*. *به نقل از آقای سید یحیی طباطبایی فرزند آیت‌اله سید احمد طباطبایی. همشیره سید یحیی همسر شیخ ضیاء فرزند شیخ فضل‌اله بود*

بود که می‌توانست به تصویب قانون و یا رد آن منجر شود. به این صورت، شیخ چیزی از دیگران کم نمی‌آورد تا آرزوی مقام داشته باشد. عواقب اینگونه شایعات سرانجام زمینه ساز تفرقه بین روحانیون شد و باعث اختلافات عمیق بین آنان گردید و در نتیجه راه مشروطیت به کجراهه افتاد چنانچه بعد از شکست استبداد صغیر و روی کار آمدن مشروطه دوم، به وضوح خواهیم دید حکومتی که می‌توانست در دست نمایندگان واقعی مردم باشد به دست مشتی رجال مستبد سابق افتاد و تبلیغات منفی که از طرف دشمنان شیخ علیه وی سر گرفت عاقبت گردنش را بالای دار برد. از جمله این تبلیغات یکی هم این بود که شیخ قبرستان کهنه و زمینی بنام «زمین چال» که مربوط به مدرسه متروکه‌ای می‌شد به بانک روس فروخته است درصورتیکه این قبیل اظهارات کلاً کذب محض بود و هدف از انتشار این قبیل اکاذیب که از جانب دشمنان شیخ صورت گرفت از میدان بدر کردن شیخ و به انحراف کشاندن انقلاب بود. زیرا سند معتبری در دست است که دلیل محکمی بر مظلومیت و حقانیت شیخ دارد و آن نامه‌ایست که از جانب یکی از مجتهدین طراز اول کشور در پاسخ به سوال یکی از آیات مقیم نجف، میرزا عبداله مجتهد مازندرانی و یا آخوند ملاکاظم خراسانی نوشته شده است. این سند حقایقی را فاش می‌کند که تا دیروز در پرده ابهام بود و تعدادی از مورخین از جمله کسروی موضوعی را علیه شیخ علم کرده‌اند که اصولاً در ارتباط با شیخ فضل‌اله نمی‌باشد. سید احمد کسروی سالها در کتابخانه بی نظیر شیخ که پس از شهادتش در اختیار فرزند وی شیخ ضیاءالدین کیا* قرار داشت به مطالعه پرداخت و صاحب کتابخانه هر آنچه او می‌خواست بی دریغ در اختیارش می‌گذارد.** تا آنجا که به برکت وجود صاحب کتابخانه، به اسناد ذیقیمتی در ارتباط با وقایع مشروطیت و سایر وقایع تاریخی دست یافت که بعدها به عنوان تراوشات مغزی وی به چاپ رسید و آنگاه علیه شیخ و اطرافیانش به کار برد. از جمله نامه‌های

---

*. *شیخ ضیاءالدین کیا پسر دوم شیخ فضل‌اله از دختر آیت‌اله میرزا حسین مجتهد نوری بود. شیخ ضیاء بعد از کسب معلومات ابتدایی نزد پدر و جد خویش عازم نجف اشرف گردید و تا زمان شهادت شیخ نزد آیات آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و عبداله مازندرانی مشغول تلمذ بود سپس به ایران آمد و بعدها در عدلیه مشغول به کار شد نامبرده در سال ۱۳۰۰ شمسی ریاست شعبه ششم دیوان عالی تمیز را به عهده داشت در همین زمان سید احمد کسروی هم یکی از کارکنان وزارت دادگستری بود و حسب آشنایی با شیخ ضیاء راه به کتابخانه شیخ پیدا کرده بود*

**. *به نقل از آقای فضل‌اله کیا فرزند ضیاءالدین کیا*

آیت‌اله سید احمد طباطبایی را که به دختر و دامادش شیخ ضیاء نوشته بود، علیه سید و خانواده شیخ به کار گرفت که در تاریخ مشروطیت ایران از آنها یاد می‌کند و آنرا دلیل بر عقب ماندگی ایندسته از روحانیون می‌داند. که اگر چنین باشد، او هم در کتاب تاریخ پانصد ساله خوزستان از رضاخان قزاق، بزرگترین و جانی‌ترین دیکتاتور تاریخ ایران به عنوان «سردار نامدار ایران» یاد می‌کند و مدعیست که با انجام کودتای انگلیسی سوم اسفند سال ۱۲۹۹ شمسی قد مردانگی برافراشته و کار آشفته و نابسامان ایران را به سامان برده، سخنی بسیار سبک و ناپخته که دلیل بر عدم اطلاع وی از اوضاع و احوال سیاسی ایران و جهان آن روز دارد. با وجود آنکه کسروی به تمامی اسناد گرانقیمت شیخ به ویژه سندی که به نظر خواهد رسید کاملاً دسترسی داشت، ولی حقیقتاً معلوم نیست به چه علت حقایق مندرج در سند را نادیده گرفته و موضوع فروش قبرستان کهنه و اراضی معروف به (زمین چال) را در کتاب تاریخ مشروطیت به شیخ نسبت داده و چنین می‌نویسد:

«در این زمان بانک استقراضی روس چون جایی برای ساختن سرای در میان شهر» «می‌خواسته کسانی یاد آوری می‌کنند که می‌توان این زمین تهی را از علماء با پول خرید. بانک» «مستشارالتجار را بمیان میاندازد که آن زمین را بخرد. نخست بنزد طباطبایی میآیند. او پاسخ» «می‌دهد: اینجا موقوفه است و گورستان مسلمانانست نتوان اینجا را خرید و نتوان مردگان را از» «زیر خاک بیرون ریخت و بجای آن سرای ساخت چون از او نومید می‌شوند بنزد حاجی شیخ» «فضل‌اله می‌روند و او از فروش خودداری نمی‌کند و مدرسه و گورستان را بهای هفتصد و پنجاه» «تومان بمستشارالتجار می‌فروشد و او ببانگ وامیگزارد...»

حال با توجه به نوشته کسروی و با استناد به محتوای نامه‌ای که از طرف یکی از مجتهدین بزرگ پایتخت بنام شیخ حسین مروی به مرجع بزرگ شیعه در نجف نوشته شده است خواننده به وضوح درخواهد یافت، آنچه راجع به ماجرای اخیر به شیخ نسبت داده شد مقرون به صحت نبوده زیرا تصویر سندی که در صفحه بعد به نظر خواهد رسید، دلیل محکمی بر مبری بودن شیخ، از مسئله عنوان شده می‌باشد.*

---

*. *تصویر نامه را آقای فضل‌اله کیا نوه شیخ شهید در اختیار اینجانب گذاردند که در صفحه بعد به نظر خواهد رسید*

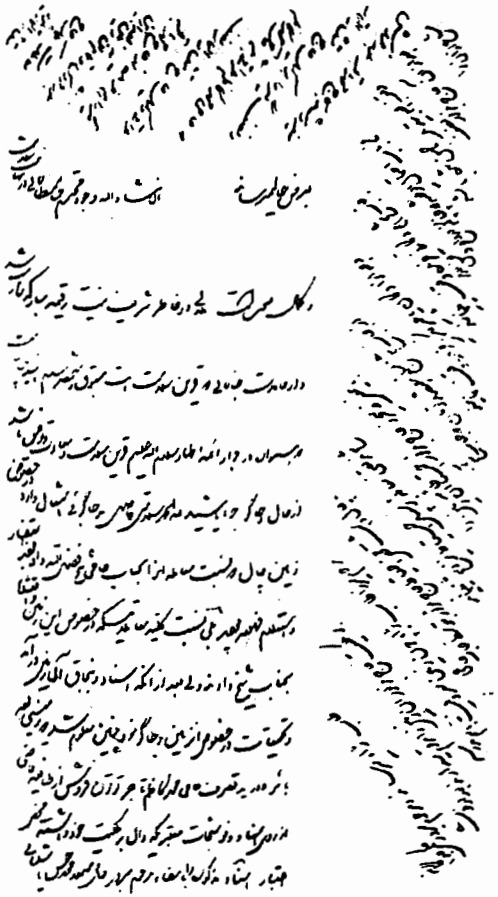

بعرض عالیمرساند

ان شاءاله وجود محترم جنابمستطابعالی در نهایت سلامت و کمال صحت است ملالی در خاطر شریف نیست رقیمه مبارکه زیارت شد و از حالات جنابعالی که قرین سلامت است مسبوق و مستحضر شدم امید چنان است که همواره در جوار ائمه اطهار سلام‌اله علیهم قرین سلامت و سعادت و توفیق باشد. از حال دعاگو جویا باشید الحمداله سلامتی حاصل بدعاگویی اشتغال دارد. در خصوص زمین چال که نسبت معامله آنرا بجناب حاجی شیخ فضل‌اله داده بودند استفسار و استعلام فرموده بودید بلی نسبت کلیه معاملاتیکه در خصوص این زمین واقعشد بجناب شیخ دادند. ولی بعد از آنکه اسناد و بنچاق آن زمین در آمد و تحقیقات در خصوص آنزمین دعاگو نمود چنین معلوم شد که زمینی بوده بایر و در ید تصرف حاجی محمد کاظم‌توتون فروش از طایفه قاضی. از روی اسناد و نوشتجات معتبریکه دال بر مالکیت خود داشته محض اعتبار اسناد مذکوره را بامضاء مرحوم مبرور حاجی میرزا محمد حسن آشتیانی طاب ثراه می‌رساند و مرحوم مبرور حکمی جداگانه بر ملکیت حاج مزبور، آن زمین را مرقوم می‌دارند بعد از فوت مرحوم میرزا طاب ثراه چون زمین معروفیت باسم مدرسه چال داشت محض احتیاط حاج مزبور بتوسط جناب حاجی شیخ مرتضی* معامله بر سبیل احتیاط نزد شیخ می‌نماید باینمعنی که می‌خرد حاج مزبور احتیاطاً آن زمین را از جناب شیخ بمبلغ هفتصد تومان که جناب شیخ وجه آنرا دکان یا چیز دیگری خریده وقف نمایند جناب شیخ هم دکانی خریده وقف می‌نمایند من باب احتمال الوقفیه که چنانچه در

*. پسر آیت‌اله حاجی میرزا محمد حسن مجتهد آشتیانی

واقع و نفس‌الامر وقف بوده تبدیل باحسن شده باشد بعد از آن حاج مزبور نصف مشاع از آنرا می‌فروشد بحاج محمد باقر بلور فروش و نصف دیگر را بوکیل مستشارالتجار که حاجی محمد کاظم عراقی می‌باشد، حاجی محمد کاظم عراقی وکیل حاج مستشارالتجار نصف دیگر را هم خریده از حاج محمد باقر بلور فروش و تمام آن زمین بعد از این معاملات ملک حاج مستشارالتجار می‌شود که او ببانک می‌فروشد در این معاملات متوالی و متتابع ابداً پای جناب حاج شیخ فضل در کار نبود. معاملات نزد مرحوم آقا سید علی اکبر طاب ثراه شده اقرار بر وقوع و اعتراف بر آن جمعی از علماء اعلام از قبیل جناب آقا سید عبداله و جناب حاجی شیخ مرتضی و جناب صدرالعلماء و جناب آقای آقا شیخ محمد رضا قمی و غیره هم نوشته‌اند و خود مرحوم آقا سید علی اکبر طاب ثراه وقوع معاملات را سجل کرده‌اند فقط آنچه جناب شیخ تصدی نموده‌اند همان معامله احتیاطیهٔ‌ایست که تبدیل باحسن نموده‌اند و آن قبل از اینمعاملات بوده. باری نسبتی دادند از روی کذب بجناب شیخ ولی خطا بود و پای غیر در میان. زیاده بر این زحمت نداده باشم. احوال سعادت اشتمال با فرمایشات مرقوم دارید. هرگونه خدمتی باشد ارجاع دارید که ممنون جنابعالی‌ام. الاحقر محمد حسین المروی

و اما پیش از حرکت معترضین به قم، آیت‌اله سید عبداله بهبهانی، نامه‌ای به سفارت انگلیس نوشت که در صورت ضرورت، تجار به آن سفارت خانه پناهنده شوند. حرکت اخیر احتمالاً مایه رنجش آیت‌اله شیخ فضل‌اله از بهبهانی گردید و بارها هم تکرار کرده بود «مشروطه‌ای که از دیگ آش و پلو سفارت انگلیس بدر آید هرگز کارساز نخواهد بود» و آنگاه دشمنان شیخ این قبیل حقایق گویی وی را دال بر طرفداری شیخ از استبداد دانسته تا آنجا که کمر به قتلش بستند.* ولی حق را بگوییم شیخ فضل‌اله کجوری روحانی آگاه و عالمی بود والحق بعد از میرزای شیرازی اعلم بر همه مجتهدین عصر خود بود. در هر صورت کاروان مهاجرین روز بیست و نهم سال ۱۳۲۴ هـ. ق (سی‌ام تیر ماه ۱۲۸۵) به قم رسید. آنچه شنیده شد، از ابتدای مهاجرت، آقا میرزا محمد طاهر کلارستاقی (فقیه) در اعتراض به استبداد همراه سیدین به قم رفت و همراه کاروان مهاجرین در آن شهر توقف نمود.

میرزا طاهر طی اقامت در قم تماس خود را با مشروطه خواهان و آزادیخواهان تنکابن قطع نکرد. میرزا طاهر از طریق میرزا حسین‌خان کلارستاقی(رودگر) که در آن زمان منشی باشی وزارت داخله ممالک محروسه بود لاینقطع با آزادیخواهان محال ثلاث در تماس بود و آنچه را که می‌بایست به اطلاع انجمن معترضین محال ثلاث برسد توسط میرزا حسین‌خان منشی باشی به اطلاع انجمن می‌رساند. طاهر در قم مردم را از ماجرای سیزده نفر طلاب که در بدو امر توسط مامورین عین‌الدوله دستگیر و به نارین قلعه اردبیل تبعید شده بودند آگاه نمود. همچنین ماجرای غم‌انگیز دختر فروشی را در قوچان که به دستور آصف‌الدوله حاکم مستبد آن ولایت صورت گرفت **بار دیگر به گوش مردم رساند و پس از حمله به رژیم استبداد، دولت عین‌الدوله را دولتی بی اعتبار و مستعجل خواند.**** **منابع مستند**[1] **مؤید این امر است که از تاریخ ۲۴ جمادی‌الاول سال ۱۳۲۴ هـ.ق** تا تاریخ ۲۷ جمادی‌الاول گروه کثیری از تجار و طلبه و مردم در اعتراض به رژیم استبدادی در سفارت انگلیس متحصن و بست نشستند و تا روز جمعه پنجم جمادی‌الثانی متجاوز از صد چادر در سفارت انگلیس برپا گردید. مقارن این ایام حرکات مشکوک و مرموزی در تهران اتفاق افتاد که

---

*. *مسلماً شیخ با ادای این قبیل جملات و مخالفتی که با قرارداد رژی کرده بود دشمنی استعمار انگلیس را هم برای خود خریده بود*

**. *بنا به اظهار والد مولف به نقل از میرزا حسین‌خان کلارستاقی(رودگر)*

۱. *تاریخ بیداری ایرانیان* صفحه ۴۵۱ و ۴۵۲

سر منشاء تمامی آنها در سفارت انگلیس آب می‌خورد. از جمله اتفاقات، تلگرافی بود که به راست یا دروغ از طرف ادوارد هفتم پادشاه ممالک انگلیس و هندوستان به متحصنین سفارت انگلیس مخابره شد. متن تلگراف حاکی از این بود که پادشاه انگلیس از پادشاه ایران خواهد خواست تا رفع ظلم از مردم شود.[1] آنچه از مظالم حکومت استبدادی گفته شد بجای خود، ولی در این میان ادوارد انگلیسی چه صیغه‌ای بود و چه نقشی در این میان داشت معلوم نیست. ولی همینقدر می‌دانیم، دستهای مرموزی در کار و در صدد بیراهه کشاندن انقلاب مردم ایران است و به راستی هم چنین شد زیرا به دنبال بست نشینی اقشار مختلف در سفارت انگلیس و پس از خروج آنان از سفارت خواسته‌های اولیه مردم به صورت دیگری مطرح گردید و به گونه دیگری از آب درآمد. با افزایش بست نشینان و اعتراض پی در پی مردم به رژیم، سرانجام مظفرالدین شاه روز نهم جمادی‌الثانی برابر ششم مرداد ۱۲۵۸ شمسی عین‌الدوله را از صدارت عزل و سر تسلیم به خواست مردم فرود آورد. و اما از اواسط بست نشینی معترضین در سفارت انگلیس، برخی از شقوق خواسته‌های مردم از شاه، به صورت دیگری در آمد که به شرح زیر مرقوم است:

۱ - عزل عبدالمجید میرزا عین‌الدوله از صدارت

۲ - افتتاح دارالشورای ملی

۳ - بازگشت علمای اعلام از قم

۴ - بازگشت تبعیدشدگان تهران

۵ - قصاص قاتلین* شهدای وطن

در هر صورت چون بحث کلی راجع به انقلاب مشروطه در پایتخت از بحث ما خارج است، ملخص کلام اینکه مظفرالدین شاه در تاریخ چهاردهم جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ ه. ق فرمان مشروطیت را صادر نمود و پی‌آمد آن کشور ایران رسماً در اعداد کشورهای صاحب پارلمان داخل گردید. و اما تا اینجا این مردم و روحانیت عالم و آگاه بود که نقش اساسی و مهمی را در استقرار رژیم مشروطیت در ایران ایفا نمود. خبر صدور فرمان مشروطیت به سرعت در ولایات ایران شایع شد از جمله در تنکابن مرکز محال ثلاث. آنچه شنیده شد مردم دسته دسته به ادارات تلگراف و پست

---

۱. *تاریخ بیداری ایرانیان صفحه ۴۵۲*

*. *عین‌الدوله، نصرالسلطنه و افراد دیگری که درکشتار مسجد جامع دست داشتند.*

روی آوردند تا از صحت و سقم قضیه مطلع شوند. هنوز دو روزی از صدور فرمان مشروطیت نمی‌گذشت که اکثر اهالی محال ثلاث از استقرار رژیم مشروطه در کشور مطلع شدند. پیروزی انقلاب نه تنها در میان آزادیخواهان ایران شور و ولوله‌ای به دنبال آورد، بلکه در سرزمینهای همجوار به ویژه قفقازیه که مردم تحت ستم آن در صدد گرفتن حق و حقوق خود از زمامداران جبار روس بودند، شور و حال دیگری در مردم آن سرزمین بوجود آورد و اما نکته‌ای که قابل ذکر است اینکه: تا زمانیکه رژیم مشروطه اول در ایران مستقر بود دستجات مختلف قفقازی اعم از ارمنی، گرجی، مسلمان آن طور که بعدها در انقلاب دوم مشروطه از مرزهای بی در و پیکر ایران گذشته و وارد مملکت شدند، نتوانستند در این دوره راه به جایی برده و جای پایی برای خود باز نمایند و چنانچه خواهیم دید به از میان برداشتن سیاستمداران و ترور چهره‌های سیاسی اقدام کنند. در حالیکه اکثر این دستجات نه مسلمان بودند و نه تبعه ایران. پی‌آمد استقرار رژیم مشروطه، در خرم‌آباد مرکز ولایت محال ثلاث شور و غوغایی بپا گردید و موقعیت سیاسی امیر اسعد حاکم مقتدر محال ثلاث به خطر افتاد و در نقطه مقابل پایگاه مخالفان وی مانند شیخ کبیر و سایر مشروطه طلبان در محال ثلاث محکم شد. هنوز چند روزی از صدور فرمان نمی‌گذشت که در خرم‌آباد زمزمه دستگیری امیر اسعد همراه با سایر خوانین محال ثلاث ورد زبان رعایا گردید. در نواحی دور دست کوهستانی مانند دو هزار و سه هزار و اشکورات، رعایای تحت ستم پس از دستگیری مباشران نصرالسلطنه و پسرانش، ابتدا آنان را به چوب و فلک بسته و سپس اراضی اربابی را که روزگاری متعلق به خود آنان بود تصرف و به زیر کشت بردند. از دیگر اقدامات روستاییان غارت صدها رأس دام و احشام حکومتگران می‌شد که بین زارعین تهی دست تقسیم گردید.* این همه جنب و جوش به واسطه فتوایی بود که سابقاً شیخ کبیر و سید صادق مجتهد صادر کرده بودند. چنین به نظر می‌رسد که در زمانی واحد، ولی کوتاه تنکابن دارای دو حاکم باشد. نخست حکومتگری که تا دیروز بر جان و مال و ناموس مردم حاکم بود ولی امروز حکمش در میان مردم خریدار نداشت. دومی روحانی مجاهدی که بدون داشتن حکم حکومتی، حکمش در همه جا جاری بود و او کسی جز شیخ کبیر نمی‌توانست باشد که در این تاریخ علناً در مقابل امیر اسعد قد علم کرده و در صدد گرفتن حق و حقوق مردم از حاکم مقتدر محال ثلاث بود. به دنبال وضع

*. *بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از آقا حسین وکیل‌الرعایا*

مقررات انتخابات مجلس در ماه رجب سال ۱۳۲۴ هـ. ق، شیخ کبیر عازم تهران شد و سپس فرمانی مبنی بر اجرای انتخابات در ولایت محال ثلاث از مشیرالدوله صدراعظم گرفت. علاوه بر این شیخ نامه‌ای از سیدین دایر بر علم کردن انتخابات مجلس در تنکابن اخذ نمود و سپس به خرم‌آباد برگشت. نخست با چند تن از مشروطه خواهان تنکابن از جمله سید صادق، شیخ فضل‌اله و شیخ جعفر در برپایی انتخابات تماس گرفت و مردم را به شرکت در انتخابات تشویق نمود. بزودی هیئتی متشکل از مخالفین امیر که بیشتر روحانی بودند در تنکابن به فعالیت پرداخت که اعضای آنرا اسامی بالا به انضمام آقا ملا محمد معروف به شریعتمدار نشتایی و تنی چند از مخالفین حکومتگران تنکابن تشکیل می‌داد انجمن پس از چند نشست شیخ محمد مزردشتی را به عنوان نماینده مجلس معرفی نمود. پی‌آمد این امر شیخ محمد به دارالحکومه رفت و حکم صدراعظم را مبنی بر انتخاب نماینده به حاکم داد ولی با مخالفت شدید امیر اسعد روبرو گردید که می‌گفت: ولایت محال ثلاث جدا از دیگر ولایات ایران است و تنکابن دارای حکومتی مستقل است و اینجا مشروطه بر نمی‌دارد. به دنبال مشاجره شدید بین شیخ و حاکم، فراشان شیخ کبیر و شیخ جعفر را دستگیر کردند. به دستور امیر اسعد، نخست هر دو را به چوب و فلک بستند و آن‌گاه ریش شیخ کبیر را تراشیدند و سپس به زندان انداختند. خبر دستگیری شیخ به سرعت در تنکابن پیچید و گروه کثیری از مردم را به دارالحکومه کشاند و امیر ناچار شیخ را از زندان آزاد نمود.* به دنبال ماجرای اخیر سیل تلگراف مردم در اعتراض به اقدام اخیر امیر اسعد، به تهران سرازیر شد و امیر بالاجبار برای مدتی خرم‌آباد را به مقصد نامعلومی ترک کرد ولی برای عقب نماندن از قافله، پیش از خروج گروهی از خوانین و رؤسای طوایف را به محل حکومتی احضار و دستوری مبنی بر تشکیل مجلس محلی و انتخاب نماینده از جمع دست‌اندرکاران حکومتی، به طرفداران خود داد. متعاقب این امر مجلسی متشکل از مامورین برجسته سابق حکومت کلارستاق و کجور، تشکیل گردید که اعضاء آنرا افرادی چون محمد طاهرخان کجوری منتظم دیوان، علی اصغرخان کجوری منتخب‌الممالک و میرزا داودخان پسر فرج‌اله‌خان تفنگدار کجوری و چند نفر روحانی از کجور و میرزا اسعداله‌خان رودگر(سررشته‌دار فوج)، ملا باقی و عبدالعلی‌خان فقیه معتضدالسلطان سرهنگ فوج محال ثلاث از کلارستاق تشکیل می‌داد. مجلس متشکله در صدد انتخاب

*. به نقل از میرزا داودخان صفاری(رودگر)

سعدالهخان به عنوان نماینده بود که با فتوای آقا ملا محمد شریعتمدار تنکابنی روبرو گردید که اموال و دارایی ملاکین را حلال و ریختن خون آنان را مباح اعلام میکرد. به دنبال فتوای اخیر شیخ علی براری مشهور به علی مجاهد مردم را به ایستادگی در مقابل خوانین و حکومتگران تشویق کرد تا آنجا که مردم تنکابن، کلارستاق و کجور، همصدا با روحانیون، مخالفت خود را با مجلس متشکله اخیر اعلام و از دادن رأی به نماینده آن سر باز زده و پیآمد این امر منازل ملاکین و طرفداران آنان را مورد حمله و بعضاً به آتش میکشیدند.* در هر صورت اولین انتخابات مجلس شورای ملی در تاریخ هیجدهم شعبان سال ۱۳۲۴ هـ. ق (چهاردهم مهر ۱۲۸۵ش) در تهران به پایان رسید. در نخستین دوره مجلس میرزا محمد طاهر کلارستاقی(فقیه) به نمایندگی از طلاب به مجلس رفت. میرزا محمد طاهر نخستین فرد ولایت محال ثلاث است که به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. چندی بعد آیتاله شیخ فضلاله کجوری به عضویت هیئت پنج نفره نظارت بر تصویب قوانین انتخاب شد و سپس در ماه رمضان سال ۱۳۲۴ هـ. ق بر تأسیس بانک ملی ایران پا فشرد و برای تامین سرمایه بانک، شخصاً مبلغ دویست تومان سرمایه آنرا به گردن گرفت که در آن روز رقمی قابل توجه بود. صرفنظر از این عمل حسنه شیخ، اقدام اخیر ایشان به وضوح نشانگر همراهی نامبرده با مشروطه خواهان است و پاسخ دندان شکنی به دشمنان و مخالفان شیخ میباشد که در هر فرصتی از او به نارضایی یاد میکنند. تنها به این دلیل که شیخ بعدها در اثر اختلاف سلیقه سیاسی با برخی یاران، راه خود را از آنان جدا کرد. در هر صورت میرزا محمد طاهر به عنوان وکیلی ترقی خواه و حافظ حقوق دولت و ملت در مجلس مطرح بود و بی پروا به مستبدین و قانون شکنان میتاخت و در این راه هیچ آرام و قراری نداشت او جزو معدود وکلایی بود که در مجلس اول، دفاع از حقوق ملت را وظیفه ملی و شرعی نمایندگان میدانست و در دفاع از حقوق ملت هیچگونه محدودیتی برای خود قایل نشد بنابراین در جلسات مجلس اول کمتر دیده شد میرزا محمد طاهر کلارستاقی بر کرسی نمایندگی ساکت نشسته و نظارهگر اوضاع بی سامان مملکت باشد. او در تمام جلسات مجلس اگر نه به صورت متکلم وحده، بل به عنوان سخنران همیشگی جلسات و مدافع پر و پا قرص حقوق مردم بود. میرزا طاهر در ماجرای شکایت صیادان بندر انزلی و تقدیم عرضحال ماهیگیران به مجلس (شوال ۱۳۲۴ هـ. ق) به طرفداری از این قشر

*. *بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از عموی خود میرزا اسعدالهخان رودگر(سررشته دار فوج محال ثلاث)*

محروم برخاست. او زمانیکه یکی از نمایندگان مجلس بنام صدیق حضرت، صورت امتیازنامه شیلات را از وزیر خارجه درخواست نمود و وزیر زیر بار نمی‌رفت، در تهدید و الزام وزیر به ارسال امتیازنامه به مجلس، چنین گفته بود:

«وزیری که جواب مجلس را نمی‌دهد باید عزل او از مجلس خواسته شود. این کارها طفره و تعلل بر نمی‌دارد.»[1] و یا به دنبال تاجگزاری محمد علیشاه در تاریخ چهارم ذیحجه سال ۱۳۲۴ هـ ق (بیست و هشتم دی ماه ۱۲۸۵ش) و دعوت به عمل نیاوردن از نمایندگان، گفتگویی پیرامون اقدام اخیر شاه در مجلس در گرفت در این میان میرزا محمد طاهر یک سر و گردن از دیگران بلندتر بود چنانچه در اعتراض به عمل شاه، سخنان درشتی را در مجلس متوجه محمد علیشاه کرد.

«سلطان، سلطان ملت است و باید از طرف ملت تاج بر سر گذارد و مجلس شورا هم نماینده ملت است» و از این قبیل سخنان که در جلسه ششم ذیحجه مجلس بسیار گفته شد. طاهر یکبار موضوع انضباط اداری و عدم توجه وکلاء را به این امر، در مجلس پیش کشید و ضمن خطاب به وکلاء چنین گفت:

«اشخاصی که ترتیب کار خود را منظم نمی‌کنند چگونه می‌خواهند امور مملکت را منظم کنند» و یا در کشمکش مجلس و دولت بر سر مسایل قانون اساسی و اینکه دولت خود را در مقابل مجلس مسئول نمی‌دانست و وزراء از آمدن به مجلس و ادای توضیح به نمایندگان طفره می‌رفتند، میرزا طاهر روی سخن را به وزراء کرده و با طعنه به آنان گفته بود:

«وزراء خیلی کار دارند نمی‌توانند در مجلس حاضر شوند. آنها مشغول پر کردن جیب‌ها هستند» طاهر از معدود نمایندگانی بود که در تاسیس بانک ملی ایران و طرح اساسنامه بانک در مجلس، به دفاع از این امر مهم و حیاتی برای ملت برخاست و هنگامیکه اختلاف بین نمایندگان بر سر مسئله حد و حدود اختیارات مربوط به بانک بالا گرفت (امتیاز غواصی و استخراج مروارید از خلیج فارس با بانک ملی ایران است) با ظرافت خاصی به رفع اختلاف بین مجلس و دولت پرداخت و در مسئله تصویب قانون مبارزه با رشوه‌خواری در دستگاههای دولتی هم میرزا طاهر یکی از نمایندگان پیشقدم تصویب این قانون بود چنانکه در امر کنترل و مراقبت دولت از عملکرد کمپانی استعماری نفت جنوب یکی از مدافعین حقوق ملت ایران و مخالف سرسخت کمپانی نفت جنوب

---

۱. *مذاکرات مجلس شورای ملی در دوره اول قانونگذاری*

بود و از آن تاریخ دشمنی استعمار انگلیس را برای خود خرید. برگردیم به اصل موضوع. با پیش آمدن ماجرای شیخ کبیر در تنکابن، نزدیک به چهل نفر طلاب و مردم محال ثلاث در اعتراض به عمل امیر اسعد حاکم تنکابن، به تهران سرازیر شدند و در مجلس و منازل روحانیون بست نشستند.[۱] از جمله روحانیون یکی هم آقا شیخ محمد هادی کلارستاقی(رودگر) بود که با هماهنگی سایر معترضین از پیشنبور کلاردشت به تهران آمدند و مدتها در مجلس و منازل روحانیون تهران بست نشستند تا مگر امیر اسعد و نصرالسلطنه را برای ادای توضیح پیرامون ماجرای شیخ کبیر به مجلس آورند. از طرفی میرزا محمد طاهر ضمن حمله به حکومتگران تنکابن در مجلس شورا، پیشنهاد احضار امیر اسعد و شیخ کبیر را به تهران و آمدن به مجلس جهت ادای توضیح به نمایندگان نمود تا موضوع را از نزدیک بررسی نمایند. متعاقب اقدام طاهر، آیت‌اله سید محمد طباطبایی نامه‌ای به صدر اعظم نوشت و تقاضای رسیدگی در امور را نمود که پس از مدتی تاخیر پاسخی مختصر به مضمون زیر به سید داده شد:

«شیخ محمد هرزه بود امیر اسعد تنبیه‌اش کرده»[۲]

جوابی مختصر ولی بسیار احمقانه که پی‌آمد آن اعتراضات شدید مردم محال ثلاث را علیه دولت به دنبال آورد تا آنجاکه در رابطه با موضوع، اشعاری علیه صدر اعظم، سپهدار و حاکم جبار تنکابن ساخته شد که مفاهیم آن ابیات بیانگر اوج خشم مردم علیه حکومت استبدادی و صدر اعظم بی خرد شاه است. آن اشعار به شرح زیر است:*

تا صدر اعظم سر کار است ما مشروطه نمی‌خواهیم
تا پول سپهدار است ما مشروطه نمی‌خواهیم
تا دیگ پلو بر بار است ما مشروطه نمی‌خواهیم
تا حاکم جبار است ما مشروطه نمی‌خواهیم
تا اسعد خونخوار است ما مشروطه نمی‌خواهیم

و مشابه این قبیل اشعار

به دنبال جواب موهن صدر اعظم (میرزا نصراله‌خان نایینی مشیرالدوله) به مجلس میرزا

---

۱. *تاریخ بیداری ایرانیان جلد دوم صفحه ۱۰۷*

۲. *تاریخ مشروطه ایران تالیف سید احمد کسروی جلد اول صفحه ۲۰۴ الی ۲۱۰*

*. *به نقل از میرزا داودخان صفاری(رودگر)*

طاهر کلارستاقی دنباله کار شیخ کبیر را در مجلس گرفت و بر اثر مساعی نامبرده خبر چوب خوردن شیخ به گوش مجاهدین و انجمن مشروطه خواهان تبریز رسید. این خبر و سایر اخبار مهم از جمله تاجگزاری محمد علیشاه و بی اعتنایی به وکلای مجلس و خود سری‌های نوز و کارکنان بلژیکی و بی اعتنایی آنان به مجلس، تاثیر بسیار بدی در انجمن به جا گذارد و متعاقب آن اهل بازار دکاکین را بسته و همراه مردم به انجمن هجوم آوردند و آنگاه میرزا جوادخان ناطق، نامه‌های رسیده از تهران را برای مردم قرائت کرد و آنچه را که بر شیخ کبیر و سایرین رفته بود باز خواند پی‌آمد این امر مردم در اداره تلگرافخانه جمع شدند و تلگراف زیادی پیرامون مسئله به مجلس مخابره کردند به ویژه اهالی تنکابن اداره تلگراف را محل بست قرار و شبانه‌روز تلگراف زیادی از مظالم امیر اسعد و اطرافیان نصرالسلطنه به مجلس مخابره شد. به طوریکه در یک زمان بیشتر وقت مجلس صرف رسیدگی به عرضحال دادخواهان گیلان و ولایت محال ثلاث می‌گردید. سرانجام عرایض رسیده تکانی به مجلس تازه تاسیس داد و چون کار بالا گرفت به دستور مجلس، شیخ حسن رشتی(حسام‌الاسلام) نماینده مردم رشت برای رسیدگی به دادخواهی رعایا و اوضاع گیلان، عازم رشت شد و همزمان سید محمد طباطبایی نیز در پاسخ به تقاضاهای مکرر اهالی محال ثلاث به ویژه تنکابن پیامی برای آنان فرستاد. از پاسخ حسام‌الاسلام به رعایا می‌توان فهمید که اوضاع در رشت تا چه اندازه وخیم بود.

او سرمنشاء تمام فتنه‌ها را در گیلان به انجمن عباسی که طرفدار رعایا و از حق و حقوق آنان دفاع می‌کرد نسبت می‌داد.

«انجمن عباسی باعث تمام فتن گیلان شده است. یکنفر از مستمعین که در آنجا حاضر بودند بلند شد گفت نمی‌گذاریم مالکین ظلم بر رعیت کنند. حسام‌الاسلام جواب داد مجلس ملی نخواهد گذاشت که رعایا مال مالکین را بخورند.»[1]

ولی در نقطه مقابل، میرزا محمد طاهر علناً به دفاع از حقوق حقه رعایا برخاست. و اما از پیام تهدیدآمیز سید محمد طباطبایی به رعایای تنکابن این چنین استنباط می‌شود که اوضاع در تنکابن به حالت انفجار در آمده و موقعیت سیاسی حکومتگران به خطر افتاده بود تا آنجا که بیم خونریزی می‌رفت.

---

۱. *یادداشت‌های رابینو به کوشش محمد روشن صفحه ۴۴*

«خدمت علماء تنکابن و اهالی آنجا مقصود از زحمات تاسیس مجلس رفع ظلم بود شماها» «این عنوان را اسباب ظلم قرار داده‌اید. بشما صریحاً می‌گویم دولت از مملکتش چشم نمی‌پوشد» «عجز ندارد دست از این حرکات بدارید و آرام باشید و الا بمجازات سخت مبتلا خواهید شد غیر» «از تهران جایی حق مجلس ندارد وکلا از روی نظامنامه باید منتخب شود و الا قبول نخواهد شد.» «دست از شرارت بردارید و الا دولت مجازات خواهد داد و ماها مداخله نخواهیم کرد...»[۱]

در هر صورت، با وجود تمام سر و صداها، مجلس به انجام چندین کار مهم موفق گردید. از جمله شاه جدید را وادار به عزل نوز و دستیاران وی از کار نمود(۲۶ ذیحجه ۱۳۲۴ هـ. ق) و آنگاه مسئله محاکمه نوز و معاونش لاورس بلژیکی در مجلس به میان آمد. لاورس پیش از محاکمه از ایران فرار کرد.[۲] لیکن کمیسیونی از طرف مجلس مأمور رسیدگی به کار نوز شد.[۳] ولی او هم پیش از محاکمه راه فرار در پیش گرفت(۱۷ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ هـ. ق برابر ۹ خرداد ۱۲۸۶ش) اگر چه در بندر انزلی از خروج وی ممانعت به عمل آمد و مردم مانع از سوار شدنش به کشتی شدند، با وجود این موفق به ترک ایران گردید.[۴] آصف‌الدوله والی مستبد خراسان در ماه جمادی‌الاول سال ۱۳۲۵ هـ. ق از کار برکنار و حسب تقاضای وزارت عدلیه، با نظارت هیئتی مرکب از شش تن نماینده* مجلس، از جمله نماینده قوچان، بپای میز محاکمه کشیده شد.[۵] و سرانجام خود و پسرش امیر حسین‌خان به پرداخت پنج هزار تومان جریمه و دو سال انفصال از خدمت محکوم شدند. و باز بر اثر پافشاری نمایندگان مجلس به ویژه میرزا طاهر کلارستاقی و فشار روز افزون اهالی ولایت محال ثلاث به مجلس، علیقلی‌خان امیر اسعد حاکم مستبد و مقتدر تنکابن از حکومت عزل گردید.[۶] و به دنبال وی محمد ولی‌خان سپهدار از منصب امیری توپخانه و فرماندهی افواج گیلان،

---

۱. یادداشت‌های هـ - ل - رابینو صفحه ۱۰۷

۲. روزنامه مذاکرات نمایندگان مجلس در دوره اول قانونگزاری صفحه ۱۶۶

۳. مروری بر تاریخ پست ایران صفحه ۲۳۸

۴. استناد به کتاب آبی یا گزارش محرمانه وزارت خارجه بریتانیا. جلد اول صفحه ۵۲

*. تقی زاده وکیل آذربایجان، وکیل‌التجار وکیل رشت، آقا میرزا محمود کتاب فروش و آقا سید مهدی وکلای تهران، آقا سید حسین وکیل بروجرد و آقا سید میرزا بابا وکیل قوچان

۵. روزنامه ندای وطن شماره ۳۶ صفحه ۸ مورخ شنبه ۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ هـ. ق(۱۵ ژوئن ۱۹۰۷)

۶. تاریخ مشروطیت جلد اول صفحه ۲۲۷

مازندران و تنکابن برکنار شد و تا بمباران مجلس شورای ملی کلیه مناصب وی یکی پس از دیگری گرفته شد. و بدین ترتیب تلاش بی وقفه میرزا محمد طاهر کلارستاقی و بست نشستن تعدادی از دادخواهان محال ثلثه در مجلس و منازل علمای اعلام، مبنی بر رسیدگی به واقعه شیخ کبیر در تنکابن بی نتیجه نماند و حاکم برای مدتی از مسند موروثی به زیر افتاد و آوازه پیروزی میرزا محمد طاهر کلارستاقی و همرزمان وی چون میرزا محمد حسین‌خان کلارستاقی، میرزا محمدخان سرتیپ و سایر سران مشروطه خواه تنکابن نیز در محال ثلاث پیچید. حق را بگوییم این اشخاص جملگی از بزرگ خاندانهای دیوانسالاری ایالت مازندران خاصه ولایت محال ثلاث بودند. محمدخان سرتیپ و برادرش میرزا محمد طاهر پسران میرزا فرج‌اله‌خان(لشکر نویس باشی وزارت جنگ) بودند. همچنین میرزا محمد حسین‌خان کلارستاقی منشی باشی وزارت داخله، پسر میرزا ولی‌اله‌خان رودگر(سررشته دار کل افواج محال ثلاث، مازندران و ولایت استرآباد) بود. محمدخان سرتیپ و میرزا علی‌خان سرتیپ کجوری از افسران وزارت لشکر بودند که محل خدمت آنان در محال ثلاث و تهران بود. این تعداد انگشت شمار در ابتدای نهضت مشروطه لباس اشرافیت را از تن بدر آورده و خالصاً مخلصاً نهضت مشروطه خواهی را در ولایت محال ثلاث رواج دادند. همچنین یک اقدام مهم دیگر برای دوام و قوام رژیم تازه تاسیس مشروطه صورت گرفت و آن پاسخ آخوند ملا عبداله مازندرانی بود که به دنبال استفتاء جمعی مشروطه خواه از ایشان پیش آمد و همزمان سواد آن استفتاء و فتوی در صفحه اول هفتگی نامه صور اسرافیل به چاپ رسید که متن کامل پاسخ آیت‌اله مازندرانی به شرح زیر می‌باشد:[1]

بسم‌اله تعالی - معلوم است تاسیس مجلس که سبب نشر عدالت و احکام شریعت و رفع ظلم و تعدی و ملاحظهٔ مصالح ملت و دولت بر وفق شریعت باشد هیچ عاقلی و دین داری نمی‌گوید لازم نیست و حسن عقلی و شرعی او قابل انکار نیست خداوند عالم جل شأنه توفیق دهد باخوان مؤمنین که خیرخواهی را بر خودخواهی و مصالح نوعیه را بر اغراض شخصیه ترجیح بدهند تا مصداق خارجی مطابق مفهوم ذهنی شود.

(حرّه الاحقر عبداله‌المازندرانی)

گو اینکه این جریده در شماره پیش دستخطی هم از آیت‌اله سید محمد طباطبایی در اخذ

---

۱. هفتگی *نامه صور اسرافیل* شماره ۶ صفحه ۱ مورخه پنجشنبه ۲۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ هـ. ق

تعهد از آیت‌اله شیخ فضل‌اله مبنی بر دوام مشروطه منتشر نمود[1] ولی صحت مطلب از نظر برخی مطلعین به ویژه خاندان طباطبایی و نزدیکان شیخ مورد تایید نمی‌باشد.* متن آن دستخط به شرح زیر است:

بسم‌اله الرحمن الرحیم

من متعهد می‌شوم اگر جناب حاج شیخ فضل‌اله برخلاف معاهدهٔ که کرده است رفتار نماید خود بشخصه او را از طهران بیرون کنم. ملا محمد آملی و حاج میرزا لطف‌اله هم باید بروند.

۹ جمادی‌الاول سنه ۱۳۲۵ - محل امضای مبارک(محمدبن صادق‌الحسینی الطباطبایی)

ایضاً

صورت معاهده او از این قرار است. حرکتیکه مخالف و ضد مجلس مقدس شورای ملی است نکند. انجمن منعقد نکند. چادر برپا نکند. همه جا موافق مجلس باشد.

محل مهر مبارک(محمدبن صادق‌الحسینی الطباطبایی). والسلام علی من اتبع الهدی

و اما از آنچه گفته و شنیده شد هنگامیکه علیقلی‌خان امیر اسعد در ماجرای شیخ کبیر در تنگنا قرار گرفت، چندین بار میرزا حسین کلارستاقی(رودگر) را که از بستگان و یاران مشروطه طلب میرزا محمد طاهر بود به عنوان میانجی و حکم بین خود و طاهر قرار داد ولی میرزا طاهر زیر بار خواسته امیر نرفت پس از آن امیر چندین بار در صدد برآمد تا با زر میرزا طاهر را تطمیع و تسلیم کند. او یکبار آقا حسین وکیل‌الرعایا تنکابنی را با مقدار قابل توجهی پول نزد طاهر فرستاد ولی با پاسخ تند و دندان شکن طاهر روبرو شد که می‌گفت: به امیر بگویید پولها را به صاحبان اصلی آنها برگرداند. یکبار هم مرتضی قلی‌خان سردار اقتدار برادر امیر اسعد میرزا حسین‌خان کلارستاقی(رودگر) را برای حل و فصل قضیه نزد میرزا طاهر فرستاد و میرزا نیز در پاسخ چیزی فروگذار نکرد. «من نان اسم و رسم خانوادگی خودم را نمی‌خورم من دست و مغزم با هم کار می‌کند لذا احتیاجی به کرامات حضرت امیر ندارم»**

---

۱. *هفتگی نامه صوراسرافیل شماره ۵ صفحه ۴ مورخه پنجشنبه ۱۵ جمادی‌الاول سال ۱۳۲۵ هجری قمری*

*. *آقای سید یحیی طباطبایی فرزند آیت‌اله سید احمد طباطبایی منکر اقدام اخیر، از جانب عموی خود آیت‌اله سید محمد طباطبایی می‌باشد*

**. *بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از میرزا سعداله‌خان سررشته دار*

روح حساس و طبع عدالت خواه طاهر که ملغمه‌ای از تربیت ایلاتی و دانش آموختگی وی در زمینه علوم دینی و حکمت قدیم می‌شد از او انسانی استوار و شخصیتی ممتاز ساخته بود. طاهر تا آنجا که ممکن بود جو مجلس را متوجه روش حکومت ظالمانه حاکم تنکابن کردو از طرفی به فعالیت انجمن‌هایی که پیش از آغاز نهضت مشروطه و بعد از آن به کمک آزادیخواهان محال ثلاث در آن خطه به وجود آمده بود سرعت بخشید. ما از نام انجمن‌هایی که علیه استبداد در محال ثلاث فعالیت می‌کرد، غیر از دو انجمن هیچگونه اطلاعی نداریم ولی گمان برده می‌شود انجمن‌های ولایت محال ثلاث بی ارتباط با انجمن‌های محلی گیلان نباشد. به ویژه اینکه دست اندرکاران حکومتی محال ثلاث از یک انجمن بنام «ابوالفضل» یاد می‌کنند که یحتمل یکی از شعب انجمن عباسی گیلان باشد. در این صورت مرکز انجمن باید در تنکابن و سایر شعب آن در کلارستاق و کجور دایر بوده باشد. آنچه گفته و شنیده شد، یک انجمن در لنگا بود که ریاست آنرا میرزا نصراله‌خان لنگایی(خواجوی) پسر مالک عمدهٔ لنگا* که به مرور املاک وسیع آنان توسط حکومتگران تنکابن غصب می‌شد، به عهده داشت. شاید هم از این طریق می‌خواست ضربه‌ای به خاندان حکومتگر تنکابن وارد کند. فعالیت انجمن عباسی در ابتدای کار کاملاً سری بود و اعضاء آن هر شب جمعه برای زیارت اهل قبور در یکی از مقابر** متبرکه قدیمی لنگا تجمع کرده و دستورات لازم را از میرزا نصراله‌خان خواجوی می‌گرفتند ولی بعد از استقرار مشروطیت، جلسات آنان علنی شد.*** انجمن دیگری بنام «انجمن طبرستان» متعاقب استقرار رژیم مشروطه، در

---

*. *خواجه علی‌خان لنگایی پسر خواجه میرزا یوسف پسر خواجه فتاح سلطان، پسر خواجه محمد صالح اسپچینی مالک بزرگ منطقه لنگای تنکابن بود از میان پسران خواجه علی‌خان لنگایی میرزا نصراله‌خان به داشتن سواد برتر از دیگران و به داشتن خط زیبا معروف بود نامبرده چندین سال پس از انقلاب مشروطه در زمان حکومت مرتضی قلی‌خان سردار اقتدار بر محال ثلاث، مدتی به ریاست دارالانشای کجور و مباشرت سردار اقتدار منصوب شد. صفحات بعد تصویر دو نامه را نشان می‌دهد که در سال ۱۳۳۱ هـ. ق از طرف سردار اقتدار به میرزا نصراله‌خان، و از طرف میرزا نصراله‌خان به میرزا حسین‌خان کلارستاقی(رودگر) نوشته شده است که محتوی نامه حکایت از مطالب بالا دارد. از میرزا نصراله‌خان چندین دختر باقی ماند که نوادگان وی جملگی در بلوک لنگا ساکن می‌باشند و بنام خانوادگی خواجوی، درویشی، امرجی و مریدپور شهرت دارند.*

**. *بقاع سید ابوالحسن، ایوب و دانیال واقع در قراء مشهد سرا، پرچور و دانیال*

***. *این مطلب بارها توسط والد مؤلف به نقل از آقایان میرزا نصراله‌خان لنگایی دایی ایشان و میرزا محمد* ←

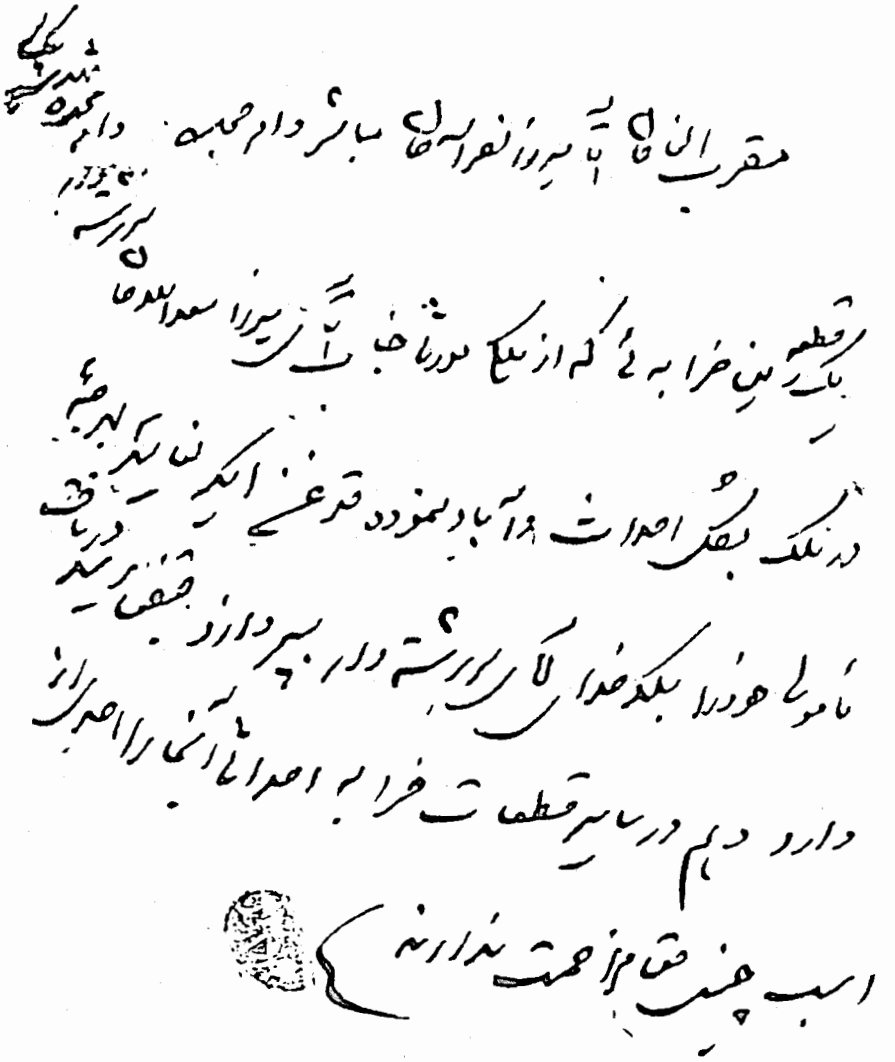

لـ طاهر تنکابنی بیان گردید.

مقرب‌الخاقان آقا میرزا نصراله خان* مباشر دام مجده.
مشهدی بیک لو یک قطعه زمین خرابه‌یی که از ملک مورثاً جناب آقای میرزا سعداله‌خان سررشته دار در ملک بکل احداث و آباد نموده قدغن اکید نمایید بهرجهٔ مأمول خود را بکدخدایی آقای سررشته دار بپردازد قبض رسید دریافت دارد و هم در سایر قطعات خرابه احداثی آنجا را احدی از اسب چین حق مزاحمت ندارند.

*. میرزا نصراله‌خان خواجوی لنگایی

نامه میرزا نصراله‌خان خواجوی* مباشرت حکومت کجور، به میرزا حسین‌خان کلارستاقی(رودگر)

قربانت گردم مدت زمانی می‌گذرد که بهیچوجه من‌الوجوه خبر از صحتمندی حالات شریف را نداشته مگر چند مدت قبل بتوسط حاجی بیک کجوری تعلیقه جناب عالی را که بجناب اجل امجد عالی آقای آقا محمد حسینخان مرقوم فرموده‌اید زیارت نمودم از سلامتی مزاج الوجود محترم و نور چشم والا مقام آقا میرزا علیقلیخان زید عمره مسرور شدیم از حال بنده و سایرین بخواهید الحمدالله سلامتی حاصل و عموماً بدعاگویی وجود مبارک اشتغال داریم از آنتاریخی که کلاردشت از خدمت حضرتعالی مرخص شدم برای انجام خدمت که حضرت بندگان اجل اشرف آقای سردار اقتدار روحنفداه بکجور رفته بودم تا حال در خدمتگذاری خود اقدام دارم ابداً بخانه نرفتم از مرحمت جنابعالی هنوز که اظهار لطفی دارد ولی چند ایام قبل جویای سلامتی سرکار از بنده شده عرض کردم اینمدت خبری ندارم بسیار اظهار مرحمتی نسبت بحضرتعالی فرموده‌اند مخصوصاً بکمال جد و جهد فرمودند بنویسید از قول من بمیرزا حسین‌خان که من محبت قلبی بشما دارم چه در ظاهر و چه در باطن او را دوست دارم البته بتوسط پست همین حالا بمعزی‌الیه نوشته و احوال پرسی نمائید بعضی از فرمایشات فرموده‌اند که همه‌اش رضایت چاکر هم آنچه را از تمجیدات لازم بود عرض کردم چون سر مأموریت بودم درینمدت فرصت نشده عریضه عرض نمائیم زیرا حضرتعالی وقایع را بایست بمبارک حضرت اشرف عریضه عرض بدارید که فلان مرحمتی حضرت اقدس را بمن نوشته که با

*. میرزا نصراله‌خان پسر خواجه علی‌خان لنگایی و برادر همسر میرزا حسین‌خان کلارستاقی(رودگر)

آن سفارشات مسئول بشوم بعلاوه سفارشات کارهای کمترینان را هم اشاره فرموده بشرطیکه نوعی نوشته که آنوجود محترم خیال نکند که بنده بجنابعالی چیزی عرض کردم مضمون را خودتان بهتر می‌دانید بتوسط پست میخواستم یکصد دانه پرتقال سوقات برای آقا میرزا علیقلی‌خان بفرستم در آمدن به تنکابن آورده امیدوارم بموقع ارسال بدارم نور هر دو چشم علیقلی‌خان را مخلصم فکر هوس معزی‌الیه بنده را بطهران بگشاند ملاقاتی بود جنابان اجلان آقای میرزا سعداله‌خان سررشته دار و آقا محمد حسینخان*. و عموم خانوادگی همگی سالم عریضه‌یی که بحضرت اشرف عرض مینمائید بعضی از وقایع‌های تهران را که اهمیت دارد و شیرین است اطلاعش داده توسط چاکر فرستاده که بلحاظ مبارک بگذرانیم سلامتی حالات خودتان را یوماً فیوماً مرقوم و مسرورم بفرمایید آماده قربان شما نصراله ولد مرحوم علی آقای اسب چینی.

*. محمد حسینخان خلعت‌بری نایب حکومت در بلوک لنگا

ایالت مازندران و ولایت محال ثلاث دایر گردید و نظامنامه‌ای در هفتاد بند برای آن نوشته شد که با توجه به ده شق اول آن، وظایف مربوط به انجمن در خور اهمیت است. تصویر صفحات اول دوم نظامنامه در صفحه بعد به نظر خواهد رسید.* درهر صورت پس از آنکه مناصب محمد ولی‌خان سپهدار یکی پس از دیگری گرفته شد نامبرده با زیرکی خاص و در فرصتی مناسب سر از محافل مشروطه خواهان در آورد. سپهدار پس از به قتل رسیدن امین‌السلطان(۲۱ رجب ۱۳۲۵ هـ. ق) به انجمنی پیوست که اعضاء آنرا ظاهراً مشروطه خواهانی تشکیل می‌دادند که تا دیروز در صف مستبدین قرار داشتند. این انجمن جهت اجرای اهداف بعدی و نفوذ در میان مشروطه خواهان واقعی نامه‌ای به محمد علیشاه در پشتیبانی از شاه و رژیم مشروطه نوشت و متعاقب آن انجمنی از طرف رجال مستبد سابق، بنام «انجمن خدمت» تاسیس گردید. انجمن مذکور نامه‌ای به مجلس نوشت و پشتیبانی کامل خود را از مجلس اعلام کرد. از جمله امضاء کنندگان یکی هم محمد ولی‌خان سپهدار بود که روز بیست و دوم شعبان سال ۱۳۲۵ هـ. ق همراه امراء و درباریان به مجلس آمد تا سوگند نامه‌ای را که در تایید مجلس شورای ملی نوشته بودند امضاء کند. سپهدار همراه شصت و دو تن از رجال، بعد از ورود به مجلس سوگند یاد نمود که از آن تاریخ پشتیبان رژیم مشروطه بوده و یداً، قلماً، قدماً، سراً، جهراً حامی اساس مشروطیت و مقوی اجرای قوانین آن باشد.[1] اقدام اخیر محمد ولی‌خان سپهدار، مجدداً جایگاه سیاسی وی را در محال ثلاث محکم کرد ولی موجب تشویش خاطر مشروطه خواهان شد به ویژه آنکه سپهدار در ماه‌رمضان‌سال۱۳۲۵هـ. ق از طرف دولت مامور سرکوبی تراکمه یاغی گردید و به استرآباد رفت. او بار دیگر به مناصبی دست می‌یافت که پیش از انقلاب مشروطه از مزایای بی حد و حساب آن برخوردار بود و شاه مستبدالرأی هم چیزی از پشتیبانی وی کم نمی‌گذارد. و به این ترتیب امیر اسعد هم دوباره به جایگاه قدرت نزدیک می‌گردید و در نقطه مقابل پایگاه مشروطه خواهان واقعی رو به سستی گذارد. با پیش آمد اخیر، میرزا محمد طاهر برای همبستگی هر چه بیشتر مردم محال ثلاث به کلارستاق رفت. مدتی در پلدچال موطن آباء و اجدادی توقف کرد و سپس به ملاقات مشروطه خواهان واقعی رفت و چندی بعد عازم کجور و کلاردشت شد. نخست در کردیچال و سپس در

---

*. *اسناد متعلق به شیخ شهید فضل‌اله کجوری، تصویر نظامنامه را آقای فضل‌اله کیا در اختیار اینجانب قرار داده‌اند.*

۱. *یادداشتهای سپهسالار تنکابنی صفحه ۵۲ الی ۵۴*

نظامنامه انجمن محترم طبرستان

بسم الله تعالی شانه

بعد الحمد والتصلیه **اصل اول** در امور اساسی انجمن یگانگی است

(۱) غرض از تشکیل و تأسیس این انجمن محترم پاس احکام مطاعه الهیه و شریعت محمدیه صلی الله علیه و آله و حفظ حدود اسلامیت و ایفای حقوق ملیت و حمایت مجلس مقدس شورای ملی شیدالله ارکانه و اطاعت احکام صادره از آن مجلس است

(۲) توسعه صنایع داخله و ترویج امتعه وطنیه و نشر معارف و علوم مفیده و تسهیل امور معاشیه

(۳) استعمال منسوجات داخله مملکتی حتی المقدور و سعی در تصحیح آن از هر جهت که قابل جهی بخارج شود

(۴) رفع احتیاجات اهالی مملکت از امتعه خارجه و استعمال نکردن آنها بقدر قوه

(۵) استخراج و کشف معادن و ساختن پلها و راه‌های شوسه ..... بشرط گرفتن امتیاز از بانک ملی است

(۶) احداث مدارس علمی و صنایع و قرائت خانه‌های عمومی و موزه و تربیت نوباوگان وطن است

(۷) تأسیس شرکت‌های عهد داخلی و خارجی و ازدیاد ثروت مملکت

(۸) تهیه آوردن کارخانجات از راه شرکت و بکار داشتن برادران وطن با رعایت شرایط است

(۹) تهذیب اخلاق و تصحیح افکار اهالی انجمن و اهل بلد بذکر مواعظ و بسط و اجرای لوایح مفیده

(۱۰) رعایت از فقرا و اهالی بدادن وجه اعانه یا بکار داشتن آنها در اداره یا کارخانه یا غیره

<اصل دوم در امور داخلی>

(۱۱) اهالی این انجمن باید دارای بسط مخصوص انجمن و اسامی هر یک با تعرفه کامل از شغل و محل و غیره در دفتر انجمن ثبت شود

(۱۲) غیر اهالی طبرستان از اهالی سایر ولایات هم میتوانند با معرف صحیح و امضای انجمن داخل انجمن شده در شرکتها و امورات داخل شوند

(۱۳) پس از آنکه عده قابلی دارای بسط شدند باید در روز مخصوص در مرکز جمع شده با کثریت آراء اشخاص مفصله را بجهة عضویت انجمن محترم انتخاب نمایند

پیشنبور مجمعی از سران طوایف مخالف حکومتگران تنکابن تشکیل داد. میرزا طاهر نزدیک شدن خطر و استقرار دوباره استبداد را به جمع خاطر نشان کرد و در پایان مشروطه خواهان واقعی را به همبستگی بیشتر در مقابل استبداد دعوت نمود. اقدام اخیر میرزا طاهر موجب گردید که مردم کجور واکنش شدیدی در انتخاب سردار اقتدار به حکومت محال ثلاث از خود نشان دادند که به تازگی عهده دار اداره ولایت مذکور گردیده بود. کجوریها از ورود حاکم جدید به منطقه کجور جلوگیری کردند به ویژه میرزا علی‌خان کجوری که مشوق مردم در ممانعت از ورود سردار اقتدار بود. سپهدار که تازه به عضویت انجمن طرفدار مشروطه خواهان در آمده بود از ماجرا مطلع و سخت به وحشت افتاد. سپهدار از میرزا حسین‌خان کلارستاقی، همسلک سیاسی میرزا طاهر و میرزا علی‌خان کجوری خواست تا غائله را بی سر و صدا فیصله و طرفین را به صلح و صفا دعوت کند. میرزا حسین‌خان برای احتراز از درگیری در مقام میانجیگری برآمد ولی میرزا طاهر و میرزا علی‌خان کجوری، میرزا حسین‌خان را از اعمال ظالمانه سردار اقتدار در زمان حکومت سابق وی بر کجور مطلع و مانع از ورود وی به منطقه کجور شدند. پی‌آمد این امر مکاتباتی پیرامون موضوع بین میرزا حسین‌خان و سردار اقتدار در گرفت که محتوی یکی از نامه‌های حاکم به میرزا حسین‌خان حکایت از دخالت مستقیم میرزا محمد طاهر و میرزا محمدخان سرتیپ کلارستاقی در ماجرا و بسیج مردم علیه حاکم دارد که جهت اطلاع خوانندگان تصویر صفحه دوم آن نامه در صفحه بعد به نظر خواهد رسید.*

و اما پس از افتتاح و آغاز به کار مجلس اول، شیخ فضل‌اله کجوری به عنوان یکی از مجتهدین عالم و ناظر بر تصویب قانون انتخاب گردید. ابتدا شیخ جنب و جوشی از خود نشان داد ولی دعوتهای مکرر بعدی مجلس از شیخ، مبنی بر حضور در جلسات، مؤید اینست که شیخ از رفتن و نشستن و تصویب کردن برخی قوانین که مغایر با احکام اسلامی بود طفره می‌رفت و دل خوش نمی‌داشت و به همین جهت کمتر در مجلس حاضر می‌شد. نخستین ورود شیخ به مجلس مربوط بتاریخ بیست و هفتم جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۴ ه. ق می‌باشد که شیخ به دعوت علیرضاخان قاجار ریش سفید طایفه قاجاریه و دولت، در محل موقت مجلس که در مدرسه قدیم نظامی تشکیل گردیده بود حضور پیدا کرد. سپس چند نشست دیگر در مجلس داشت ولی چنانچه

*. اصل نامه نزد مؤلف می‌باشد.

در باب شکایت آقایان شرحی نوشته بودید اینجانب کاری به آنها نکرده‌ام که از من شکایتی داشته باشند و کدام اجحاف و تعدی و خانه خرابی از طرف اینجانب بآنها وارد شده که شکایت بتوانند بکنند و اگر هم شکایتی دارند علاجش خیلی سهل و آسان است و خود شما میدانید که اینجانب طالب این قبیل قیل و قالها نبوده‌ام و نیستم میدانم سرمنشاء تمام این گفتگوها آقا میرزا محمد طاهر و محمدخان سرتیپ است طهران دستش نرسید رو بولایت کرده است بلکه بتواند کلاردشت را آشوب نماید در هر حال شما میدانید عدل و انصاف سرمشق حکومت قانونی من است نه خانه کسی را خراب کردم و نه مثل دیگران عصمت کسی را بر باد پانزده روز هم بیشتر نیست که وارد خرم‌آباد شدم خوب بود آقایان معدود ولایتی قدری صبر می‌کردند که درست بمنزل می‌رسیدم و پولهائیکه سابقاً به آنها مرحمت شده بود تمام میشد سرمای زمستانی گرانی برنج و روغن (دو کلمه نامفهوم) میشدند آنوقت موقع جولان دادن بود آنوقت موقع سینه دریدن بود از دست بی ذغالی آنوقت موقع بگیر و به بند بود آخرالامر پشیمان خواهند شد و انشاءاله هم پشیمانی سودی (به جای نخواهد. خواهد نوشته شده) داشت. زیاده زحمت است.

از مفاد نامه شماره ۲۵۵۶ مورخ دوم ماه ربیع‌الثانی پیداست شیخ کمتر در مجلس حاضر می‌شد و یا اگر دل به کاری می‌داد مصوبات را در منزل ملاحظه و نظرات خود را اعلام می‌کرد.* شیخ از دوگانگی و تغییر رویه سران مشروطه که بعد از بست نشستن تجار و طلبه در سفارت انگلیس پیش آمده بود، رضایت نداشت زیرا در ابتدای شروع نهضت و مبارزات مردم علیه استبداد، یکی از شقوق خواسته مردم اجرای کامل احکام و قوانین شرع مبین در سراسر مملکت ایران بود که بعداً این خواسته تغییر و اگر نگوییم رنگ و بوی ملی گرفت، بلکه دنباله روی از قوانین اساسی کشورهای صاحب پارلمان اروپا خاصه فرانسه و بلژیک نمود. این چنین بود که شیخ راه خود را از همرزمان سابق جدا و بیشتر گوشه عزلت می‌گرفت. ولی در این میان بودند فرصت طلبانی که میانه شیخ را با سیدین که ابتدا در یک خط بودند، شکرآب می‌کردند. چندی بعد شیخ رسماً از صحه گذاردن بر مصوبات خودداری و در اعتراض به مجلس و بعضی از دست اندرکاران تهران را ترک و در حرم حضرت عبدالعظیم بست نشست حق را گفته باشیم شیخ در تجزیه و تحلیل مسائل دینی و صدور فتاوی و چگونگی کاربرد قوانین شرع مطهر و اصولاً دانش آموختگی دینی از دیگران سر بود. شیخ در براندازی استبداد نقش مهمی داشت ولی به رأی‌العین می‌دید انقلابی که با هزار خون دل خوردن پا گرفت در معرفی اولین کابینه‌اش به مجلس چیزی از سابق کم نیاورد، بماند، بلکه دوباره مستبدین سابق مانند کامران میرزا نایب‌السلطنه تصدی وزارت جنگش را به عهده گرفت و سایرین نیز چیزی از این وزیر کم نداشتند. اینها همه و همه زمینه جدایی شیخ را از مجلس فراهم کرد و شاید هم آن گفته معروف سید محمد طباطبایی در مجلس بی ارتباط با طفره رفتن شیخ از همکاری با مجلس نباشد.

«ما ممالک مشروطه را که خودمان ندیده بودیم ولی آنچه شنیده بودیم و آنهاییکه ممالک» «مشروطه را دیده بودند به ما گفتند مشروطیت موجب امنیت و آبادی مملک است ما هم شوق و» «عشقی حاصل نموده تا ترتیب مشروطیت را در این مملکت برقرار نمودیم...»[1]

در هر صورت چون شیخ فضل‌اله کجوری در حضرت عبدالعظیم بست نشست مدتی تصویب قوانین مجلس به تاخیر افتاد و آنگاه مجلس شورای ملی نامه‌ای به شیخ مبنی بر خروج از بست

---

*. *تصویر نامه‌ها را آقای فضل‌اله کیا در اختیار اینجانب گذارده‌اند که در صفحات بعد ملاحظه خواهد شد.*

۱. *روزنامه مذاکرات دوره اول قانونگزاری جلسه چهاردهم شوال ۱۳۲۴ هـ. ق*

دراین موقع فیروز مسعود که بمبارکی و میمنت ازبسط کرامت وقرط عدالت بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاه تاجدار عادل و باذل ارواحنا فداه ابواب سعادت برچهرهٔ آمال ملّت گشاده و ازتعیین محل مجلس ملّی صلای نیك بختی بگوش هوش جهانیان رسانیده از حضرت [illegible]

خواهشمند است درروز شنبهٔ بیست وهفتم شهر جمادی الثانی یونت ئیل سنهٔ ۱۳۲۴ سه ساعت بغروب مانده درمدرسهٔ قدیم نظامی که عجالةً برای مجلس ملّی تشکیل وتعیین شده بصرف شربت وشیرینی قرین امتنان فرمایند

مجلس شورای ملی ایران

تاریخ ۲ مهر ۱۳۳۲

نمره ۲۵۵۴

مجلس شورای ملی ایران

مورخه ۵ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۵

نمره

خدمت وزیر نفیس جنابان مستطابان شریعتمداران آقای حاجی شیخ فضل الله

و حاجی میرزا حسن آقا و سایر علما دامت برکاتهم عرض میشود بطوریکه آقایان عظام

بحجج اسلام مرقوم فرموده و زحمت داده اند در موقعی که ملت و مملکت ایران باتحاد و اتفاق

کامل احتیاج تمام دارد هیچ شایسته نیست که جمعی از ذوات کرام و کبار

ابنای وطن با توقف در زاویه مقدسه سبب دوام اختلاف شوند انتظار مجلس

شورای ملی این است که بدون هیچ ملاحظه و تصوری مراجعت بدار الخلافه

فرموده بیشتر از این افکار و اذهان عمومی را باین اختلاف ناگوار

متوجه نفرمایند زیاده زحمت است ایام افاضات مستدام باد

نوشت تا مگر به اختلافات موجود خاتمه داده شود آن نامه در تاریخ پنجم ماه شعبان سال ۱۳۲۵ هـ. ق تحریر گردیده که تصویر آن در صفحه قبل ملاحظه می‌شود* و اما بگوییم از دیگر مشروطه خواه محال ثلاث که در مشروطه دوم سر و سردار شد و او کسی جز میرزا علی‌خان کجوری(سالار فاتح) نبود. پس از صدور فرمان مشروطیت میرزا علی‌خان سرتیپ کجوری به ساری رفت و در آنجا به کمک آزادیخواهان و مشروطه طلبان، انجمنی بنام «حقیقت» تاسیس کرد که هدف از تاسیس آن، نخست ارتقاء سطح دانش ابناء وطن بود و همانطور که می‌نویسد:

«با جناب آقای سید حسین یکی از دوستان بسیار صمیمی و مشروطه خواه خود و بکمک» «مشروطه خواهان ساری می‌خواهیم انجمنی باسم حقیقت دایر کنیم. آقا سید حسین را برای» «ریاست انجمن در نظر گرفته‌ایم. این انجمن را بخلاف انجمن تهران هدفهای مخصوص است.» «بدواً مکتب خانه‌ای بطرز جدید باسم رییس انجمن در باغشاه ساری که یادگار شاهزادگان سابق» «ایران است تاسیس خواهد شد. عمارت باغشاه چون برای مکتب خانه صلاحیت دارد بواسطه» «خرابه بودن تعمیر خواهد گردید. باغ طرف شمال عمارت را اعضای انجمن تقسیم کرده بسلیقه» «خود گل کاری و سبزی کاری خواهند نمود... عصر بچه‌های مکتب خانه در این خیابان مشق» «نظامی خواهند داد...»

ما از اسامی اعضاء انجمن، اطلاع چندانی نداریم ولی همینقدر می‌دانیم میرزا ابوالقاسم‌خان سعید حضور نایب‌الحکومه بار فروش**، ابوالفتح میرزا رییس تلگرافخانه استرآباد، لطفعلی‌خان ساروی سردار جلیل، میرزا عبدالکریم‌خان منشی اداره گمرک بار فروش و رییس پستخانه ساری با انجمن حقیقت در ارتباط بودند. از طرفی همزمان با فعالیت انجمن حقیقت در ساری، انجمنی ظاهراً تحت نام «انجمن اسلامی» که بیشتر اعضاء آنرا شاهزادگان قجری مقیم ساری و مستبدین سابق شهر تشکیل می‌دادند در آن شهر آغاز به فعالیت کرد که هدف از تاسیس آن تضعیف انجمن حقیقت بود. این انجمن از طرف محمد ولی‌خان سپهدار که مقارن این ایام از طرف دولت مامور قلع و قمع تراکمه یاغی شده و مرکز ستاد خود را در ساری و استرآباد مستقر کرده بود، حمایت می‌شد. از اعضاء شناخته شده این انجمن باید از حبیب‌اله میرزا تلگرافچی رییس اداره تلگرافخانه

---

*. *تصویر نامه را آقای فضل‌اله کیا در اختیار اینجانب گذاردند.*

**. *شهرستان بابل*

ساری، حاج علی اکبر،* حاج حبیب‌اله‌خان سرتیپ(اشجع‌الممالک) حاکم سابق پشتکوه، شیخ غلامعلی، صدرالعلماء ساروی و غیره نامبرد. این انجمن مقارن به توپ بسته شدن مجلس محل تجمع طرفداران حکومت استبدادی محمد علیشاه شد. اختلاف بین دو انجمن مذکور از آنجا آغاز گردید که به دنبال دستگیری فردی مظنون به چند فقره قتل که سهواً انجام گرفت، انجمن حقیقت بدون مقدمه وارد معرکه شد و از حاکم وقت تقاضای قصاص قاتل را نمود. در حالیکه شهر ساری هم عدالت خانه داشت و هم حاکم قانونی. در این صورت هیچ نیازی به دخالت هیچ گروه یا دسته‌ای در این ماجرا نبود. اگر چه افرادی هم چون میرزا علی‌خان کجوری به خوشنامی و آزادیخواهی مشهور و معروف باشد. در هر صورت انجمن اسلامی ساری دخالت انجمن حقیقت را در ماجرای اخیر خودسرانه و خلاف قانون توصیف می‌کرد و در نقطه مقابل انجمن حقیقت هم به حمایت از اقدام حاکم، علیه انجمن اسلامی موضع گرفته بود. حرکت نسنجیده انجمن حقیقت موجب شد که گروه استبداد صفوف خود را در مقابل مشروطه خواهان فشرده‌تر کند و پس از به توپ بسته شدن مجلس، فعالیت انجمن رقیب را غیر قانونی اعلام و مبادرت به دستگیری اعضاء آن نمایند. متعاقب بمباران مجلس عمر مشروطه اول که از تاریخ چهاردهم جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۴ آغاز شده بود در تاریخ ۲۳ جمادی‌الاول سال ۱۳۲۶ ه. ق بسر آمد. و اما حق را بگوییم این نهضت این قیام و این مشروطه از بطن جامعه ایران به وجود آمده بود و متعلق به تمام اقشار ملت می‌شد و باز از حق نگذریم سهم انقلابیون محال ثلاث در به ثمر رساندن نهال آزادی بیش از سایر انقلابیون دیگر ولایات و ایالات ایران بود و لذا سر و سرداران مشروطه اول حق بزرگی به گردن ملت ایران دارند. به دنبال استقرار استبداد صغیر، فعالیت انجمن حقیقت و مشروطه خواهان ساری تعطیل گردید و هر یک از اعضاء انجمن از ترس جان به گوشه‌ای گریخته و پنهان شدند کلیه ادارات خاصه اداره تلگرافخانه به دست مامورین حکومت استبداد افتاد. به دستور حبیب‌اله میرزا،

---

*. *حاجی علی اکبر مشهور به یخکشی رییس طایفه یخکش ساکن اشرف بود. این طایفه را شاه عباس اول از ناحیه هزار جریب مازندران به منطقه اشرف کوچ داد. یخکشها در زمستان، برف و یخ را درون گودالهایی که در اشرف حفر شده بود می‌ریختند و در تابستان هنگامی که شاه عباس در اشرف و یا فرح‌آباد ساری بود به اردوی شاه حمل می‌کردند. در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه ریاست این طایفه با علی اکبرخان بود که چهل نفر تفنگدار در اختیار داشت.*

علی‌خان تلگرافچی مامور سانسور در اداره تلگراف ساری گردید.* میرزا علی‌خان هنگام خروج از ساری توسط دار و دسته علی اکبرخان یخکشی و شاهزاده حبیب‌اله میرزا رییس تلگرافخانه ساری دستگیر و مورد اهانت بسیار قرار گرفت و سپس به زندان افتاد که بی تردید دخالت سپهدار در آن ماجرا که دوباره مورد توجه شاه قرار گرفته بود، بی تاثیر نبود. خبر دستگیری میرزا علی‌خان بزودی در محافل مشروطه خواهان منتشر شد و توسط لطفعلی‌خان سردار جلیل ساروی به اطلاع میرزا حسین‌خان کلارستاقی(رودگر) منشی باشی وزارت داخله و تلگرافخانه‌های ممالک محروسه رسید. میرزا حسین برای استخلاص میرزا علی‌خان از زندان، ابتدا به محمد ولی‌خان سپهدار متوسل شد که سال پیش به صف مشروطه خواهان در آمده بود ولی هیچگونه نتیجه‌ای نگرفت زیرا سپهدار در این تاریخ در صف استبداد قرار داشت و بی گمان در ماجرای دستگیری میرزا علی‌خان هم دستی داشت. سپس میرزا حسین‌خان، لطفعلی‌خان سردار جلیل را که از دوستان نزدیکش بود مامور استخلاص میرزا علی‌خان کجوری از زندان کرد و همزمان تلاش پی‌گیر و بی وقفه‌ای را برای آزادی وی، در تهران آغاز نمود که تا چه اندازه مؤثر افتاد معلوم نیست. ولی از محتوی نامه مورخ دوم ماه جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۶ لطفعلی‌خان سردار جلیل به میرزا حسین‌خان، چنین پیداست که نامبرده تلاش پی‌گیری را جهت آزادی میرزا علی‌خان در ساری آغاز کرده و سرانجام به نتیجه هم رسید.** آنچه مسلم است نقش میرزا حسین‌خان به عنوان منشی باشی تلگرافخانه‌های ممالک محروسه و نفوذ کلام وی در حبیب‌اله میرزا تلگرافچی، باعث آزادی میرزا علی‌خان کجوری از زندان گردید ولی نامبرده در یادداشت‌های خود هیچ اشاره‌ای به این ماجرا نکرده و تا حد ممکن از یادآوری اسامی این قبیل همرزمان نیز خودداری نموده و تنها در دو صفحه از یادداشت‌های خود فقط به ذکر نام میرزا حسین‌خان اکتفا می‌نماید. یکبار همراه میرزا محمدخان سرتیپ کلارستاقی در ورود به منطقه یوش و بار دیگر از انفجار بمب توسط میرزا حسین‌خان جهت ارعاب مزدوران محمد علیشاه. در هر صورت با تلاش پی‌گیری که میرزا حسین‌خان کلارستاقی در آزادی میرزا علی‌خان کجوری به کار گرفت، سرانجام میرزا علی‌خان از زندان مستبدین آزاد گردید و پس از خروج از ساری به سوی قریه کالج در کجور رفت و چندی بعد

---

*. *بنا به اظهار والد مولف به نقل از میرزا حسین‌خان کلارستاقی.*

**. *اصل نامه سردار جلیل به میرزا حسین‌خان نزد اینجانب است که در صفحه بعد به نظر خواهد رسید.*

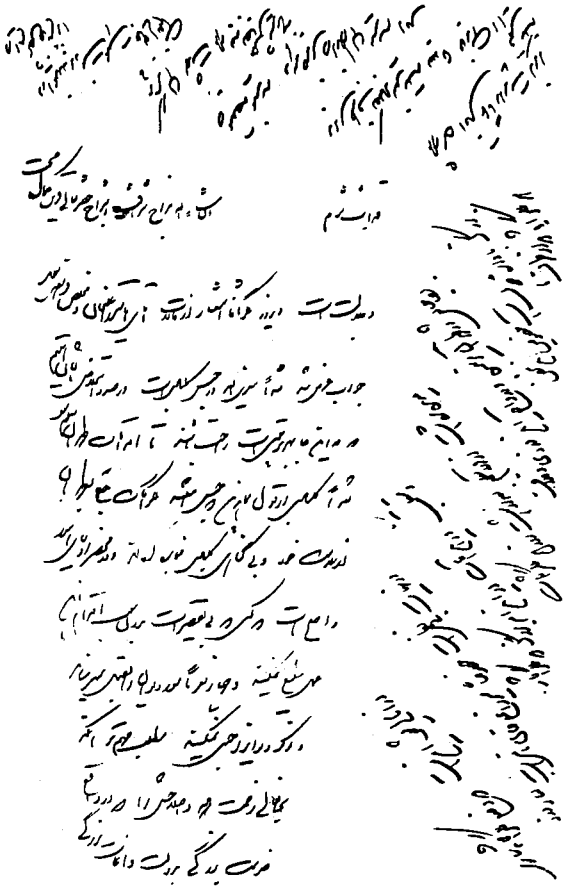

فدایت شوم. انشاءاله مزاج شرافت امتزاج حضرتعالی قرین کمال صحت و جلالت است. دیروز تلگرافاً استفسار از حالات آقای آقا میرزا علیخان و مخلص فرموده بودید جواب عرض شد نقداً معزی‌الیه در حبس کلبادی است درصدد استخلاص ایشان هستم که در اینجا به هر ترتیبی است راحت باشند تا اقدامات طهران معلوم شود نقداً کلبادی از قول مجاهدین که حبس هستند تلگرافات خیلی بطهران از سلامت خود و بی گناهی کلبادی مخابره کرده‌اند در محضر اولیای امور واضح است که کسی که بی تقصیر است بدون سبب اقدام باین عمل شنیع نمیکنند و چهار نفر مامور دیوان را به قتل نمی‌رساند و نوکر دیوان را حبس نمیکنند مطلب مهم‌تر آنکه بجنابعالی زحمت نمی‌دهد و اصلاحش را که در واقع خدمت بزرگی بدولت و اعانت بزرگی از اهالی می‌شود این است که وضع تلگرافخانه ساری در نهایت بی نظمی است خصوصاً میرزا علی‌خان نامی است بسیار دزد و متقلب در این اوقات در این امر بزرگ که تلگرافات عدیده شده است از قرار معلوم بعد از هشت روزی تلگراف بصاحبانش در طهران نرسیده و در واقع این دزدی و خلاف بزرگ باداره دولت است خصوصاً این شخص هر تلگرافی که از طرف ما صادر شود اول تماماً راپرت آنرا برای طرف بکلباد میفرستد بعداً مخابرات را قیمت می‌کند که بمقصد نمیرسد و هر چیزی که از طهران میرسد اول به دیگران شهرت داده بعد بصاحبانش میرسانند در اینمورد بر ذمت همت جنابعالی هم است که این شخص خائن را از این اداره بزرگ دولتی که باید همه قسم امین باشند خارج نمائید حال بسته بمراحم و اقدامات جنابعالی است دو روز است تلگرافات کرده‌ام هنوز جواب از طهران نرسیده از اشرف و بندر جز بعد از پنج روز تلگراف زدند جواب آمده است علت معلوم

است که بواسطه تقلب همین شخص خائن است ناچار برای این بی ترتیبی از ساری همین دو روزه بنارنج باغ میرود که هر وقت مطلبی داشته باشد بتوسط اشرف یا بندر جز عرض نماید و از شر این خائن مفسد آسوده باشد قبوضات را که تاریخ و نمره‌اش معلوم است خدمت آقای باقراف فرستاده‌ام معین است خدمت جنابعالی میرساند ملاحظه فرموده و اصل هر کدام را در مرکز تهران معین بدارید چه موقع رسیده و هر کدام نرسیده است معلوم فرمائید و علت رفع را بخواهید و همه اوقات از سلامتی خودتان و مطالبی باشد مرقوم فرمائید در ساری یا نارنج باغ باشم میرسانند.

سر از تهران در آورد و سرانجام توسط ابراهیم سلطان* (ضیغم‌السلطان) کجوری وارد اردوی نظامی علیقلی‌خان امیر اسعد شد که از جانب محمد علیشاه مامور رفتن به آذربایجان و سرکوب مشروطه خواهان بود. اگر چه میرزا علی‌خان می‌گوید: برای فریب حکومتگران به این کار اقدام کرده است. و اما بشنویم از سپهدار سر حکومتگر ولایت محال ثلاث. محمد ولی‌خان سپهدار پس از انجام ماموریت خود در استرآباد و قلع و قمع تراکمه یاغی به تهران برگشت که این ایام مصادف بود با استقرار استبداد صغیر. پس از مدتی از طرف شاه مامور سرکوب قیام مشروطه طلبان و آزادیخواهان تبریز شد و به فرماندهی یک دسته قشون عازم آذربایجان گردید و بدین ترتیب سوگندی را که یکسال پیش برای حفظ مجلس و رژیم مشروطه یاد کرده بود به آسانی شکست. سپهدار در این سفر میرزا حسین‌خان کلارستاقی را با خود به آذربایجان برد تا مگر کنترل تلگرافخانه‌های آذربایجان را در دست گیرد.** میرزا حسین‌خان در این سفر هیچگونه احساس نارضایی از خود نشان نداد چه اینکه همزمان با حرکت اردوی دولتی، اردویی که توسط امیر اسعد تجهیز و عازم آذربایجان شده بود جملگی از نجیب زادگان محال ثلاث تشکیل می‌شد[1] و ملغمه‌ای از عناصر مشروطه و مستبد بود. طبق اقوال ریاست تفنگداران تنکابنی را میرزا محمودخان و جوادخان(نیکنام) و مسعودالممالک نشتایی به عهده داشت. تفنگداران کلارستاقی به سرکردگی میرزا سعداله‌خان سررشته دار(رودگر)، میرزا محمدخان سرتیپ و سرهنگ عبدالعلی‌خان(فقیه) و لطفعلی‌خان میار(سالار مکرم) بود و تفنگداران کجوری نیز جملگی زیر نظر فتح‌اله‌خان و نعمت‌اله‌خان سرتیپ رؤسای جماعت خواجه‌وند کجور و کلارستاق قرار داشت*** و همانطور که گفته شد میرزا علی‌خان کجوری نیز توسط میرزا ابراهیم سلطان به این جمع ملحق شد. نکته قابل ذکر اینکه مقارن این ایام، نهضت مشروطه خواهی در کجور اگر نه در حال خاموش شدن بود، بل بازار مشروطه رو به کسادی نهاد چه اینکه سه تن از روحانیون بزرگ کجور به اسامی شیخ

---

*. *پسر عموی میرزا علی‌خان کجوری*

**. *در آن زمان بیشتر تلگرافات به مقصد خارج و بالعکس به زبان روسی مخابره می‌گردید و میرزا حسین‌خان کلارستاقی نیز به آن زبان تسلط داشت.*

۱. *یادداشت‌های تاریخی میرزا علی‌خان کجوری صفحه ۴۰*

***. *بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از میرزا حسین‌خان کلارستاقی(رودگر)*

عبدالکریم،* سید آقا و شیخ عباد در سه منطقه پر جمعیت لاشک، ورازان و کالج کجور، علیه مشروطه خواهان آغاز به فعالیت کرده و رسماً به حمایت از رژیم استبدادی برخاستند. اتحاد این سه تن روحانی که گفته می‌شد به حمایت از شیخ فضل‌اله کجوری انجام می‌گرفت موجب تضعیف طرفداران مشروطه در کجور گردید همچنین اشعاری در رابطه با اتفاق این سه تن روحانی در کجور رایج شد که مدتها ورد زبان عوام‌الناس بود:

در ورازان سید و لاشک کریم، کالج عباد.

هم قسم، هم اتحاد، رفته مشروطه بباد.

در هر صورت سپهدار چون مردی تیز هوش و سرد و گرم چشیده روزگار بود بزودی دریافت که فاتحه استبداد صغیر در شرف خوانده شدن است و چنانچه در صف استبداد باقی بماند بعد از پیروزی مشروطه خواهان، علاوه بر ضبط دارایی‌های منقول و غیر منقول وی، تمام مناصب گذشته و امتیازات خانوادگی او از میان خواهد رفت. سپهدار مدتی در این اندیشه سیر می‌کرد و از قضا تلقینات اطرافیان مشروطه خواه او نیز در کناره‌گیری از حکومت استبداد، در خلق و خوی درشت او بی تاثیر نبود. سپهدار در تبریز با برخی از نزدیکان چون میرزا سلیم‌خان طبیب که همیشه در سفر و حضر یارش بود و سایر نزدیکان از جمله میرزا ولی‌اله‌خان سرهنگ سررشته دار، سرد و گرم چشیده روزگار و ریش سفید محال ثلاث که همیشه مقرب‌الحضرت و یا مقرب‌الخاقانش می‌نامید و علی‌خان منتصرالدوله پیشکار مستبد دیروزی و مشروطه خواه امروزی که در تهور و بی باکی نظیر نداشت به مشورت نشست. آنچه گفته و شنیده شد جملگی وی را از جنگ با برادران آذربایجانی منع و مشوق وی در برگشت به تنکابن شدند** ولی طبق نوشته کسروی، سپهدار پیش از عزیمت به تنکابن چند بار علی‌خان را مامور تماس با مجاهدین و مشروطه خواهان تبریز نمود.[1] اما آنچه مسلم است رد و بدل شدن یک یا دو پیک بین سپهدار و مشروطه خواهان تبریز خللی در عزم و ایستادگی سپهدار در سرکوبی انقلابیون آذربایجان نمی‌توانست به وجود آورد چه

---

*. *شیخ عبدالکریم کجوری از روحانیون بزرگ کجور بود و رابطه بسیار نزدیکی با شیخ فضل‌اله مجتهد داشت. بازماندگان شیخ بنام خانوادگی کیا کجوری شهرت پیدا کرده‌اند و بیشتر در شهر چالوس ساکن می‌باشند. و اما بازماندگان شیخ عباد بنام خانوادگی سالاریان خوانده می‌شوند و اکثراً در شهر نوشهر سکونت دارند.*

**. *بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از مرتضی قلی‌خان خلعتبری (سردار اقتدار)*

۱. *تاریخ مشروطه جلد دوم صفحه ۷۸۰*

اینکه دولت و حکومت مرکزی تا آن تاریخ بر تمام نقاط کشور تسلط داشت و تنها شهر تبریز بود که مردم آن به قیام علیه استبداد ایستاده بودند و اما سیاست همیشگی محمد ولی‌خان سپهدار و پسرش علیقلی‌خان امیر اسعد در مواقع بحرانی، ظاهراً در تضاد با یکدیگر می‌شد. اگر پسر هواخواه مشروطه بود، پدر در صف استبداد قرار می‌گرفت و چنانچه پدر حامی مشروطه می‌شد پسر در صف اول استبداد جا داشت ولی حقیقت اینست که هر دو تن از برآوردگان دست استبداد بودند و امیر اسعد تابع محض سیاست پدر، لذا کاربرد این قبیل ترفندهای سیاسی رابطه مستقیم و غیر مستقیم با سنگین و سبک شدن کفه سیاست داشت و هدف از کاربرد این قبیل سیاست در مواقع اضطراری، فقط حفظ منافع یکدیگر بود و لاغیر. و یا به زبان ساده‌تر هیچیک از آنان نه پدر و نه پسر در عرصه سیاست بازنده نبودند چراکه در این گونه زد و بندهای سیاسی اصولاً بازنده‌ای وجود ندارد ولی در عوض برد سیاسی بالسویه شامل حال طرفین بازنده و برنده است. سپهدار در سیاست داخلی محال ثلاث نیز رویه‌ای دیگر داشت او در موقع ضروری با ایجاد تفرقه بین طوایف، زودتر از آنچه تصور می‌شود به مقصود می‌رسید. چنانچه در نواحی کلاردشت و کجور دایماً طوایف بومی و اکراد مهاجر را در مقابل یکدیگر قرار می‌داد و سرانجام با دخالت در ماجرا، بر نفوذ خود در میان طوایف می‌افزود. این سیاست تا آخر حکومت حاکمان تنکابن ادامه پیدا کرد و در مواقع لزوم به کار گرفته شد. کاربرد این سیاست از اواخر سال ۱۳۲۱ هـ. ق همزمان با شروع مخالفت مردم با حکومت استبدادی آغاز و تا اسقرار رژیم مشروطه بارها در ولایت محال ثلاث تکرار گردید و سپهدار برای متوقف کردن روند نهضت، طوایف خواجه‌وند، لک و دلفان را که در اکثر مواقع از حکومت استبدادی شاه حمایت می‌کردند در مقابل طوایف بومی به ویژه طایفه میار، فقیه و رودگر علم کرد تا از این طریق مانع حرکت مشروطه خواهی مردم کلارستاق شود. سپهدار و امیر اسعد از سال ۱۳۲۱ هـ. ق با تحریک اکراد خواجه‌وند و دامن زدن به اختلافات طوایف، حدیث کهنه تحدید حدود اراضی را که سالها پیش بین طوایف مهاجر و بومی به صلح و سازش منجر شده بود زنده کردند. تا آنجا که از اواخر سال مذکور درگیریهای خونینی بین طوایف ایل و گیل در کلاردشت و دشت کلارستاق رخ داد که در تمام منازعات فی مابین جای پای حکومتگران تنکابن دیده می‌شود. امیر اسعد طوایف را علیه یکدیگر می‌شوراند و سپهدار ظاهراً با صدور فرمان به حل و فصل ماجرا می‌پرداخت. اگر چنین نبود خاندان حکومتگر مهدی‌خان خلعتبر قادر نبود در طول یک قرن و نیم بر محال ثلاث حکومت کرده و $\frac{۷}{۱۰}$ اراضی آن ولایت را به خود اختصاص دهند.

نخستین اختلاف از سال ۱۳۲۱ هـ ق بین طایفه رودگر و طایفه خواجه‌وند بر سر مسئله تجاوز به اراضی یکدیگر درگرفت که سرانجام با امضای التزام نامه‌ای که از طرف مصطفی قلی‌خان «آجودان باشی» نماینده حکومت مرکزی تنظیم گردیده بود، خاتمه یافت. ولی چنین به نظر می‌رسد که چندین ماه بعد دوباره آتش اختلاف بین طوایف زبانه کشید که این بار با دخالت نماینده مخصوص مظفرالدین شاه بنام «بنان حضور» اختلافات طرفین بر مبنای توافق نامه پیشین، به صلح و سازش منجر گردید. دومین اختلاف متعاقب تجاوز طایفه دلفان به بخشی از اراضی ملکی میرزا ولی‌اله‌خان رودگر بود که به تحریک علی اکبرخان ساعدالممالک صورت گرفت ولی حسب دستور سپهدار به امیر اسعد غائله پایان گرفت ولیکن یکسال بعد حدیث کهنه اختلاف بین طایفه خواجه‌وند ساکن پیشنبور با طایفه رودگر مجدداً از سر گرفته شد که این بار با پادرمیانی یکی از روحانیون* بزرگ منطقه پایان گرفت چهارمین اختلاف کار را به مقامات بالا در تهران کشاند که با صدور نامه‌ای از طرف مستوفی وزیر جنگ ماجرا فیصله پذیرفت ولی هر یک به نحوی اثر منفی در روند نهضت مشروطه خواهی مردم منطقه به جا گذارد. صفحات بعد تصویر چندین برگ مدارکی را نشان می‌دهد که بین سالهای ۱۳۲۱ تا اواسط سال ۱۳۲۶ هـ. ق، در رابطه با موضوع صادر گردید.** در هر صورت با به صدا درآمدن زنگ خطر و از دست دادن امتیازات اجتماعی هیچ راهی برای سپهدار مستبد جز رنگ عوض کردن و پیوستن به قیامیون مشروطه خواه باقی نماند زیرا در غیر این صورت محکوم به فنای سیاسی و از دست دادن کلیه امتیازات اجتماعی خود بود.

---

*. *شیخ علی‌اکبر مجتهد. سواد یک حکم شرعی از نامبرده مبنی بر رفع اختلاف فی مابین میرزا سعداله‌خان رودگر و محمودخان خواجه‌وند در دست اینجانب است که در صفحات بعد به نظر خواهد رسید.*

**. *اصل هر چهار برگ اسناد مذکور مربوط به خاندان رودگر بوده و نزد اینجانب است.*

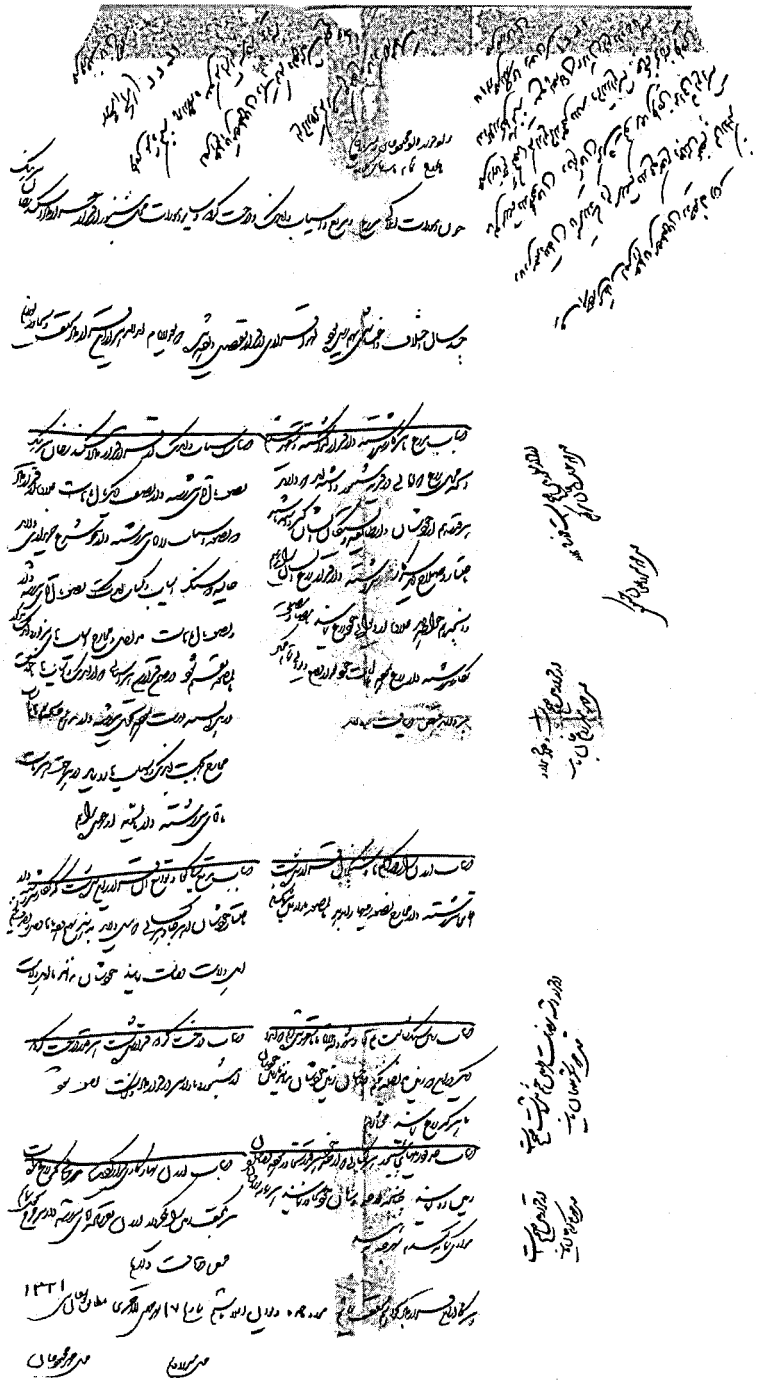

سواد قرارداد محمدخان و میرزا قاسم
باطلاع تمام نایب‌های کلاردشت

چون امورات املاکی مزرع و مرتع و آسیاب و آبدنگ و درخت گردوب و سایر امورات محل پیشنبور از قرار صادر اسکندرخان سرهنگ چند سال اختلاف و اغتشاش بهم رسیده بود لهذا قراری از قرار تفصیل داده شده که بعدالایام ابدالدهر از این قرار صادر تخلف و تجاوز نورزیم.

در باب مزرع با سرکار سررشته دار قرار گذاشته و متعهد شدیم آنچه محل زرع که اهالی در قریه پیشنبور داشته‌اند که دارند هر قدر هم از خودشان و از طایفه و بستگان ایشان کسر داشته باشند باختیار و صلاح دید سرکار سررشته دار قرار زرع ایشان را بدهیم و آنچه هم خواجه‌وند علاوه از دیوانی خود زرع نمایند با رضا و مصلحت سرکار سرشته دار زرع نموده مالیات خود را بعد از وضع دیوانی تمام کمال بپردازند قبض دریافت دارند.

کسانی که از حد خود هر قدر تجاوز نموده بصاحبان زمین رو نمایند چنانچه از حد و سامان خود تجاوز نمایند پیمانه بذر افشان را موازی یک پیمانه گندم بهرجه بدهند.

در باب ارزن زار(ناخوانا) و سنگچال قرار شده است آقای سررشته دار مخارج نصف زمینها را بدهد بالمناصفه با زارعین شریک شود.

در باب آسیاب و آبدنگ از قراء قرار صادر اسکندرخان سرهنگ نصف مال آقای سررشته دار نصف دیگر مال ماهاست علاوه از قرار صادر دو نصفه آسیاب را آقای سررشته دار بنحو شرع خریداری دارند حالیه دو سنگ آسیاب و یکباب آبدنگ است نصف مال آقای سررشته دار و نصف مال ماهاست مداخل و مخارج آسیاب‌های مزبور و آبدنگ مذکور بالمناصفه تقسیم شود در ضمن قراری هر آسیابی که از آبدنگ و آسیاب‌ها ماخوذست در هذالسنه درست نموده تحویل سررشته دار بدهیم چنانچه بعدها هم آسیاب مخارج بجهت آبدنگ و آسیاب‌ها رو نماید در هر جهت و هر بابت با آقای سررشته دار بالسویه از عهده برآییم.

در باب مرتع سیاه کوه و توابع آن قرار بر

در باب زمین سنگ لات علی آقا و شهر وله ملا آقا ما متعهد شده‌ایم که ابداً در این دو زمین مداخله نکنیم صاحبان زمین خودشان بدانند با زمین خودشان با هر که زرع نمایند مختارند.

در باب حدود زمینهای پیشنبور هر

این شده است که سرکار سررشته‌دار باختیار خودشان از هر جا و هر کسانی که میل دارند بدهند بهیچ وجه ماها دخل و تصرف نکنیم اهل ولایت دخالت نمایند خودشان بدانند با اهل ولایت.

در باب درخت گردو قرار شده است هر

قدر درخت گردو از پیشنبور و بازارسر در قرار صادر است نصف شود.

در باب ارزن کاری قرار کرده‌ایم هر سالی که زرع شده است هر یکجفت زمین را یکخروار ارزن هر سال به آقای سررشته دار سر خرمن تحویل نماییم قبض دریافت داریم.

هر گاه از این قرار صادر بخواهیم تخلف نماییم مورد ماخذه دیوان اعلی باشیم بتاریخ ۱۷ شهر جمادی‌الاخر مطابق توشقان ئیل ۱۳۲۱.

از قرار سطور متن صحیح است خلافی ندارد

محل مهر عنایت‌اله‌خان سرکرده

از قرار متن صحیح است خلافی ندارد

محل مهر میرزا علی‌خان نایب

از قرار نوشته برضایت طرفین ختم شده است صحیح است

محل مهر میرزا علیخان و حسینقلی

محل مهر شکرعلیخان نایب

از قرار متن صحیح است

محل مهر علی کرم‌خان نایب

محل مهر میرزا قاسم

بر حسب امر حضرت مستطاب اجل اعظم آقای مصطفی‌خان روحنا فداه در باب دعاوی معتمدالسلطان آقا میرزا ولی‌اله سررشته دار فوج تنکابن اجلاس نموده پس از آنکه مبالغی سررشته دار بمحمودخان و قاسم‌خان گذشت کرده برضای طرفین موافق این نوشته عمل آنها ختم گردید که از این قرار معمول دارند و قرار بر این شد چنانچه بخواهند طرفین از اینقرار تخطی کنند مبلغ پانصد تومان بدیوان اعلی داده باشند.

۱۷ شهر جمادی‌الاخر توشقان ئیل ۱۳۲۱

محل مهر محمودخان

این قرار صادر که حسب حکم مطاع مبارک حضرتمستطاب اجل اعظم آقای مصطفی‌خان دامت شوکت داده شده است صحیح است چنانچه طرفین تمرد کنند باید از عهده مبلغی که التزام سپردند برآیند.

شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۲

محل مهر جناب بنان حضور

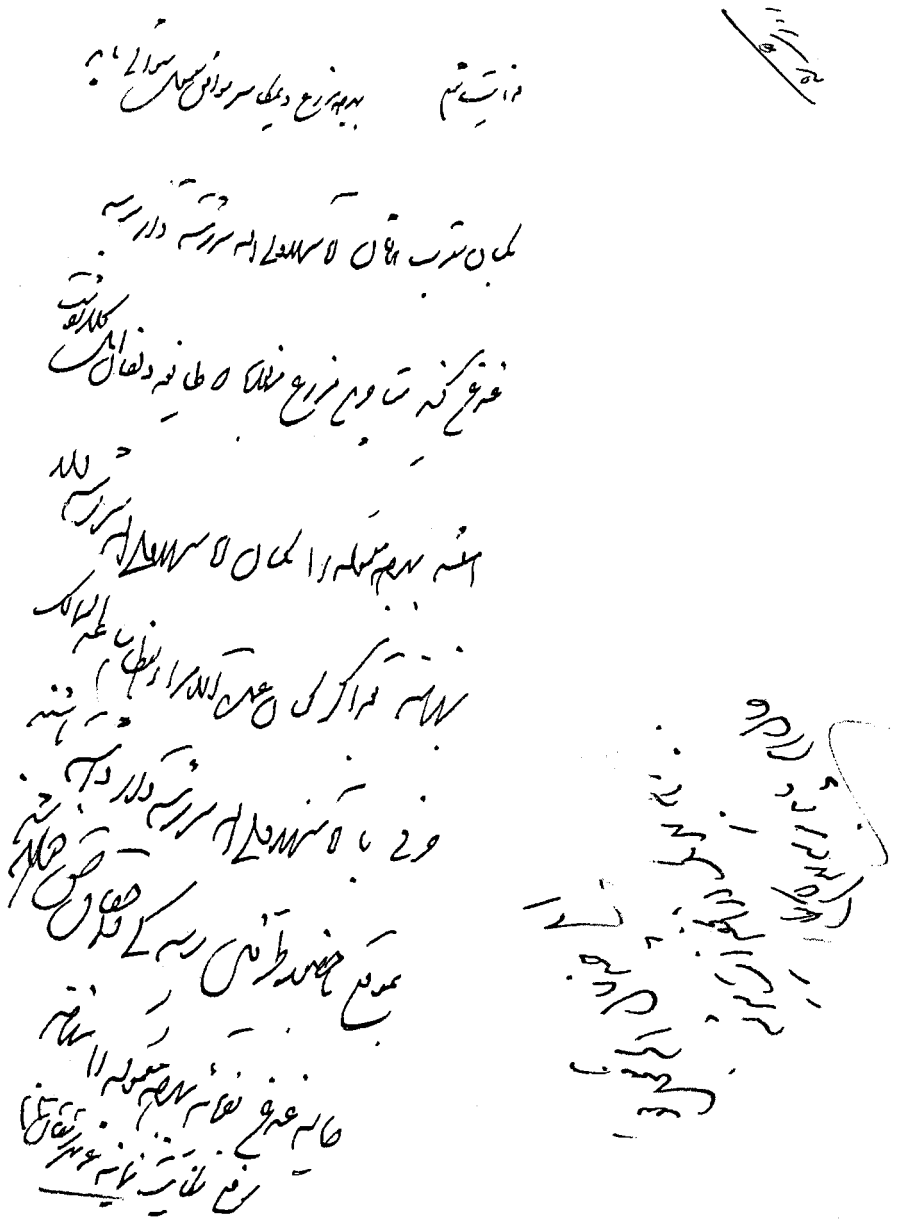

فدایت شوم

بهرجه مزرع دیمکاسر موافق معمول سنواتی باید بکسان مقرب‌الخاقان آقا میرزا ولی‌اله سررشته دار برسد غدغن کنید مستأجرین مزرع مزبور را که طایفه دلفان ایل کلاردشت هستند بهرجه معموله را بکسان آقا میرزا ولی‌اله برسانند بعد اگر کسان عمدةالامراء العظام ساعدالممالک حرفی با آقا میرزا ولی‌اله سررشته دار داشته باشند بموقع با حضور طرفین رسیدگی و احقاق حق خواهد شد حالیه غدغن بفرمایید بهرجه معموله را پرداخت رفع شکایت نمایند ۶ شهر رمضان ۱۳۲۲

ایـن چـند سال آنچه معمول بود و بهرجه بهر یک از آنحضرات میرسید حال هم باید برسد. ایام بکام

محل مهر سردار معظم نصرالسلطنه

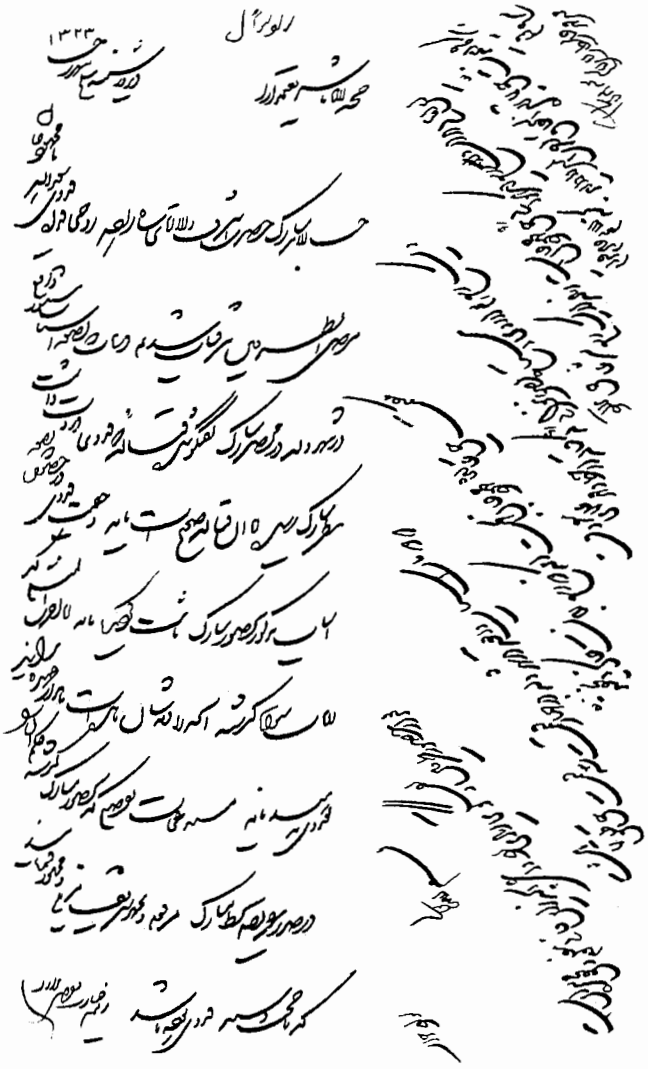

سواد سئوال و جواب از حجت‌الاسلام شیخ علی‌اکبر می‌باشد که به خط مرحوم میرزا سعداله‌خان سررشته دار (رودگر) تحریر گردیده.

سواد سئوال

حجت‌الاسلاما شریعتمدار دیروز شنبه سلخ شهر رجب ۱۳۲۳

حسبالامر مبارک حضرت اشرف والا آقای شاه زاده* روحی فداه فدوی سعداله با محمودخان مرضی‌الطرفین شرفیاب شدیم در باب دو نصفه آسیاب پیشنبور واقع در شهر وله در محضر مبارک گفتگو شد قبالهٔ که فدوی در دست داشت بنظر مبارک رسیده آیا آن قباله صحیح است یا نه و حقیقت فدی در خصوص دو نصفه آسیاب مذکور بحضور مبارک ثابت گردیده یا نه آیا اجرت‌المثلی که در باب سنوات گذشته آنچه را نزدشان مانده است باید از عهده برآیند بفدوی میدهند یا نه مستدعی‌ست تفصیلی که بحضور مبارک گذشته حکم آن را در صدر عریضه بخط مبارک مرقوم و بمهر شریف مزین و ممهور فرمایند که حجت دست فدوی بوده باشد. زیاده جسارت بعرض ندارد

سواد جواب

بسم‌اله تعالی

بعد از حضور طرفین و گفتگوی زیادی نزد داعی آنچه بر این فانی معلوم و محقق شده است که دو باب آسیاب واقعه در شهر وله در چهار قسمت سه قسمت حق طلق شما هست یکقسمت حق عالیجاه محمودخان بجهت آنکه دو ربع از بابت خاک ذیحقّه و یک ربع هم از روی ابتیاع نصف هوایی که قباله از خط و مهر علمای معروف این اهالی در دست دارند ربع دیگر هوایی حق محمودخان است زیاده از یک ربع شرعاً حق طلق هر گاه اینمدت حق شما نرسید استحقاق اجرت‌المثل را دارید.

کتبه الاثیم خادم قوام شرع قویم

محل مهر جناب مستطاب آقا شیخ سلمه‌اله تعالی است

*. ابراهیم میرزا نایب‌الایاله مازندران

اداره وزارت جنگ
مورخه ۲ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۶
۲۹۲۷

نواب اشرف والا شاهزاده مقبل الدوله

معتمد السلطان میرزا محمد حسین خان تنکابنی که از محررین تلگرافخانه مبارکه است

بوزارت جنگ اظهار میدارد که در خصوص قریه پیشنبور فیمابین مشارالیه

و محمود خان خواجوند تشخیص نوشته شده و قراردادی مقرر است که باید طرفین

بموجب نسختین و قرارداد با یکدیگر معامله و رفتار نموده و ذره تجاوز و تخطی

ننمایند و این اوقات مشارالیه بنای خودسری گذاشته و برخلاف شرایط مقرره

در قرارداد نامه رفتار میکند و نیز در قریه بوکمک که ملکی متصرفی صد ساله او است

و تاکنون هیچگونه معارضی نداشته است تصرفات جابرانه نموده و من غیر الحق

جبراً و عنفاً محصول برنج آن را ضبط کرده و برده است لهذا استشعار مینویسیم

که البته در هر دو فقره با نهایت دقت و بیطرفی رسیدگی کرده و در صورت

صدق محمود خان را از معامله بخلاف قرارداد در خصوص قریه پیشنبور ممنوع

و آنچه را هم که صدقاً از محصول قریه بوکمک برده مسترد داشته قدغن اکید نمایند

که بعدها بهیچوجه در مقام مزاحمت مشارالیه بر نیاید که آسوده مشغول خدمت خود

باشد زیاده مطلبی نیست حسن ابن یوسف

بخش سوم

استقرار مشروطیت دوم

پس از آنکه محمد ولی‌خان سپهدار بنا به مصلحت شخصی از صف استبداد جدا گردید، روز دهم رمضان سال ۱۳۲۶ هـ. ق از تبریز عازم تنکابن شد و چندی بعد یکی از سرداران استبداد بنام علی‌خان ارشدالدوله مشهور به «علی کاردی» عازم سرکوبی قیام آزادیخواهان آذربایجان شد. حق را بگوییم محمد ولی‌خان سپهدار تنکابنی مشروطه خواه نبود ولی چرخش مجدد او به سوی مشروطه خواهان پایگاه آنان را محکم و نیروی ضد استبداد را قدرت بخشید تا آنجا که وجود وی در صف مبارزان یکی از علل پیروزی مشروطه دوم بر استبداد بود و یا به تعبیر میرزا علی‌خان کجوری(سالار فاتح) یکی از سرداران مشروطه دوم:

«روی گرداندن سپهدار از استبداد در حقیقت اردوی دولت را شکست».[1]

طبق اقوال سپهدار پیش از خروج از آذربایجان شبی را با پسر و اطرافیان نزدیک که عموماً از اهالی ولایت محال ثلاث بودند به شور نشست و در پایان جملگی بر این عقیده بودند که سپهدار همراه نزدیکان خود که از تهران با وی آمده بودند مبادرت به ترک تبریز نماید. ولیکن امیر اسعد همراه تفنگداران خود چند روزی در اردوی دولتی مانده و تظاهر به جنگ با آزادیخواهان

---

۱. *یادداشت‌های تاریخی میرزا علی‌خان کجوری صفحه ۴۵*

آذربایجان کند و سپس در فرصتی مقتضی از آذربایجان خارج شود.* اما با توجه به یادداشت‌های تاریخی میرزا علی‌خان، امیر اسعد یک روز پس از خروج سپهدار از تبریز، از اردوی دولتی جدا و مبادرت به ترک آذربایجان کرد.[1] سپهدار روز هفدهم شوال وارد خرم‌آباد تنکابن شد و برای پیشرفت کار و جلب نظر مشروطه طلبان و آزادیخواهان اقدام به تاسیس مجلس شورا در تنکابن نمود و سپس علم مشروطه خواهی را علیه استبداد بلند کرد. به دنبال ورود سپهدار به تنکابن به مرور خوانین محال ثلاث همراه تفنگداران خود وارد خرم‌آباد شده و زیر علم مشروطه خواهی سپهدار جمع شدند. تجربه گذشته‌های نه چندان دور و حوادث و ماجراهایی که در دوره مشروطیت اول در ولایت تنکابن اتفاق افتاد، جملگی محک تجربه‌ای بود که توانست مالکان و صاحبان امتیازات اجتماعی را همچون کلافی در یکدیگر جمع تا صفوف خود را در برابر مشروطه خواهان واقعی که اکثراً از طبقه متوسط و کشاورزان بودند فشرده‌تر کنند و این بار عملاً کنترل نهضت را در دست گرفته و انقلابیون واقعی را وادار به گوشه گرفتن و در لاک انزوا فرو رفتن نمایند. سپهدار با مخابره تلگرافی به محمد علیشاه استعفای خود را از مشاغل دولتی و حمایت از مشروطه خواهان اعلام نمود. به دنبال این امر در ایالت مازندران، گیلان و ولایت استرآباد گروه کثیری از مشروطه خواهان علیه حکومت استبدادی دست به قیام زدند. مقارن این حرکت آزادیخواهان و مشروطه طلبان گیلان، سپهدار را به رشت دعوت کردند تا رسماً فرماندهی مشروطه خواهان گیلان و محال ثلاث را در دست گیرد. اولین نتیجه‌ای که از ورود سپهدار به تنکابن و تاسیس مجلس شورا در آن ولایت گرفته شد این بود که گروه زیادی از مخالفین رژیم، به سوی محال ثلاث سرازیر و در خرم‌آباد تنکابن به سپهدار ملحق شدند. نخستین فرد مهاجر، عاصم‌الملک خمسه‌ای بود که همراه بیست و پنج نفر تفنگدار سوار از زنجان وارد خرم‌آباد شد. بزودی گروهی از مخالفین رژیم از جمله سید حسن رشدیه، سید یعقوب انوار، رضاخان خلخالی (شجاع لشکر) و تعدادی از نمایندگان مجلس و آزادیخواهان و مشروطه طلبان از تهران به تنکابن آمدند. در اجتماع معترضین، سوای رجال محال ثلاث، از نماینده مجلس گرفته تا روحانی مخالف استبداد، از کارکنان عالیرتبه دولت و رجال نامی گرفته تا خوانین محال ثلاث و تفنگدارانشان از علی

---

*. *بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از پدرش میرزا حسین‌خان کلارستاقی(رودگر)*

۱. *یادداشت‌های تاریخی میرزا علی‌خان کجوری صفحه ۶۱*

کلارستاقی مجاهد* گرفته تا غلامحسین فدایی که همراه دو تن از یاران کریم دواتگر، مجتهد کجوری را مورد ترور قرار داده بودند دیده می‌شد.[1] فتح‌اله سلطان رودگر اهل کلارآباد رییس تفنگداران سررشته داری کل محال ثلاث، خان عمو خواجه‌وند شاهنامه خوان و تیرانداز نمره یک اهل پیشنبور تفنگدار مخصوص میرزا ولی‌اله‌خان رودگر و پهلوان علی بیک کجوری رابط مخصوص دربخانه با خوانین، جملگی در این اردو بودند با این تفاوت که در حرکت اول مشروطه خواهان محال ثلاث ابتکار عمل در دست نمایندگان واقعی مردم بود ولی اینبار ابتکار عمل به دست خوانین محال ثلاث افتاد. همان خاندانهای دیوانسالاری که در مبحث گذشته از آنان نام برده شد. ولی با وجود این، در صدد مقایسه با گروهها و کمیته‌های پنهانی و آشکار خارجی و داخلی مشروطه خواهان رشت که جمع اضداد بود این جمع از تشکل کاملاً ملی به وجود آمد. حق را بگوییم در دوره دوم مشروطه رهبران واقعی مشروطه خواه محال ثلاث از تعداد انگشتان دو دست تجاوز نمی‌کرد. از آن جمله بودند: میرزا محمد طاهر، میرزا محمدخان سرتیپ، ابوالفتح‌خان(فقیه)، میرزا حسین‌خان رودگر ناجی میرزا علی‌خان کجوری از چنگ مستبدین ساری، عبداله‌خان ضیغم‌الممالک(زهری)، عباس‌خان بهادر نظام(نیکویی)، میرزا نصراله‌خان لنگایی، حسین آقا تنکابنی (وکیل‌الرعایا)، میرزا جوادخان تنکابنی، میرزا محمودخان تنکابنی، میرزا محمد طاهرخان کجوری(منتظم دیوان)، علی اصغرخان کجوری(منتخب‌الممالک) و میرزا علی‌خان سرتیپ. در میان جمع محمدخان سرتیپ به افتادگی و شجاعت زبانزد خاص و عام بود. میرزا محمد طاهر شخصیتی شاخص، حکیم و جامع دانش کلاسیک به ویژه علم حکمت به شمار می‌رفت. میرزا حسین‌خان نیز مشروطه خواهی مترقی و با دنیای برون از مرز خاصه اروپا در ارتباط دایم بود تا آنجا که محل اخبار خارجی برای سپهدار و پسرانش به ویژه سردار اقتدار محسوب می‌شد. صفحه بعد تصویر نامه‌ای را نشان می‌دهد که سردار اقتدار به میرزا حسین‌خان نوشته و از او تقاضای گزارش جنگ بین دولت عثمانی با دول اروپایی را می‌نماید.** میرزا علی‌خان کجوری شخصیتی ممتاز و سیاستمداری محیل بود و در میان جمع به انسانی زیاده‌طلب

---

*. *همان شیخ علی اهل برار کوهستان که به دنبال فتوای آقا ملا محمد شریعتمدار نشتایی، مردم را علیه حکومت استبدادی امیر اسعد و دار و دسته وی شورانده بود.*

۱. *یادداشت‌های تاریخی میرزا علی‌خان صفحه ۵۱ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۵*

**. *اصل نامه نزد اینجانب می‌باشد.*

۲۴ تیر ۱۳۴۰
۱۸۹

۲۳ شهر ذی حجه

۱۳۳۰
نمره۱۸۶

فدایت شوم. کاغذ شما توسط پست دولتی واصل و از سلامتی حالات و گزارشات مستحضر و مسرور شدم و کاغذیکه توسط آقای میرزا سعداله‌خان سررشته دار جهت اینجانب نوشته بودید رسید و روز گذشته جواب آن کاغذ را توسط آقای میرزا سعداله‌خان با برات(یک کلمه نامفهوم) فرستاده شد و از اخباراتیکه نوشته بودید نهایت خوشوقت شدم و در باب جنگ دولت عثمانی با دول متحده باید طوری اقدام بکنید که همه وقت اینجانب اطلاعات جنگ مزبوره را داشته باشم و بی اطلاع نباشم و توسط هر پست منتظر رسیدن کاغذ از طرف شما خواهم بود. زیاده سلامتی شما را طالبم.

محل مهر سردار اقتدار

هو

جناب رودگر همه وقت از گزارشات و سلامتی حالات، بنده را مسرور بدارید سلامتی شما را طالبم. محل امضاء

و انحصارگر معروف، که در جای خود از آن سخن گفته خواهد شد. سایرین نیز هر یک به جهاتی در میان جمع معروف بودند. در نقطه مقابل این جمع باید از گروه مستبدین ضد مشروطه نام برد که معروفترین آنان عبارتند از: حسن‌خان امیر ممتاز* و برادرش امیر انتصار، فرج‌اله‌خان ساعدالممالک، میرزا آقاخان و میرزا محمودخان خلعتبری و علی‌خان اراکی منتصرالدوله** که بنا بر مصلحت زمان در ردیف مشروطه خواهان جای گرفت. این گروه به جز منتصرالدوله جملگی در اردویی که امیر اسعد برای سرکوبی مجاهدین آذربایجان به تبریز کشانده بود شرکت داشتند ولی پس از ورود به تنکابن از اطراف امیر پراکنده و گرد سپهدار جمع شدند چرا که سیاست ظاهری سپهدار در این تاریخ گرایش به مشروطه خواهان داشت و امیر اسعد از هواداران استبداد به شمار می‌رفت. سیاست همیشگی حکومتگران تنکابن و در تجزیه و تحلیل سیاسی همیشه موفق. در هر صورت نخستین اقدام دارالشورای تنکابن تاسیس مجمعی بنام «کمیته سری» بود که اعضاء آن از دوازده نفر به شرح زیر تشکیل می‌شد:

سید یعقوب انوار، اقتدارالسلطان، منتصرالدوله، الهیارخان، جوادخان، محمودخان، محمدخان سرتیپ، شجاع لشکر خلخالی، میرزا علی‌خان سرتیپ، میرزا فتح‌اله‌خان و میرزا ابراهیم (ضیغم‌السلطان).[1] از سخنان اغراق‌آمیز میرزا علی‌خان کجوری که می‌گفت: «این کمیته در کمال جدیت مواظب حرکات سپهدار بود...» که بگذریم، نخستین اقدام مهم و چشمگیر کمیته، کشاندن سپهدار به رشت می‌شد که در این صورت پایگاه مشروطه خواهان در این شهر محکم و بزودی شهر رشت به دست مشروطه خواهان می‌افتاد. مقارن این ایام «کمیته ستار» رشت ناصرالاسلام ندامانی را جهت مذاکره با سپهدار و کشاندن وی به رشت، به تنکابن فرستاد. از طرفی هم محمد ولی‌خان نیز چند تن از نزدیکان خود را به مازندران و استرآباد روانه کرد تا مگر سر و سرداران مازندرانی و استرآباد را وادار به قیام علیه حکومت استبداد کند. طبق اقوال، سپهدار برای انجام این ماموریت از وجود میرزا ولی‌اله‌خان سرهنگ (سررشته داری کل محال ثلاث و

---

*. *برادر زاده سپهدار که لقب دیگرش اقتدارالسلطان بود.*

**. *منتصرالدوله فرزندی بنام الهیارخان داشت که از مجاهدین و مشروطه خواهان واقعی بود الهیارخان در شجاعت و دلاوری همتا نداشت ولی سرانجام در یکی از جنگها مورد اصابت گلوله قرار گرفت و پس از چندی بر اثر همان تیر خوردگی درگذشت.*

۱. *یادداشت‌های میرزا علی‌خان کجوری صفحه* ۱۵۱

ولایت استرآباد) استفاده کرد. میرزا ولی‌الله‌خان همراه پسرش میرزا حسین‌خان و یکی از بستگانش بنام ابوالفتح‌خان معتضد لشکر (فقیه) مستوفی وزارت لشکر ابتدا به ساری و سپس به استرآباد رفت. در ساری ملاقات محرمانه‌ای بین سردار جلیل کلبادی و میرزا حسین‌خان در گرفت که نهایتاً به نتیجه مطلوبی نرسید. ولی ابوالفتح‌خان میرزا رییس تلگرافخانه استرآباد قول هرگونه همکاری را به میرزا حسین‌خان داد* در هر صورت ماموریت نزدیکان سپهدار در مازندران قرین به موفقیت نگردید و سپهدار هم از رفتن به گیلان طفره می‌رفت زیرا مقارن این ایام رشت آشفته بازار عجیب و غریبی بود و دروازه‌های بی در و پیکر آن به روی گروهی اجنبی که اصطلاحاً مجاهدین قفقازی نامیده می‌شد باز. این گروه از سه دسته مجاهدین ایرانی تبعه قفقاز، مجاهدین مسلمان قفقازیه و گرجیها که بعداً دسته‌ای از ارامنه مخالف رژیم روسیه به آنان پیوست، تشکیل می‌شد. در این میان تروریست‌های حرفه‌ای هم کم نبودند.** گروههای قفقازی در رشت به کمک آزادیخواهان و مشروطه طلبان به تاسیس چند کمیته انقلابی دست زدند که معروفترین آنها «کمیته ستار» بود که فعال‌ترین اعضاء آن عبارت بودند از: ولیکوف گرجی، یپرم ارمنی، عبدالحسین‌خان معزالسلطان، آقا گل، حاج حسین اسکندانی و میرزا محمد علی‌خان مغازه، علاوه بر این علی محمدخان تربیت، حسین‌خان کسمایی و میرزا کوچک‌خان هم با این کمیته در ارتباط بودند.[1] اینها همه را میرزا کریم‌خان رشتی(خان اکبر) و برادرش عبدالحسین‌خان معزالسلطان از ملاکین رشت که در این تاریخ بابنی اعمام خود فتح‌اله‌خان اکبر و سردار معتمد رشتی، در تضاد منافع بودند، باعث و بانی شدند. همان میرزا کریم‌خانی که رضاخان را به اردشیر جی معرفی و مدت بیست سال بر جان و مال و ناموس مردم حاکم کرد. و بعدها نیز ثابت شد که هیچیک از برادران اعتقادی به حکومت ملی همچون دو سردار دیگر (سپهدار تنکابنی و سردار اسعد بختیاری) نداشتند.*** و اما تنها حرکتی که در براندازی نظام کهنسال فئودالیسم دیده می‌شود

---

*. *بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از میرزا سعداله‌خان سررشته دار و مرتضی قلی‌خان خلعت‌بری*

**. *یکی از این تروریست‌ها گریگور ارمنی بود*

۱. *یادداشت‌های سپهسالار تنکابنی صفحه ۶۷*

***. *میرزا کریم‌خان سرانجام در زمره رجال دربار رضاخان قزاق درآمد و عبدالحسین‌خان معزالسلطان با آن همه بد و بیضا مشاور احسان بلشویک گردید و متعاقب رانده شدن بلشویک‌ها از ایران، به کشور شوروی پناهنده شد و در شهر بادکوبه سکونت اختیار کرد و در همان جا هم دیده از جهان فرو بست.*

حرکتی بود که در نهضت اول مشروطیت ایران از مشروطه خواهان واقعی چون شیخ محمد تنکابنی (شیخ کبیر) و سید صادق مجتهد در خرم‌آباد تنکابن سر زد که با صدور فتوایی، املاک سپهدار و فرزندانش را غصبی اعلام کردند که می‌باید به صاحبان اصلی آنان بر می‌گشت. ولیکن برادران خان اکبر در رده زمینداران بزرگ جا داشتند و از همه مهمتر به اصول مالکیت هم پایبند. و اما پس از به توپ بستن شدن مجلس شورای ملی، میرزا کریم‌خان و برادرش میرزا عبدالحسین‌خان معزالسلطان به عنوان سر سلسله جنبان نهضت جدید در گیلان مشهور شدند نخست این دو توسط آقا محمد وکیل‌التجار نماینده مجلس اول با سران مجاهدین قفقازی در بادکوبه ملاقات کردند سپس میرزا کریم‌خان به گرجستان رفت و در تفلیس داخل کمیته‌ای سری شد.[1] که اعضاء آنرا سوسیال دموکراتهای مسلمان و مسیحی انقلابی روسیه تشکیل می‌داد.[2] میرزا کریم‌خان در آن شهر گروهی مزدور استخدام و به مرور روانه رشت کرد. چندی بعد یپرم دروشاگیست هم همراه تعدادی ارامنه از آن سوی مرز رسیدند همان شخصی که از خیلی جهات نقطه نظرهای مشترکی با میرزا علی‌خان کجوری داشت و یا بهتر بگوییم میرزا علی‌خان او را می‌ستود و درباره‌اش گفته بود: «... بنظر من مجسمه‌ای از آهن بود و در شجاعت بی نظیر...»[3] ما از تعداد دقیق این قفقازیها که به ایران آمدند اطلاعی نداریم ولی به استناد نوشته میرزا علی‌خان آن جمع تعداد چهل تا پنجاه نفر بود که در خانه عبدالحسین‌خان به صورت مخفی بسر می‌بردند. در میان گرجیان همه رقم آدم دیده می‌شد از تروریست چهل ساله گرفته تا جوانک هفده ساله مزدور که فقط برای پول می‌جنگید.

این مطلب برای دسته یپرم هم مصداق عمل پیدا می‌کند که نمونه بارز آن قتل عام دهکده نکی یا نیکویه قزوین به دست گریش و پطرس ارمنی و سایر همدستان تروریست آنان است و یا غارت بخشی از شهر ساری توسط گریگور ارمنی تروریست می‌باشد[4] که میرزا علی‌خان کجوری هم کراراً در یادداشت‌های خود از آن ارمنی نام می‌برد و عجیب‌تر اینکه در یادداشت‌های خود از این گروه تروریست به عنوان مجاهد یاد می‌کند که البته جای ایراد است. به این دلیل که پس از مدتی

---

۱. *یادداشت‌های میرزا علی‌خان کجوری صفحه ۵۶*

۲. *فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران صفحه ۱۳۳ تالیف دکتر فریدون آدمیت*

۳. *یادداشت‌های میرزا علی‌خان کجوری صفحه ۶۸ و ۱۱۱*

۴. *یادداشت‌های میرزا علی‌خان کجوری صفحه ۶۸ و ۱۳۴*

توقف در رشت، این گروه اجنبی بلای جای مردم شد. «اهالی از مجاهدین قفقازی خسته شده می‌خواهند که آنها بروند.»[۱] علاوه بر این، دو تن از نخبگان سوسیال دموکرات روسیه، محمد امین رسول زاده از بادکوبه و سرگو اورژنیکیدزه انقلابی گرجی همکار لنین هم به گیلان آمدند.[۲] که به طور حتم نه برای کمک به انقلابیون، بلکه به این جهت که جو سیاسی روسیه برای فعالیت سیاسی آن دو باز نبود. با سر گرفتن انقلاب روسیه، سرگو ارژنیکیدزه کمیسر عالی قفقاز شد و مدتها در باکو بسر برد. سرگو پس از براه انداختن کودتای سرخ در گیلان، احسان بلشویک را در مقابل میرزا کوچک‌خان و انقلابیون راستین جنگل علم کرد[۳] و در نهایت باعث شکست قیام میرزا کوچک‌خان گردید. سرگو بعدها وزیر صنایع سنگین کشور تازه تاسیس شوروی شد. و اما نکته مهم اینکه: برای این گروههای به اصطلاح مجاهد و فدایی قفقازی هیچ فرقی نمی‌کرد که در کجا، چرا و علیه چه کسی می‌جنگند چنانکه بعدها در زمان حکومت دیکتاتوری رضاخان قزاق، سرهنگ کریگور ارمنی معاون سابق پیرم علیه قیامیون لرستان می‌جنگید و دست به کشتار الوار مبارز دراز کرده بود.[۴] بنابراین مشکل بتوان گفت، اصولاً این قبیل دستجات به اصطلاح مجاهد و فدایی، صاحب هدف و عقیده خاصی باشند. زیرا تجربه بارها عکس آنچه را که می‌گفتند ثابت کرد که این گروه مزدور فقط برای پول و چپاول به میدان می‌روند و لاغیر. و اما طبق اقوال اکثریت مردم گیلان و تنکابن به این قبیل دستجات ناشناخته تازه وارد که برخی از آنان قادر به تکلم زبان فارسی هم نبودند* به چشم مزدوران بیگانه نگاه می‌کردند ولی تنها توجیه قابل پسندی که از جانب همسلکان سیاسی آنان می‌شد اینکه: آزادیخواهان ایرانی و مجاهدین قفقازی اعم از فدایی، مجاهد، گرجی و ارمنی

---

۱. *یادداشتهای رابینو صفحه ۴۴*

۲. *فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران صفحه ۱۳۳*

۳. *بلشویک‌ها و نهضت جنگل تالیف مویسی پرستیس صفحه ۴۱ و ۵۶ و ۸۴ و ۸۹*

۴. *عملیات لرستان صفحه ۶۶کاوه بیات*

*. *چند تن از فداییان ارمنی و گرجی پس از ورود سپهدار به خرم‌آباد وارد تنکابن شدند ولی هیچیک قادر به تکلم زبان فارسی نبودند. در این میان یک نفر ارمنی بنام موسیس سمت مترجمی آنان را داشت که بعدها بازماندگان وی در بندر شهسوار ساکن و بنام خانوادگی آرتوش شهرت پیدا کردند. (به نقل از شادروان میرزا هادی‌خان کاویان‌پور (دبیر اکرم). دبیر اکرم از دوستان نزدیک پدر مولف بود و اینجانب کراراً افتخار پذیرایی از این مرد بزرگ و فهیم را در منزل پدری به عهده داشتم.*

دشمنان مشترک رژیم تزاری روسیه می‌باشند و فقط برای کمک به مشروطه خواهان ایران آمده‌اند. توجیه عوام پسندانه‌ای که بعدها سر و سردمداران این گروهها را یک سر و گردن از سر سرداران و مشروطه خواهان مومن بلندتر کرد و مدت مدیدی به دخالت خودسرانه در امور مملکت وا داشت و ترورهای خونینی به دست آنها انجام گرفت. از جمله در حمله ماه شعبان سال ۱۳۲۸ ه. ق که از طرف یپرم ارمنی برای خلع سلاح مجاهدین آذربایجانی ستارخان و باقرخان به پارک اتابک شد، نزدیک به سیصد تن مجاهد تبریزی و مردم بی‌گناه پایتخت به دست ارامنه تروریست به قتل رسیدند و وقاحت عمل به آنجا کشیده شد که یک نفر ارمنی بی نام و نشان، ستارخان سردار ملی را که در بستر بیماری خفته بود با ششلول مورد هدف قرار و مجروح کرد و چند تروریست دیگر باقرخان را دستگیر و به سختی مضروب نمودند. وقاحت عمل یپرم به آنجا رسید که سپهدار مستبد ولی مخالف گروه ارامنه تروریست، در یادداشتهای روزانه خود چنین می‌نویسد:

«... بختیاری و ارمنی شب بعد از تسلیم به باغ ریختند، توپ ماکزیم و تفنگ به قدر سیصد» «نفر که از مجاهدین و فاتحین و اصناف شهر بودند مقتول و شهید کردند و ملت مسلمان ایران را» «تا قیام قیامت لکه و بدنام کردند که فاتحین مشروطیت این قسم کشته و شهید و قتیل شدند...» «این دو نفر که روز ورودشان طاقهای نصرت برایشان بستند، کالسکه‌های سلطنتی برایشان بردند،» «چه احترامات سلطنتی در حق این دو نفر کردند و حالا به روز سیاه نشانده‌اند...»[1]

و یا چند قتل دیگری که به دستور حیدر عمو اوغلی تروریست قفقازی و با مشارکت سیاستمدار هفت خط، سید حسن تقی‌زاده انجام گرفت. از جمله ترورشدگان میرزا حسن‌خان امین‌الملک یکی از هواداران گروه اعتدالی مجلس بود که به دست تروریست‌های حیدر عمو اوغلی به قتل رسید و نظمیه یپرم ارمنی هم پرونده را ماست مالی و ماجرا را به دست فراموشی سپرد. به دنبال این قتل بود که آیت‌اله آخوند ملا محمدکاظم خراسانی مرجع تقلید شیعه حکم به اخراج تقی‌زاده از مجلس داد. هر چند اقدام اخیر آخوند خراسانی مایه دل ناخوشی برخی از رجال سیاسی و مجلسیان آن روز از جمله بختیاری‌ها شد، ولی باید بر این باور بود. «اگر بنا باشد آخوند ملا محمدکاظم خراسانی در شرایط بحرانی مملکت در جهت تقویت روند انقلاب مشروطه فتوی صادر کند بدون شک قادر به صدور فتوای اخیر هم خواهد بود که برای مصلحت سیاسی مملکت

---

۱. *یادداشت‌های سپهسالار تنکابنی صفحه ۷۱ و ۲۸۷*

صادر شد.» از این موضوع که بگذریم تروریست‌های قفقازی چندی بعد دست به جنایت دیگری زدند و در تاریخ هشتم ماه رجب سال ۱۳۲۸ هـ. ق، شب هنگام سید عبداله بهبهانی را به شهادت رساندند. اگر چه اقدام اخیر مدت مدیدی به صورت معما و کلاف سر در گمی در آمد و هر گروه، گروه مقابل را متهم به قتل می‌کرد، ولی با گذشت زمان و بالا رفتن پردهها، مسئولیت مستقیم حیدر عمو اوغلی و تقی‌زاده در این ماجرا محرز و مسلم گردید. همچنانکه قتل میرزا محمدخان تربیت و میرزا عبدالرزاق همدانی هم به دست مجاهدین عبدالحسین‌خان معزالسلطان قابل انکار نیست در هر صورت شمار مجاهدین قفقازی را تا زمان حمله به تهران سیصد نفر ذکر کرده‌اند. حال بر می‌گردیم به اصل مطلب و روزشماری گیلانیان برای ورود محمد ولی‌خان سپهدار به رشت. و اما مهمترین انگیزه و عاملی که سپهدار مستبد را به صف مشروطه خواهان در آورد، نخست حفظ امتیازات اجتماعی و املاک عریض و طویل بی پایانش بود که از شمال کشور به مرزهای کردستان کشیده می‌شد عامل دیگر تلگراف تهدیدآمیزی بود که روز یازدهم محرم سال ۱۳۲۷ هـ ق از طرف محمد علیشاه به سپهدار مخابره گردید. شاه ضمن اینکه محمد ولی‌خان سپهدار را شخصی نمک به حرام می‌خواند،* نامبرده را از کلیه مشاغل و مناصب دولتی خلع و املاک وسیع وی را خالصه اعلام کرد. متعاقب این امر سپهدار هم در پاسخ به شاه چیزی کم نگذارد و در پایان از موضع قدرت به شاه خاطر نشان نمود: کسی را یارای مداخله در املاکش نیست. از دیدگاه سیاسی، تلگراف تهدیدآمیز محمد علیشاه به سپهدار، خبط بزرگی محسوب می‌شد تا آنجا که شاه بزرگترین حامی و پایگاه سیاسی قدرتمند خود را در کشور از دست داد. چنانچه پاسخ تند سپهدار هم به شاه راهی جز رویارویی با محمد علیشاه برای سپهدار باقی نگذارد. هر چند به مشروطه اعتقادی نداشت. سپهدار می‌دانست چنانچه شاه در نبرد آغاز شده بین دولت و ملت، پیروز از میدان بدر آید، علاوه بر اینکه دارایی و املاک وی ضبط دیوان شاهی خواهد شد، گردنش را هم از دست خواهد داد. لذا برای سیاستمدار سرد و گرم چشیده‌ای چون محمد ولی‌خان سپهدار اعظم، تنها یک راه آنهم مبارزه با شاه باقی نماند. بنابراین سپهدار از این تاریخ فقط برای حفظ موقعیت خود، نه به خاطر مشروطه، در صدد سازش با شاه مستبد نبود اگر چه می‌گویند دو بار در پیشروی به

---

*. *در این مورد عبدالصمد میرزا برادر ناصرالدین شاه هم در کتاب سفرنامه خود چنین می‌نویسد: پسر حبیب‌اله‌خان تنکابنی که پدر بر پدر نوکر به نان و نمک شاه پرورش کرده بودند التفاتها دیده بودند نمک به حرام شدند.*

سوی پایتخت تعلل کرد و یکبار هم برای ترک مخاصمه با سردار اسعد بختیاری به غور نشست که این حرکت به مذاق تروریست‌های ارمنی و همپالکی‌های ایرانی آنان خوشایند نبود. سپهدار روز پانزدهم محرم سال ۱۳۲۷ هـ. ق همراه نزدیکان خود از خرم‌آباد به عمارت نارنجستان شهسوار رفت. در آنجا نشستی از سران طوایف تشکیل داد و وظایف هر کدام را در سفر دور و درازی که در پیش داشتند به آنان خاطر نشان ساخت. نخست میرزا محمدخان سرتیپ کلارستاقی را به فرماندهی تفنگداران محال ثلاث برگزید که مورد اعتراض میرزا علی‌خان کجوری زیاده طلب واقع شد که مقام فرماندهی را از آن خود می‌دانست. اعتراض میرزا علی‌خان در حالی صورت گرفت که نامبرده سوای ابراهیم سلطان و میرزا خلیل* و چند تن دیگر از کجوری‌ها کسی را همراه نداشت در حالیکه سران کلارستاق اعم از ایل و گیل هر یک گروه کثیری تفنگدار در اختیار داشتند. حال انتخاب میرزا محمدخان سرتیپ (فقیه) که در شجاعت دو سر و گردن از میرزا علی‌خان بالاتر بود، به چه علت مورد اعتراض وی قرار گرفت به درستی معلوم نیست ولیکن حرکت اخیر وی با واکنش جدی برخی سران از جمله نعمت‌اله‌خان سرتیپ خواجه‌وند، میرزا طاهر تنکابنی، میرزا نصراله‌خان لنکایی(خواجوی)، لطفعلی‌خان میار و میرزا حسین‌خان و سعداله‌خان سررشته دار (رودگر) واقع شد تا آنجا که پس از مشاجره تند و تیزی که بین اشخاص مذکور و میرزا علی‌خان کجوری در گرفت، میرزا محمد طاهر و میرزا سعداله‌خان مبادرت به ترک مجلس کردند ولی میرزا حسن‌خان امیر ممتاز مانع خروج آنان گردید. طبق اقوال،** در پایان بگو و مگو میرزا نصراله‌خان لنگایی و نعمت‌اله‌خان سرتیپ، میرزا علی‌خان را مورد اعتراض قرار و خطاب به نامبرده چنین می‌گویند: «چنانچه حضرت آقا بیش از پنج تفنگدار در اختیار داشته باشند در آن صورت جمع به فرماندهی شما رضایت خواهد داد. ولی فعلاً با داشتن چند نفر تفنگدار، حکم سپهسالار بی لشکر را دارید.» خبر واکنش میرزا علی‌خان کجوری نسبت به انتخاب اخیر، طبق معمول همراه با سایر اخبار مهم در سراسر منطقه شایع گردید و بهانه‌ای هم به دست مخالفین میرزا علی‌خان و لطیفه سرایان محلی داد تا آنجا که چندین رباعی در طعنه به سپهسالار بی لشکر سروده شد که مدتها ورد زبان اهالی کلارستاق و کجور، در مزاح با یکدیگر بود.

---

*. *شخص اخیر را نباید به اشتباه، میرزا خلیل‌خان شجاع‌السلطان کجوری تصور کرد*

**. *بنا به اظهار والد مولف به نقل از میرزا عبدالعلی‌خان معتضدالسلطان(فقیه) یکی از سرکردگان جناح مسلح مشروطه خواهان کلارستاق*

میرزا علی‌خان چشمک زَنه　　سلطان ابراهیم دِمْبِکْ زَنه
میرزا خلیل ساجه‌کش　　اسب مغون جِفتگْ زَنِه

وقتی میرزا علی‌خان چشمک می‌زند سلطان ابراهیم طبل را به صدا در می‌آورد و آنگاه میرزا خلیل جاروکش مانند اسب شروع به جفتک زدن می‌کند. معنای کلی این رباعی در شباهت‌سازی به شرح زیر تعریف گردید:

«سپهسالاری که قشونش از دو نفر تجاوز نمی‌کند، خود باید فرمان دهد(میرزا علی‌خان) و طبال طبل را به صدا آورد (ابراهیم سلطان) و تنها سرباز قشون (میرزا خلیل) از مقابل فرمانده و طبال، رژه رود.»

بدون شک میرزا علی‌خان کجوری واجد صفات یک فرمانده عالی بود ولی از حق نگذریم او سیاستمداری فرصت طلب و انحصارگری موقع شناس بود که در رسیدن به اهداف سیاسی به آسانی از این شاخ به آن شاخ می‌پرید. میرزا علی‌خان در نهضت مشروطه اول، هیچ نقش فعالی در میان مشروطه خواهان حقیقی نداشت و اگر هم داشت چندان چشمگیر نبود و تنها بعد از پیروزی انقلاب مشروطه بود که در شهر ساری به فعالیت سیاسی و فرهنگی پرداخت و چندی بعد نیز دستگیر شد ولی به کمک میرزا حسین‌خان کلارستاقی و سردار جلیل ساروی از حبس آزاد گردید و بنا به گفته خودش، برای پیشبرد مقاصد سیاسی به اردوی نظامی هواخواهان استبداد پیوست.[1] سپس به تنکابن رفت و با لطایف‌الحیل خود را به سپهدار نزدیک ساخت. در رشت از سپهدار فاصله گرفت و خود را به عبدالحسین‌خان معزالسلطان بست. چندی بعد به یپرم و مجاهدین قفقازی نزدیک شد و از هواخواهان یپرم و فداییان و دار و دسته تروریست او گردید. آنجا که زورش می‌چربید دست بزن و بگیر داشت ولی زمانیکه از قدرت می‌افتاد و در تنگنا قرار می‌گرفت. بنا به گفته خودش، «مجبور بود ساکت بماند»[2] چرا؟ معلوم نیست. از حق نگذریم سربازی شجاع و متهور بود و سهمکی در کشاندن اردوی شمال به تهران داشت و پس از فتح تهران ملقب به سالار فاتح شد. در هر صورت سپهدار روز شانزدهم محرم به بندر انزلی رسید و لدی‌الورود خبر کشته شدن آقا بالاخان حاکم رشت به وی داده شد که توسط معزالسلطان و مجاهدین قفقازی به قتل رسیده بود،

---

۱. *یادداشتهای میرزا علی‌خان کجوری صفحه ۸*

۲. *یادداشتهای میرزا علی‌خان کجوری صفحه ۱۳۶*

آنهم در باغ مدیریه و زمانیکه در میهمانی میرزا محمودخان سردار همایون شرکت داشت.* قاتل شخصی تروریست بنام ولیکوف گرجی بود.[1] در حقیقت شهر رشت با یک کودتا سقوط کرد و از چنگ استبداد بدر آمد. در این کودتا ظاهراً پیرم هم نقشی داشت. روز بعد از ورود سپهدار به انزلی، مجاهدین محال ثلاث همزمان با ورود سپهدار به رشت، در بیرون شهر به سپهدار ملحق شدند. سپهدار پس از ورود به شهر مورد استقبال بی نظیر مردم اعم از مجاهدین، مشروطه طلبان، اعیان، کسبه و غیره قرار گرفت تا آنجا که مردم ورود او را به رشت قرین پیروزی به حساب و جملگی سر به اطاعتش گذاردند، هر چند که او مستبد بود، ولی وجودش در میان هواداران مشروطه مغتنم شمرده می‌شد. حال تفصیل این ماجرا را از زبان میرزا علی‌خان بشنویم که از برآوردگان دست سپهدار بود ولی مخالف او.

«در حالیکه تمام مجاهدین و اعیان و کسبه از او استقبال نموده در راه صدای زنده باد یگانه» «سردار آزادیخواه بفلک بلند بود و همهٔ داعیان و کسبه جلو سینه گلی قرمز رنگ علامت» «رولوسیون داشتند و هر کس نشان ستار داشت به خود آویخت دستجات سپهدار نیز از راه» «خشکی وارد شهر شدند**... کمیسیون جنگ هم ترتیب دادند... و تمام کارهای نظامی در» «کمیسیون حل و عقد می‌شد...»

سپهدار در رشت رسماً به رهبری انقلاب منصوب شد. متعاقب این امر سیل تلگراف تبریک از سراسر کشور به رشت سرازیر گردید. از آن جمله تلگراف انجمن ایالتی تبریز، ستارخان، باقرخان، صمصام‌السلطنه بختیاری به نمایندگی مشروطه خواهان اصفهان و تلگراف انجمن

---

*. *باغ مدیریه متعلق به میرزا محمودخان سردار همایون پدر همسر مرتضی قلی‌خان سردار اقتدار (پسر دوم سپهدار) بود. سردار همایون علاوه بر خویشاوندی با سپهدار با خانواده خان اکبر نیز نسبت داشت. حال اگر باور کنیم که در نزاع باغ مدیریه احدی از ساکنین باغ و میزبانان آقابالاخان سردار، به قتل نرسید، دراین‌صورت بایدگفت: نقشه قتل آقابالاخان سردار افخم باکمک دارودسته سپهدار اتفاق افتاد و از پیش برنامه‌ریزی شده بود.*

۱. *یادداشتهای میرزا علی‌خان کجوری صفحه ۵۸*

**. *منظور تفنگداران محال ثلاث است که در پیشاپیش آنان سران طوایف کلارستاق، تنکابن و کجور از قبیل میرزا محمدخان سرتیپ، میرزا حسین‌خان کلارستاقی، علی‌خان منتصرالدوله، میرزا جوادخان تنکابنی حرکت می‌کردند ولی میرزا علی‌خان به علت داشتن خوی و خصلت انحصارطلبی کمتر به ذکر نام آنان پرداخته است.*

سعادت ایرانیان مشروطه خواه مقیم استانبول که تماماً حکایت از شادمانی مردم داشت. قیام سپهدار مستبد علیه حکومت استبدادی، قیام آزادیخواهان را در سایر نقاط ایران سرعت بخشید تا آنجا که موج اعتراضات مردم علیه استبداد سراسر کشور را فرا گرفت و این در حالی بود که ولایت محال ثلاث و ایالت گیلان شانه از زیر سلطه حکومت استبداد خارج و به دست مشروطه خواهان اداره می‌گردید و در حقیقت این دو شهر بودند که پیشتاز استقرار رژیم مشروطه در کشور شدند. مقارن این ایام جراید و شبنامه‌ها در وصف سپهدار به قلم فرسایی پرداخته و جریده نسیم شمال در صفحه اول روزنامه اشعاری در وصف سپهدار منتشر کرد که بیت اول آن از محبوبیت سپهدار در نزد عامه حکایت داشت:

شده گیلان دگر باره پر انوار　　ز یمن مقدم سعد سپهدار

در هر صورت با الحاق آزادیخواهان و مشروطه طلبان تنکابن و رشت به یکدیگر کمیته ستار و کمیته سری تنکابن اگر نه در ظاهر، ولی در باطن در ضدیت کامل با یکدیگر قرار گرفتند چه اینکه وجود فداییان قفقازی به خصوص مشتی ارامنه ناشناس مداخله‌گر در امور که میرزا علی‌خان هم خود را به آنان می‌بست برای سران مشروطه خواه محال ثلاث قابل تحمل نبود زیرا آنان خودسرانه به هر کاری که می‌خواستند دست می‌زدند که این امر برای مشروطه خواهان واقعی غیر قابل قبول بود. و اما چندی از اقامت مشروطه خواهان محال ثلاث در رشت نمی‌گذشت که میرزا محمد طاهر و میرزا سعداله‌خان سررشته دار، اولی بر اثر اختلاف سلیقه سیاسی و دومی در اثر اختلاف با میرزا علی‌خان کجوری رشت را ترک و به سوی کلارستاق رفتند. میرزا طاهر مدتی در کلارستاق بسر برد و سپس به تهران رفت و مخفیانه به اداره انجمن مشروطه طلبان محال ثلاث مشغول شد.* نکته دیگر اینکه: به دنبال قتل حاکم مستبد رشت به دست فداییان قفقازی، گروه تروریست‌های قفقازی منسجم‌تر گردید و از آن پس آشکارا به فعالیت سیاسی پرداخت پی‌آمد این امر انجمن به اصطلاح فداییان قفقازی مستقر در تهران هم بر فعالیت خود افزود و بزودی اقدام به پخش شبنامه‌ها و اعلامیه‌هایی در سطح شهر نمود. این انجمن در ارتباط مستقیم با شبکه تروریست حیدر عمو اوغلی قفقازی قرار داشت که دو سر و گردن از دیگر تروریست‌ها بلندتر بود. از نخستین تهدیدنامه‌ها باید از اعلانیه تهدید به قتل آیت‌اله حاج سید کاظم طباطبایی یزدی

*. بنا به اظهار والد مولف به نقل از میرزا محمد طاهر تنکابنی

نامبرد. هر چند متن این اعلانیه حکایت از انشای ضعیف نویسنده می‌کند ولی با فوت و فن مخصوصی که دلالت بر عوامفریبی نویسنده دارد، تنظیم گردیده است.*

سپهدار پس از ورود به رشت در منزل فتح‌اله‌خان اکبر(سردار منصور) سکونت اختیار نمود و آماده حرکت به تهران شد. با وجود آنکه سران و رهبران مشروطه خواه رشت سر و سروری سپهدار را پذیرفته بودند ولی باز در انتخاب روش سیاسی و نظامی و عملکرد بی‌رویه و خودسرانه فداییان قفقازی، بین سپهدار و معزالسلطان گهگاه کدورت پیش می‌آمد.[1] که در این میان تحریکات پس پرده میرزا علی‌خان کجوری هم بی‌تاثیر نبود. با حرکت انقلابیون تنکابن و گیلان، مشروطه دوم قوت گرفت و نیروی تازه با هدف مشخص (سوای اهداف مشروطه اول) و تازه شروع به کار نمود و انعکاس اخبار تنکابن و رشت در سراسر ایران پیچید به ویژه در تبریز باعث تضعیف روحیه قشون استبداد شد و متعاقب آن فشار نظامی به محاصره شدگان تبریز رو به افزایش گذارد ولی این امر بسیار زودگذر بود چرا که روز بیست و دوم ماه صفر، تلگراف مراجع تقلید در حمایت از محصور شدگان تبریز به رشت رسید که مضمون آن تلگراف به این شرح است.

«نجف ۲۲ صفر. توسط انجمن سعادت رشت. جناب اشرف سپهدار. جناب صمصام‌السلطنه» «اصفهان. تبریز محصور، حمایت فوری. دفاع عاجل بر هر مسلم واجب....»

«محمدکاظم خراسانی عبداله مازندرانی.»

مخابره این تلگراف و رسیدن آن به دست سپهدار، عزم وی را در حرکت به سوی تهران جزم و مجوزی برای حمله به پایتخت شد تا آنجا که مقدمه حمله به قزوین را فراهم کرد. و باز مقارن این ایام به دستور آخوند ملا محمدکاظم خراسانی، سید محمد مجتهد** برادر سید ابوالقاسم امام جمعه تهران، به منظور اشاعه و تقویت مشروطه، از عتبات عالیات به ایران آمد و از طرف مشروطه

---

*. *تصویر اعلانیه را آقای فضل‌اله کیا در اختیار اینجانب گذارده‌اند که در صفحه بعد به نظر خواهد رسید.*

۱. *یادداشت‌های سپهسالار تنکابنی صفحه ۷۱*

**. *سید محمد مردی آزاده و روشن فکر بود. در دوران حکومت سیاه رضاخان قزاق مفتی اعظم فلسطین، شیخ محمد آل کاشف‌الغطاء از مراجع تقلید شیعه و سید حسن صدر (با جناق شیخ فضل‌اله شهید) رییس مجلس سنای عراق به دعوت سید محمد به تهران آمدند و مدت یک ماه در خانه وی بسر بردند. منظور از این دعوت شالوده‌ریزی وحدت کشورهای اسلامی بود که از طرف مسلمانان جهان استقبال شد ولی با بی‌اعتنایی نوکر امپریالیزم انگلیس روبرو گردید و اساس آن در هم ریخت.*

اعلان شعبه فدائیان قفقاز

فاعتصموا بحبل الله جمیعاً
ولا تفرقوا

دست از غیب برون آید و کاری بکند

بر هر ذی حسی واضح است که معنی مشروطه بودن دولت ایران و فائده آن آزاد شدن شیعیان از زیر بار ظلم حکام مستبد خدانشناس
و ترقی این دولت اسلامی است که پشت شیعه قوی باو است جناب (حجة الاسلام آقا سید کاظم یزدی) قربة الی الله از طرف حامیان
عدالت و اسلام اعلامت میکنیم که دست از خود غرضی بردار بحجة عصر عجل الله فرجه خیالی بخطا داری عقلت را چاپلوسان اتباع ندزدند
حرف پسرت سید علی را مشنو والله بقدر یک خردل عقل و شعور ندارد این قدر تملق از یک نفر ترک چاپلوس بر خود غرض مگوی
از ولی عصر شرم کن این قدر یک مشت شیعیان آل محمد ص را زیر دست ظالمان مخواه مسلمین را زیر دست کفار مپسند
این قدر سعی در تخریب اساس اسلام و مسلمانی مکن هر ذی حسی میداند که اگر دو سال دیگر دولت ایران مثل سابق باشد
حکم ما حکم شیعیان هند و قفقاز است همه عبید روس و انگلیس خواهیم بود این همه عقلای ممالک عالم که بفواید مشروطه بودن
دول و لزوم آن اذعان دارند از تو و پسرت اعقلند (بالآخره) با کمال ادب اعلامت میکنیم که اگر دست از تخریب
اساس اسلام برنداری و برخلاف عدل پسندان طرف ظلم و استبداد را گیری بناموس دهر و ولی عصر عجل الله فرجه
قسم که بیک تیر شش لول تو را و سایر ظلم پسندان را اعدام خواهیم کرد گذشت ایامی که مردم را از بواطن خبر نبود

(پاینده باد علمای حقه و مروجین عدالت) (زنده باد حضرت حجة الاسلام خراسانی)

(استوار باد مجلس شورای ملی ایران)

اعلان شعبه فداییان قفقاز

فاعتصموا بحبل‌اله جمیعاً و لا تفرقوا

دستی از غیب برون آید و کاری بکند

بر هر ذی حسی واضح است که معنی مشروطه بودن دولت ایران و فایده آن آزاد شدن شیعیان از زیر بار ظلم حکام مستبد خدا نشناس و ترقی این دولت اسلامی است که پشت شیعه قوی باوست جناب (حجت‌الاسلام آقا سید کاظم یزدی)* قربة الی اله از طرف حامیان عدالت و اسلام اعلامت می‌کینم که دست از خود غرضی بر دار بحجت عصر عجل‌اله فرجه خیالی بخطا داری عقلت را چاپلوسان اتباع ندزدند حرف پسرت سید علی را مشنو واله بقدر یک خردل عقل و شعور ندارد این قدر تملق از یک دو نفر چاپلوس خود غرض مگوی از ولی عصر شرم کن این قدر یک مشت شیعیان آل محمد(ص) را زیر دست ظالمان مخواه مسلمین را زیر دست کفار مپسند این قدر سعی در تخریب اساس اسلام و مسلمانی مکن هر ذی حسی میداند که اگر دو سال دیگر دولت ایران مثل سابق باشد حکم ما حکم شیعیان هند و قفقاز است همه عبید روس و انگلیس خواهیم بود این همه عقلای ممالک عالم که بفواید مشروطه بودن دول و لزوم آن اذعان دارند از تو و پسرت اعقلند (بالاخره) با کمال ادب اعلامت می‌کنیم که اگر دست از تخریب اساس اسلام بر نداری و بر خلاف عقل پسندان طرف ظلم و استبداد راگیری بناموس دهر و ولی‌عصر عجل‌اله فرجه قسم که بیک تیر ششلول تو را و سایر ظلم پسندان را اعدام خواهیم کرد گذشت ایامی که مردم را از بواطن خبر نبود

(پاینده باد علمای حقه و مروجین عدالت)

(زنده باد حضرت حجت‌الاسلام خراسانی)

(استوار باد مجلس شورای ملی ایران)

*. آیت‌اله سید محمد کاظم یزدی هنگامیکه در جنگ بین‌الملل اول، کشور ایران به اشغال قشون متجاوز روسیه و انگلیس درآمد فتوای جهاد علیه اشغالگران بیگانه را در سرزمین‌های اسلامی صادر کرد تا آنجا که حد و حدود فتوای ایشان شامل جهاد علیه قوای اشغالگر ایتالیا در کشور افریقایی لیبی هم می‌شد.

خواهان مورد استقبال قرار گرفت.[۱] با حرکت مشروطه خواهان به قزوین نخستین برخورد بین پیش قراولان اردوی مشروطه با طرفداران استبداد در محلی بنام «یوزباشی چای» اتفاق افتاد که منجر به شکست طرفداران محمد علیشاه گردید. میرزا علیخان در یادداشتهای خود می‌نویسد: بعد از این جنگ به سوی قزوین رفتیم و نرسیده به محل «بالا بالا» هاک ارمنی مخبر روزنامه ارامنه نطق مفصلی به زبان ارمنی ایراد کرد که بزبان ترکی ترجمه شد. مضمونش تشویق و تشجیع در راه حریت و گرفتن مشروطیت به قیمت جان بود.[۲] حال در این میان هاک ارمنی چه صیغه‌ای بود؟ معلوم نشد. از طرف دیگر تکلیف فارسی زبانان اردوی مشروطه چه بود که معنای آن نطق را نفهمیدند؟ آنهم معلوم نشد. ولی همینقدر می‌دانیم که این گروه الگن می‌خواست به ایران و ایرانی مشروطه اعطاء کند. حق را گفته باشیم، اکثر این جماعت حکم مزدورانی را داشتند که برای پر کردن شکم خود به هر دری می‌زدند و تابع هیچ مرام و مسلکی نبودند و چه بسا برای چند شاهی پول سیاه آدم هم می‌کشتند. پیش از رسیدن این اردو به قزوین، جنگ سختی در قریه نکو یا نیکویه در گرفت که منجر به شکست دولتیان و قتل عام مردم دهکده به دست ارامنه شد.[۳] طبق اقوال پس از قتل عام ساکنین دهکده نیکویه به دست تروریست‌های قفقازی تفنگداران خواجه‌وند به دستور نعمت‌الله‌خان سرتیپ از جنگ با طوایف اکراد و الوار (غیاثوند، رشوند، نظامیوند چگینی و بهادیوند چگینی) سر باز زدند که این امر موجب اختلاف شدید بین میرزا علی‌خان کجوری و نعمت‌الله‌خان گردید که در نتیجه کار به زد و خورد بین دسته‌های طرفین منجر شد و موضوع با پا در میانی سپهدار فیصله پیدا کرد ولی نعمت‌الله‌خان سرتیپ همراه تفنگداران خود از طریق عمارلو و جنت رودبار به کلارستاق برگشت و از آن پس اختلاف بین خواجه‌وندها با میرزا علی‌خان کجوری

---

۱. *رجال عصر ناصری صفحه ۲۵۸ - چاپ نشر تاریخ ایران*

۲. *یادداشتهای میرزا علی‌خان کجوری صفحه ۷۱*

۳. *یادداشت‌های میرزا علی‌خان کجوری صفحه ۹۸ - در این جنگ یکصد و شصت و هشت نفر توسط مزدوران ارمنی مجروح و به قتل رسیدند. و به قول میرزا علی‌خان کجوری «هر کس بدستشان می‌رسید کارش را با گلوله می‌ساختند... و در واقع محشری بود.... اسب بیرم گلوله خورد موقعی رسیدم که بیرم می‌خواست سنگ بزرگی را بکلهٔ خودش بکوبد. من دستش را گرفتم...» بیرم می‌خواست خود را برای یک اسب بکشد ولی مسلماً در قتل عام کودکان قریه نکی که به دستور او صورت گرفت یک قطره اشک از چشمان او سرازیر نشد.*

بیش از گذشته بالا گرفت.* با تصرف قزوین و توقف در آن شهر که مصادف با صدور دستخط اعاده مشروطیت (چهاردهم ربیع‌الثانی سال ۱۳۲۷ هـ. ق) از طرف محمد علیشاه می‌شد. انجمن ایالتی تبریز روی خوش به آن فرمان نشان داد ولی فرماندهان اردوی تنکابن و گیلان از قبول آن سر باز زدند گرچه در بدو امر میرزا عبدالحسین معزالسلطان در رد یا قبول فرمان شاه مردد بود که این امر، از محتوی تلگراف نامبرده در پاسخ به تلگراف شاه پیداست.

«امروز دستخط تلگرافی از اعلیحضرت همایونی زیارت شد ولی معین نشده بود که همان» «قانونی اساسی که حجج‌الاسلام تصدیق کرده و اعلیحضرت به صحه مبارک موشح فرمودند،» «همانست یا خیر مستدعی می‌باشم که دستخط مبارک شرف صدور یابد که پارلمان را فوری» «افتتاح فرموده و همان قوانین اساسی و انتخابات مجری شود.»[1]

و اما در مورد واکنش سپهدار به تلگراف شاه چند نقل قول از کتب و یادداشتهای مختلف در دست است. نخستین نقل قول منکر قبول فرمان شاه در اعاده مشروطیت از طرف سپهدار است که نویسنده در یادداشتهای خود چنین می‌نویسد:

«به همه شهرها اعلان مشروطه داده شد که وکیل منتخب نمایند. لیکن سپهدار قبول این» «مشروطه را نکرده بود... از تهران تلگراف آمده بود که به سپهدار اطلاع بدهید که من قانون» «اساسی و مجلس را به ملت دادم؛ این دعوا باز برای چیست؟ این بی قانونی را موقوف نمایید.»[2]

نقل و قول دوم از نویسنده کتاب سپهسالار تنکابنی است که مدعی استقبال سپهدار از فرمان محمد علیشاه می‌باشد[3] و اما نقل و قول سوم از میرزا علی‌خان کجوری یکی از سردسته‌های اردوی شمال است که عقیده داشت سپهدار در صدد کنار آمدن با شاه بود.

---

*. *بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از پدرش میرزا حسین‌خان کلارستاقی(رودگر). سالار فاتح در یادداشت‌های خود هیچ اشاره‌ای به موضوع خودداری طایفه خواجه‌وند از جنگ با طایفه کرد و لر دشت قزوین نکرده ولی تنها مدرک کتبی و شاهد این مطلب نامه‌ایست که بعدها میرزا سعداله‌خان سررشته دار به برادر خود میرزا حسین‌خان رودگر نوشته و در چند سطور نامه از ماجرای اخیر بسیار سرپوشیده یاد می‌کند. تصویر آن نامه در صفحات بعد در مبحث مربوط به جنگ ولی‌آباد تنکابن به نظر خواهد رسید.*

۱. *نگاه کنید به کتاب تاریخ هجده ساله آذربایجان جلد دوم صفحه ۴۰*

۲. *یادداشت‌های حاج محمد تقی جورابچی صفحه ۴۹ به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان*

۳. *سپهسالار تنکابنی صفحه ۸۴*

«... تبریز خود را بواسطهٔ سبقت در رولوسیون در محل رفیعی نهاده خصوصاً حالا که» «تقی‌زاده هم آنجاست و تقریباً بجای پارلمان کار می‌کند. در این موقع که شاه اعادهٔ مشروطیت و» «انعقاد مجلس را دستخط کرده است(۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷) .... تلگرافات تبریز با تقی‌زاده مبنی بر» «این بود، حالا که شاه مشروطه داده است قشون ملی فاتح قزوین بسمت تهران تجاوز ننمایند» «مبادا روسها قزوین و تهران را اشغال کنند. گر چه این فکر مطابق میل باطنی و ظاهر ی سپهدار» **«بود اما رؤسای اردو به این امر رضا نداده، متفقاً فتح تهران و خلع محمد علیشاه را می‌خواستند...»**[1]

اینهم یک نظر دیگر بود. البته بدون توجه به اقتضاء زمان و سیاست. و اما در این میان تبانی شاه و میرزا رضاخان ارفع‌الدوله* ماجرایی شنیدنیست. متن نامه‌ای به خط بسیار زشت و مملو از اغلاط املایی از میرزا رضاخان ارفع در دست است که محتوی آن بیانگر این مطلب است که پس از تضعیف موقعیت سیاسی محمد علیشاه، نامبرده دست به سوی ارفع دراز و او را مامور صلح بین ملت و دولت می‌کند. ارفع‌الدوله هم به سهم خود تلگرافی به آیات عظام خراسانی و مازندرانی به نجف مخابره و ماموریت خود را مبنی بر آشتی دادن بین دولت و ملت به آقایان اعلام می‌کند و در پایان اجازه انجام کار را می‌خواهد. گرچه از دنباله کار و اقدامات بعدی ارفع اطلاعی در دست نیست ولی بی تردید آن تلگراف با توجه به سوابق سیاسی نامبرده بدون پاسخ ماند.**

---

۱. یادداشت‌های میرزا علی‌خان کجوری صفحه ۷۹

*. پسر حسن آقا صراف. همان وزیر مختار ایران در روسیه که دلال قرضه کمرشکن ۲۲ میلیون منانی در سال ۱۳۱۷ هـ. ق برای مسافرت مظفرالدین شاه به اروپا بود و در پایان کار موفق به دریافت چندین هزار تومان پاداش از شاه نائل آمد.

**. تصویر نامه را آقای فضل‌اله کیا در اختیار اینجانب گذارده‌اند.

نجف. محضر انور حجج اسلام آقای خراسانی و مازندرانی مد ظلها
در این موقع که باغوای خائنین خونریزیها. ایران دچار مخاطرات خطیر است محض حفظ استقلال ایران و سد ابواب مداخله اجانب از جانب سنی‌الجوانب اعلیحضرت اقدس مامورم که صلح مابین دولت و ملت را خواستار و باین خدمت افتخار نمایم.* خاطر ملوکانه و افکار عامه بتوجه اوامر مطاع است ترتیبات و ضوابط را معین فرمایید. اطاعت خواهد شد.
رضا ارفع‌الدوله

ارفع در زمان ارائه این پیشنهاد، سفیر ایران در دربار سلطان عبدالحمید امپراتور عثمانی بود همان سلطانی که دستش تا مرفق به خون صدها هزار نفر از مسلمین و مسیحیان آلوده می‌باشد. و یحتمل در اقدام اخیر ارفع، سلطان هم در ماجرا دخالت و نقشی داشت چه اینکه عبدالحمید عثمانی قلباً حاضر نبود در همسایگی وی کشور صاحب مجلس وجود داشته باشد.

در هر صورت فرماندهان اردوی تنکابن و رشت علناً نظر انجمن ایالتی تبریز را رد کردند و جملگی بر فتح تهران و خلع محمد علیشاه از سلطنت پا فشردند و این نظر تنها از اردوی مشروطه طلبان شمال و مشروطه خواهان واقعی که در این زمان ماهیت انقلابی داشتند برخاست حتی اردوی مشروطه خواهان بختیاری نیز که نسبت به اردوی نامتجانس شمال یکدست‌تر بود، قصد پیشروی از اصفهان به سوی تهران را نداشت و رأی جملگی بر آن بود: حالا که شاه مشروطه را اعاده نموده هر کس در هر جا که بوده باید همانجا باشد. در این صورت باید گفت: فکر تسخیر پایتخت و خلع محمد علیشاه از سلطنت، تنها از تفکرات سیاسی مجاهدین و مشروطه طلبان

---

*. *تبانی محمد علیشاه و رضا ارفع انسان را به یاد تلاش مذبوحانه‌ای می‌اندازد که در آخرین ماههای حکومت محمد رضا پهلوی از طرف علی امینی، شاپور بختیار و سید جلال سادات تهرانی برای ادامه حکومت شاه مخلوع صورت گرفت. امینی ادعا می‌کرد بین حکومت و روحانیون صلح و صفا برقرار خواهد کرد و شاپور بختیار مدعی بود که حاضر است در هر جا که امام وی را بپذیرد به مذاکره خواهد نشست و اما سید جلال سادات تهرانی رییس شورایعالی سلطنت برای مذاکره با رهبر کبیر انقلاب رهسپار پاریس گردید ولی پذیرفتن وی به حضور امام منوط به اعلام غیرقانونی بودن سلطنت گردید و به این ترتیب به حضور امام پذیرفته شد و پیش از آنکه مذاکره‌ای صورت گیرد کارنامه سیاه نیم قرن حکومت غاصبانه رضاخان قزاق و پسرش در زباله‌دان تاریخ مدفون گردید.*

واقعی تنکابن و رشت تراوش نمود که در این میان سهم انقلابیون ولایت محال ثلاث اگر از سهم انقلابیون حقیقی گیلان بیشتر نباشد، از آنان کمتر نیست. و اما عواملی که بر سرعت عمل مجاهدین در رفتن به تهران اثر گذارد نخست، همان تلگرافی بود که از جانب آخوند خراسانی به سپهدار مخابره گردید و دیگر، تماس‌های تلگرافی بین ولی‌خان سپهدار با علیقلی‌خان سردار اسعد بختیاری می‌شد که از آمدن به پایتخت مردد بود ولی سرانجام حرکت بختیاریها از اصفهان به قم برای کمک به مشروطه خواهان شمال حرکت سپهدار را در رفتن به تهران سرعت بخشید. ابتدا قرار بر این گرفت، کل اردوی شمال در محل ینگی امام قزوین گرد آمده و سپس عازم پایتخت شوند. لیکن پیش از حرکت اردو، سفارت روس آخرین تلاش خود را برای متوقف کردن مشروطه خواهان به کار گرفت و ضمن دادن اتمام حجت به سپهدار، نامبرده را از حمله به تهران برحذر داشت که مفاد آن نامه و پاسخ سپهدار به سفارت روس به شرح زیر است:

«جناب اشرف آقای سپهدار. حسب‌الامر دولت بهیه امپراطوری روس به آن جناب اعلام» «می‌شود که باید به فوریت با معدودی از همراهان خودتان به تهران حرکت و از خیال حمله صرف» «نظر کنید و پس از ورود به منزل جناب سعدالدوله* بروید. در این صورت شئونات و اموال و» «اتباع شما مصون و مورد ضمانت دولت بهیه امپراطوریست** والا اگر بطور حمله به اتفاق» «مجاهدین بخواهید به تهران حرکت کنید دولت بهیه امپراتوری قویاً جلوگیری خواهد کرد.»

و اما پاسخ سپهدار.

«چون ما شیعیان مجبور به اطاعت از امر علمای اعلام و حجج‌الاسلام هستیم و نظر باینکه» «آیت‌الهین و حجج‌الاسلام آقایان ملا عبداله مازندرانی و آخوند ملا کاظم خراسانی حکم» «گرفتن مشروطیت را صادر فرمودند اینجانب به وظیفه ملی و مذهبی خود قیام و در رأس» «مجاهدین غیور خود بحمداله فاتحانه به قزوین ورود نمودم از اینجا هم به عون‌اله تعالی به طرف» «تهران خواهم رفت. من به وظیفهٔ ملی خویش قیام نموده و خواهم نمود. دولت امپراطوری هم»

---

*. *میرزا جوادخان سعدالدوله، مقارن این ایام صدر اعظم محمد علیشاه بود*

**. *سپهدار چندین ماه پیش به دستور محمد علیشاه از تمام مناصب و شئونات دولتی خلع شده بود بدون آنکه سفارت روس هیچگونه عکس‌العملی از خود نشان داده باشد. ولی در شرایط موجود، تلاش دولت روسیه در ممانعت از پیشروی مجاهدین به سوی تهران، فقط در ارتباط مستقیم با قرارداد ۱۹۰۷ مبنی بر تقسیم ایران بین روسیه و انگلیس می‌شد.*

«قادر است به وظیفه خود رفتار کند.»

مشابه تماس اخیر، با سردار اسعد بختیاری هم گرفته شد ولی سردار اسعد طی تلگرافی از قم به سپهدار اطلاع داده بود: سواران بختیاری خواهند آمد و تماماً تحت فرمان سپهدار خواهند بود. گر چه این گونه تعارفات سیاسی به حقیقت نزدیک نیست، ولی کاربرد آن در مقاطع حساس می‌تواند حکم یک بلوف سیاسی ارزشمند را داشته باشد که سرداران مشروطه دوم از این قبیل شگرد غافل نبودند. و اما اولین دسته‌ای که به محل ینگی امام وارد شد دسته تنکابنی‌های تحت فرمان علی‌خان منتصرالدوله بود. و سپس تمام روسای اردوی تنکابن و رشت و دستجات نظامی و محمد ولی‌خان تنکابنی فرمانده کل اردوی شمال در ینگی امام گرد آمدند.[1] در شاه‌آباد نخستین شکست به دسته‌ای از اردوی مشروطه طلبان وارد آمد که سپهدار مسئول آن شکست را پیرم می‌دانست. در قره تپه ملاقاتی بین سپهدار و سردار اسعد دست داد و در بادامک جنگ سختی بین قوای دولت و مجاهدین در گرفت که سرانجام به شکست دولتیان انجامید ولی چون راه ورود به تهران، توسط قشون استبداد سد شده بود، مجاهدین محال ثلاث تصمیم گرفتند از بیراهه به سوی پایتخت حرکت کنند. طبق اقوال در نشستی که در چادر سپهدار انجام گرفت میرزا محمدخان سرتیپ و میرزا حسین‌خان کلارستاقی پیشنهاد می‌کنند چون قشون دولتی در مقابل ما قرار دارد بهتر آنست که سم اسبان را با نمد پوشانده و شب هنگام از سمت شمال اردوی دولتی گذشته و بی سر و صدا خود را به تهران رسانیم. این پیشنهاد مورد قبول سپهدار و سردار اسعد قرار گرفت و اردوی شمال و جنوب به دروازه‌های تهران نزدیک شد. اولین دسته‌ای که وارد تهران گردید دسته‌ای از مجاهدین اردوی ولایت محال ثلاث، شامل علی‌خان متصرالدوله، میرزا محمدخان سرتیپ، میرزا حسین‌خان کلارستاقی(رودگر)، میرزا ابراهیم ضیغم‌السلطان و عباس‌خان بهادر نظام و علی کلارستاقی مجاهد و غیره بود که از دروازه یوسف‌آباد گذشته وارد پایتخت شدند* و آنگاه دستجات مختلف اردوی شمال و جنوب وارد تهران گردید. آنروز، صبح سه‌شنبه بیست و چهارم جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۷ هـ. ق بود. و سپهدار نیز در خاطرات خود چنین می‌نویسد:

---

۱. *یادداشت‌های میرزا علی‌خان کجوری صفحه ۸۲*

*. *بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از ناصر قلی‌خان خلعت‌بری (سالار مفخم) و میرزا حسین‌خان کلارستاقی(رودگر)*

«نعوذباله از اعمال آنها در بدکاری و معصیت و مال مردم خوردن و در معرکه‌ها ترسیدن» «چنانچه وقتی وارد تهران شدم قدری از مجاهدین مثل منتصرالدوله و اهالی ولایت من بودند، با» «سواران بختیاری. باقی حضرات گیلانی‌ها الی چهارصد نفر مجاهد و توپخانه و قورخانه همگی» «عمداً شبانه مراجعت به علیشاه عوض نمودند. از بادامک بعد از سه روز که ما تهران را فتح کردیم» «و خاطر جمع شدند آمدند...»[1]

دو روز جنگ خیابانی پراکنده بین قوای استبداد و مشروطه طلبان در تهران ادامه داشت و سرانجام محمد علیشاه روز جمعه بیست و هفت جمادی‌الثانی همراه تعدادی از نزدیکان به سفارت روس در زرگنده پناهنده شد در حالیکه یک روز پیش از پناهندگی، از او تقاضای صلح کرده بودند.[2] با فتح تهران دوره استبداد صغیر بسر آمد و دوران مشروطیت دوم آغاز شد. مستبدین سابق برای حفظ امتیازات و شئونات اجتماعی لباس مشروطه بتن کرده و مشروطه خواهان واقعی را از میدان بدر کردند و به گونه‌ای دیگر وارد صحنه سیاست شدند تا آنجا که عین‌الدوله مستبد پس از مدتی به وزارت دولت مشروطه هم رسید. با روی کار آمدن مجدد رجال مستبد سابق، به مرور مشروطه خواهان واقعی از صحنه بدر شدند ولی ایکاش ما تمام اسامی مجاهدین اردوی محال ثلاث را که برای به کرسی نشاندن حق و حقیقت شمشیر به دست گرفته و خون خود را در راه حریت بر زمین ریختند، تا نهال آزادی را بارور کنند در دست داشتیم ولی افسوس تاریخ هم از آنان روی گردانید و نام آن دلاور مردان را به محاق فراموشی سپرد و میرزا علی‌خان کجوری زیاده طلب و انحصارگر هم تا آنجاکه توانست از ذکر اسامی مجاهدین محال ثلاث خودداری کرد و در صورت اجبار تنها به ذکر چند اسم و یا اشاره به «هم ولایتی» بودن اشخاص اکتفا می‌کرد ولی در نقطه مقابل تا آنجا که حافظه‌اش قد می‌داد از اسامی ارامنه و گرجیان آنسوی ارس، از قبیل والیکوف، ولیکوف، ساشا، مشای، گریش، پطرس، سرگیس، هایک، آبراهام، وارطان، گریکور، باقراف، گیراکوس و غیره که اکثراً به زبان فارسی هم آشنایی نداشتند یاد می‌کند. در هر صورت آنچه گفته و شنیده شد تعداد کمی از اسامی سران و چند تن افراد معمول شرکت کننده در اردوی محال ثلاث که همراه سپهدار در فتح تهران شرکت داشتند در دست است که به شرح زیر

---

۱. *یادداشت‌های سپهسالار تنکابنی* صفحه ۲۷۹

۲. *یادداشت‌های سپهسالار تنکابنی* صفحه ۱۰۹

مرقوم می‌گردد:

از تنکابن میرزا جوادخان و میرزا محمودخان گلیجانی(نیکنام)، حسن‌خان امیر ممتاز (خلعتبری)، علی‌خان اراکی(منتصرالدوله) و پسرش الهیارخان، فرج‌اله‌خان ساعدالممالک (خلعتبری)، آقا حسین وکیل‌الرعایا(وکیلی تنکابنی)، میرزا حسن‌خان اقتدارالسلطان و میرزا احمدخان تنکابنی. از لنگای تنکابن. عبداله‌خان ضیغم‌الممالک(خلعتبری)، عباس‌خان بهادر نظام (خلعتبری) که بعدها به زهری و نیکویی شهرت پیدا کردند. میرزا نصراله‌خان و میرزا حسین‌خان لنگایی(خواجوی) اولی به داشتن خط و ربطی زیبا بی نظیر بود و دومی در شجاعت سرآمد اقران.

از کلارستاق میرزا محمدخان سرتیپ فقیه، میرزا حسین‌خان رودگر، میرزا سعداله‌خان سررشته دار رودگر، میرزا محمد سلطان رودگر،* میرزا عبدالعلی‌خان سرهنگ معتضدالسلطان، میرزا شفیع‌خان فقیه، علی مجاهد کلارستاقی** لطفعلی‌خان میار (سالار مکرم)، فتح‌اله سلطان **رودگر، نعمت‌اله‌خان سرتیپ خواجه‌وند و صفی‌اله‌خان رودگر همراه با تعدادی از تفنگداران کلارستاقی.**

از کجور میرزا علی‌خان سرتیپ(دیوسالار)، ابراهیم‌خان ضیغم‌السلطان (دیوسالار)، ابوالقاسم‌خان کدیرسری، احمدخان کجوری (دیوسالار)و میرزا خلیل شرکت داشتند.*** و طبق اقوال نیز عده‌ای طلاب از کجور به عنوان جهاد با استبداد راهی تهران شدند که سوای نام دو تن از

---

*. *میرزا محمدخان فرزند سرتیپ میرزا عبداله‌خان کلارستاقی بود که از سال ۱۳۰۴ هـ. ق به بعد چندی در منصب مباشرت منطقه کلارستاق قرار داشت و چندی هم همراه محمد ولی‌خان نصرالسلطنه برای سرکوب تراکمه یاغی به استرآباد رفت و پس از پایان ماموریت به کلاردشت عزیمت نمود و در قریه پیشنبور ساکن شد. از سال ۱۳۱۱ هـ. ق طی حکمی از طرف علیقلی‌خان امیر اسعد مجدداً به منصب مباشری و ریاست ناحیه کلارستاق و کلاردشت رسید و تا پایان سال ۱۳۱۴ که محمد ولی‌خان نصرالسلطنه، سرتیپ میرزا محمدخان فقیه را به حکومت کلارستاق منصوب کرد در آن سمت باقی ماند. طبق اقوال در جنگ هرات و فتح آن شهر که در زمان ناصرالدین شاه رویداد شرکت کرد. نامبرده یکسال پس از استقرار مشروطه دوم در کلاردشت درگذشت. صفحه بعد تصویر حکم مباشرت نامبرده را نشان می‌دهد.*

**. *شیخ علی براری اهل برار کوهستان*

***. *بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از میرزا حسین‌خان کلارستاقی و مرتضی قلی‌خان خلعتبری*

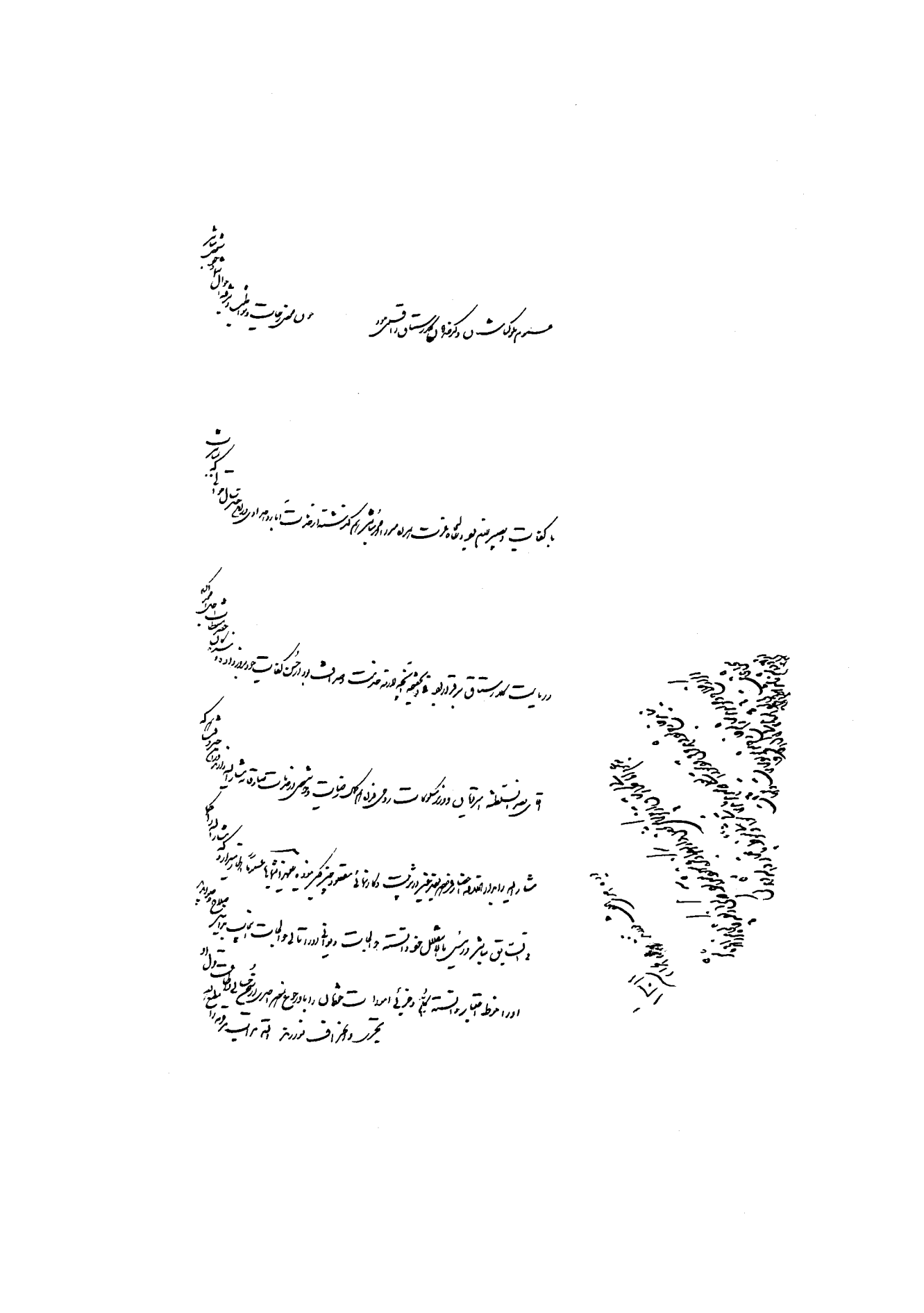

عموم بلوکباشیان و کدخدایان کلارستاق را قلمی میشود. چون محض رعایت و مواظبت و ترفیه احوال شما وجود شخص مباشر با کفایت و بصیر لازم بود عالیجاه عزت همراه میرزا محمد مباشر هم گذشته از خدمات آبا و اجدادی در این چند سال متوالی که بمباشرت و ریاست کلارستاق برقرار بود فی‌الحقیقه آنچه لازمه خدمت و صداقت بود از حسن کفایت خود بروز داده و بندگان حضرتمستطاب اجل امجد اکرم آقای نصرالسلطنه امیر تومان و وزیر مسکوکات روحی فداه هم کمال رضایت و خوشوقتی در خدمات صادقانه مشارالیه دارند در این خیر وقت هم که مشارالیه را بدارالخلافه احضار فرموده بودند غیر از ترتیب و کار نهایی مقصود چیز دیگر نبوده علیهذا بشماها عموماً اظهار میدارد که مشارالیه را کمافی‌السابق مباشر و رییس بالاستقلال خود دانسته حوالجات دیوانی او را تالی حوالجات اینجانب بدانید صلاح و صوابدید او را منوط اعتبار دانسته کلی و جزیی امورات خودتان را باو رجوع نموده احدی از سخن حالی و اطاعت قول او تجری و انحراف نورزند البته مراتب مرقومه را مطیع بوده احدی تخلف نورزند شهر محرم‌الحرام سنه ۱۳۱۱

و در حاشیه نامه مذکور به خط امیر اسعد چنین نوشته شده است:

به عموم اهالی کلارستاق از بلوکباشی تحصیل دار کدخدا و غیره مشهود میدارد که کسی از گفته عالیجاه میرزا محمد مباشر نباید خارج شود و هر حرفی و دستورالعملی که میدهد باید تمامی شنوایی و منوط باعتبار داشته و هر کس اگر از صلاح و صوابدید مشارالیه خارج شد مورد سیاسات و تنبیهات سخت اینجانب می‌شود البته باید تمامی کمال اطاعت را از او داشته باشندشهر محرم‌الحرام سنه ۱۳۱۱

محل مهر علیقلی‌خان امیر اسعد پشت صفحه

آنان به اسامی شیخ محمد نبی و شیخ تقی[1] بقیه اسامی به دست نیامد. آنچه مسلم است این گروه متعاقب صدور فتوای مراجع تقلید از نجف، به تهران رفتند. با پناهنده شدن شاه به سفارت روس، مجلس فوق‌العاده عالی به ریاست سردار اسعد بختیاری و سپهدار تنکابنی تشکیل شد. اعضاء مجلس متشکل از بیست و هشت نفر می‌گردید که تعدادی از نمایندگان سابق در آن عضویت داشتند از جمله میرزا محمد طاهر کلارستاقی که رأی به عزل محمد علیشاه از سلطنت داد. و اما ترکیب اعضاء نخستین کابینه تشکیلی مشروطه دوم یا کابینه بزرگ مالکان شمال و جنوب (سپهدار و سردار اسعد) بسیار تماشایی بود و سراسر عیب و ایراد.

۱ - حاج علیقلی‌خان سردار اسعد بختیاری بزرگترین زمیندار جنوب ایران - وزیر داخله

۲ - محمد ولی‌خان سپهدار تنکابنی بزرگترین زمیندار شمال ایران - وزیر جنگ

۳ - شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما بزرگترین زمیندار ایران و بین‌النهرین - وزیر عدلیه*

۴ - ابوالقاسم‌خان ناصرالملک قره‌گوزلو بزرگترین زمیندار غرب ایران - وزیر خارجه

۶ - مرتضی قلی‌خان صنیع‌الدوله هدایت - وزیر علوم و اوقاف

۵ - میرزا حسین‌خان مستوفی‌الممالک یکی از رجال ملی و خوشنام - وزیر مالیه

۷ - فتح‌اله‌خان اکبر (سردار منصور) بزرگترین زمیندار گیلان و اجاره دار گمرک و شیلات - وزیر پست و تلگراف

همان سردار منصوری که سه سال پیش با کمک صاحبان امتیاز شیلات دریای خزر، صیادان انزلی را از حق و حقوقشان محروم ساخته بود. این ذوات محترم که روزگاری در مبارزه علیه مشروطه از یکدیگر پیش می‌جستند اکنون در لباس مشروطه، وزیران قانون‌مدار رژیم مشروطه دوم به شمار می‌رفتند. راستی باید به این بی‌پروایی و پراشتهایی مردان مستبد دیروزی و مشروطه امروزی صد آفرین گفت چرا که زودتر از آنچه تصور می‌رفت مشروطه خواهان واقعی را از میدان بدر و مشاغل کلیدی مملکت را بین خود تقسیم کردند. پیرم رییس نظمیه شد. میرزا علی‌خان کجوری به لقب «سالار فاتح» مفتخر گردید** و سپس به حکومت ملایر و نهاوند و تویسرکان

---

۱. *یادداشت‌های میرزا علی‌خان کجوری صفحه ۹۴*

*. *همان فرمانفرمایی که تمام املاکش را از راه غصب به دست آورده بود و با کمال وقاحت در مجلس دوم گفته بود: «رعیت ما علم ندارد و معنی مشروطه را نمی‌داند...»*

**. *میرزا علی‌خان در یادداشت‌های خود می‌نویسد: «در قزوین بعد از کشته شدن قاسم آقای میرپنج که*

منصوب شد (ربیع‌الثانی سال ۱۳۲۸ هـ. ق) و در حقیقت از تهران دورش کردند. حاجی شیخ فضل‌اله کجوری که در آغاز مشروطه از پیشگامان نهضت بود، بعد از تنظیم قانون اساسی و متمم آن چون برخی از اصول دو قانون را مخالف احکام اسلام تشخیص داد به مرور از مشروطه خواهان جدا و پس از فتح تهران به اتهام طرفداری از مشروطه مشروعه، با توطئه و تبانی سردار اسعد و یپرم در دادگاه ویژه‌ای که زیر نظر یپرم و شیخ ابراهیم زنجانی تشکیل شده بود محاکمه و به سعایت یپرم قفقازی محکوم به اعدام گردید* (۱۳ رجب ۱۳۲۷ هـ. ق). و اما آنچه مسلم است شیخ، با وجود آنکه می‌دانست به دست مشتی بیگانه بی هویت تازه از راه رسیده به قتل خواهد رسید، توصیه برخی از نزدیکان را که عقیده داشتند شیخ به سفارت عثمانی پناه برد، نپذیرفت و باز با آنکه عده‌ای از طرفداران وی چند روز پیش از سقوط تهران تصمیم به خروجش از تهران گرفته بودند، تسلیم خواسته آنان نشد و همچنان در منزلش باقی ماند تا سرانجام به شهادت رسید. آنچه مسلم است قتل شیخ بدون نظر و اطلاع سران مشروطه به ویژه آیات عظام و برخی از سران مشروطه دوم و همچنین عضدالملک نایب‌السلطنه که از مریدان شیخ بود انجام گرفت. به دنبال شهادت شیخ فضل‌اله خانه مسکونی وی واقع در سنگلج مورد هجوم گروهی ناشناس قرار گرفت ولی بلافاصله خانوده شیخ زیر چتر حمایت مراجع تقلید در نجف و تهران قرار گرفتند تا آنجا که چند تلگراف متقابل در رابطه با موضوع بین مراجع شیعه ساکن نجف با مسئولین مملکت و روحانیون بزرگ از جمله سید جعفر صدرالعلماء در تهران راجع به مصونیت خانواده شیخ از تعرض

لـ لقب سالار فاتح داشت عموم رؤسای مجاهدین مرا باین اسم می‌خواندند. برای این اول فرمان عصر جدید درکمیسیون عالی با ذکر فتو حاتم باسم من نوشته شد.» پیشنهاد لقب سالار فاتح برای میرزا علی‌خان، ابتدا زا طرف سپهدار به علیرضاخان قاجار نایب‌السلطنه داده شد و سپس در مجلس مطرح گردید و میرزا علی‌خان ملقب به سالار فاتح گردید.

*. همزمان با محاکمه شیخ فضل‌اله، یپرم ملیت ایرانی نداشت. از طرف دیگر شیخ، مجتهدی اعلم بود و ابراهیم زنجانی شرعاً مجاز به محاکمه شیخ فضل‌اله نبود. چنانچه در طول محاکمه وقتی از او پرسیده شد: چرا شما مشروطه را قبول نگرده و مخالف آن بودید؟ شیخ در پاسخ گفت: من مجتهدی اعلم هستم و تشخیص این امر با من است. و یا وقتی به شیخ گفته شد: شما فردی مستبد و سایر آیات مشروطه خواه بودند شیخ در پاسخ گفت: نه من مستبد هستم و نه سید عبداله مشروطه خواه. سخنی بسیار با معنا. زیرا در آغاز نهضت اصولاً اسمی از مشروطه در میان نبود.

مخالفین رد و بدل گردید. مقارن این ایام آیات سید محمد و سید احمد طباطبایی تلگرافی به آیت‌اله خراسانی مخابره و اعزام شیخ ضیاءالدین را به ایران جهت سرپرستی امورات شیخ خواستار شدند. همزمان با اقدام اخیر روحانیون، محمد ولی‌خان سپهدار هم تقاضای عزیمت شیخ ضیاءالدین را به ایران از آیت‌اله ملا محمد کاظم خراسانی نمود که تصویر آن اسناد در صفحات بعد به نظر خواهد رسید.* گر چه تقاضای اخیر محمد ولی‌خان سپهدار را می‌توان سند برائت وی از مداخله در قتل شیخ به حساب آورد ولی نزدیکان شیخ فضل‌اله موضوع را به گونه‌ای دیگر تفسیر کرده‌اند.** و اما مجلس شورای ملی روز دوم ذیقعده سال ۱۳۲۷ هـ. ق با ماهیت ملی تشکیل و آغاز به کار کرد ولیکن بزودی دو دستگی پیش آمده بین گروه اعتدالی به رهبری سید عبداله بهبهانی و گروه دموکرات به ریاست سید حسن تقی‌زاده، منجر به شهادت شخصیتی چون بهبهانی و چند تن دیگر از رجال گردید که به دست تروریست‌های حیدر عمواوغلی و تقی‌زاده به قتل رسیدند. حق را بگوییم بی‌پروایی تروریست‌ها در ترور شخصیت‌های مذهبی و ملی به دنبال همان قتل بزرگی پیش آمد که با همکاری روحانی زنجانی و تروریست قفقازی صورت گرفت و از آن پس ترور به عنوان حربه‌ای قاطع در رسیدن به مقاصد سیاسی به دست مخالفین افتاد و تروریست‌های قفقازی هم ابزار دست رجال و کار بی‌پروایی آنان هم به جایی رسید که درب مجلس دوم در ماه ذیحجه سال ۱۳۲۹ هـ. ق برابر بهمن ماه ۱۲۹۰ش توسط یپرم قفل و مهر و موم شد و در سوم محرم سال ۱۳۳۰ هـ. ق منحل گردید.

حال می‌پردازیم به شرح احوال رجال ولایت تنکابن. همان ولایتی که آزادیخواهانش در استقرار دوباره مشروطه پیشتاز بر سایرین بودند. با افتادن قدرت به دست دار و دسته‌های سابق استبداد، میرزا محمد طاهر از چندین ماه بعد جنب و جوش کمتری از خود نشان می‌داد. محمدخان سرتیپ کلارستاقی نخستین سرداری که از دروازه یوسف‌آباد وارد تهران شد همراه عبدالعلی‌خان سرهنگ (معتضدالسلطان) به کلارستاق برگشتند. میرزا محمد سلطان رودگر به

---

*. *تصاویر اسناد را آقای فضل‌اله کیا در اختیار اینجانب قرار داده‌اند*

**. *بنا به اظهار آقای سید یحیی طباطبایی، پس از قتل شیخ، آیت‌اله سید احمد طباطبایی، شیخ ضیاءالدین را که ساکن نجف بود، از ماجرا آگاه و از نامبرده خواست تا به تهران آید. ولی شیخ ضیاءالدین ورود خود را به ایران، موکول به تقاضای سپهدار از آیت‌اله آخوند ملا محمدکاظم خراسانی دانست تا در صورت وقوع هرگونه حادثه برای ایشان، شخص سپهدار و دولت مستقیماً در برابر آخوند خراسانی مسئول باشند.*

۱۳۲۷
۳ شهر رمضان

طهران بقصر — جواب ۴۴

حضور مبارک حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آیت الله عظمی
فی الارضین آقای خراسانی مدظله تلگراف و اصله مراتب دعاگوئی
سابقه را تکمیل در اصلاح امور جمعیه مرحوم ثقة الاسلام نوری حسب الامر
همه قسم حاضر فعلاً راحت و مخدره محترمه اظهار تشکر مینماید صدر العلما

۱۳۲۷
۳ رمضان

تمام

از طهران به قم (ادارهٔ تلگرافی دولت علیهٔ ایران) صفحه .....

نمره	عدد کلمات	تاریخ اصل مطلب			اطلاعات
		روز	ساعت	دقیقه	
حوالت ۲۵					

حضور حضرت مستطاب حجة الاسلام و مسلمین آقای خراسانی مدظله تلگراف
مستقیماً عالی زیارت کمال تشکر و امتنان از اظهار آن مرحمت فوق العاده
حاصل گردید انا اشکو بثی و حزنی الی الله صبیه مرحوم حجة الاسلام

بتاریخ ۲	شهر شوال	ساعت	دقیقه	ثانیه	نیل سنهٔ ۱۳۲۷

تصدیق

حضور مبارک حضرت آیة الله آقای خراسانی چون اهدای عیادت

مرحوم شیخ معوق است مستدعی است مرحمت فرموده جناب آقا ضیاء الدین

را روانه طهران فرمایند محمد [illegible]

حضور مبارک حضرت مستطاب آیة الله آقای خراسانی

دام ظله العالی بر حسب لزوم استدعا میکنم که جناب مستطاب

آقا ضیاء الدین را محترما روانه طهران فرمایند رحمة الحسینی الطباطبائی

قصر نیرن

کلاردشت رفت و یکسال بعد دار فانی را وداع گفت. لطفعلی‌خان سالار مکرم میار به محل سکونت خود برگشت و طبق اقوال ماهها از دیدار خویشان و نزدیکانش سر باز می‌زد.* علی مجاهد کلارستاقی و خان عمو پهلوان خواجه‌وند و فتح‌اله‌سلطان رودگر هر یک با کوله باری از غم و اندوه راه مراجعت به خانه و کاشانه را در پیش گرفتند اولی به قریه برار کوهستان رفت و دومی به پیشنبور کلاردشت و فتح‌اله سلطان رودگر هم به منطقه «چارز و نارنج بندبن کلارآباد» محل آباء و اجدادی خود برگشت و سر در لاک خود فرو برد. طلاب مجاهد کجور که سر به اطاعت از فرمان آیات نجف گذارده و برای ادای وظیفه شرعی رهسپار تهران شده بودند، هر گدام با مشقت و سختی، دست از پا درازتر به اوطان خود مراجعت کردند و سایرین نیز به همین ترتیب. و اما در این میان میرزا محمد حسین‌خان رودگر ابتدا در وزارت جنگ مشغول به کار گردید و با وجود آنکه یکی از نزدیکان سپهدار و مورد احترام وی بود شغلی فراخور حالش به وی داده نشد** شاید بدین لحاظ که روزگاری با همکاری میرزا محمد طاهر و تنی چند از اهالی تنکابن از جمله شیخ جعفر تنکابنی مخالف سپهدار، اقدام به تاسیس مجمعی بنام انجمن تنکابنی‌های مقیم تهران کرده بود که جلسات آن در منزل میرزا محمدطاهر و بعضاً در منزل خودش تشکیل می‌شد و این انجمن در بسیج مردم محال ثلاث علیه استبداد نقش بزرگی داشت و یا نزدیکی وی به سید هاشم تاجر قندی که سهمکی در مشروطیت اول داشت و چوب و فلک شدنش در تهران غوغا بپا کرد و بهانه‌ای به دست مردم و روحانیون داد تا علیه استبداد شاه و صدر اعظم بپا خیزند.***

دوران خدمت میرزا حسین‌خان در وزارت جنگ چندان به درازا نکشید زیرا آنچه از محتوای نامه سراسر شاکیانه وی به امیر جمشیدخان سردار کبیر پیداست در آنجا به بازی گرفته

---

*. *بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از عبدالعلی‌خان سرهنگ (معتضدالسلطان)*

**. *میرزا محمد حسین‌خان کلارستاقی (رودگر) و میرزا محمد طاهر و میرزا محمدخان سرتیپ کلارستاقی (فقیه) سه تن از آزادیخواهان و مشروطه طلبان دوره اول و دوم ولایت محال ثلاث بودند که هر یک نقش ارزنده‌ای در بسیج مجاهدین مشروطه طلب کلارستاق و کجور به عهده داشتند.*

***. *ضمانت نامه‌ای از میرزا حسین‌خان در دست است که به عنوان شخص مورد اعتماد سید هاشم تاجر قندی تعهد پرداخت قرض یکی از تجار را در صورت عدم پرداخت به عهده گرفته و میرزا طاهر نیز در مقام نماینده مجلس و روحانی مورد وثوق تاجر قندی امضاء میرزا حسین‌خان را مورد تایید قرار داده است. اصل ضمانت نامه در دست اینجانب است که تصویر آن در صفحه بعد به نظر خواهد رسید.*

نشد.* مدتی بعد به وزارت داخله رفت و سرانجام با سمت منشی باشی در وزارت پست و تلگراف مشغول به کار گردید و همچنان در حاشیه باقی ماند.

و اما در تنکابن، امیر اسعد مجدداً به قدرت رسید و برای مدتی آفت جان مشروطه خواهان واقعی به ویژه سردمداران مشروطه اول شد. شیخ جعفر به تهران رفت و شیخ کبیر همراه تنی چند از نزدیکان راهی کلاردشت گردید و مدتی نزد آقا شیخ محمد هادی(رودگر) بسر برد و چون سپهدار از کار کناره گرفت به تنکابن برگشت.** محمد ولی‌خان کناره‌گیری از صدارت را با خوشحالی تلقی کرد ولی مدعی یک میلیون تومان ضرر در راه کشاندن اردوی مشروطه طلبان از تنکابن و رشت به تهران بود.[1] راستی در صورت صحت، مبلغ ناچیزی را که سپهدار و همتای او از جیب رعایای محال ثلاث و بختیاری هزینه سفر جنگی کرده بودند، به احیای مجدد حکومت استبدادی آنان می‌ارزید. با کنار رفتن سپهدار، کابینه میرزا حسن مستوفی روی کار آمد و چندی بعد سران بختیاری با تکیه به دستجات مسلح خود و همکاری پیرم به خلع سلاح مجاهدین و مشروطه خواهان واقعی آذربایجان دست دراز، و در مدت کوتاهی مومن‌ترین افراد به انقلاب مشروطه را تخته قاپو و از میدان بدر کردند. ستارخان و باقرخان کسانی بودند که چراغ مشروطه در آذربایجان به دست آنان روشن شد و حال آن چراغ نورانی به دست مشتی تروریست قفقازی بی نام و نشان خاموش می‌گردید. در حقیقت ملت و دولت تیول مشتی فئودال و مزدوران آنان بود، اگر چه در صدارت دوم سپهدار اعظم چند اقدام مهم به نفع مردم انجام گرفته بود و آن اینکه عده‌ای ماجراجو که از پیش در لباس مجاهدین مشروطه درآمده بودند، دستگیر و تبعید شدند. از جمله تبعید شدگان یکی یار محمدخان کرمانشاهی و دیگری حیدر عمواوغلی تروریست، معروف به حیدر برقی یا حیدر بمب ساز بود که چندین سال بعد نقش بزرگی در بر هم زدن انقلاب جنگل بازی کرد. و اما ترکیب نمایندگان مجلس دوم و سوم در شباهت و دارا بودن امتیازات اجتماعی با نمایندگان دوره اول چندان فرقی نداشت ولی ترکیب کابینه‌های بعد از رژیم استبداد ترکیبی از کابینه‌های سابق بود. چنانچه مدت زمانی به درازا نکشید که عبدالمجید میرزا عین‌الدوله به وزارت داخله منصوب شد (شوال سال ۱۳۲۸) همان کسی، که هر دو دستانش تا مرفق به خون مجاهدین

---

*. *اصل نامه در دست اینجانب است که در صفحات بعد به نظر خواهد رسید.*

**. *به نقل از میرزا داودخان صفاری (رودگر)*

۱. *یادداشتهای سپهسالار تنکابنی صفحه ۱۴۰*

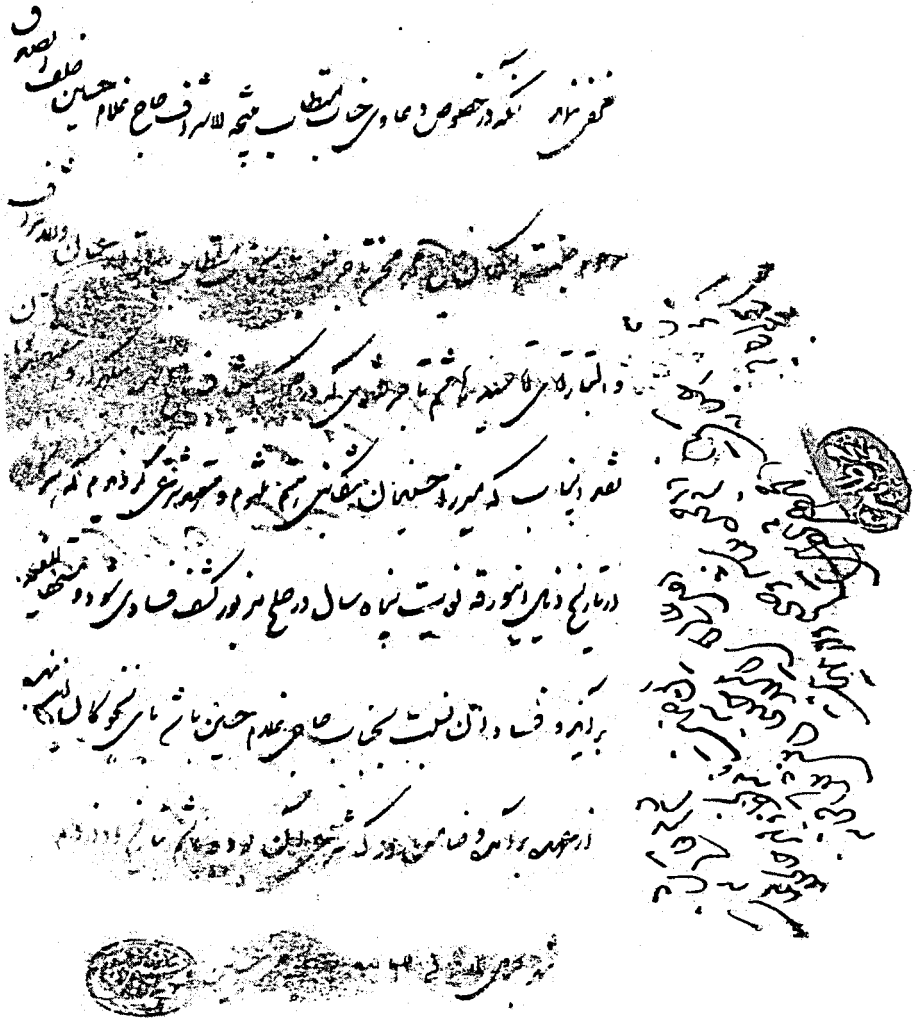

مـــخفی نـــماند آنکـــه در خـصوص دعـاوی مسـتطاب نتیجةالاشراف حاج غلامحسین خلف‌الصدق مرحوم جنت مکـان حاج محمد محسن تاجر نسبت بجناب مستطاب نتیجةالاعیان و الاشـــراف و التجار آقـای آقـاسید هـاشم قـندی کـه در محکمه استیناف صلح شده بـیکهزار و هـفتصد تـومان نـقد ایـنجانب کـه میرزا حسینخان تنکابنی هستم ملتزم و متعهد شرعی گردیدم که هر گاه از تاریخ ذیل اینورقه نوبت پنجاه سال در صلح مزبور کشف فسادی شود و مستحقاً للغیر برآید و فساد آن نسبت بجناب حاجی غلامحسین باشد بای نحو کان این بنده از عهده بر آمده و ضـــامن درک شـــرعی آن بـوده بـاشم بـتاریخ دوازدهـم شـهر جمادی‌الثانی(ناخوانا)

محل مهر محمد حسین

بسم‌اله الرحمن الرحیم

این ضمانت نامه بخط و مهر جنابجلالتماب اجل عالی آقای آقا میرزا حسینخان منشی تلگرافخانه دام مجده می‌باشد و صحیح و در نهایت اعتبار است

محمد طاهر الطبرسی محل مهر محمد طاهر

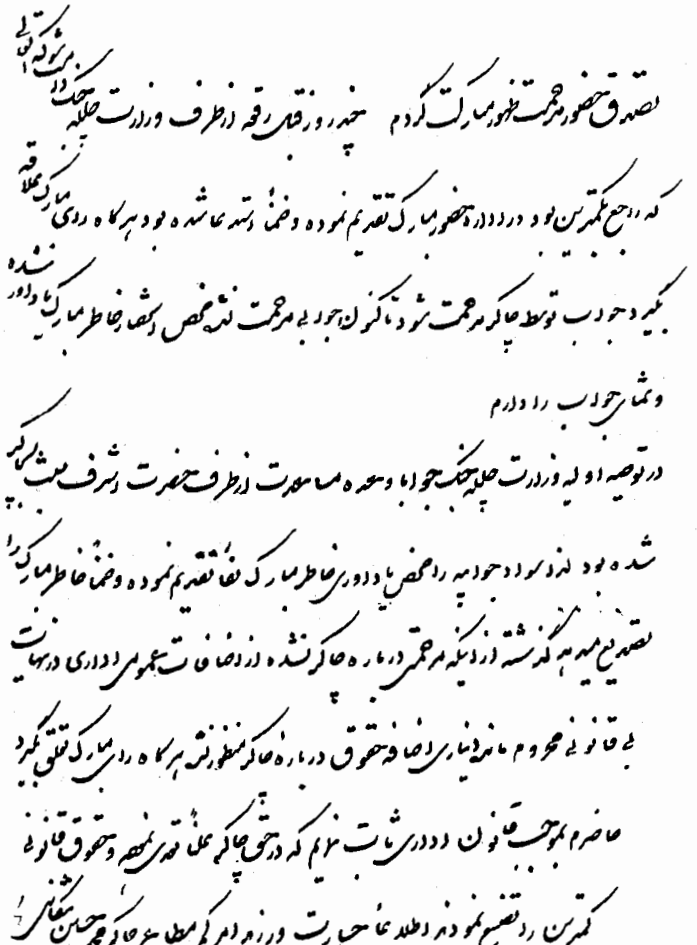

نامه میرزا حسین‌خان کلارستاقی (رودگر) به امیر جمشیدخان سردار کبیر

و آزادیخواهان مشروطه طلب آذربایجان آلوده بود و مطرود ملت، دوباره می‌رفت بر مسند قدرت تکیه زند و یا به قول میرزا علی‌خان کجوری:

«... وقتی دیدم عین‌الدوله وزیر داخله شده است سرم گیج رفت. بخود گفتم: خداوندا! ما چه» «ملت بدبختی هستیم؟ آیا تمام زحمات ما برای این بود که دوباره عین‌الدوله و فرمانفرما زمام» «امور ملت را در دست گرفته بما آزادیخواهان نیشخند بزنند؟...»[1]

حق را بگوییم مشروطه دوم چیزی که برای مردم محال ثلاث به ارمغان نیاورد، بماند. بلکه پایگاه اجتماعی و سنتی متنفذین و رؤسای طوایف و خوانین را در تنکابن، کلارستاق و کجور محکم‌تر کرد و حاکم مقتدر تنکابن با تکیه به قدرت همچنان به حکومت ظالمانه خود در ولایت تنکابن ادامه می‌داد. با وجود این هر چند گاه ناآرامی‌هایی در منطقه دیده می‌شد ولی حکومت به شدت با ناراضیان مقابله می‌کرد. من باب مثال یک سال و نیم از استقرار مجدد مشروطیت نمی‌گذشت که در برخی نقاط محال ثلاث از جمله قریه بکل واقع در لنگا زارعین از پرداخت مالیات به مالک متنفذ منطقه شانه خالی کرده و در نتیجه کار به زد و خورد کشیده شد. متعاقب این امر علیقلی‌خان امیر اسعد دستوری مبنی بر رعایت حال مالک، به نایب حکومت،* در لنگای تنکابن نوشت که مفاد نامه گویای مطلب است. تصویر نامه در صفحه بعد به نظر خواهد رسید. و اما وضعیت کلی منطقه بر همین روال بود که ناگهان ورود محمد علیشاه مخلوع به ایران سکون و سکوتی را که بعد از فتح تهران و به قدرت رسیدن محمد ولی‌خان سپهدار، در تنکابن بوجود آمده بود در هم شکست و در آن شرایط حساس بار دیگر مشروطه خواهان واقعی پا به میدان گذاردند و این در شرایطی بود که حاکمان مشروطه دوم برای بیرون کردن محمد علی میرزا سخت به تکاپو افتاده بودند. می‌گویند سپهدار با روی کار آمدن مجدد شاه مخلوع چندان مخالف نبود. به این دلیل ناصرالملک نایب‌السلطنه، سپهدار را از صدارت عزل و صمصام بختیاری را به صدارت منصوب کرد و چند روز بعد میرزا علی‌خان کجوری سالار فاتح را همراه یک اردوی نظامی سیصد نفره به جلوگیری از قشون شاه مخلوع روانه مازندران کرد و طبق اقوال در این سفر، منتصرالدوله، جوادخان، محمودخان، امیر ممتاز و امیر انتصار از تنکابن و میرزا محمدخان سرتیپ و

---

۱. *یادداشت‌های تاریخی میرزا علی‌خان کجوری صفحه ۱۱۰*

*. *محمد حسین‌خان خلعت‌بری نایب حکومت در بلوک لنگا*

عـالیجاه ارجـمندی مـحمد حسـین نـایب از قـرار اظـهار معتمدالسلطان آقا میرزا ولی‌اله سررشته دار از بابت بهرجه بکـل ملکی مشارالیه حضرات زارعین در پرداختن آن مسامحه و تمرد دارند در اینصورت بشما می‌نویسم که خود را مامور تحقیق اینقره دانسته کسانیکه ملکی ایشانرا زرع کرده محصول آنرا نمی‌دهند و هر چه مرسوم است گرفته عاید دارید و الاّ مـطلبی است از روی صداقت و حقیقت بانجام رسانده که مجدداً اظهار شکایت ننمایند

شهر ذی‌حجه ۱۳۲۸ محل امضاء امیر اسعد

هر گاه در ضمن حـرفی مـقرون بـحساب حـضرات زارعـین دارند و یا جهت دیگر دارد تفصیل را مجدداً راپرت دهید تا قرار آن گذاشته شود زیاده مطلبی نیست.

محل امضاء امیر اسعد

و میرزا حسین‌خان کلارستاقی هر یک با چندین تفنگدار سوار کلارستاق به اردوی میرزا علی‌خان سالار فاتح پیوسته و نامبرده را همراهی می‌کردند.* از عجایب روزگار اینکه هر جا پای جنگ و قتال در پیش بود پای مجاهدین و مشروطه خواهان واقعی به میان می‌آمد و چون آرامش برقرار می‌گردید اینان در کوتاهترین مدت از دور خارج می‌شدند.

نخبگان اردوی میرزا علی‌خان را در این سفر افرادی چون علی‌خان اراکی، محمدخان سرتیپ، میرزا جوادخان تنکابنی و میرزا حسین‌خان تشکیل می‌داد که هر یک به فراخور حال در این سفر جنگی شجاعت و جلادت بی نظیری از خود نشان دادند تا آنجا که این اردوی چند صد نفره بر اردوی هزار نفره طرفداران شاه مخلوع فائق آمد. محمدخان سرتیپ کلارستاقی(فقیه) چند بار تا سر حد شهادت پیش رفت ولی ار چند معرکه جان سالم بدر برد. همچنین سالار فاتح از انفجار مواد محترقه توسط میرزا حسین‌خان یاد می‌کند اگر چه طبق معمول از یاد مشتی قفقازی تروریست هم غافل نیست. سالار پس از شکست طرفداران شاه مخلوع وارد ساری شد. در آن شهر برخی اطرافیان وی مرتکب فجایعی شدند که درخور شأن آنان نبود و همین امر باعث شد که میرزا حسین‌خان، محمدخان سرتیپ و جوادخان از سالار فاتح جدا و مبادرت به ترک ساری و رفتن به سوی کلارستاق و تنکابن نمایند. میرزا علی‌خان در ساری به تصفیه حسابهای گذشته دست زد. در صورتیکه پیش از ورود به آن شهر میرزا محمدخان و میرزا حسین‌خان که نقش بزرگی در آزادی وی از چنگ مستبدین ساری داشت، وی را از مبادرت به هر گونه عمل انتقامی که سابقه آن به چندین سال پیش برمی گشت منع کرده و سالار هم قول داده بود که در آن شهر دستش به غارت و ریختن خون کسی دراز نشود. ولی خلاف آنچه گفته بود میرزا خلیل نامی از اهالی کجور را مامور قتل شیخ غلامعلی مجتهد رییس انجمن اسلامی سابق، حاج علی اکبر یخکشی، حبیب‌اله میرزا رییس تلگرافخانه ساری و تعداد دیگری از اعضاء انجمن نمود که سرانجام به فجایع و غارت شهر ختم گردید. و تنها حبیب‌اله‌خان سرتیپ(اشجع‌الملک) توانست پیش از رسیدن میرزا خلیل به ساری شهر را ترک و به سوی پشتکوه فرار کند اگر چه خانه‌اش غارت و به آتش کشیده شد. سالار فاتح در یادداشت‌های خود ماجرا را ثبت و این چنین می‌نویسد:

«باری از بار فروش چند سوار برای گرفتاری حبیب‌اله میرزای تلگرافچی از مستبدین»

---

*. *بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از پدرش میرزا حسین‌خان کلارستاقی*

«معروف و شیخ غلامعلی مجتهد رییس انجمن اسلامی در موقع دایر بودن انجمن حقیقت در» «ساری و اشجع‌الملک و علی اکبرخان یخکشی فرستاده شد و خود با اردو صبح روز بعد حرکت» «کرده سه ساعته از بارفروش به ساری رفتم خبر قتل علی اکبرخان یخکشی و گرفتاری حاج میرزا» «حبیب‌اله* و شیخ غلامعلی در باغ سید حسین که منزل کرده بودم بمن رسید... میرزا خلیل» «کجوری که یکی از همراهان مامور من بود بواسطه غرضی که با حاج علی اکبرخان یخکشی و» «پسرش داشت خانه آنها را محاصره کرد و در این گیر و دار حاج علی اکبرخان مقتول گردید** و» «خانه‌اش منهوب شد و احتشام نظام پسرش منزل ابراهیم سلطان پسر عموی من متحصن گشت.» «عصر روز ورود ما، شیخ غلامعلی و حاج میرزا حبیب‌اله برای همکاری مستقیمی که با مستبدین» «کرده بودند تیرباران شدند اشجع‌الملک دستگیر نشد ولی اثاثه خانه‌اش بوسیله گریکور ارمنی و» «میرزا غفارخان بغارت رفت و گریکور و منتصرالدوله در این کار بمقصود خود رسیدند. من دیگر» «ماندن در ساری را جایز ندانستم... موقع حرکت از ساری میرزا غفارخان و منتصرالدوله و گریکور» «تقریباً چهارصد بار غارتی با خود داشتند و من مجبور بودم ساکت بمانم و حالا هم قلم خود را» «نگاه می‌دارم و از ذکر معایب همراهانم خودداری می‌کنم و عیب و عار عمل‌شان را بخودشان وا» «می‌گذارم. حرکات آنها سبب شد که ترک مجاهدت گفته دیگر هیچگونه خود را موظف بمعاونت» «آنها نبینم.»[1]

و اما آنچه گفته و شنیده شد: پس از اینکه میرزا محمدخان سرتیپ و میرزا حسین‌خان مبادرت به ترک اردو نمودند، سالار فاتح سوای چند نفر از نزدیکان کسی را نداشت و به قول آن سرتیپ خواجه‌وند و مجاهد خوشنویس لنگایی، حکم سپهسالار بی لشکر را پیدا کرد زیرا گروه ارامنه از احدی تبعیت نمی‌کرد و گریکور ارمنی فرمانده آنان خود را دو سر و گردن از سالار بالاتر می‌دانست. از طرفی علی‌خان منتصرالدوله اراکی هم فرمانبردار سالار نبود. علی‌خان از سرسپردگان و نوکران مخصوص و فدایی سپهدار بود که در ظاهر با علی‌خان اظهار همسلکی می‌کرد ولی کوچکترین حرکات میرزا علی‌خان را زیر نظر داشت و به سپهدار گزارش می‌داد تا آنکه

---

*. *منظور همان حبیب‌اله میرزا تلگرافچی می‌باشد.*

**. *میرزا علی‌خان سالار فاتح سعی دارد مسئولیت قتل علی اکبرخان یخکشی را متوجه میرزا خلیل نماید. در صورتیکه میرزا خلیل به دستور او مامور تصفیه حساب با مخالفین شد.*

۱. *یادداشت‌های میرزا علی‌خان کجوری صفحه ۱۳۶*

سالار به زعم خویش در سولده متوجه خبط بزرگ خود گردید و آن زمانی بود که منتصرالدوله و اقتدارالسلطان با گریکور که فرمانده بیست نفر ارامنه تروریست بود،* همدست شده و از آن پس اعتنایی به سالار نداشتند در این صورت چرا سالار در لحظات حساس، اقدام به رنجش دو سردار کلارستاقی از خود کرده بود؟ معلوم نیست، او دانسته یا ندانسته پس از آنکه آلت دست غفارخان، گریکور ارمنی و علی‌خان اراکی قرار گرفت، مرتکب خبط بزرگی شد چنانچه ضمن ندامت از این عمل در صفحه‌ای از یادداشت‌های سیاسی خود چنین می‌نویسد:

«خلاصه غارت و چپاول آنها که خود را طرفدار رنجبر می‌شمردند بقدری بود که قلم از» «ذکرش شرم دارد و وای از مسلک و فرقه تشکیل دادن این زمان در ایران حقیقتاً آیا باید منتظر» «بود که این راه و با این کارهای پر مفسده ترقیاتی برای ما دست دهد؟...»[1]

اظهارات اخیر سالار با دانسته‌های سیاسی او در گذشته و دستورات اخیر وی به میرزا خلیل کاملاً مغایر و در تضاد است و به همین دلیل ایرادهای اصولی بر او وارد است.

و اما سالار فاتح از این تاریخ از کلیه همرزمان تنکابنی و کلارستاقی جدا شد و مدتها سر در لاک خود فرو برد و به گفته خود از سیاست و سیاست بازان دوری می‌جست. ولی بعدها خود را به سران طوایف خواجه‌وند کجور به ویژه کریم‌خان و نبی‌خان خواجه‌وند(خزاعی) نزدیک ساخت و قدم به صحنه دیگری گذارد که نتیجه آن منجر به درگیری شدید بین اهالی کجور و تنکابن شد که در این میان گروه کثیری از مردم در اثر جاه‌طلبی‌های طرفین به ویژه سالار فاتح بی‌خانمان شدند و تعداد دیگری بی‌گناه به قتل رسیدند که در جای خود از آن ماجرا سخن گفته خواهد شد.

جنگ ولی‌آباد و شهادت سرتیپ میرزا محمدخان فقیه

به دنبال شکست محمد علی شاه مخلوع، فتنه ابوالفتح میرزا سالارالدوله پیش آمد (سال ۱۳۳۱-۱۳۳۰ هـ. ق). سالار که پس از شکست شاه مخلوع، در صفحات غرب ایران مشغول تاخت و

---

*. *حساب این معدود ارامنه با حساب برادران ارمنی ما جداست. چه اینکه این گروه به اصطلاح فدایی ولی در اصل تروریست، فقط برای پول و چپاول اموال مردم می‌جنگید و تابع هیچ مرام و مسلک و ایدئولوژی نبود لذا سعی برخی از مورخین در منزه جلوه دادن این قبیل جماعت، بدون شک به مثابه آب در هاون کوفتن است.*

۱. *یادداشت‌های میرزا علی‌خان کجوری صفحه ۱۳۶*

تاز بود، تحت حمایت بی دریغ روسیه علم طغیان را علیه دولت در کردستان بلند کرد و این بار ادعای رسیدن به سلطنت داشت و سرانجام در مجلسی از اکراد طرفدار خود تاجگذاری کرد و سکه بنام خود زد که در یک طرف آن نوشته «السلطان ابوالفتح شاه قاجار و در طرف دیگر نوشته، سکه بر زر می‌زند سالار دین - یاورش باشد امیرالمومنین» به چشم می‌خورد. با پیش‌آمدن التیماتوم روسیه به ایران و آغاز اختلاف بین دولت و مجلس، سالار در غرب یکه تاز میدان شد و پس از قبضه کردن کرمانشاهان، کردستان و همدان چند نماینده به مناطق مختلف ایران فرستاد و مردم را به اطاعت از خود فرا خواند. سالارالدوله در خراسان و استرآباد موفق به تجهیز گروه بی‌شماری از اکراد و تراکمه گردید و آن‌گاه متوجه مازندران و ولایت محال ثلثه شد. مقارن این ایام تعدادی از خواجه‌وندهای کجور و کلاردشت به اردوی سالارالدوله ملحق شدند. از جمله آقاجان نام خواجه‌وند پسر عموی کریم و نبی کجوری بود که بعداً راهنمای قشون سالارالدوله شد* و سرانجام در سنگر نشتا به قتل رسید. طبق اقوال، سالارالدوله نماینده خود را همراه امیر مظفر یوشی که از سرسپردگان محمد علیشاه مخلوع و مخالفین سالار فاتح کجوری بود نزد علیقلی‌خان امیر اسعد به تنکابن اعزام کرد(۱۳۳۱ هـ. ق). آنچه گفته و شنیده شد امیر در صدد گفتگو با امیر مظفر بود که تلگرافی از وزارت داخله مبنی بر جلوگیری از ورود رشیدخان فرمانده نیروهای سالارالدوله به محال ثلاث و دستگیری امیر مظفر یوشی و نماینده سالارالدوله، به حکومت محال ثلاث مخابره شد. مقارن این ایام، حکومت تنکابن با جعفر قلی‌خان پسر امیر اسعد بود که به نایب‌الحکومگی میرزا محمدخان سرتیپ که از طرف وزارت داخله به ریاست ایل خواجه‌وند کلاردشت و کجور منصوب بود، اداره می‌شد. میرزا محمدخان چون درصدد دستگیری امیر مظفر برآمد، امیر اسعد شبانه نمایندگان سالارالدوله را از خرم‌آباد بیرون کرد و به سوی نور روانه نمود. محمدخان سرتیپ همراه برادرش عبدالعلی‌خان سرهنگ به سرعت قوایی از تفنگداران محال ثلاث تهیه و با تعدادی از تفنگداران دولتی در محل ولی‌آباد تنکابن سنگر گرفت و سپس توسط علی بیک کجوری پیک مخصوص رابط دربخانه با خوانین، به رؤسای طوایف کلارستاق، کلارآباد، لنگا و نشتا پیغام فرستاد که در گذشتن رشیدخان به سوی تنکابن موقتاً مانعی به وجود نیاورند ولی پس از عبور وی، راه

---

*. *نامه‌ای مربوط به سال ۱۳۳۱ هـ. ق در دست می‌باشد که از طرف میرزا سعدالله‌خان رودگر (سررشته دار افواج محال ثلاث) خطاب به برادرش میرزا حسین‌خان رودگر به تهران نوشته شده، که یک صفحه آن حاکی از مطلب مذکور است. اصل نامه نزد اینجانب است که تصویر آن در صفحه بعد ملاحظه خواهد شد.*

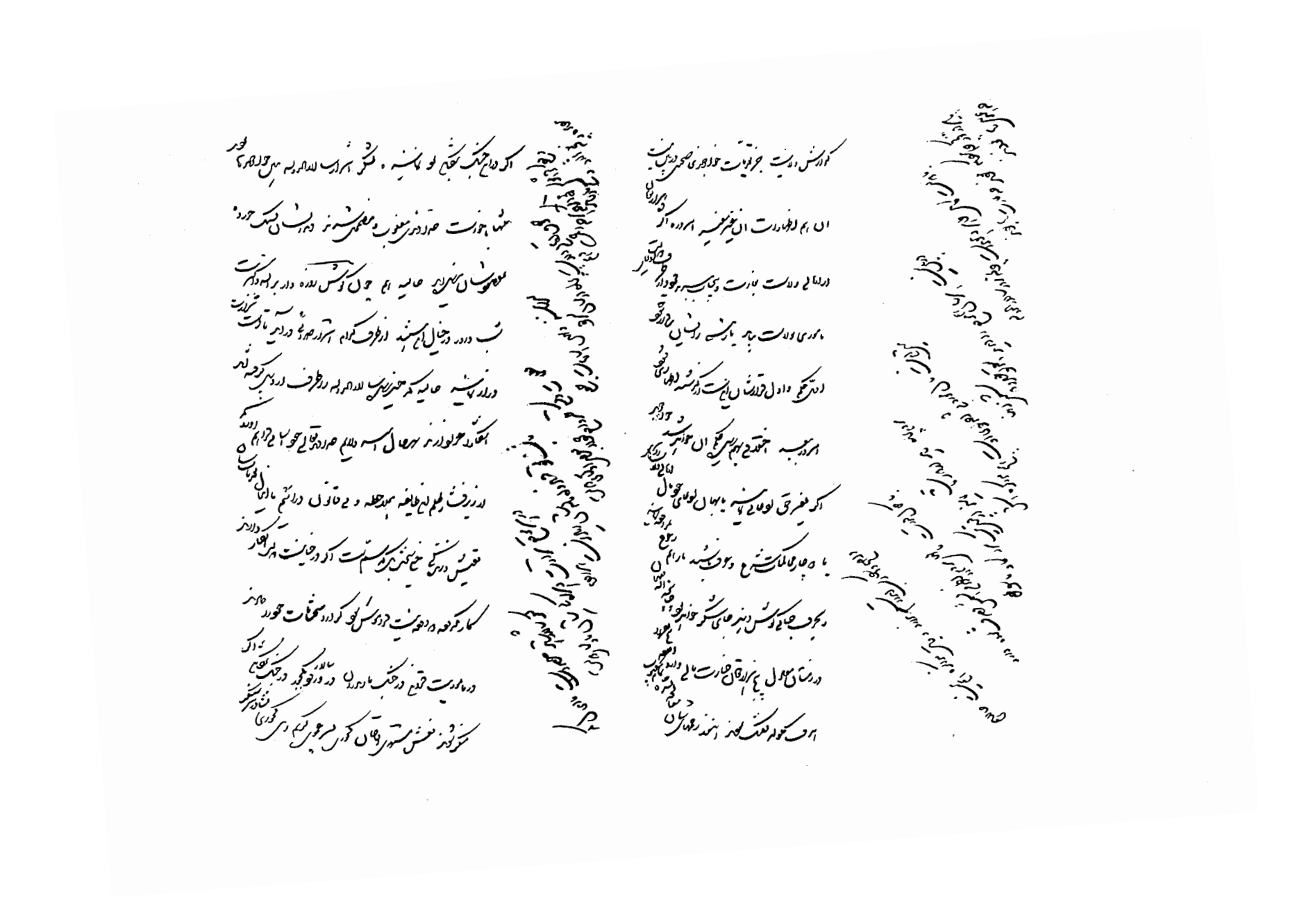

گزارش ولایت جز تعدیات خواجوندی صحبتی در بین نیست آن هم اظهارات آن غیر مفید. امروزه اگر ده هزار تومان از اهالی ولایت بغارت و بیحساب ببرند و از طرف اولیای دولت ماموری بولایت بیاید یا رئیسی بر ایشان برقرار شود اول حکم و اول قرارشان این است از گذشته اظهاری نشود امروز ببعد اختلافی بهم رسید حکم آن خواهد شد. خواجه‌وند اگر بغیر حق ادعائی نمایند یا بهمان ادعای خود مال اهالی ولایت را ببرند یا دوچار محاکمات شرع و عرف باشند ما را هم رجوع بمرافعه نمایند و بحرف حسابی گوش دهند جای شکر خواهد بود چنانچه الله‌قلیخان در زمستان معادل پنج هزار تومان خسارت مالی وارد آورده. پنج نفر را هدف گلوله تفنگ نمودند. هنوز زخمی‌هایشان معالجه نشده. تمام معیوب. واضح و آشکار است ابداً ترسم ندارد و قابل مذاکره هم نیست. حالا هم با کمال قدرت مالهای مردم را اظهر من الشمس تصرف نموده دارد. مردم بیچاره باید از دور تماشا نمایند. از قبیل یک گاوسرا گاو ما را برده مثل این است مال موروثی اجدادی اوست. هیچ مذاکره‌اش در بین نیست. هر زمان هم موقع را دیدند. استعداد عناد و دشمنی آنها با دولت کامل، ظاهر و هویداست. چنانچه بُروز سالارالدوله پاییز در کجور، چه هنگامه‌ها نمودند، چه غارت‌ها کردند، چه همدستی‌ها نمودند. اگر در این جنگ تنکابن بود. نماینده لشکر سالارالدوله همین خواجه‌وندها بودند منتها با خواست خداوندی مغلوب و مضمحل شدند، دندانشان بسنگ خورده بمقصود نرسیده‌اند، حالیه هم چون گوش روزه دار بر الله‌اکبر است. شب و روز در خیال هستند از طرف کدام اشرار صدایی درآید تا دست شرارت دراز نمایند، حالیه که خبر رسیده سالارالدوله را در طرف اردبیل گرفته‌اند آشکارا عزا دارند، بهرحال امیدواریم خداوند تعالی خود اسبابی

فراهم آورد که از زیر فشار ظلم این طایفه بیملاحظه و بی‌قانون درآئیم. با اینحال تعدیاتشان، تعیش و زندگی خیلی سخت بل که سم است. اگر در خیانت دولت انکار دارند کار یکدفعه دو دفعه نیست فراموش شود کراراً امتحانات خود را داده‌اند. در ماموریت قزوین، در جنگ مازندران، در ورود سالار به کجور، در جنگ تنکابن، اگر منکر شوند نعش مشهدی آقاجان کجوری پسر عموی کریم و نبی در نشتا، سرسنکر لشکر سالار، شاهد حضرات است. با اینحال که در هر موقع شرارت و هرزگی‌یشان باولیای دولت ثابت می‌شود فریاد و آه ناله‌شان زیاد است. هر روزه تظلمات و تشکی غیر واقع خود را بعرض اولیای دولت می‌رسانند و بهمین اسبابات جعلی حقوق اهالی ولایت بیچاره از میان می‌رود و بکلی فراموش می‌شود. اگر چه هر چه زحمت دهم بیفایده و نتیجه ندارد ولی...

برگشت نامبرده را سد، تا در صورت برخورد به موانع ولی‌آباد و شروع به عقب‌نشینی، از دو طرف در منگنه قرار و نابودش کنند. پی‌آمد این امر میرزا سعداله رودگر سررشته دار فوج محال ثلاث تفنگداران خود را آماده و پس از گذشتن رشیدخان از منطقه کلارستاق، تفنگداران را در قسمت شرقی رودخانه پلدچال (هچرود) و نمک‌آبرود مستقر کرد. در کلارآباد، فرج‌اله‌خان ساعدالممالک نیز به همین طریق عمل نمود. در لنگا، عبداله‌خان ضیغم‌الممالک، عباس‌خان بهادر نظام و میرزا نصراله‌خان خواجوی همراه تفنگداران خود و با کمک محمد علی شهر دِمی(ضرغام لشکر) راه ورود رشیدخان کُرد زعفرانلو را از منطقه لنگا باز و پس از عبور مسدود کردند و به همین طریق در نشتارود میرزا کریم‌خان مسعودالملک با احتیاط کامل راه را باز و چون اولین نقطه نزدیک به ولی‌آباد تنکابن بود به سرعت تفنگداران خود را در ساحل شرقی رودخانه نشتارود مستقر کرد. رشیدخان سردار کل که فرماندهی بیش از پانصد تفنگدار کُرد و ترکمن را به عهده داشت بی‌پروا از سرنوشت شومی که در انتظارش بود از نشتارود عبور کرد ولی در نزدیکی رودخانه ولی‌آباد با مقاومت سرسختانه محمدخان سرتیپ روبرو شد و در اولین برخورد دهها نفر تفنگدار کُرد و ترکمن خود را از دست داد این جنگ هنگام ظهر آغاز گردید و هنگامیکه خورشید آخرین تیغه‌های نورانی خود را در آسمان پنهان می‌کرد با کشته شدن میرزا محمدخان سرتیپ و جعفر قلی‌خان خلعت‌بری(شهریور سال ۱۲۹۲ برابر شوال سال ۱۳۳۱) پیش‌مرگه‌های تفنگداران محال ثلاث به اوج خود رسید و رشیدخان با عجله دستور عقب‌نشینی قشون را به سوی کجور صادر کرد ولی دقایقی بعد از طرف تفنگداران کریم‌خان مسعودالملک محاصره و در ضلع غربی رودخانه نشتارود به دام افتاد و اندکی بعد نیز از پشت سر مورد حمله شدید عبدالعلی‌خان فقیه قرار و کاملاً محاصره گردید و دیگر نه راه پس داشت و نه راه پیش. خبر جنگ ولی‌آباد و کشته شدن محمدخان سرتیپ و محاصره رشیدخان سردار کل در مدت کوتاهی به گوش خوانین رسید و سپس هر یک به سرعت راه خود را به سوی نشتا کج و قشون نیمه جان و وحشت‌زده رشیدخان را شبانه به محاصره در آوردند و سرانجام پس از دو روز زد و خورد کلیه تفنگداران سالارالدوله را مقتول و رشیدخان همراه چند تن از نزدیکان خود توسط تفنگدارن لنگایی میرزا نصراله‌خان، عبداله‌خان و عباس‌خان بهادر نظام دستگیر و دست و پا بسته به تنکابن برده شد.* چند روایت در مورد قتل

*. بنا به اظهار والد مولف به نقل از میرزا سعداله‌خان سررشته دار و عبداله‌خان ضیغم‌الممالک

رشیدخان گفته و شنیده شد. نخستین روایت اینکه: چون امیر اسعد از فرط علاقه‌ای که به جعفرقلی‌خان داشت، پس از روبرو شدن با رشیدخان فوراً دستور اعدام نامبرده را صادر کرد و سپس دستور داد جسد وی را در آبریزگاه نوکران دربخانه انداختند. روایت دیگر حاکی از اینست: که چون چشم امیر به رشیدخان افتاد، طول قامت و سینه ستبر و پیشانی بلند و چهره باز سردار قوچانی که مشابهت کامل با نام وی داشت امیر را تحت تاثیر قرار داد که در نقطه مقابل رشیدخان، مردی فربه و کوتاه قد بود. می‌گویند امیر اسعد از رشیدخان پرسید: بچه مقصود و منظور قدم به این ولایت گذاردی و باعث این همه کشت و کشتار شدی. و سپس رشیدخان در جواب امیر می‌گوید: پاسخ این سوال را قبلاً پیک مخصوص ابوالفتح شاه به شما گفته بود. آنگاه امیر دستور زندانی شدن رشیدخان را صادر کرد که این امر بر خالوهای جعفرقلی‌خان بسیار گران آمد و شب هنگام به زندان رفتند و رشیدخان را گلوله باران کردند.* خبر کشته شدن رشیدخان در میان اکراد خراسان به ویژه طوایف کُرد زعفرانلو اثرات عاطفی عمیقی به جا گذارد. تا آنجا که چندین ترانه در وصف زیبایی و شجاعت وی سروده شد که معروفترین آنها، ترانه سوزناک و غم‌انگیز «های‌های رشیدخان، سردار کل قوچان» است. ولی صاحب کتاب حرکت تاریخی کُرد به خراسان در صفحه ۱۱۲ جلد سوم کتاب، امیر حسین‌خان شجاع‌الدوله قوچانی را اشتباهاً به جای رشیدخان معرفی و چنین می‌نویسد: پس از مرگ ایشان در تاریخ یازدهم ربیع‌الثانی سال ۱۳۱۱ هـ. ق ترانه رشیدخان در وصف دلاوریهای وی در میان اکراد قوچانی رایج شد که این اظهار نظر نویسنده به دلایل زیر غیر قابل قبول است:

اولاً هیچ تشابهی بین اسم رشیدخان و امیر حسین‌خان شجاع‌الدوله نیست.

ثانیاً حسین‌خان در بستر، پذیرای مرگ شد ولی رشیدخان در میدان جنگ

ثالثاً مرثیه خوانی و سرودخوانی مرسوم در بین ایلات و عشایر بیشتر پیرامون شهادت جوانان سر می‌گرفت آنهم در میادین جنگ. از طرفی کل اشعار ترانه رشیدخان، از جوانی، زیبایی و رشادت و دور شدن وی از خانه و کاشانه و از زبان همسر جوان وی بیان می‌شود که در این تاریخ، شجاع‌الدوله قوچانی نه در سنین جوانی بوده و نه همسر جوانی داشته است که در سوگ وی به مرثیه سرایی پردازد.

---

*. بنا به اظهار والد مولف به نقل از میرزا کریم‌خان مسعودالملک)

رابعاً فاصله بین مرگ شجاع‌الدوله و رشیدخان نزدیک به بیست سال می‌باشد. لذا با توجه به مراتب بالا ترانه «های‌های رشیدخان، سردار کل قوچان» در وصف رشیدخان سردار کل سروده شده و در ارتباط با مرگ امیر حسین‌خان شجاع‌الدوله نمی‌باشد.

و اما روسها برای عبور قوای چریک سالارالدوله از ولایت محال ثلاث و رسیدن به گیلان متحمل بهای سنگینی شدند. دولت تزاری روسیه با حمایت از سالارالدوله می‌کوشید تا قرارداد سال ۱۹۰۷ میلادی را عملاً به مرحله اجرا در آورده و بخش شمالی ایران را اشغال و رسماً زیر نظر گیرد. ولی شکست اخیر مانع از تصرف مناطق شمالی گردید که بی تردید بخشی از این موفقیت مرهون از جان گذشتگی طوایف محال ثلاث و سرکردگان آنان به ویژه میرزا محمدخان سرتیپ بود. و اما نکته جالب توجه اینکه: تفنگداران محال ثلاث پس از شکست قوای رشیدخان سردار کل، بر حسب تصادف از لابلای آستر یک کلاه ترکمنی چهار عدد سکه منات طلا به دست آوردند و چون این عمل تکرار گردید از هر کلاه کُردی و ترکمنی به طور متوسط چهار عدد سکه طلا به دست آمد* که بدون شک مزد خون و هزینه سفر تفنگداران رشیدخان بود که در صدد مقایسه با هزینه سفر و خورد و خوراک مجاهدین مشروطه محال ثلاث، از رشت به تهران، که روزی ده شاهی ثبت شده است، اختصاص چندین سکه طلا به هر یک از مزدوران جنگی سالارالدوله حکایت از سفر طول و دراز آنان دارد که بدون شک سپاهیان کُرد و ترکمن می‌باید پس از عبور از ولایت محال ثلاث و رسیدن به گیلان، در نهایت به قوای اصلی سالارالدوله در غرب ملحق می‌شدند و تنها در این صورت است که روسها به آسانی می‌توانستند منطقه تقسیمی خود را در قرارداد ۱۹۰۷ از ایران جدا و به خاک روسیه ملحق کنند. چنانچه مقارن همین ایام دولت ایران بر قرارداد استعماری ۱۹۰۷ میلادی هم صحه گذارده بود.

«... وزارت جنگ را منحل کردند. باری منطقه شمال و جنوب روس و انگلیس را که قرارنامه سنه ۱۹۰۷ بود، دولت ایران تصدیق کرد و کنترل مالید...»[1]

پس از کشته شدن میرزا محمدخان سرتیپ، دولت از مجاهدت وی در نهضت مشروطیت و شکست قشون سالارالدوله در ولی‌آباد تنکابن قدردانی به عمل آورد و متعاقباً به پیشنهاد وزارت

---

*. *بنا به اظهار والد مولف به نقل از میرزا نصراله‌خان خواجوی لنگایی*

۱. *سپهسالار تنکابنی صفحه ۳۱۹*

داخله و فرمان احمد شاه، میرزا احمدخان پسر ارشد نامبرده که جوانی برومند و در رکاب پدر با قشون سالارالدوله می‌جنگید به لقب نصرالممالک مفتخر گردید. همچنین عبدالعلی‌خان سرهنگ کـه در شکست قشـون رشـیدالسـلطان جلادت بی‌نظیری از خـود نشـان داده بـود ملقب بـه معتضدالسلطان شد که جهت اطلاع تصویر حکم نامبرده در صفحه بعد به نظر خواهد رسید.*

اوضاع محال ثلاث از سال ۱۳۳۲ هـ. ق الی ۱۳۳۹ هـ. ق

پس از جنگ ولی‌آباد سردار اقتدار، محمدخان خلعتبری (اکرم‌الملک) را به حکومت تنکابن و محمد طـاهرخـان کـجوری** (مـنتظم دیـوان) را کـه یکـی از هـواخـواهـان مشـروطه بـود بـه نایب‌الحکومگی کجور و میرزا نصراله‌خان خواجوی لنگایی را به مباشرت خود منصوب کرد از این تاریخ حکومت مرتضی قلی‌خان با آشـوب‌های داخـلی از جـمله بـرخـوردهای شـدید بـین طـایفه خواجه‌وند و طوایف بومی مصادف گردید که البته نقش سالار فاتح در این میان با نزدیک شدن به خوانین کجور، بی تاثیر نـبود. نـخستین درگـیری از اواسـط سـال ۱۳۳۰ هـ. ق از قـراء پـیشنبور، کردیچال و حسن‌کیف آغاز گردید و سرانجام به سایر نواحی کلارستاق کشیده شد. نخست زارعین خواجه‌وند مدعی شـدند مـالیات سـالیانه‌ای را کـه مـیرزا مـحمدخان سـرتیپ در زمـان حکـومت کلاردشت وضـع کـرده بـود، خـوانـین اضـافه‌تر از آن طـلب مـی‌کنند. چـنانچه گـماشتگان مـیرزا سعداله‌خان رودگر و عبدالعلی‌خان فقیه و سران طایفه میار، در قراء پیشنبور، بازارسر، کردیچال، لاهو، حسن‌کیف و کوهستان زائد بر مالیات ادعا دارند. اعتراضات زارعـین بـا تـحریک و حـمایت برخی از خوانین خواجه‌وند از جمله محمودخان،*** ابعاد گسترده‌تری به خود گرفت تا سرانجام در فروردین سال ۱۳۳۱ هـ. ق به درگیری‌های خونین و غارت احشام طرفین منجر گردید. در این ماه به دستور اله قلی‌خان**** ایـلخانی خـواجـه‌وند نـزدیک بـه سـیصد رأس از احشـام مـیرزا حسین‌خان و میرزا سعداله‌خان رودگر در مراتع کلاردشت به غارت رفت. متعاقب اقدام اخیر،

---

*. *اصل حکم در دست آقای امیر هوشنگ فقیه نوه عبدالعلی‌خان سرهنگ می‌باشد.*

**. *فرزند میرزا محمودخان کجوری از خاندانهای بومی و کهن منطقه کجور. بازماندگان این خاندان بنام خانوادگی کیا شهرت پیدا کردند.*

***. *فرزند محمد مهدی‌خان خواجه‌وند (سنایی)*

****. *فرزند یزدانقلی‌خان خواجه‌وند (یزدانی)*

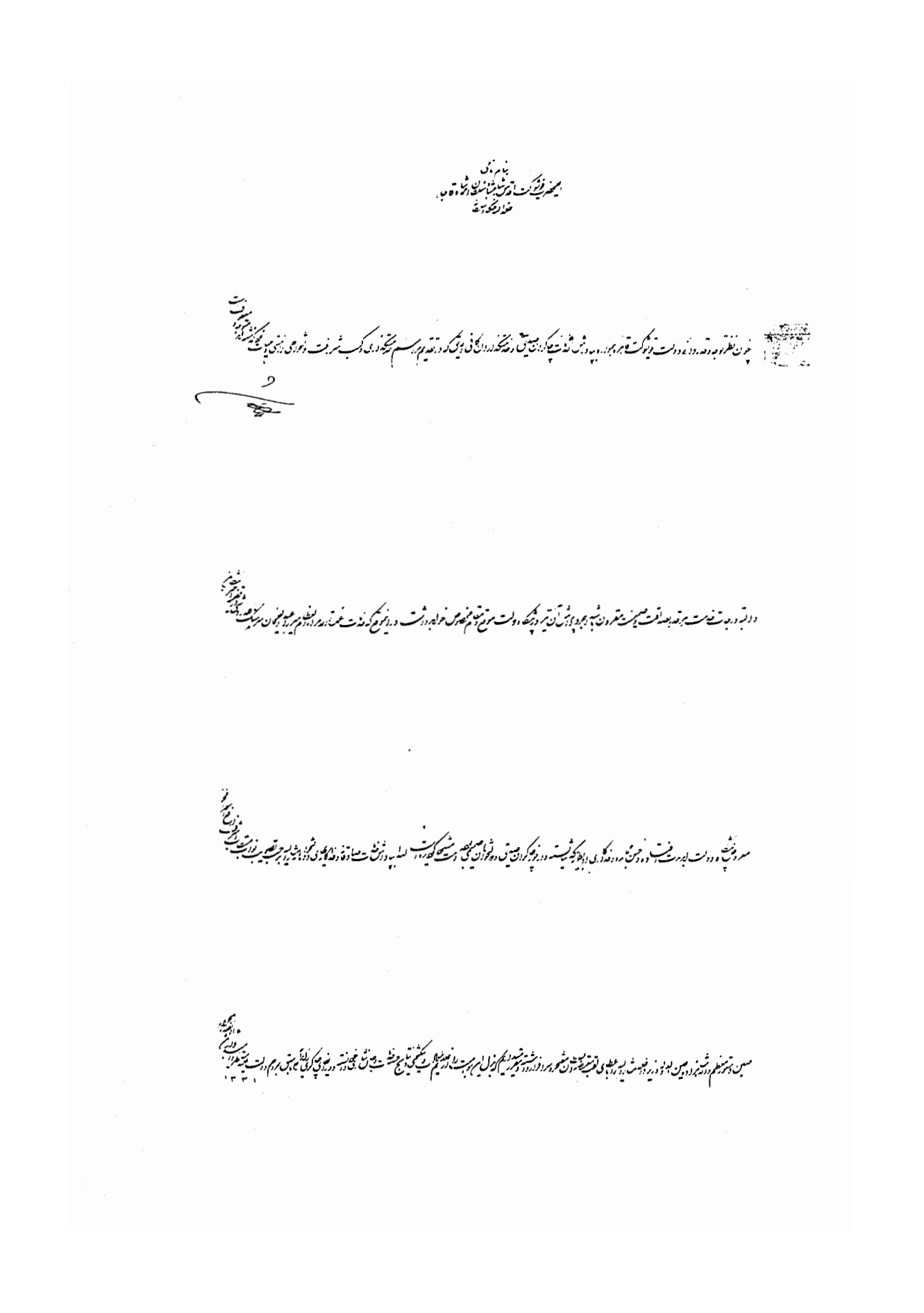

محمودخان خواجه‌وند با دست اندازی دوباره به املاک طایفه رودگر چند صباحی نظم موجود و سکوت و سکونی را که بین طوایف بوجود آمده بود به ناآرامی کشاند. به دنبال این امر، اقدام مشابهی از طرف طایفه رودگر، فقیه و میار در کلاردشت و منطقه دشت کلارستاق علیه ایلخانی خواجه‌وند و محمودخان صورت گرفت و مدت مدیدی منطقه به آشوب کشیده شد که سرانجام کار به حکومت و مقامات بالا کشید. حسب دستور وزارت داخله الهقلی‌خان و محمودخان خواجه‌وند به تهران احضار شدند. محمد ولی‌خان سپهدار امیر جمشیدخان سردار کبیر را مامور رسیدگی به موضوع و حل اختلاف بین ایل و گیل نمود که سرانجام در چندین نشست متوالی و صدور احکام جدید موضوع به صلح و سازش بین طرفین خاتمه یافت.

در رابطه با موضوع چندین تلگراف و چندین نامه در دست است که به خوبی نشانگر اوضاع منطقه و مطالب مذکور است. از جمله نامه‌ها یکی هم نامه کوتاه و تشکرآمیز میرزا سعداله‌خان سررشته دار خطاب به میرزا حسین‌خان رودگر جهت تشکر از سردار کبیر می‌باشد که پس از حل و فصل قضیه مرقوم گردیده است که در صفحات بعد ملاحظه می‌شود.*

و اما سالار فاتح پس از مراجعت از ساری به تهران رفت مدتی در وزارت جنگ مشغول به خدمت شد. سپس حسب دستور سپهدار تنکابنی، همراه علی‌خان اراکی جهت سرکوبی هواداران محمد علیشاه مخلوع به سمنان و شاهرود عزیمت نمود. پس از کشته شدن یپرم(رمضان سال ۱۳۳۰) به ریاست کل شهربانی کشور منصوب شد و بعد از شش ماه و چند روز از آن سمت معزول گردید و مظفرخان اعلم به ریاست شهربانی رسید. چندی بعد به کجور رفت در عبور قوای سالارالدوله از محال ثلاث و پیش‌آمد جنگ ولی‌آباد هیچگونه عکس‌العملی از خود نشان نداد و از دور نظاره‌گر اوضاع بود. در حکومت مرتضی قلی‌خان سردار اقتدار بر محال ثلاث چندین بار به وی نزدیک شد ولی وجود محمد طاهرخان کجوری مانع از نزدیکی وی به سردار اقتدار می‌گردید. گرچه محمد طاهرخان منتظم دیوان از هواخواهان مشروطه بود ولی میانه چندانی با میرزا علی‌خان سالار فاتح نداشت. از طرفی سپهدار نیز سفارش اکید مبنی بر دور کردن سالار فاتح از دم و دستگاه حکومتی محال ثلاث به امیر اسعد و سردار اقتدار کرده بود.** یکبار در سال ۱۳۳۱ ه ق

---

*. *اصل اسناد مربوط به خاندان رودگر بوده و در نزد اینجانب است که تصاویر آن در صفحات بعد به نظر خواهد رسید.*

**. *بنا به اظهار والد مولف به نقل از مرتضی قلی‌خان سردار اقتدار*

از خرم آباد به طهران — ادارهٔ تلگرافی دولت علیهٔ ایران — صفحه .....

نمره	عدد کلمات	تاریخ اصل مطلب ۱۷			اطلاعات
۵۶	۳۰	روز	ساعت	دقیقه	

طهران تلگرافخانه آقای میرزا حسینخان اله قلی خان تمام کسانی ما را غارت کرده اگرچه با آقای حکمران اطلاع

داده ام ولی بی فایده است انقلاب زیاد سعدالله

تاریخ ۱۸ شهر [illegible] ساعت دقیقه [illegible] سنه ۱۳۳۱ امضای نویسنده

وزارت داخله

اداره شمال دائره

نمره ۲۱۱۹۵/۶۰۵۵

مورخه ۱۵ شهر ربیع الاول ۱۳۳۱

ضمیمه

حکومت محال ثلثه شکاران

از قراریکه آقا میرزا محمد حسینخان تظلم مینماید الله قلیخان خواجوند من غیر حق و بدون مدرک شرعی و قانونی نسبت بقریه کیاکلا ملکی او مزاحمت و مداخله مینماید لازم است قدغن نمایند در صورت صدق مزاحمت غیر حقه کاملا جلوگیری و انتظام علاقه و آسایش کسان او را حقا فراهم سازند و اگر الله قلیخان حرف مقرون بحسابی دارد یا در آنجا بمحضر شرع مراجعه نموده یا خود و یا وکیلش در طهران حاضر شده در وزارت عدلیه گفتگوی خود را خاتمه دهند و الا بدون مدرک شرعی و مجوز قانونی مداخله او خارج از رویه خواهد بود نتیجه اقدام را اعلام نمایند

خدمت حضرت سردار اقتدار دام اقباله نمیدانم از شکایت اغیار یا حکایت احباب عرض کنم با خدمات اقای میرزا حسینخان شکایت آقای میرزا سعداله‌خان اخوی را باید بچه حمل کنم اکیداً قدغن فرمایید کاوهای میرزا سعداله‌خان را هر کس برده بدون عذر و معطلی پس بدهد از میرزا سعداله‌خان رسید بگیرد

حمشید ۱۹ حمل ۱۳۳۱

از [illegible] به [illegible] اداره تلگرافی دولت علیه ایران صفحه

نمره	عدد کلمات	تاریخ اصل مطلب			اطلاعات
		روز	ساعت	دقیقه	

خدمت حضرت سردار اقتدار دام اقباله نمیدانم از شکایت اغیار یا حکایت احباب عرض کنم با خدمات

آقای [illegible] خیلی خان شکایت آقای [illegible] سعدالله خان اخوی را با [illegible] کنم اکیداً قدغن فرمائید کاوهای [illegible] سعدالله خان را [illegible] برده

بدون عذر و معطلی [illegible] سید [illegible] ۱۹ مهر ۱۳۳۱

بتاریخ ۱۹ شهر مهر ساعت دقیقه [illegible] ئیل سنه ۱۳۳۱ امضای نویسنده [illegible]

از التفات و همراهی حضرت مستطاب بندگان اشرف آقای سردار کبیر روحنا فداه اظهار تشکر نمودید مراحم و الطاف بیکرانه حضرت بندگان معظم له تازه‌گی ندارد بنده از مراحم مبارکشان همیشه افتخار داشته و دارم خداوند سایه مبارکشان را بر سر چاکر جان نثاران کم و کوتاه نفرمایند.

محل امضاء سررشته دار

احکامات بکل و پیشنبور و نمک‌ابرود انشاالله توسط کربلایی عزیزاله مباشر خواهد رسید. منتظرم انشاالله توسط مشارالیه ارسال دارید.

محل امضاء سررشته دار

برای ملاقات با امیر اسعد به تنکابن رفت ولی به سردی پذیرفته شد و هیچگونه نتیجه‌ای از آن دیدار نگرفت. سپس به کلاردشت رفت و در پیشنبور ملاقاتی با میرزا محمد طاهر، عبدالعلی‌خان فقیه، میرزا سعداله‌خان و میرزا حسین‌خان کلارستاقی نمود. طبق اقوال وسیله این ملاقات را میرزا شکراله‌خان تنکابنی و آقا محمد هادی رودگر در عمارت قدیمی دیوانخانه پیشنبور فراهم آورده بودند.*

ولی از ظاهر و باطن آن ملاقات کسی اطلاع حاصل نکرد گرچه جسته و گریخته شنیده شد: سالار پیشنهاد اتحاد خوانین کجور و کلارستاق را علیه حکومتگران تنکابن به میان کشیده بود. آنچه مسلم است از ملاقات اخیر هم هیچ نتیجه‌ای نگرفت. از آن پس سالار خود را به خوانین خواجه‌وند که دشمنان خونیش بودند نزدیک کرد ولی چیزی دستگیرش نشد. در حقیقت او تاوان جاه‌طلبی‌ها و از این شاخ به آن شاخ پریدنها را می‌داد. بدون شک سالار فاتح مردی شجاع و سیاس بود ولی حس زیاده‌طلبی او در رسیدن به مقام و قدرت، مانع از گردآمدن مردم به دورش می‌شد. سالار فاتح در سال ۱۳۳۲ هـ. ق از کجور عازم تهران شد. با آغاز جنگ بین‌الملل اول و متعاقب ورود قشون انگلیس و روسیه به ایران احساسات ضد روسی و انگلیسی مردم به اوج خود رسید. تا آنجا که گروه کثیری از مردم آماده جنگ با متجاوزین شدند. به دنبال شکست سیاسی روسیه و انگلیس در مذاکره با دولت مستوفی، مبنی بر ورود ایران به جنگ علیه کشور متحد عثمانی و آلمان، مجلس سوم به دفاع از دولت حسن مستوفی برخاست. مقارن این ایام گروه کثیری از رجال اعم از ملیون و روحانیون همراه با مردم، علناً به پشتیبانی از کشور مسلمان عثمانی و متحد آن آلمان بپا خاستند. مجلس سوم که در محرم سال ۱۳۳۳ هـ. ق (آذر ۱۲۹۳ش) توسط احمد شاه افتتاح شده بود از دولت حسن مستوفی پشتیبانی کرد. مستوفی با کمک گروهی از وکلای مجلس و رجال ملی در صدد تغییر پایتخت از تهران به اصفهان برآمد در این راستا تعداد زیادی از نمایندگان از جمله آیت‌اله سید حسن مدرس و میرزا محمد طاهر کلارستاقی نامه‌ای به رییس مجلس نوشته و آمادگی خود را جهت ترک تهران به همراه شاه مشروطه خواه اعلام کردند.[1] تصویر آن نامه در صفحه بعد به نظر خواهد رسید که جهت تمیز و تشخیص امضاء وکلا از یکدیگر،

---

*. *بنا به اظهار والد مولف به نقل از شادروان عالم ربانی آقا میرزا محمد طاهر کلارستاقی(فقیه)*

۱. *تاریخ معاصر جلد نهم صفحه* ۲۱۲

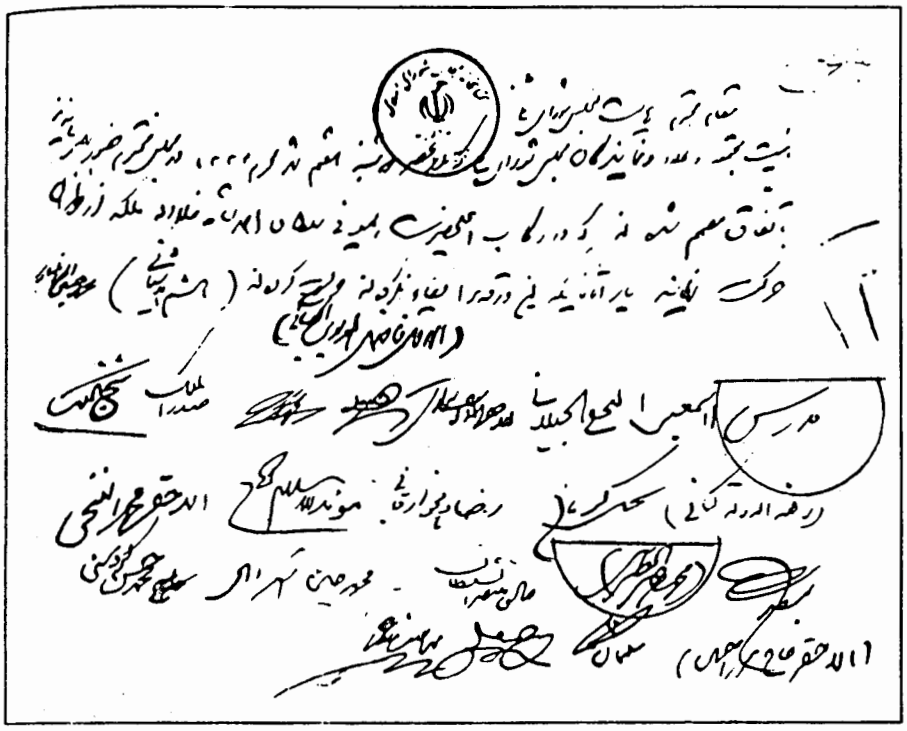

مقام محترم ریاست مجلس شورای ملی

هیئت مجتمعه وکلا و نمایندگان مجلس شورای ملی که عصر دوشنبه هفتم شهر محرم ۱۳۳۴ در مجلس محترم حضور بهم رسانیدند به اتفاق مصمم شده‌اند که در رکاب اعلیحضرت همایونی سلطان احمد شاه خلداله ملکه از تهران حرکت نمایند سایر آقایان که این ورقه را امضاء نکرده‌اند حرکت کرده‌اند.

امضای سید حسن مدرس و میرزا طاهر تنکابنی در وسط دو نیم دایره مشخص گردیده. از طرفی جناح ملیون نیز دست به تبلیغات وسیعی علیه روسیه و انگلیس دراز، و در گوشه و کنار مملکت کانون مقاومت‌های ضد استعماری علیه اشغالگران تاسیس شد ولی احمد شاه تحت فشارهای سیاسی داخلی و دولتین روس و انگلیس مستوفی را از صدارت عزل و مجلس سوم را که در آن زمان به مجلس آلمانوفیل مشهور شده بود منحل ساخت. متعاقب خبر حرکت ارتش روسیه از قزوین به تهران ماجرای مهاجرت ملیون پیش آمد.

گروهی از نمایندگان منجمله میرزا محمد طاهر فقیه همراه تعدادی از وزرای معزول به قم رفتند و در آنجا دست به تاسیس «حکومت موقت ملی» زدند. حکومت موقت ملی که نیروی نظامی ژاندارم از آن پشتیبانی می‌کرد در قم، کاشان، اصفهان و فارس و در چند جای دیگر ایران عرصه را بر نیروهای اشغالگر تنگ نمود. با حرکت نیروهای روسیه به سوی قم گروه کثیری از مهاجرین و اعضای حکومت ملی تحت حمایت نیروهای ژاندارم که فرماندهی بخشی از آن را کلنل محمد تقی‌خان پسیان به عهده داشت، و عزیزاله‌خان میار کلارستاقی هم یکی از افسران حامی مهاجرین در اردو بود،* به سمت کرمانشاه به حرکت در آمد. پی‌آمد ورود مهاجرین به کرمانشاه حکومتی تحت عنوان «دولت موقت ملی» به ریاست نظام‌السلطنه مافی در آن شهر تشکیل گردید که سید حسن مدرس وزارت دادگستری آنرا به عهده داشت در میان رجال مهاجر، میرزا محمد طاهر به عنوان یکی از سران مهاجرین دیده می‌شد. در نخستین روزهای مهاجرت میرزا حسین‌خان کلارستاقی (رودگر) همراه میرزا محمد طاهر عزم هجرت نمود ولی به عللی نامعلوم پس از چند روز توقف در قم به تهران برگشت. چندی پیش از مهاجرت، میرزا کوچک‌خان سردار رشید و بر حق جنگل در تهران مشغول مذاکره با معدود رجالی بود که مانند او درد وطن داشتند و سر پرشور که لبه تیز تیغ و طناب دار را می‌طلبید. طبق اقوال یکی از کسانی که میرزا کوچک‌خان در تهران به دیدنش رفت میرزا محمد طاهر نماینده مجلس سوم بود که میرزا دوران طلبگی را نزد وی گذرانده و میرزا طاهر سمت استادی بر وی داشت.** آنان هر دو به انقلاب مشروطه اول اعتقاد داشتند. میرزا کوچک‌خان چند بار همراه میرزا طاهر به ملاقات سید حسن مدرس رفت و آنگاه با سید

---

*. به نقل از والد مؤلف

**. به نقل از آقای مسعود تنکابنی نوه شادروان علامه میرزا محمد طاهر تنکابنی

ابوالقاسم لیمانجویی نیز دیدار کرد که هر سه تن اگر نگوییم عضو، بل طرفدار و به طریقی به تشکیلات «اتحاد اسلام» وابسته بودند. طبق معمول در این قبیل ملاقاتها، آنچه باید گفته شود، چیزی جز دفاع از وطن و مردم رنجدیده و استیفای حق و حقوق ملت مسلمان ایران و بیرون کشیدن حقوق مردم از حلقوم ایادی بیگانه و دول استعمارگر روس و انگلیس نبود.* منابع مستند از عضویت رجالی چون سید محمد کمره‌ای، سید یحیی ندامانی(ناصرالاسلام)، میرزا محمد طاهر تنکابنی، سید حسن مدرس، ادیب‌السلطنه سمیعی، سید محمد رضا مساوات، سلیمان میرزا اسکندری در انجمن اتحاد اسلام یاد می‌کنند.[1] آنچه گفته و شنیده شد: شیخ علی اکبر مجتهد کلارستاقی، میرزا احمدخان تنکابنی، ناصر قلی‌خان خلعتبری(سالار مفخم)، میرزا حسین‌خان کلارستاقی(رودگر)، سید ابوالقاسم لیمانجویی، آقا حسین وکیلی(وکیل‌الرعایا)، میرزا احمدخان دیوسالار، آقا شیخ محمد هادی رودگر، میرزا نصراله‌خان خواجوی لنگایی و عباس‌خان خلعتبری(بهادر نظام) از وابستگان به انجمن اتحاد اسلام بودند.** و باز طبق اقوال ریاست جمع را سید ابوالقاسم لیمانجویی به عهده داشت و رابط جمع با نامبرده میرزا حسین‌خان رودگر بود.*** شاید این قول با رویت نامه‌ای که ناصر قلی‌خان سالار مفخم حاکم تنکابن به میرزا حسین‌خان منشی مخصوص نوشته و از نامبرده تقاضای رساندن کاغذی را به سید ابوالقاسم لیمانجویی می‌کند شاهد نقل و قولی باشد که بر زبانها بود. و اما در گیلان هم سید محمود روحانی، شیخ علی حلقه سری علم‌الهدی، سید عبدالوهاب صالح، میرزا محمد انشایی و شیخ بهاءالدین املشی نیز وابسته به انجمن مذکور می‌باشند.[2]

آنچه مسلم است پایه گذار مکتب جنبش اتحاد اسلام در آغاز، سید جمال‌الدین اسدآبادی بود. سید پس از سالها سرگردانی در شرق از سال ۱۲۸۸ هـ. ق(۱۸۷۱م - ۱۲۵۰ش) در مصر اقامت گزید و در جامع‌الازهر که حکم دانشگاه بزرگ اسلامی را داشت به تدریس پرداخت. او در زندگی

---

*. *به نقل از شادروان میرزا هادی‌خان دبیر اکرم. نامبرده از مشروطه خواهان مومن و از مبارزان راه آزادی در محال ثلاث بود. دبیر در سال ۱۳۴۶ در سن ۸۵ سالگی در شهرستان تنکابن دار فانی را وداع گفت.*

۱. *سردار جنگل صفحه ۲۲*

**. *به نقل از شادروان میرزا هادی‌خان دبیر اکرم*

***. *بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از میرزا حسین‌خان رودگر.*

۲. *نگاه کنید به کتاب سردار جنگل نوشته شادروان ابراهیم فخرایی*

اجتماعی و سیاسی مردم مصر فعالانه شرکت داشت. سید برای مبارزه با استعمار مردم را به یکپارچگی و اتحاد زیر پرچم اسلام فرا خواند. سید جمال‌الدین مسلمانان را دعوت می‌کرد تا با تسلط بر علوم و فنون اروپایی، آنان را با سلاح خودشان از پا در آورند. سخنرانی‌های سید در جامع‌الازهر با استقبال گرم و بی سابقه ملیون و روشنفکران و مبارزان مصری روبرو گردید تا آنجا که گروه بی شماری به مکتب جنبش اتحاد اسلام پیوستند. از جمله گروندگان یکی هم گروه افسران «جنبش وطنیون» به رهبری سرهنگ عربی پاشا بود که فعالیت شدیدی را علیه دول استعمارگر در مصر آغاز کرده بود. از شاگردان معروف سید جمال‌الدین، وابسته به انجمن اتحاد اسلام، باید از شیخ محمد عبده نامبرد. شیخ در سال ۱۸۷۲ یکسال پس از ورود سید به مصر تحت تاثیر آموزشهای سیاسی و ضد استعماری سید قرار گرفت و از او بهره فراوان برد چنانچه در قیام سرهنگ عربی پاشا* علیه استعمار انگلیس، به شورشیان پیوست و در پایان از مصر تبعید شد همچنین از آداب اسحاق و عبداله ندیم روزنامه نگاران معروف سوری و مصری، که تحت تاثیر شخصیت مذهبی سیاسی سید قرار و دنباله‌روی از افکار بلند و اسلام شمول سید می‌کردند باید نامبرد. از دیگر افرادی که تحت تاثیر آموزشهای سید جمال‌الدین قرار گرفت و به عضویت انجمن اتحاد اسلام درآمد باید از عبدالرحمن کواکبی اهل حلب سوریه یاد کرد، کواکبی به علت مخالفت با دم و دستگاه استعماری دولت عثمانی، مدتی به زندان افتاد ولی پس از آزادی(۱۳۱۵ هـ. ق - ۱۸۹۸م) مبادرت به ترک سوریه کرد و در قاهره ساکن شد. کواکبی طی اقامت در مصر دو کتاب تحت عنوان «طبایع‌الاستبداد» و «ام‌القراء» منتشر کرد. کواکبی حکومت استبدادی مصر و حامیان

---

*. *سرهنگ عربی پاشا افسر ارتش مصر، عضو سازمان جنبش وطنیون وابسته به جنبش اتحاد اسلام بود که در سال (۱۲۹۹ هـ. ق برابر ۱۸۸۲ میلادی) علیه توفیق خدیو مصر و استعمار انگلیس سر به قیام برداشت ولی سرانجام در مقابل نیروهای ارتجاع داخلی و ارتش انگلیس شکست خورد و مادام‌العمر به سیلان تبعید گردید. به دنبال قیام مهدی در سودان، توفیق چند هنگ از سپاهیان سابق عربی پاشا را همراه ژنرال هیکس به سودان فرستاد ولی در نبرد «کردوفان» که بین مسلمانان با ژنرال هیکس درگرفت سپاهیان عربی پاشا از جنگ با برداران سودانی امتناع کرده و سلاح خود را بر زمین گذاردند و آنگاه بیاد سردار محبوب خود فریاد سر می‌دادند:*

«آه عربی کاش می‌دانستی که توفیق ما را به کجا فرستاده است»

جنگ کردوفان به شکست ارتش انگلیس و کشته شدن ژنرال هیکس و هلاکت چندین هزار نفر از قشون انگلیس انجامید.

خارجی آن از جمله استعمار انگلیس را به باد انتقاد و حمله می‌گرفت. بر مبنای تعلیمات سید جمال‌الدین بود که روح مبارزه در کالبد مردم مصر دمیده شد و سرانجام منجر به قیام سرهنگ عربی پاشا و افسران جنبش وطنیون علیه استعمارگران اروپایی گردید (۱۲۹۹ هـ. ق - ۱۸۸۲م). مرکز فعالیت جنبش اتحاد اسلام، نخست در قاهره قرار داشت ولی پس از تبعید سید جمال‌الدین از مصر(۱۲۹۶ هـ. ق برابر ۱۸۷۹م) شهر استانبول مرکز فعالیت جنبش اسلامی شد. از شناخته شده‌ترین رجال عثمانی وابسته به جنبش اتحاد اسلام باید از انور پاشا فرمانده ارتش عثمانی در جنگ بین‌الملل اول نامبرد. انور پاشا مؤسس فرقه ژون ترک وابسته به سازمان جنبش اتحاد اسلام بود. انور همزمان با اوجگیری قیام جنگل مقادیری اسلحه و مهمات و یک جلد کلام‌اله مجید و یک قبضه شمشیر مرصع توسط حسین افندی تبریزی‌الاصل برای میرزا کوچک‌خان به جنگل فرستاد. میرزا تا آخرین لحظات حیات، قرآن اهدایی انور را همراه داشت. انور پاشا پس از اشغال استانبول به روسیه رفت تا رژیم جدیدالتاسیس شوروی را علیه انگلیسها وادار به جنگ کند ولی با ناکامی روبرو شد و سپس به شهر بخارا رفت. در آنجا طرح تاسیس یک کشور مسلمان از اقوام ترک سرزمین ماوراءالنهر را پی‌ریزی کرد. چندی بعد برای بیرون کردن بلشویکها از سرزمینهای اسلامی فعالیت پی‌گیری را آغاز نمود. در شورش بسماجی علیه ارتش سرخ شرکت کرد ولی به سختی شکست خورد و آنگاه با تعدادی از اطرافیان خود در صدد فرار برآمد ولیکن خود و همراهانش در جنگ و گریز کشته شدند. جسد انور را در حالیکه قرآن کوچکی در دست داشت در کنار اسب مرده‌اش یافتند. در هر صورت جنبش اتحاد اسلامی در آغاز با اهدافی چون گرد آمدن ملل مسلمان زیر پرچم واحد اسلام، تجدید عظمت مسلمین و دول اسلامی همچون گذشته، بیرون کردن خارجیان و برچیدن بساط استعماری آنان از سرزمینهای اسلامی و تسلط بر علوم و فنون جدید به منظور پیشرفت و مبارزه با استعمار دول اروپایی پا گرفت و بزودی آن نهضت به کشورهای مسلمان به ویژه عثمانی و ایران سرایت کرد. و اما آنچه گفته شد، در تهران ملاقاتی هم بین سالار فاتح و میرزا کوچک‌خان در گرفت که هر دو روزی در یک جبهه علیه استبداد جنگیده بودند با این تفاوت که میرزا نماینده طبقه محروم کشاورز و متوسط شهری بود ولی میرزا علی‌خان بعنوان نماینده طبقه متشخص و زمیندار معرفی می‌شد. ولیکن هر دو بر سر یک مسئله که از میان بردن استبداد باشد هدف مشترکی را دنبال می‌کردند اگر چه پس از پیروزی و شکست استبداد دیگر کسی از میرزا کوچک‌خان و مشروطه خواهان واقعی و امثال آنان نشانی نداد مگر تا این

اواخر که باز پای دفاع از مملکت به میان آمده بود. حق را بگوییم هیچ شباهتی بین میرزا کوچک‌خان و سالار فاتح، از لحاظ مرام و سلیقه سیاسی و خصائص اخلاقی وجود نداشت. از دیدگاه سیاسی سالار فاتح سیاستمداری فرصت طلب و لیبرال‌منش بود و علی‌الاصول منطق سیاسی او با منطق سیاسی میرزا که پایه و اساس آن بر مبنای شریعت اسلام استوار و از لحاظ اعتقادات سیاسی به مکتب جنبش اتحاد اسلام متکی بود، همخوانی نداشت. از طرف دیگر هر دو سردار بر این باور بودند که تاسیس کانونهای مقاومت ملی در مقابل قشون متجاوز انگلیس و روس، باید امری اجتناب‌ناپذیر و از مهمترین وظایف ملی و دینی هر مسلمان باشد. بدین لحاظ میرزا حسب توصیه برخی از رجال خوشنام چون سید حسن مدرس و میرزا طاهر کلارستاقی عازم شمال گردید و چون در این راه میرزا علی‌خان کجوری سالار فاتح را مردی صاحب قدم در مبارزه علیه بیگانگان اشغالگر می‌دید، ابتدا همراه وی به کجور رفت ولی به عللی شاید عدم شرایط لازم در دستیابی به اهداف آتی و اینکه منطقه مذکور از شرق و غرب در محاصره مشتی خوانین و طوایف سرسپرده به دولت می‌باشد، اقدام به ترک منطقه کجور نمود و به گیلان عزیمت کرد تا درفش مبارزه علیه بیگانگان را در آنجا بدست گیرد* و اما برگردیم به اصل مطلب. میرزا علی‌خان سالار فاتح پس از مهاجرت ملیون به کرمانشاه، تصمیم به تشکیل کانون مقاومت علیه اشغالگران در کجور گرفت ولی با عکس‌العمل طوایف خواجه‌وند ساکن در کجور و نور روبرو گردید و در نتیجه موفقیت چندانی در این راه بدست نیاورد. شاید یکی از علل جدا شدن میرزا کوچک‌خان از سالار و عزیمت وی به گیلان در رابطه با مطلب اخیر باشد. در اقدام بعدی سالار فاتح از اختلافات پیش آمده بین سردار اقتدار با کریم‌خان و نبی‌خان خزاعی دو تن از سرشناسان طایفه خواجه‌وند ساکن در کجور استفاده کرد و به مرور خود را به خوانین کجور نزدیک ساخت تا آنجا که پس از مدتی توانست گروهی از اکراد مسلح را بدور خود جمع کرده و علم مخالفت را علیه اشغالگران روسی و حکومتگران تنکابن بلند کند. با تشکیل کانون مقاومت ضد استعماری در کجور، حکومت تنکابن از دو طرف، غرب و شرق مورد تهدید قوای جنگل و نیروهای مقاومت کجور قرار گرفت و بدین ترتیب امنیت خرم‌آباد کرسی ولایت محال ثلاث به خطر افتاد. پی‌آمد این امر مرتضی قلی‌خان سردار اقتدار وضعیت موجود را به سپهدار که در این اوقات به لقب سپهسالار اعظم ملقب بود

---

*. به نقل از شادروان میرزا هادی‌خان کاویانپور (دبیر اکرم)

(ربیع‌الثانی ۱۳۳۴ هـ . ق) گزارش کرد.* گرچه حکومت محال ثلثه تا این تاریخ ادعا می‌کرد وضع کجور و کلارستاق در نهایت آرامش و مردم مشغول کشاورزی و کسب و کار خود می‌باشند. صفحه بعد تصویر نامه‌ای را نشان می‌دهد که سردار اقتدار در واپسین روزهای حکومت خود به میرزا حسین‌خان نوشته و وضعیت موجود کلارستاق و کجور را در کمال آرامش توصیف می‌کند.** مقارن این ایام سپهسالار مامور تشکیل کابینه شد(اول جمادی‌الاول ۱۳۳۴ هـ . ق) در سومین کابینه محمد ولی‌خان امیر جمشیدخان سردار کبیر به وزارت جنگ منصوب گردید.

همچنین ناصر قلی‌خان خلعت‌بری (سالار مفخم) به حکومت محال ثلثه منصوب شد. ناصر قلی‌خان نخست میرزا سعداله‌خان رودگر (سررشته داری افواج محال ثلاث) را به ریاست دارالانشای ولایت محال ثلاث منصوب کرد ولی پس از مدتی نامبرده را به نیابت خود برگزید و میرزا هادی‌خان کاویانپور را به ریاست دارالانشاء منصوب نمود و پس از چندی ملقب به دبیر اکرم کرد.*** صفحه بعد تصویر نامه‌ای را نشان می‌دهد که از طرف ناصر قلی‌خان حاکم تنکابن به میرزا حسین کلارستاقی نوشته شده است. مفاد نامه حکایت از مطالبی دارد که در سطور بالا ذکر گردید.**** همچنین گویای وجود رابطه بین ناصر قلی‌خان و سید ابوالقاسم لیمانجویی است.

آغاز صدارت سپهسالار با فشارهای سیاسی و نظامی دولت روسیه مبنی بر سرکوبی نهضت جنگل روبرو شد که آن دولت را سخت به وحشت انداخته بود. از طرف دیگر طبق قرارداد سال ۱۹۰۷ منطقه شمال ایران در حوزه نفوذ روسها قرار داشت که دولت ایران می‌باید امنیت منطقه را برقرار می‌کرد در غیر اینصورت روسها مجاز به وارد کردن قشون برای حفظ منافع خود بودند. در چنین شرایطی سپهسالار تصمیم به از میان بردن نهضت مقاومت ضد استعماری مردم گیلان گرفت که رهبری آنرا میرزا کوچک‌خان بعهده داشت و بزودی به ولایت محال ثلثه هم سرایت می‌کرد. سپهسالار برای ریشه‌کن کردن نهضت جنگل، نخست اردوی مجهزی متشکل از چند صد نفر قزاق به فرماندهی سردار انتصار اعلم،***** جهت سرکوبی سالار فاتح به کجور فرستاد.

---

*. *بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از مرتضی قلی‌خان سردار اقتدار*

**. *اصل نامه نزد اینجانب است*

***. *بنابه اظهار والد مؤلف به نقل از ناصر قلی‌خان خلعت‌بری (سالار مفخم)*

****. *اصل نامه نزد اینجانب است*

*****. *مظفرخان اعلم از مشروطه خواهان دوره دوم بود. پس از سقوط استبداد صغیر، در دم و دستگاه محمد*

←

۲۲ ربیع‌الاول
۱۳۳۴

جناب آقای آقا میرزا حسین‌خان زید مجده

مراسله شما رسید از مضمونش اطلاع حاصل و سلامتی حالات شریف مسرور شدم از حالات اینجانب خواسته بودید نعمت صحتی حاصل برقرار است و دو سه روز است که پس از تسویه و اصلاح امورات کجور و کلارستاق مراجعت به تنکابن کرده و بحمداله از هر جهت آسایش و رفاهیت حال اهالی آنصفحات فراهم شده مرفه‌الحال مشغول رعیتی و کسب و کار خود هستند آقای آقا میرزا سعداله‌خان سررشته دار هم در این مسافرت کجور باتفاق بودند در مراجعت از کجور برای اصلاح امورات و سرکشی بعلاقه‌جات خود در کلارستاق متوقف شد البته همیشه اوقات از سلامتی حالات و گزارشات مشروحاً نوشته مستحضرم سازید زیاده سلامتی شما را طالبم.

محل مهر - سردار اقتدار

لـه ولی‌خان سپهدار وارد شد و در وزارت جنگ مشغول گردید. مدتی در شهربانی انجام وظیفه نمود. پس از عزل سالار فاتح از ریاست کل شهربانی، به ریاست آن اداره منصوب شد. در سال ۱۳۰۱ شمسی ریاست کمیته‌ای را به عهده داشت که مامور قتل رضاخان بود. از اعضاء فعال آن کمیته باید از سروان علی اکبر معتضدی و سروان عبدالصمد فقیه فرزند میرزا محمدخان سرتیپ کلارستاقی نامبرد. مظفر اعلم در سال ۱۳۳۱ شمسی سفیر ایران در کشور عراق گردید. بعد از فرار محمد رضا از ایران (مرداد ۱۳۳۲) و ورود به بغداد، حسب دستور دولت متبوع از استقبال شاه امتناع کرد و توصیه نوری سعید نخست وزیر عراق راکه سابقه دوستی طولانی با سردار انتصار از دانشکده نظامی استانبول داشت، در دیدار با شاه رد نمود. پس از کودتای امریکایی بیست و هشت مرداد سال ۱۳۳۲ و مراجعت شاه به ایران، امیر انتصار از سفارت عزل و دستور بازداشت نامبرده به وزارت خارجه صادر گردید. ولی پیش از هرگونه اقدام، سردار انتصار عراق را به قصد سوریه ترک کرد و برای همیشه از کار سیاست کناره گرفت.

۲۲ ربیع الاول
۱۳۴۴

جناب آقای آقا میرزا حسین خان زید فیضه

نمره ۲۷۰

مراسله ۷ رسید از مضمونش اطلاع حاصل و از سلامتی حالات شریف سرور شدم از حالات
این جانب خواسته بودید له الحمد نعمت صحتی برقرار است و دو سه روز است که پس از
تسویه و اصلاح امورات کجور و کلارستاق مراجعت به بنگاه بن کرده و بحمدالله از هر جهت
آسایش و رفاهیت حال اهالی آن صفحات فراهم شده مرفه الحال مشغول رعیتی و کسب و کار
خود هستند آقای آقا میرزا عبدالله خان سرشته داری در این مسافرت کجور باتفاق بودند
مراجعت از کجور برای اصلاح امورات و سرکشی بعلاقه جات خود در کلارستاق
متوقف شد البته همیشه اوقات از سلامتی حالات و گذارشات شروطا نوشته
مستحضرم سازید تا هم سلامتی ۷ را طالبم

جناب آقای میرزا حسین‌خان. کاغذ شریف رسید از سلامتی احوالات جنابعالی خوشوقت شدم اینکه تاکنون نتوانسته بجواب کاغذجات شما مبادرت نمایم جهت همانست که خودتان نوشته از کثرت مشاغل بوده اکنون که بجواب کاغذجات پست میپردازد خواستم که با چند کلمه احوال از سرکار و فامیل شما نموده باشم و در ضمن خیلی اظهار ممنونیت نمایم از اینکه هر هفته حضرتعالی از اخبارات جنگ اروپا مینویسید واقع جای هزاران تحسین است در هر صورت خواهش می‌کنم که این شیوه را از دست نداده اخبار اروپا را نوشته بلکه از اقدامات بعضیها در هر فرقه که باشند نیز نویسید که کاملاً مطلع شویم باری جناب آقای سررشته دار حالشان بحمداله خوب است و به ریاست دارالانشای* محال ثلثه معین شده‌اند و با کمال خوبی مشغول انجام خدمات مرجوعه خود هستند کاغذی در جوف پاکت سرکار فرستاده که آنرا بحضرت آقای سید ابوالقاسم لیمانجویی برسانید و جواب گرفته در جوف پاکت خودتان ارسال دارید و نیز آدرس منزل ایشان را بنویسید همیشه اوقات از سلامتی حال خودتان بنویسید که خیلی خوشوقت میشوم.

محل مهر و امضاء ناصر قلی سالار مفخم

*. عهده دار شغل مذکور نایب‌الحکومه محال ثلاث هم برد

همزمان با ورود اردوی مذکور به کجور، سردار اقتدار و امیر اسعد نیز به دستور پدر چند صد تفنگدار تجهیز و به سوی کجور روانه کردند. قزاقهای تحت فرماندهی سردار انتصار پس از پیوستن به تفنگداران فتح‌اله‌خان خواجه‌وند (شجاع لشکر) و میرزا مهدی‌خان خواجه‌وند (ساعد لشکر) به سوی کالج محل سکونت سالار فاتح به حرکت در آمدند. پی‌آمد این امر میرزا علی‌خان سالار به سرعت از کجور خارج و پس از رفتن به تهران در منزل سید کمال بهبهانی بست نشست تا از گزند سپهسالار ایمن باشد. به دنبال تغییر کابینه، سالار فاتح از بست خارج(شوال ۱۳۳۴ هـ. ق) و مجدداً راهی کجور گردید و پس از چندی خود را به مخالفین حکومت تنکابن نزدیک کرد که در آن میان کریم و نبی خزاعی نیز در مخالفت با مرتضی قلی‌خان سردار اقتدار معروف بودند. سابقه‌ای این دشمنی از آنجا آغاز گردید که سردار اقتدار پس از رسیدن به حکومت، به تبعیت از سیاست پدر و برادر دست تطاول به املاک مردم دراز نمود و چون همزمان با حکومت وی اختلافات ملکی فتح‌اله‌خان شجاع لشکر و مهدی‌خان ساعد لشکر دو تن از روسای طایفه خواجه‌وند کجور با برادران کریم، نبی، ربیع و جعفرخان خزاعی بالا گرفت، سردار اقتدار از فرصت استفاده کرد و به تحریک فتح‌اله‌خان مدعی بخشی از املاک برادران خزاعی در منطقه کوهستان کجور گردید و همین امر باعث شد که نبی‌خان صارم‌الممالک همراه سایر برادران و تفنگدارانشان با سالار فاتح متحد شوند و به مرور جبهه نیرومندی علیه سرحکومتگران محال ثلاث به وجود آورند ولی پیش از این اتحاد، نخستین متحد سالار در میان طایفه خواجه‌وند کجور یزدان قلی‌خان# خواجه‌وند بود. نامبرده در نخستین سالهای ستیز سالار فاتح با حکومت استبدادی، همراه خوانین خواجه‌وند در صف مخالفین سالار فاتح قرار گرفت. هنگامیکه سالار فاتح و میرزا کوچک‌خان، تصمیم به ایجاد کانون نهضت مقاومت علیه اشغالگران خارجی را در کجور گرفتند، یزدان قلی‌خان از پیشقدمان اصلی این نهضت در محال ثلاث به ویژه کجور بود. در بحبوحهٔ قیام جنگل و جنگ میرزا کوچک‌خان با قزاقها، همراه بیست و هفت تن از مردان کجور از جمله برادرش سلطان علی‌خان، به کمک میرزا کوچک‌خان و احرار جنگل شتافت ولی در پایان کار با هفت تن از یاران به کجور برگشت. در حمله احسان بلشویک به کلاردشت همراه تعداد زیادی از تفنگداران کجوری و کریم‌خان و نبی‌خان خزاعی، به کمک میرزا سعداله‌خان سررشته دار و عبدالعلی‌خان

#. *بازماندگان یزدانقلی‌خان خواجه‌وند بعدها بنام کیا لاشکی شهرت پیدا کردند.*

معتضدالسلطان و روسای طوایف کرد کلاردشت شتافت و به مقابله با قشون بلشویک برخاست و هنگام عقب نشینی قوای بلشویک از کلاردشت مقدار زیادی از بار و بنه نظامی احسان بلشویک را به آتش کشیدند.* با چنین اوصاف سالار دست اتحاد به سوی این دلاور مردان دراز کرد و پایگاه خود را در کجور محکم نمود. چه اینکه پیشتر از این، سالار فاتح در کجور پایگاه آنچنانی نداشت. هر چند که مدیری لایق بود. در هر صورت از درگیری‌های محلی بین طوایف کجوری و زد و خوردهای آنان در محلی بنام لتینگان کجور که بگذریم، نخستین رویارویی بین کجور و تنکابن از اوایل شهریور سال ۱۳۳۶ هـ. ق برابر ۱۲۹۶ش. با دست اندازی کجوریان به املاک امیر جمشیدخان سردار کبیر و غارت احشام و انبارهای برنج نامبرده در حبیب‌آباد کجور و تیراندازی به مرتضی قلی‌خان سردار اقتدار در چلندر، آغاز گردید.** به دنبال این امر، محمد ولی‌خان سپهسالار، امیر اسعد و خوانین و سرکردگان طوایف تنکابن و کلارستاق را مامور جمع‌آوری تفنگدار در مقابله با سالار فاتح نمود خوانینی که مامور تجهیز تفنگدار بودند عبارتند از: امیر انتصار و امیر ممتاز خلعتبری از تنکابن، کریم‌خان مسعودالملک و کاظم‌خان مسعودی از منطقه نشتا، عبداله‌خان ضیغم‌الممالک خلعتبری و میرزا نصراله‌خان خواجوی از لنگا، فرج‌اله‌خان ساعدالممالک خلعتبری از کلارآباد، میرزا سعداله‌خان سررشته دار(رودگر)، عبدالعلی‌خان معتضدالسلطان(فقیه)، لطفعلی‌خان سالار مکرم (میار) و عزیزاله‌خان میار از دشت کلارستاق و منطقه کوهستانی دلیر و الامل. پی‌آمد این امر تفنگداران تنکابن و کلارستاق در ضلع غربی رودخانه چالوس سنگر گرفتند که در نقطه مقابل آنان تفنگداران کجوری مستقر بودند. فرماندهی اسمی اردو را محمدخان اکرم‌الملک پسر علیقلی‌خان امیر اسعد به عهده داشت که بخشی از ستاد خود را در محل اورنگ چالوس مستقر کرده بود. طرفین نزدیک به چهل روز در مقابل یکدیگر به رجزخوانی مشغول بودند و هر روز از بام تا شام به شلیک دهها گلوله اکتفا می‌کردند و چون در این مدت کاری از پیش نرفت سران طوایف کلارستاق به اتفاق امیر اسعد در منزل عبدالعلی‌خان فقیه واقع در پلدچال اجتماع کرده تا اوضاع را از نزدیک بررسی کنند. در این جلسه سرهنگ عبدالعلی‌خان به اتفاق میرزا سعداله‌خان سررشته دار و لطفعلی‌خان میار عدم پیشرفت تفنگدارن

---

*. *بنا به اظهار والدمؤلف به نقل از عبداله‌خان خواجه‌وند (انتظام لشکر) و میرزا داودخان صفاری (رودگر)*

**. *بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از میرزا خلیل‌خان کجوری (شجاع‌السلطان)*

تنکابنی و کلارستاقی را در گذشتن از رودخانه چالوس و رفتن به سوی کجور، به علت کمبود اسلحه در دست جماعت کلارستاقی دانسته و در پایان از امیر اسعد تقاضای سیصد قبضه اسلحه کردند که مورد قبول امیر اسعد واقع شد. ولی نامبرده پس از عزیمت به خرم‌آباد از قول خود منصرف و آقا حسین وکیل‌الرعایا را با سه قبضه اسلحه موزر برای لطفعلی‌خان، میرزا سعداله‌خان و عبدالعلی‌خان، روانه کلارستاق کرد و تحویل بقیه سلاح را منوط به گروگان گرفتن میرزا داودخان و محمد باقرخان (پسران میرزا سعداله‌خان و عبدالعلی‌خان) تا پایان جنگ، در خرم‌آباد دانست. پیشنهاد امیر مورد اعتراض شدید سران کلارستاق از جمله عزیزاله‌خان میار واقع شد تا آنجا که پس از مشورت با یکدیگر تصمیم خود را مبنی بر ترک جبهه به نماینده امیر اعلام و پیغامی به شباهت زیر برای امیر فرستادند:

«ما کلارستاقی‌ها باید خیلی بدبخت باشیم که برای شما بجنگیم و اقدام به برادرکشی کنیم ولی شما در ازای دادن اسلحه به ما، فرزندان ما را گروگان بگیرد. حال شما دانید و کجوریها...»*

به دنبال این پیشنهاد، جبهه کلارستاق از جنگ با کجوریها شانه خالی کرد و در نتیجه راه تفنگداران کجوری به تنکابن باز شد.** سران کلارستاق میرزا شفیع‌خان فقیه را مامور مذاکره با سالار فاتح و سران طوایف کجور کردند شفیع‌خان تصمیم سران را مبنی بر ترک و باز کردن جبهه به اطلاع سالار فاتح و نبی‌خان صارم‌الممالک کجوری رساند ولی عبور تفنگداران کجوری را از رودخانه چالوس منوط به ترک کامل خط مقدم از طرف تفنگداران کلارستاق می‌دانست. در نخستین تماس، سالار عدم اطمینان خود را نسبت به تصمیم ناگهانی سران کلارستاق ابراز و این پیشنهاد را دامی برای کجوریها می‌دانست که توسط امیر اسعد و دار و دسته او طراحی گردیده است. ولی سرانجام پس از چند نشست و حصول اطمینان از قول سران کلارستاق، تصمیم عبور از رود چالوس و حمله به سوی تنکابن را گرفت ولی قرار بر این شد، نخست تفنگداران کلاردشتی و

---

*. *بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از میرزا سعداله‌خان سررشته دار و لطفعلی‌خان سالار مکرم*

**. *روایت دیگر حاکی از این است که در مدت توقف کجوریان در شرق رودخانه چالوس، مکاتباتی بین سالار فاتح با میرزا محمد طاهر فقیه و میرزا حسین‌خان کلارستاق مبنی بر عقب‌نشینی نیروهای کلارستاقی از جبهه اورنگ صورت گرفت و پس از سازش بین طرفین بود که جبهه کلارستاق باز گردید. این روایت مقرون به صحت نمی‌باشد زیرا مقارن این ایام میرزا طاهر در عتبات بسر می‌برد. ثانیاً پس از جدا شدن میرزا حسین‌خان از سالار در ساری، دوستی آن دو به کدورت تبدیل شده و مانند گذشته به یکدیگر نزدیک نبودند.*

کوهستان مبادرت به ترک جبهه کرده و سپس تفنگداران عبدالعلی‌خان سرهنگ و میرزا سعداله‌خان به ترتیب تا پلدچال عقب نشینی و از یکدیگر جدا شوند. ولیکن تنها علامتی که باید سالار فاتح و سران کجور را از عقب نشینی کلارستاقی‌ها آگاه می‌کرد شلیک دوازده تیر از جنوب و شمال محلی می‌شد که امروز بیمارستان چالوس در آنجا قرار دارد. علاوه بر این یکصد نفر تفنگدار کلارستاقی که میرزا داودخان و محمدباقرخان هم در آن جمع بودند به فرماندهی شفیع‌خان فقیه در جنوب خط عبور تفنگداران کجوری و به موازات آنان تا رودخانه نمک‌آبرود حرکت کند تا در صورت بروز حوادث غیر مترقبه درصدد مقابله با کجوریها برآید. با جا خالی کردن کلارستاقی‌ها جبهه اورنگ بهم ریخت ابتدا نبرد سختی بین تفنگداران تنکابن و کجور در گرفت که در پایان به جنگ تن به تن کشیده شد. تعداد زیادی از طرفین به خاک هلاک افتادند و تعداد دیگری زخمی شدند از جمله کشته شدگان دو تن از پهلوانان نامی تنکابن و لنگا به اسامی پهلوان فیض‌اله و پهلوان قنبر بود. در نخستین یورش کجوریها، محمدخان اکرم‌الملک به سرعت خود را از جبهه مقدم کنار و به سمت تنکابن فرار کرد. سنگر بعدی کلارآباد بود که در نخستین حمله کجورها در هم شکسته شد و میرزا فرج‌اله‌خان ساعدالممالک راه تنکابن را پیش در گرفت. مختصر مقاومتی در اسبچین از طرف میرزا نصراله‌خان خواجوی و عبداله‌خان ضیغم‌الممالک به عمل آمد ولی سیل بنیان کن تفنگدارن کجوری که بی‌محابا به سوی تنکابن پیش می‌تاخت مقاومت آن گروه کوچک را خنثی و به سوی نشتارود سرازیر شدند. در آنجا کریم‌خان و کاظم‌خان مسعودی پس از مختصر زد و خورد به سوی تنکابن عقب نشستند.* کجوریان در حین عبور و پس از گذشتن از کلارآباد هر چه

---

*. *مقارن این ایام شهرت پیدا کرده بود، کریم‌خان مسعودی و برادرش کاظم‌خان با جنگل و میرزا کوچک‌خان در ارتباط می‌باشند. ولی این مطلب به دو دلیل مقرون به صحت نیست. اولاً دختر محمد ولی‌خان سپهسالار تنکابنی همسر کریم‌خان مسعودالملک بود. ثانیاً اگر قول بالا به صحت نزدیک باشد، کریم‌خان و برادرش نمی‌باید در مقابل تفنگداران مهاجم کجوری ایستادگی به خرج دهند زیرا تفنگداران مهاجم می‌بایست ارتباط مازندران را از طریق تنکابن با قوای جنگل فراهم می‌کردند. و اما نشر این قبیل شایعات و اکاذیب در مقاطع خاصی توسط ایادی ملاکین و خوانین، جهت حفظ اموال و املاک آنان از دستبرد و چپاول رعایا صورت می‌گرفت. نویسنده عین مطلب را از زبان شادروان کاظم‌خان مسعودی که از بستگان و دوستان بسیار نزدیک پدرم بود شنیدم و در تایید همین مطلب باید بگویم هیچ ارتباطی بین این خاندان با تشکیلات جنگل وجود* ←

بر سر راهشان بود ویران کردند و بسیاری از منازل را پس از جارو کردن به آتش کشیدند. مختصر مقاومتی در حوالی خرم از طرف امیر ممتاز و تفنگداران دولتی به عمل آمد که آنهم به سرعت در هم شکسته شد و تا اهالی خرم‌آباد از خواب بیدار و بخود آیند تفنگداران کلاه پوستی بسر و چوخا به تن و چموش پوش کجوری در کوچه و بازار و اطراف دربخانه دولتی خرم‌آباد دفیله می‌رفتند و هل من مبارز کنان امیر را به جنگ دعوت می‌کردند ولی آن زمانی که تفنگداران کجوری از کجراهه سبزه میدان به سوی خرم‌آباد اسب می‌تاختند امیر اسعد همراه تعدادی محافظ از گردنه سیالان گذشته و به سوی الموت می‌رفت و همزمان منازل حکومتگران در شرف غارت شدن به دست غارت شدگان سابق بود. حادثه غیر منتظره‌ای که از زمان حکومت مهدی‌خان خلعتبر تا آنروز، مرکز محال ثلاث به خود ندیده و نشنیده بود. سالار پس از اشغال خرم‌آباد به تلگرافخانه تنکابن رفت و خبر پیروزی خود را به سردار جنگل داد. کلیه اسباب و اثاثیه ارزشمند عمارات قدیمی و جدید حکومتگران، توسط تفنگداران کجوری غارت و به یغما برده شد. بیشتر اسباب منازل نظیر فرش، مبل، صندلی، چراغ، چلچراغها، پیانو و امثال آنها که از روسیه خریداری و در حد خود از نفیس‌ترین اشیاء به شمار می‌رفت، ظرف چند ساعت غارت و به تصرف چموش پوشان درآمد که روزگاری رسیدن به دربخانه را در رویا هم نمی‌دیدند. حتی برای تظلم خواهی، ولی حالا در باغ حکومتی تنکابن از برنجهای اعلا و قربانیهای گاو و گوسفند رایگان امیر و سپهسالار برای خود و مخالفین امیر ضیافت می‌دادند و گهگاه به رقص چوبی و پایکوبی برخاسته و به همراه آوای دلنشین نی، اشعار سوزناک و عرفانی «امیر مازندرانی» را به آواز حزین سر می‌دادند:

آی، امیر گُنه جان. روز روزها بَبی بوّی　　محمد قاضی و حاکم خدا بَبی بُوی
آی، ترازوی محشر اُجِه بپا بَبی بُوی　　خلق نیک و بد اُجِه سِوا بَبی بُوی
آی علی - علی جان یا شاه مردان

امیر می‌گوید: روزی از روزها روز رستاخیز خواهد آمد که حضرت محمد قاضی باشد و حداوند حاکم. در آن روز ترازوی حساب اعمال را بپا خواهند کرد و خلق نیک و بد را از یکدیگر جدا خواهند کرد. آی علی علی جان یا شاه مردان. و از این قبیل اشعار.

لـ نداشت و تنها وجود یک یا دو عکس جمعی که یحتمل اجباری برداشته شده، نمی‌تواند دلیلی بر ارتباط طرفین متخاصم با یکدیگر باشد.

و اما پس از آنکه سرکردگان طوایف کلارستاق مبادرت به ترک جبهه اورنگ نمودند در اندک زمانی لطیفه سرایان محلی اشعاری طنزآمیز در رابطه با عقب نشینی کلارستاقی‌ها از میدان جنگ سر دادند که بیشتر به صورت نقل و قول و از زبان شرکت کنندگان در جنگ و سرزنش به یکدیگر بود از جمله این اشعار یکی شعر معروف «ای دایی دایی» می‌باشد که از زبان یک تفنگدار اسیر کلارستاقی، خطاب به یک تفنگدار کجوری گفته می‌شود:

آی دایی دایی مِ تِفَنْگِ بِدارْ مِنْ شِ چَکْ سری شِلوارِ بَشورم
ای دایی خلیل تِ ریش قُربون - تِ قوم و خویشِ قُربون
ای دایی خلیل مِنْ رییسِ فوجِ* تِفَنگدارمِه - نوکر سالارمه**
آقا معتضد*** خویشِمه سیف‌اله**** درویشِمِه
ای دایی دایی م تفنگ بدار من شِ چَکْ سری شلوارِ بَشورَم
ای دایی دایی شیرِ پِلا، ماستِ پِلا، بی دِرنگ بی دِرنگ
آغوزِ قَجِلْ***** آمده میدان جنگ
آی دایی تفنگم را نگهدار تا من شلوارم را بشویم

---

*. منظور میرزا سعداله‌خان سررشته دار

**. منظور میرزا علی‌خان کجوری سالار فاتح

***. سرهنگ عبدالعلی‌خان معتضدالسلطان (فقیه) که در آن اوقات به سرهنگ عبدالعلی‌خان کلاردشتی هم شهرت داشت.

****. سیف‌اله‌خان رودگر فرزند فتح‌اله سلطان رودگر رییس تفنگداران میرزا سعداله‌خان سررشته دار بود که در جنگ اورنگ شرکت داشت ولی پس از ترک جبهه به تفنگداران ساعدالممالک ملحق شد لیکن در نخستین زد و خورد کلارآباد، اسیر کجوریها گردید و برای رهایی از دست میرزا خلیل خود را از بستگان سررشته دار و عبدالعلی‌خان معرفی می‌کند سیف‌اله‌خان با دختر سررشته دار ازدواج نمود و چون مردی سفر باز و درویش مسلک بود به سیف‌اله درویش معروف شد.

*****. اغوز قجل در لهجه محلی به معنای برش نازک مغز گردو می‌باشد و آن کنایه به افراد کوتاه قد است که در اینجا اشاره به فرج‌اله‌خان ساعدالممالک سنگردار جبهه کلارآباد است این سنگر در نخستین یورش کجوریها در هم شکسته شد و بیشتر تفنگداران آن به سرعت خود را به سنگر سوم در نشتارود رساندند و سپس به سوی تنکابن رفتند.

آی دایی من به قربان تو و قوم و خویش تو که سالار فاتح باشد.
آی دایی من تفنگدار میرزا سعداله‌خان سررشته دار رییس فوج هستم.
آی دایی تفنگم را نگهدار تا من شلوارم را بشویم
آی دایی من فامیل میرزا عبدالعلی‌خان معتضدالسلطان هستم من سیف‌اله درویش هستم
آی دایی خوردن چلو با شیر و ماست هر لحظه برایتان میسر بود ولی حالا با وارد شدن ساعدالممالک به جبهه، وضع به گونه‌ای دیگر است.(اشاره به خورد و خوراک مجانی کجوریها در زمان توقف در ساحل شرقی رودخانه چالوس و تاراج احشام سردار کبیر، امیر اسعد و سپهسالار و اعتراض ساعدالممالک در این مورد به سالار فاتح متعاقب ورود نامبرده به جنگ).

همزمان با رواج این اشعار، اشعاری در نکوهش و تمجید از میرزا سعداله‌خان سررشته دار هم سروده شد. نخستین لطیفه توسط ملا قربانعلی از اهالی تنکابن بود که در دم و دستگاه لطفعلی‌خان سالار مکرم میار یکی از خوانین معروف منطقه کوهستانی کلارستاق بسر می‌برد، به صورت طعنه و ظاهراً از زبان شخص سررشته دار بیان می‌شد:

من آقا سررشته دارم — ماهی پتولک* خوارم
شور ماهی فروشم — با جنب و جوشم
من مرد جنگم — با موزر** می‌جنگم
من سررشته هر کارم — با اسعد سر جنگ دارم
من سررشته دارم — بر توپ سوارم
من سررشته فوجم — شور ماهی فروشم

به دنبال رواج این اشعار بود که نوبت به آقا شیخ محمد دیزانی(شیخ صالح طالقانی) که سمت معلمی فرزندان میرزا سعداله‌خان و میرزا حسین‌خان رودگر را بر عهده داشت رسید و در پاسخ به همتای خود چنین سرود:

---

*. *بادکنک ماهی و کنایه از بهره‌برداری رودخانه نمک‌آبرود و چندین رودخانه دیگر که در انحصار میرزا سعداله‌خان رودگر برد.*

**. *نوعی اسلحه و در اینجا اشاره به آن اسلحه‌ای است که امیر به سررشته دار و معتضدالسلطان هدیه داده برد.*

طعنـــه ماهـی زدی ســررشتــه دار شـــاه راه　　آن امیر با جلال و جاه را
شور ماهی کی بود از ورگون* و تمشک دانه بتر　　ای سگ پـر شـور و شر

زین حکایت در گذر

همچنین یک بیت شعر در تهدید امیر اسعد، از زبان عبدالعلی‌خان و میرزا سعداله‌خان راجع به پیشنهاد گروگانگیری پسران آنان و یک بیت دیگر در طعنه به امیر اسعد راجع به انتصاب فرزند جوانش به فرماندهی جنگ اورنگ در محال ثلاث رایج گردید که مدتها به عنوان مزاح ورد زبان مردم بود.**

بیت: باقر و داود من شد اسیر، شد اسیر　　وای بـه حـال امیر، وای بـه حـال امیر
بـــیت: ســـنگر اورنگ هـــدر رفت　　امـــیرزاده گـــوزید و در رفت

از عجایب روزگار اینکه: تهاجم کجوریها به تنکابن با همدستی مرتضی قلی‌خان سردار اقتدار که از چند سال پیش به این طرف اختلاف شدیدی بر سر حکومت محال ثلاث با پدر و برادر خود امیر اسعد پیدا کرده بود، انجام گرفت. زمانیکه سپهسالار برای سومین بار به صدارت رسید (۱۳۳۴ ه .ق) مرتضی قلی‌خان را از حکومت محال ثلثه خلع و ناصر قلی‌خان سالار مفخم را به حکومت منصوب کرد که این امر بر سردار اقتدار بسیار گران آمد تا آنجا که از آن تاریخ از پدر و برادر جدا شد و پس از ترک محال ثلاث به تهران رفت و همکاری نزدیکی را با مخالفان سیاسی پدر و برادر آغاز نمود. مرتضی قلی‌خان در این دشمنی بی جا تا آنجا پیش رفت که به قیمت اشغال خرم‌آباد تنکابن و غارت اموال خاندان وی و صدها خانواده دیگر انجامید.طبق اقوال پس از اشغال خرم‌آباد مرتضی قلی‌خان سردار اقتدار مورد بی اعتنایی کجوریها واقع شد و دست از پا درازتر از طریق سخت‌سر(رامسر) ابتدا به رشت*** و سپس به تهران رفت و مدتها از غصه، کنج عزلت برگزید. پس از خروج مرتضی قلی‌خان از محال ثلاث رندان و لطیفه سرایان محلی سراج لشکر کجوری را که پیشکار سردار اقتدار بود و در واقعه اخیر دستی در کار داشت مورد خطاب قرار و از زبان میرزا سعداله‌خان سررشته دار شعری در رابطه با موضوع و طعنه بـه سـراج، و پـاسخ سـراج بـه مـیرزا

---

*. ورگون نوعی درخت کوچک جنگلی از رده ازگیل وحشی که میوه‌ای بسیار کوچک دارد

**. به نقل از میرزا داودخان صفاری(رودگر) و محمد باقرخان فقیه

***. طبق اقوال سردار اقتدار در رشت مورد سرزنش بستگان همسرش قرار گرفت و با ناراحتی آن شهر را ترک کرد

سعداله‌خان سرودند که مدتها ورد زبان مردم کجور و کلارستاق در طعنه به یکدیگر بود.
بیت از زبان میرزا سعداله‌خان:

سراجا - کو اقتدار مولای تو - آن شهسوار آقای تو - آن پهلوان سالار تو

بیت از زبان سراج لشکر:

سعدیا - چوگوی از صحنه میدان بدر رفت - کنار دجله راه سخت‌سر رفت -
زکوی دلبرش پر دردسر رفت

در هر صورت پس از اشغال خرم‌آباد به دست کجوریها سپهسالار دستور داده بود که درب منزلش به روی مرتضی قلی‌خان و امیر اسعد باز نشود* به دنبال این ماجرا سپهسالار امیر جمشیدخان سردار کبیر وزیر اسبق جنگ و حسن‌خان اقتدارالسلطان را مامور جمع‌آوری تفنگدار و سرکوبی سالار فاتح نمود ولی در شرایطی که سالار فاتح مانع بین خود و میرزا کوچک‌خان را از میان برداشته و ارتباط مستقیم با جنگل را برقرار کرده بود، این امر بسیار بعید به نظر می‌رسید و به این آسانی‌ها میسر نبود. از طرف دیگر سالار فاتح از موفقیتی که در سرکوب خاندان حکومتگر خلعت‌بری به دست آورده بود چندان اطمینان نداشت زیرا جنگلیها آن طور که باید از این پیش‌آمد غیر مترقبه استقبال کنند، نکردند. شاید هم برقراری ارتباط با تنکابن و کجور چندان بی خطر نبود و در دراز مدت، دامی برای میرزا کوچک‌خان و جنگلیها می‌شد. در هر صورت سالار چندین ماه بعد در سال ۱۳۳۷ هـ. ق دوباره به سوی تنکابن تاخت و با وجود آنکه خرم‌آباد را به اشغال تفنگداران کجوری در آورد، ولی توقف طولانی را در آنجا به مصلحت ندید چه اینکه در این تاریخ مردم در غیبت امیر اسعد که در منطقه دو هزار و الموت بسر می‌برد خود تفنگ به دست گرفته و گروهی از مهاجمین را در کوچه و بازار هدف گلوله قرار داده بودند از طرف دیگر اخباری که از مناطق کوهستانی دو هزار و سه هزار و الموت می‌رسید حکایت از ورود قریب‌الوقوع چند صد نفر تفنگدار می‌کرد که بزودی وارد خرم‌آباد شده و به مقابله جدی با کجوریها برخواهند خواست. تعلل جنگلیها در ورود به منطقه محال ثلاث از یک طرف و اخبار موحش ورود قریب‌الوقوع کوه نشینان دو هزار و سه هزار به خرم‌آباد از طرف دیگر، عزم سالار را به اقامت طولانی در تنکابن سست کرد. به ویژه زمزمه اختلاف سران طوایف کجور با یکدیگر کار سالار فاتح را سست‌تر کرد و به ناچار راه

*. به نقل از محمدخان خلعتبری(اکرم‌الملک)

کجور را در پیش گرفت* و اما چندین ماه پس از خروج سالار از تنکابن، امیر جمشیدخان سردار کبیر وارد خرم‌آباد و امیر اسعد هم از پناهگاه کوهستانی خود راه خرم‌اباد را در پیش گرفت و همزمان با اتفاقات اخیر نامه‌ای از سپهسالار به میرزا سعداله‌خان سررشته دار رسید مبنی بر اینکه افواج پیاده تنکابن را به فوج سوار تبدیل کند. سررشته دار که از قصد سپهسالار آگاه شده بود نامه‌ای محرمانه به سپهسالار نوشت و توسط حاجی بیک کجوری پیک مخصوص دربخانه به تهران فرستاد و از چگونگی امر جویا شد. سپهسالار در پاسخ به میرزا سعداله‌خان رودگر از تجهیز قوا و اجیر تفنگداران طوایف رشوند و غیاثوند دشت قزوین یاد می‌کند که بزودی از راه الموت وارد تنکابن شده و متعاقباً همراه وی به سوی کجور حرکت خواهند کرد. در نامه دوم میرزا سعداله‌خان به سپهسالار، نامبرده یادآور می‌شود، که در شرایط فعلی صلاح کار در اینست، مسئله با صلح و سازش خاتمه پذیرد و شخص وی به عنوان میانجی مسئولیت این مهم را به گردن گیرد. این پیشنهاد مورد قبول سپهسالار پیر واقع شد. از طرف دیگر سالار فاتح هم از قصد سپهسالار در آمدن به تنکابن و تجهیز تفنگدار آگاه گردید و در نتیجه او هم صلاح کار را در صلح و سازش تشخیص داد. سرانجام پس از چندین ماه وقفه در کار که ناشی از اختلاف سلیقه طرفین با نظرات یکدیگر می‌شد کار به پایان رسید و با وساطت میرزا سعداله‌خان سررشته دار (رودگر) صلحی بین طرفین در گرفت به این ترتیب که: امیر جمشیدخان سردار کبیر به اتفاق عده‌ای از سران تنکابن در روز معینی در عمارت میرزا سعداله‌خان در آهنگرکلای نمک‌آبرود حاضر شود و سپس سالار فاتح همراه کریم‌خان و نبی‌خان خواجه‌وند در آنجا حضور پیدا تا مسئله به صلح و سازش خاتمه پذیرد. آنچه گفته و شنیده شد در اوایل مهر ماه سال ۱۳۳۸ ه. ق سیل تفنگداران کجوری و تنکابنی از شرق و غرب به سوی نمک‌آبرود سرازیر گردید و در شرق و غرب رودخانه متوقف شد. حال یک جرقه و یا شلیک یک تیر ممکن بود صحنه را به میدان جنگ و قتال تبدیل کند. بدین

---

*. *بنا به اظهار والد مولف به نقل از میرزا خلیل‌خان کجوری(شجاع‌السلطان). اختلافی که بین سالار فاتح با سران طایفه خواجه‌وند وجود داشت کدورتی بسیار عمیق بود تا آنجا که طرفین آبشان در یک جوی نمی‌رفت. در لشکرکشی اول کجوریها به تنکابن که فتح‌اله‌خان شجاع لشکر رییس ایل خواجه‌وند کجور هم شرکت داشت، یکبار مشاجره تندی بین او و کریم و نبی بر سر تن در دادن به دستورات سالار در گرفت. که شجاع لشکر مسبب این امر را کریم و نبی می‌دانست. در پایان این مشاجره دم سرد شجاع لشکر در کریم و نبی اثر کرد تا آنجا که هیچیک از نامبردگان در لشکرکشی دوم سالار به تنکابن شرکت نداشتند.*

جهت میرزا شفیع‌خان و لطفعلی‌خان میار و یکصد نفر تفنگدار کلارستاقی نظم منطقه را به عهده گرفتند. در این میان اصغر نامی از کالج، درصدد بر هم زدن نظم موجود برآمد که با مقابله به موقع محمد باقرخان و داودخان پسران سرهنگ عبدالعلی‌خان معتضدالسلطان(فقیه) و میرزا سعداله سررشته دار(رودگر) روبرو گردید و سپس به دستور میرزا شفیع‌خان فقیه دستگیر و توسط سیف‌اله‌خان رودگر، دست بسته تحویل نزدیکان سالار فاتح شد.* در هر صورت در مجلسی که با حضور سردار کبیر، اقتدارالسلطان، کریم‌خان مسعودی، فرج‌اله‌خان ساعدالممالک، آقا حسین وکیل‌الرعایا، عبداله‌خان ضیغم‌الممالک، و میرزا نصراله‌خان خواجوی از تنکابن و عبدالعلی‌خان سرهنگ، میرزا سعداله‌خان سررشته دار، صفی‌اله‌خان رودگر، لطفعلی‌خان سالار مکرم میار، عبداله‌خان خواجه‌وند کلاردشتی، آقا شیخ محمد هادی رودگر و عزیزاله‌خان میاز از کلارستاق و میرزا علی‌خان کجوری، میرزا احمدخان کجوری، میرزا خلیل‌خان شجاع‌السلطان درویش، کریم‌خان، نبی‌خان صارم‌الممالک، ربیع‌خان خواجه‌وند، فتح‌اله‌خان شجاع لشکر، مهدی‌خان ساعد لشکر پولچی، محمد طاهرخان کجوری (منتظم دیوان) در دیوان خانه کلارستاق تشکیل گردید، سالار فاتح همراه سران طوایف کجور و به میانجیگری میرزا سعداله‌خان در سالن بزرگ دیوانخانه، سردار کبیر را ملاقات و سپس کریم‌خان و نبی‌خان که منازل خلعت‌بران را در تنکابن بباد غارت گرفته بودند، دست سردار کبیر را به رسم احترام و ریش سفیدی بوسیده و سپس میرزا سعداله‌خان ختم خصومت بین سران کجور و تنکابن را به جمعیت حاضر در حیاط دیوانخانه اعلام و فردای آنروز این خبر مسرت بخش را تلگرافاً به سپهسالار مخابره نمود و بدین ترتیب غائله‌ای که ممکن بود بار دیگر خون چند صد نفر بی گناه در آن میان ریخته شود با صلح و سازش پایان گرفت و عصر آنروز هنگامیکه طرفین یکدیگر را ترک می‌کردند صدها تیر تفنگ به نشانه دوستی بر آسمان شلیک شد و این در حالی بود که امیر جمشیدخان سردار کبیر از خوشحالی در پوست نمی‌گنجید.** زمینه تمام درگیریهای اخیر در اثر ندانم کاریهای علیقلی‌خان امیر اسعد و مرتضی

---

*. *طبق اقوال، برادر این شخص در حمله دوم کجوریها به خرم‌آباد به ضرب گلوله فردی ناشناس از پا درآمده بود. روایت دیگر حرکت اخیر را به تحریک شجاع‌السلطان کجوری می‌داند که درصدد تضعیف طرفین و بر هم زدن نظم منطقه جهت ورود جنگلیها به محال ثلاث بود. (بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از میرزا سعداله‌خان سررشته دار)*

**. *بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از میرزا علی‌خان سالار فاتح و میرزا سعداله‌خان سررشته دار*

قلی‌خان سردار اقتدار پیش آمد. اولی مسئله گروگانگیری را پیش کشید و کمر سپاه تنکابن و کلارستاق را شکست و دومی برای چند صباحی حکومت بیشتر، عقل و دین باخته به همدستی رقیب دیرینه برخاست و علاوه بر آنکه خانه و کاشانه چند صد ساله خود را بباد غارت داد، مسبب جاری شدن خون دهها نفر مردم بی گناه تنکابن شد. پس از ختم غائله چند نامه بین محمد ولی‌خان سپهسالار و میرزا سعداله‌خان سررشته دار حسب تعارفات معمول و قدردانی سپهسالار از زحمات سعداله‌خان سررشته دار رد و بدل گردید که در آخرین نامه‌ها سپهسالار خانه نشین، میرزا سعداله‌خان را به آینده‌ای روشن نوید می‌داد* ولی چه دیر که آرزوی سپهسالار پیر بی شباهت به رویای زودگذر نبود. چه اینکه از آن پس عملاً عمر سلطه حکومت خاندان مهدی‌خان خلعت‌بری بر محال ثلاث بسر آمد و دم و دستگاهی را که جنگلیها برای سعداله‌خان درویش در کجور پهن کرده بودند به علت ضعف حاکمان تنکابن، هر روز گسترده‌تر شد و آشکارا در ارتباط مستقیم با دم و دستگاه احسان بلشویک در رشت قرار گرفت و متعاقب حکمی که در تاریخ پانزدهم شوال سال ۱۳۳۸ هـ. ق از طرف شورای انقلابی جنگل صادر شد، سعداله‌خان کجوری با اختیارات تام در کجور مستقر گردید. و همزمان میرزا خلیل کجوری(شجاع‌السلطان) با انبوهی از تفنگداران کجوری در منطقه غرب کجور مستقر شد و دامنه نفوذ خود را تا ساحل شرقی رودخانه چالوس گسترش داد هر چند که کجوریها در مجلس صلح نمک‌آبرودسر تمکین به حکومت حاکمان تنکابن فرود آورده بودند، ولی با اقدامات اخیر عملاً ثابت گردید که بساط حکومتی حاکمان محال ثلاث پس از یک قرن و نیم حکومت در شرف انهدام قرار و بزودی دوران ادبار هم از راه می‌رسید. با وجود این مناطق تنکابن و کلارستاق هنوز در دست حاکمان و امرای محلی باقی بود و راه ارتباطی جنگل با رفیق سعداله‌خان درویش تنها از راه دریا میسر می‌شد و نکته مهم اینکه پس از انتصاب سعداله‌خان درویش کمتر، اسمی از میرزا علی‌خان سالار فاتح در منطقه کجور شنیده شد. کسی چه می‌داند؟ شاید از چشم جنگلیها هم افتاده بود.

و اما از وقایع قابل ذکری که پس از صدور حکم سعداله‌خان درویش در تنکابن اتفاق افتاد باید از توطئه و اقدام پشت پرده بلشویکها در به قتل رساندن امیر اسعد سرحکومتگر محال ثلاث نامبرد که می‌باید هر چه سریعتر به مرحله اجرا در آید تا ارتباط بین جنگل و کجور از طریق

---

*. *تصویر آن نامه در صفحه بعد دیده می‌شود*

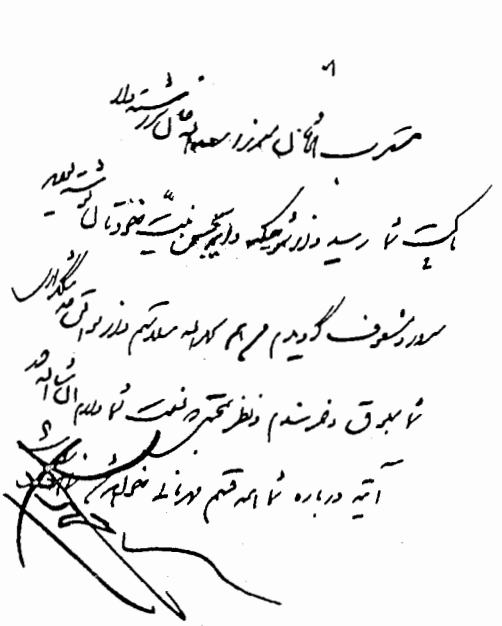

چالهرز نهم ربیع‌الاول
۱۳۳۸

مقرب‌الخاقان میرزا سعداله‌خان سررشته دار پاکت شما رسید و از شرحیکه دایر بحسن نیت خودتان نوشته بودید مسرور و مشعوف گردیدم. من هم بحمداله سلامتم و از سوابق خدمتگذاری شما مسبوق و خرسندم و نظر بمحبتی که نسبت بشما دارم انشااله در آتیه درباره شما همه قِسم مهربانی خواهد شد.

محل امضا محمد ولی

ضمیمه .....

شورای جمهوری ایران

شورای انقلابی ایران

تاریخ ۱۵ شهر شوال ۱۳۳۸

نمره ۴۷

(حکم)

چون رفیق سعدالله درویش از اعضاء صالح و فداکار حکومت شوروی
ایران و جمعیت انقلاب سرخ است لذا بموجب این حکم مشارالیه از طرف
(شورای انقلابی) جمهوری ایران بسمت صدارت شورای انقلابی قشون
سرخ اعزامی مازندران منصوب و برقرار میشود. و نیز از طرف میرزا کوچک
صدر شورای انقلابی جمهوری ایران سمت نمایندگی داشته و اختیار دارد
که برای پیشرفت انقلاب سرخ ایران در صفحات مازندران و استراباد
هر نوع عملیات مشروعه را اعمال نماید. لذا مشارالیه محق است که از کلیه
اختیارات و امتیازاتی که در حدود اعتبارات فوق المرکز است
[illegible] و مستفید شود. صدر شورای انقلابی جمهوری ایران [illegible]

اعضاء [illegible]

مدیر امورات [illegible]

تنکابن و کلارستاق میسر شود ولی چنانچه خواهیم دید اقدام اخیر بلشویکها عقیم ماند و نقشه آنان نقش بر آب گردید.

توطئه قتل امیر اسعد توسط احسان بلشویک

به دنبال قرارداد آتش بس سال ۱۳۳۶ هـ. ق که بین قوای جنگل و انگلیسها در گرفت چندین نفر افسر ارتش عثمانی که سابقاً به دستور انور پاشا به خدمت جنگل و میرزا کوچک‌خان در آمده بودند از ادامه خدمت در جنگل معاف و به سوی کشور خود رهسپار شدند. طبق اقوال در این میان قاسم افندی نامی از رفتن به عثمانی سر باز زد و در کنار جنگجویان جنگل باقی ماند لیکن پس از کودتای سرخ بلشویکها علیه میرزا کوچک‌خان (۱۴ ذیقعده سال ۱۳۳۸ هـ. ق برابر ۹ مرداد ۱۲۹۹) از جرگه طرفداران میرزا خارج و به صف بلشویکها پیوست و پس از چندی از طرف احسان بلشویک مامور قتل امیر اسعد شد. قاسم افندی پس از یک جنگ و گریز زرگری با بلشویکها همراه عده‌ای از تفنگداران خود فراراً به خرم‌آباد تنکابن آمد و ظاهراً پس از پناه آوردن به امیر اسعد، به جمع تفنگداران محال ثلاث پیوست. لیکن موضوع توسط جاسوسان به اطلاع امیر اسعد رسید و افندی به دقت زیر نظر گرفته شد. افندی پس از مدتی اقامت در خرم‌آباد نامه‌ای به احسان بلشویک نوشت و قصد خود را مبنی بر ترور امیر در تاریخ معینی به اطلاع نامبرده رساند اما پیک وی توسط تفنگداران حکومتی دستگیر و نامه به دست امیر اسعد افتاد. امیر، محمد باقرخان* را

---

*. *محمد باقرخان فقیه فرزند سرهنگ عبدالعلی‌خان معتضدالسلطان بود. نامبرده در خرداد ۱۲۸۰ شمسی در قریه «کُردیجال» کلاردشت به دنیا آمد. محمد باقرخان از طرف پدر، نوه میرزا فرج‌اله‌خان لشکر نویس باشی نایب‌الایاله مازندران و از طرف مادر نوه میرزا عبداله‌خان سرتیپ کلارستاقی (رودگر) یکی از سرداران محال ثلاث شرکت کننده در جنگ هرات بود. محمد باقرخان دوران جوانی را در خدمت پدر و در فوج تنکابن مشغول خدمت شد. در جنگ «پل ذغال» چالوس علیه احسان بلشویک شرکت داشت و پس از شکست و عقب نشینی بلشویکها به تعاقب آنان تا لنگرود رفت ولی پس از کشته شدن شفیع‌خان فقیه به رودسر عقب نشینی کرد و پس از شکست قطعی بلشویکها به کلارستاق برگشت. پس از دستگیری پدرش در سال ۱۳۱۱ از طرف مامورین رضاخان و تبعید نامبرده همراه با طایفه فقیه به منطقه بم کرمان، مدت سه سال از چنگ مامورین رضاخانی در جنگلهای محال ثلاث پنهان بود. هنگام افتتاح ساختمان قصر، مهمانخانه بزرگ و اداره* ←

که این زمان نزد وی در خرم‌آباد بسر می‌برد مامور دستگیری قاسم افندی از همه جا بی‌خبر نمود. از طرفی قاسم افندی برای اجرای نقشه از امیر تقاضای ملاقات فوری و خصوصی کرد که مورد قبول واقع شد ولی روز موعود پس از ورود به دارالحکومه و داخل شدن به اطاق امیر، دفعتاً توسط محمد باقرخان و محافظین امیر دستگیر و پس از خلع سلاح همراه با بقیه همپالکی‌های خود به قتل رسید و بدین ترتیب نخستین نقشه بلشویکها در ترور امیر اسعد تنکابنی سرحکومتگر محال ثلاث نقش بر آب شد.* در هر صورت پس از کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ و دستگیری تعدادی از رجال سیاسی سرشناس از جمله میرزا محمد طاهر و محمد ولی‌خان سپهسالار اندک جنب و جوشی از خرم‌آباد تنکابن دیده شد و چندین ماه تشنج و ناامنی سراسر منطقه را فرا گرفت و آن زمانی بود که ظاهراً توافقی مبنی بر فتح تهران بین علی اصغرخان تنکابنی پسر سپهسالار تنکابنی و احسان بلشویک در رودسر در گرفت که سرانجام به دام گسترده‌ای علیه احسان تبدیل گردید.

اتحاد علی اصغرخان ساعدالدوله و احسالله‌خان بلشویک

موضوع اتحاد علی اصغرخان سادعالدوله با احسان بلشویک که پایه و اساس آن بر مبنای فتح تهران محکم گردید، چیزی جز به دام انداختن احسان‌الله‌خان دوستدار و شکست بلشویک‌های گیلان و متلاشی کردن نهضت جنگل نبود. این نقشه در اصل پس از سقوط کابینه سید ضیاءالدین طباطبایی و روی کار آمدن قوام‌السلطنه (نهم خرداد ۱۳۰۰ شمسی)، با کمک محمد ولی‌خان سپهسالار و حمایت وی از نیروهای دولتی در منطقه طراحی و توسط امیر جمشیدخان سردار کبیر و علی اصغرخان ساعدالدوله پسر کوچک سپهسالار و دو تن از افسران

لـ کشاورزی شهرستان چالوس توسط رضاخان قزاق، اقدام به ترور نامبرده کرد ولی در هر سه فقره با ناکامی روبرو شد. سرانجام در سال ۱۳۱۴ پس از یک سلسله زد و خورد و جابجایی در محال مختلف به سوی تبعیدگاه پدر در جزیره قشم و تبعیدگاه طایفه که در این زمان در ارسنجان فارس بسر می‌بردند رهسپار گردید و تا اواسط سال ۱۳۲۱ در آنجا بسر برد پس از بازگشت از تبعید همراه سایر روسای طوایف محال ثلاث نهضت مقاومت کلارستاق را علیه متجاوزین روسی تشکیل داد در اواخر عمر در املاک شخصی به کار کشاورزی مشغول شد نامبرده در دی ماه سال ۱۳۵۰ در شهرستان چالوس دیده از جهان فرو بست.

**: بنا به اظهار آقای مسعود تنکابنی به نقل از دایی خود مرحوم محمد باقرخان فقیه*

قزاق به اسامی سرهنگ محمد زکریا* و سرهنگ فضل‌اله بصیر دیوان که سابقاً زیر دست سردار کبیر وزیر اسبق جنگ انجام وظیفه می‌کردند به مرحله اجرا درآمد.** ساعدالدوله پس از تماس با احسان بلشویک که گفته می‌شد زمینه آن توسط سعداله‌خان درویش در رودسر فراهم آمد، قول و قراری مبنی بر فتح تهران و تقسیم قدرت بین سران بلشویک و ساعدالدوله و حذف کامل میرزا کوچک‌خان از نهضت جنگل بین خود گذاردند و آنگاه قوایی که باید در فتح تهران شرکت می‌کرد به سه دسته تقسیم گردید. نیروهای جنگلی کجور به فرماندهی شجاع‌السلطان کجوری، سپاه بلشویک گیلان به فرماندهی احسان‌اله‌خان دوستدار و تفنگداران تنکابن و کلارستاق و طوایف خواجه‌وند کجور به فرماندهی علی اصغرخان آماده فتح تهران شدند. در مقابل این سپاه که گفته می‌شد بالغ بر چند هزار نفر می‌گردید، دو دسته قوای کوچک دولتی یکی به فرماندهی سرهنگ زکریا و دیگری به فرماندهی سرهنگ بصیر دیوان*** قرار داشت که صرف نظر از داشتن چند توپ، فاقد هرگونه تحرک نظامی بود. این دو نیروی کوچک توسط محمد قوام‌السلطنه رییس‌الوزرای وقت تجهیز و به کلارستاق و تنکابن اعزام گردید اولی در بلندیهای مرزن‌آباد و دومی مدتی در کلارآباد تنکابن و آهنگر کلای کلارستاق توقف کرد ولی با نزدیک شدن احسان‌اله‌خان به کلارستاق، فراراً به سوی مرزن‌آباد رفت و به قوای محمدخان زکریا ملحق شد و اما استقرار این دو ستون نظامی کودتاچیان در منطقه پس از مدت کوتاهی نارضایی اهالی را به دنبال آورد زیرا نظامیان قزاق خودسرانه وارد منازل مردم شده و آذوقه و احشام آنان را غارت می‌کردند. تکرار این اعمال باعث گردید که بزودی مردم در مقابل قزاقها عکس‌العمل شدیدی از خود نشان دهند نخستین واکنش، خلع سلاح دسته‌ای از قوای زاهدی در حسن کیف توسط تفنگداران عبداله‌خان یزدانی ایلخانی طوایف خواجه‌وند کلاردشت و کاظم‌خان عسگری رییس طایفه عسکرج بود که دسته‌ای از قزاقها را پس از دستگیری خلع سلاح و نمایندگان کلنل بصیر دیوان را به چوب و فلک بستند. از طرف دیگر

---

*. *سرهنگ محمد زکریا یکی از افسران همکار رضاخان در کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی بود. محمدخان زکریا بعدها فرماندهی قشون اعزامی به لرستان، فارس و بختیاری را به عهده گرفت و نقش مهمی در سرکوبی قیامیون و آزادی خواهان ایران داشت. این افسر بعدها به شاه بختی شهرت پیدا کردو تا درجه سپهبدی پیش رفت*

**. *بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از علی اصغرخان ساعدالدوله*

***. *سپهبد زاهدی کودتاچی.*

شفیع‌خان فقیه و لطفعلی‌خان میار واحدهای نظامی سرهنگ زکریا را در منطقه تویر محاصره و پس از یک درگیری شدید وادار به عقب‌نشینی تا منطقه الامل و دلیر نمودند. چندی بعد شفیع‌خان همراه محمد باقرخان فقیه و سایر خوانین کلارستاق به تفنگداران ضد بلشویک ساعدالدوله ملحق شد و پس از شکست احسان بلشویک در پل ذغال و عقب نشینی نامبرده به سوی گیلان، تا لنگرود پیش رفت ولی در آنجا به محاصره قوای بلشویک افتاد و سرانجام پس از یک نبرد دلاورانه و خونینی که بین شفیع‌خان و محمدباقرخان و عزیزاله‌خان میار از یکطرف و قوای بلشویک‌ها از طرف دیگر در گرفت شفیع‌خان به شهادت رسید و تفنگداران وی موقتاً به سوی رودسر عقب‌نشینی کردند و تنها پس از شکست کامل بلشویک‌ها بود که به سوی کلارستاق رفتند. چند روایت پس از شهادت شفیع‌خان بر سر زبانها افتاد. برخی حاضرین در جنگ می‌گفتند پس از دسترسی بلشویکها به جسد شفیع‌خان، احسان بلشویک دستور داد تا جسد شفیع‌خان را که ضربات مهلکی به بلشویکها وارد کرده بود تکه تکه کنند. روایت دیگر حاکی از اینست که شفیع‌خان پس از آنکه مورد اصابت گلوله قرار گرفت به هنگام نزع سر بر زانوی محمد باقرخان فقیه داشت و ایشان پس از شهادت شفیع‌خان فردی را مامور دفن شهید در محلی ناشناخته می‌کند ولی بعدها آن مکان تغییر شکل داده و قبر شفیع‌خان از نظرها گم گردید.* در هر صورت شفیع‌خان مردی شجاع و متهور بود که از اوان جوانی در درگیریهای منطقه دخالت و نقش مهمی در شکست بلشویکها و نظامیان قزاق مستقر در ناحیه کلارستاق داشت.

برگردیم به اصل مطلب. به دنبال قول و قراری که بین علی اصغرخان ساعدالدوله و احسان بلشویک در گرفت، روز بیست و پنجم خرداد ۱۳۰۰ شمسی قوایی تحت فرماندهی رضا خواجوی (معزالسلطنه) رییس اداره سیاسی جنگل، حسن‌خان منوچهری گرجی (اسعدالسلطنه) و حاجی محمد جعفر کنگاوری** یکی از کمیسرهای دولت به اصطلاح انقلابی گیلان با کمک ساعدالدوله، تنکابن را تصرف کرد و آماده حمله به تهران شد. متعاقب این امر روز سی‌ام خرداد سال ۱۳۰۰

---

*. *به نقل از والد مؤلف، محمد باقرخان فقیه و سرهنگ رودگریان داماد شفیع‌خان. روایت دوم صحیح به نظر می‌رسد*

**. *یکی از کمیسرهای دولت به اصطلاح انقلابی گیلان بعد از کودتای سرخ بود. کودتای اخیر با طراحی سیرگوارژ نیکیدزه و بولومکین و چند تن از بلشویک‌های روسی در تاریخ بیست و چهارم ذیقعده سال ۱۳۳۸ هـ. ق (۲۰ مرداد ۱۲۹۹ش) در رشت علیه میرزا کوچک‌خان سر گرفت.*

شمسی قوایی به فرماندهی احسان بلشویک چالوس و کلاردشت را به تصرف در آورد.[1] احسان بلشویک در کلاردشت سه منطقه حسن‌کیف، کردیچال و پینبشور را مورد حمله و تاراج قرار داد و برخی نقاط را به آتش کشید ولی در هر سه منطقه با مقاومت شدید طوایف خواجه‌وند، فقیه، میار، رودگر و تعدادی از تفنگداران کُرد و لر کجوری که به سرکردگی نبی‌خان و ربیع‌خان خزاعی، یزدانقلی‌خان و سلطان علیخان خواجه‌وند برای کمک به ساکنین کلاردشت آمده بودند روبرو شد در این میان یزدانقلی‌خان ضربات سختی به قوای احسان بلشویک که در حال عقب‌نشینی به تنکابن بود وارد ساخت تا آنجاکه چندین نفر از بلشویک‌ها را مقتول و مقادیر زیادی سلاح آنانرا به غنیمت گرفت.* پس از ورود احسان بلشویک به تنکابن، نامبرده با تجهیزات کامل آماده حرکت به تهران گردید. منابع مستند مؤید اینست که قوای بلشویک در گردنه‌های مرزن‌آباد و محل پل ذغال، دفعتاً مورد هجوم تفنگداران کجوری و کلارستاقی علی اصغرخان ساعدالدوله قرار گرفت که ظاهراً متحد احسان بلشویک ولی در باطن دامی برای وی گسترده بود. احسان بلشویک پس از تحمل شکست و دادن تلفات زیاد به سوی گیلان عقب نشست. ساعدالدوله کلیه تفنگداران احسان را هنگام عقب‌نشینی خلع سلاح و دستگیر نمود. این ماجرا برای قوای شجاع‌السلطان کجوری نیز مصداق عمل پیدا کرد و کلیه تفنگداران فراری وی پس از ورود به تنکابن توسط قوای چریک ساعدالدوله دستگیر و پس از خلع سلاح مرخص شدند. مقارن این ایام ساعالدوله به دستور سردار کبیر، در صدد دستگیری شجاع‌السلطان برآمد که نامبرده به سمت کجور رفت.** حال ماوقع را از زبان کسی بشنویم که خود در واقعه اخیر حاضر و از نزدیک شاهد و ناظر بر ماجرا بود. مرحوم میرزا داودخان*** صفاری(رودگر) که از محترمین و معمرین و ملاکین کلارستاق و تنکابن بود راجع به علل شورش ساعدالدوله و اتحاد وی با احسان بلشویک، برای نگارنده کتاب، چنین تعریف کرد: در اواخر اردیبهشت سال ۱۳۰۰شمسی به اتفاق پدرم میرزا سعداله‌خان رودگر (سررشته داری محال ثلاث) در تهران بودیم. یک روز علی اصغرخان تنکابنی توسط پسر عمویم(پدر مؤلف) که در آن زمان از صاحب منصبان وزارت پست و تلگراف بود، به ما پیغام داد برای پاره‌ای مذاکرات فوری به

---

۱. *روز شمار تاریخ جلد اول صفحه ۱۵۵*

*. *به نقل از میرزا داودخان صفاری (رودگر)*

**. *بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از میرزا فرج‌اله‌خان ساعدالممالک*

***. *پسر میرزا سعداله‌خان سررشته دار فوج محال ثلاث*

ملاقات ایشان در خرم‌آباد تنکابن برویم. ما پس از مراجعت به کلارستاق و اطلاع از وقت ملاقات، به منزل سپهسالار در تنکابن رفتیم ولی در آنجا دیدیم که از تمام خانواده‌های سرشناس محال ثلاث که اکثراً با یکدیگر نسبت خویشاوندی دارند یک یا دو سه نفر نزد علی اصغرخان می‌باشند. آنچه بیاد دارم فرج‌اله‌خان ساعدالممالک، عبدالعلی‌خان معتضدالسلطان، کریم‌خان مسعودالملک، کاظم‌خان مسعودی، میرزا نصراله‌خان، میرزا محمد و حسین‌خان پسران خواجه علی آقا لنگایی(خواجوی) عباس‌خان منتظم‌الملک، عبداله‌خان انتظام لشکر خواجه‌وند، برادران کریم و نبی و ربیع‌خان خزاعی و گروه دیگری از خوانین و سرشناسان محال ثلاث در آن مجلس حاضر بودند. ساعدالدوله پس از تعارفات معمول ابتدا از خدمات سپهسالار به مملکت به ویژه انقلاب مشروطه و شکست محمد علیشاه و فتح تهران سخن گفت و آنگاه سرنخ را به سردمداران کودتا به ویژه رضاخان سردار سپه که سالها در کلارستاق و تنکابن زیر دست نظامیان پدرش خدمت می‌کرد کشید و سپس نیت خود را مبنی بر حمله به تهران آشکار کرد. او از جمع تقاضای تجهیز تفنگچی نمود که حاضرین جملگی قول مساعدت به وی دادند. ولی اینطور که دستگیرمان شد علی اصغرخان با آن شور و شدت اولیه‌ای که در حمله به تهران داشت، مردد بود و امروز و فردا می‌کرد. لیکن دفعتاً جنب و جوش نامبرده در امر قشون کشی به تهران افزایش یافت و ظرف مدت چند روز آماده حرکت به تهران شدیم و این دقیقاً زمانی بود که بین ساعدالدوله و احسان‌اله‌خان که علی‌الاصول آبشان در یک جوی نمی‌رفت عهد و میثاق پنهانی برای فتح تهران و ساقط کردن حکومت کودتا بسته شد. پیش از حرکت احسان‌اله‌خان به تهران، تفنگچی‌های محال ثلاث که تعداد آنان بالغ بر هزار نفر می‌شد به چندین دسته تقسیم گردید. بیشتر نفرات در پل ذغال و عده‌ای در مرزن‌آباد و تعداد کمی در محل «دوزِبن»* ابتدای ورود به تنگه هزارچم چالوس سنگر گرفت. علی اصغرخان به سردسته‌های قوای چریک که من و محمدباقرخان فقیه هم یکی از آنها بودیم گفته بود به محض ورود نیروهای بلشویک به نقاط مذکور همه را به گلوله ببندید که بعداً فهمیدیم موضوع از چه قرار و از کجا آب می‌خورد و در حقیقت نقشه فتح تهران چیزی جز متلاشی کردن قوای بلشویک و به قتل رساندن احسان‌اله‌خان نبود. پس از رسیدن نیروهای احسان بلشویک به محل پل ذغال دفعتاً تمام نیروهای او زیر آتش مرگبار تفنگداران کجوری و

---

*. در لهجه محلی مکان تلاقی دو آب را گویند

کلارستاقی و نیروی کوچک قزاق که در ضلع شرقی رودخانه چالوس سنگر بسته بودند قرار گرفت و پس از مدتی زد و خورد با دادن تلفات سنگین مجبور به عقب‌نشینی شدند. احسان‌الله‌خان به هر جان کندنی که بود خود را به رشت رساند ولی قوای متلاشی شده وی در مسیر عقب‌نشینی خلع سلاح و تمام اسلحه آنان توسط ساعدالدوله و کلنل بصیر دیوان ضبط گردید و مابقی سلاح بلشویک‌ها هم قبلاً توسط احسان‌الله‌خان در بندر شهسوار به آتش کشیده شد بطوریکه صدای مهیب انفجار تا چندین فرسنگ دورتر از بندرگاه به گوش مردم می‌رسید. در هر صورت مقارن این ایام دسته‌ای از قشون دولتی وارد رشت شد و به مرور جای پای خود را در آن شهر محکم کرد و در نقطه مقابل پایگاه جنگلی‌ها روز بروز ضعیف‌تر گردید تا آنجا که چند ماه بعد خالوقربان هرسینی توسط حاجی محمد جعفر کنگاوری نزد رضاخان رفت و رسماً از در تسلیم درآمد و چندی بعد نیز کنگاوری همراه احسان‌الله‌خان دوستدار* و رضا خواجوی** (معزالسلطنه) و از عجایب روزگار عبدالحسین‌خان معزالسلطان در بندر انزلی سوار بر کشتی شدند و برای همیشه ایران را به مقصد بادکوبه ترک کردند.

و به این ترتیب طومار غائله احسال بلشویک که با کودتای سرخ در گیلان بر سر کار آمده و سهم برزگی در شکست قیام جنگل داشت، توسط علی اصغرخان ساعدالدوله و امیر جمشیدخان سردار کبیر و به همت مردانه تفنگداران تنکابنی و کجوری و کلارستاقی در هم پیچیده شد و کشور ایران از افتادن به کام امپریالیزم سرخ نجات پیدا کرد گرچه به دام خطرناک‌تری افتاد که استعمار انگلیس برایش پهن کرده بود. به دنبال ماجرای اخیر ساعدالدوله از فرمان حکومت کودتا سر پیچید و دولت هم به بهانه یاغیگری او، دسته‌های قزاق را در کجور، کلارستاق و تنکابن مستقر کرد و با فراغ بال مشغول خلع سلاح طوایف شد. سرانجام روز دهم مرداد سال ۱۳۰۰ شمسی ساعدالدوله با وساطت امیر جمشیدخان سردار کبیر از دولت تامین گرفت و متعاقب آن کلیه

---

*. *احسان بلشویک پس از ورود به بادکوبه از طرف رفقای بلشویک به سردی پذیرفته شد و پس از چندی از طرف نریمان‌اف سرکمیسر حکومت به وی و سایر رفقا اعلام گردید که از حمل اسلحه کمری خودداری کنند. از آن پس خود و دوستانش به شدت زیر نظر مامورین امنیتی شوروی قرار گرفتند تا آنجا که خروج آنان از شهر منوط به داشتن مجوز و اجازه از مقامات پلیس بود.*

**. *رضا خواجوی چندین سال بعد توسط بستگان متنفذ خود به ایران برگشت و پ ر از چند سالی که در گمنامی می‌زیست دار فانی را وداع گفت*

سلاحهای به غنیمت گرفته شده از بلشویکها و تفنگداران خود را همراه با یک عراده توپ تسلیم دولت کرد و سپس چند ماه بعد به دستور رضاخان قزاق حکومت نظامی در تنکابن به اجرا در آمد که تا چندین ماه ادامه داشت و کلنل بصیر دیوان هم برای مدتی به ریاست حکومت نظامی منصوب گردید. چندی بعد به دستور احمد شاه، علی اصغرخان ساعدالدوله به پاس نابود کردن نیروهای بلشویک با درجه سرهنگی در قشون تازه تاسیس پذیرفته شد. ولی چند سال بعد به دستور نوکر امپریالیزم انگلیس، بوسیله قهوه مسموم و در شکارگاه جاجرود سر به نیست گردید. صفحه بعد تصویر یکبرگ اعلانیه حکومت نظامی را مبنی بر تحویل سلاحهای جنگی به دولت نشان می‌دهد. مرکز حکومت نظامی محال ثلاث در خرم‌آباد مستقر بود ولی شامل تمام مناطق محال ثلاث می‌گردید. لازم به یادآوری است که دنباله کتاب تحت عنوان "مقتولین دربار رضاشاه" متعاقباً منتشر خواهد شد.

بتاریخ ۲۸ میزان
۱۳۰۰

اعلان

بعموم اهالی تنکابن و کلیه نقاط حوالی آن اعلام میشود که ازاین تاریخ تاده روز دیگر باید کلیه تفنگ و فشنگ خودرا (غیراز تفنگهای شکاری) تسلیم حکومت نظامی تنکابن نموده قبض دریافت داریدو پس ازانقضای موعدمزبور هرگاه تفتیش شود واز خانهٔ اسلحه بیرون آید صاحب اسلحه محکوم به دویست تومان جریمه نقدی وسه ماه حبس خواهد شد برای نقاط دوردست ده روزهم اضافه موعد مقرر میشود که در تسلیم اسلحه دچار اشکال و زحمت نشوند

حکومت نظامی تنکابن ماموراست که مدلول اینحکم را بموقع اجرا رعمل بگذارد

وزیر جنگ رضا

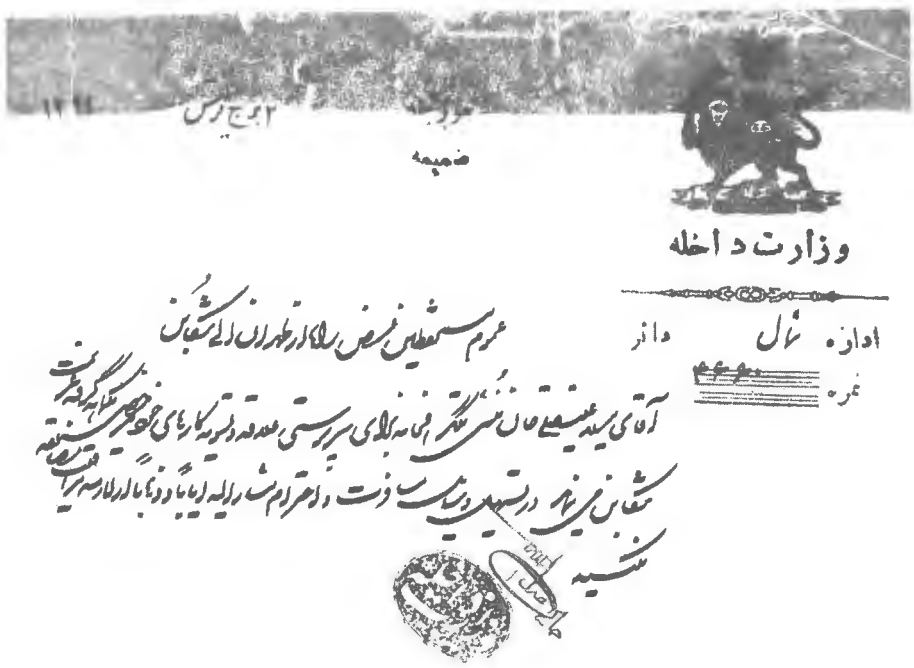

ضمیمه

وزارت داخله

اداره شمال دائر

نمره

عموم مستحفظین عرض راه از طهران الی تنکابن

آقای میرزا علیقلی خان منشی تلگرافخانه برای سرپرستی علاقه و تسویه کارهای خود مرخصی یکماهه گرفته عزیمت تنکابن می‌نمایند در تسهیل وسایل مسافرت و احترام مشارالیه ایاباً و ذهاباً از لازمه مراقبت مضایقه نکنید

حاجی عدالملک

وزارت داخله

جواز عبور میرزا علیقلی‌خان منشی (رودگر) از تهران به تنکابن که در تاریخ دوم آذر ماه سال ۱۲۹۹ شمسی صادر گردیده است.

شهادت نامه مورخ دوازدهم تیر ماه سال ۱۳۰۲ شمسی که توسط آقا حسین وکیلی (وکیل‌الرعایا) علیه علیقلی‌خان خلعت‌بری(امیر اسعد) تنظیم و به امضاء بیش از سی نفر از رجال وقت تنکابن از جمله هادی‌خان دبیر اکرم رسیده است. مفاد استشهادیه حکایت از این دارد که به دستور امیر اسعد گماشتگان وی (صادق‌بیک جلودار - نایب حاجی‌خان - بهادر سلطان - محمودخان تویسرکانی - حبیب الله‌خان - کریم‌خان بهادر نظام - نایب اکبرخان - علی‌خان تفنگدار - سالار سعید) جبراً مبالغ هنگفتی در سنوات متوالی از وکیل‌الرعایا اخذ و نامبرده را از هستی ساقط کرده‌اند. دعاوی وکیل، علیه امیر اسعد از سال ۱۳۰۲ در محاکم عدلیه تهران مطرح و آنچه شنیده شد در برخی موارد به محکومیت امیر انجامید* ولی پس از مرگ وکیل که مقارن با تغییر و تحولات سیاسی ناشی از سقوط سلسله قاجاریه می‌شد وقفه‌ای در امر دادرسی ایجاد گردید و از طرف دیگر به علت عدم پی‌گیری مستمر از طرف وارث وی جریان دادرسی سیر بطئی به خود گرفت و به مرور به دست فراموشی افتاد. مرگ وکیل در تابستان سال ۱۳۰۴ شمسی در منزل شخصی ایشان در دزاشیب شمیران و یا به قولی** در منزل امیر اسعد در تهران اتفاق افتاد و بزودی در افواه شایع شد که نامبرده به دست گماشتگان امیر اسعد مسموم و کیف اسناد و مدارک وی توسط نوکران امیر به سرقت رفته است. گرچه از صحت و سقم و چگونگی پیش آمد مرگ وکیل اطلاع دقیقی در دست نیست ولی راجع به سرقت کیف اسناد و مدارک نامبرده نامه‌ای به خط مرحوم ابراهیم وکیلی فرزند ایشان در دست است*** که محتوی آن دلالت بر ربوده شدن کیف توسط نوکران امیر اسعد دارد. و اما چند روز پس از مرگ وکیل ماجرای سرقت کیف توسط فرزند ایشان به اداره آگاهی شهربانی گزارش گردید و متعاقب بازجویی‌های اولیه موضوع مورد تایید دو نفر مامور نظمیه قرار گرفت ولی از سرانجام کار اطلاعی در دست نیست. مرحوم آقا حسین وکیل‌الرعایا یکی از مشروطه خواهان واقعی تنکابن و مومن به انقلاب مشروطیت بود. نامبرده از نخستین سالهای نهضت مشروطه در صف آزادی خواهان قرار و یکی از مخالفین سرسخت حکومت استبدادی امیر اسعد در تنکابن بود.

---

*. *بنا به اظهار والد مؤلف به نقل از میرزا نصرالله‌خان وکیلی*

**. *طبق اظهار بازماندگان وکیل*

***. *نامه مربوط به ربوده شدن کیف و استشهادیه را آقای کوروش وکیلی در اختیار اینجانب گذارده‌اند که از لطف ایشان کمال امتنان را دارم.*

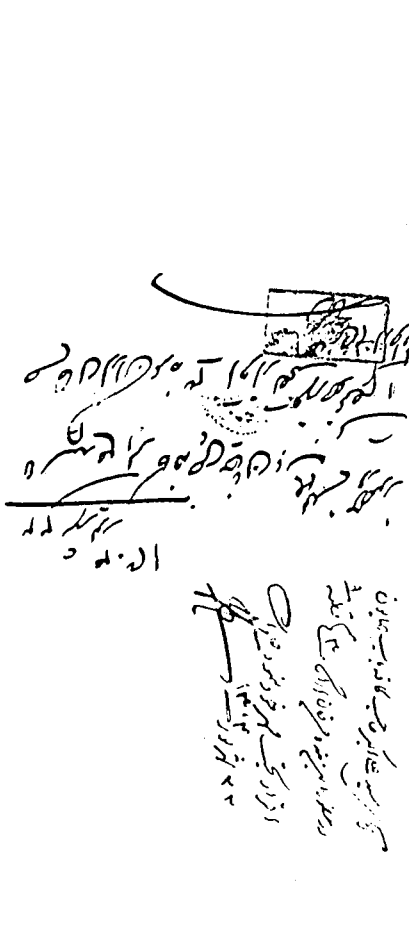

نمونه‌ای از خط میرزا حسینقلی کلارستاقی (رودگر)
مستوفی دیوان اعلی در مازندران

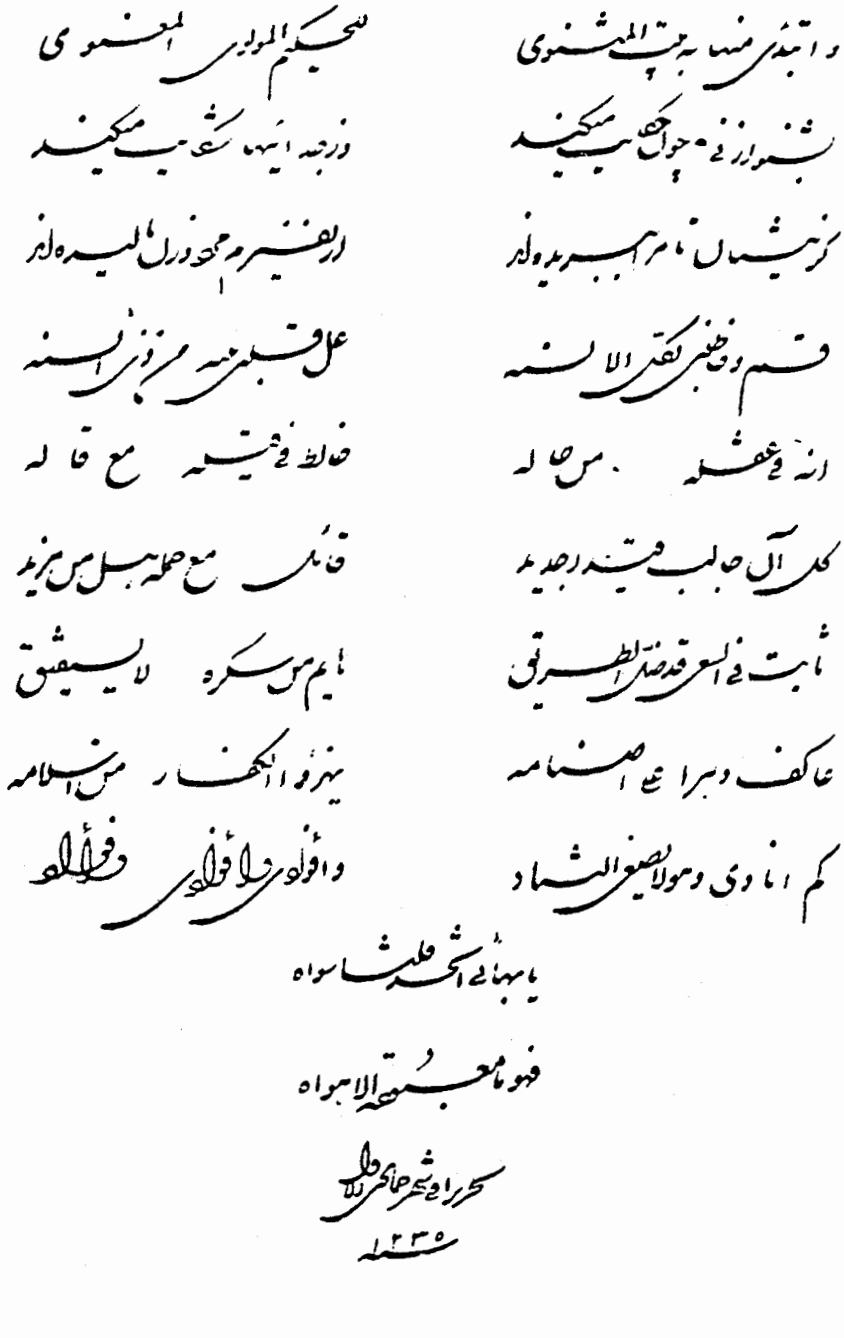

نمونه‌ای دیگر از خط میرزا حسینقلی مستوفی (رودگر)

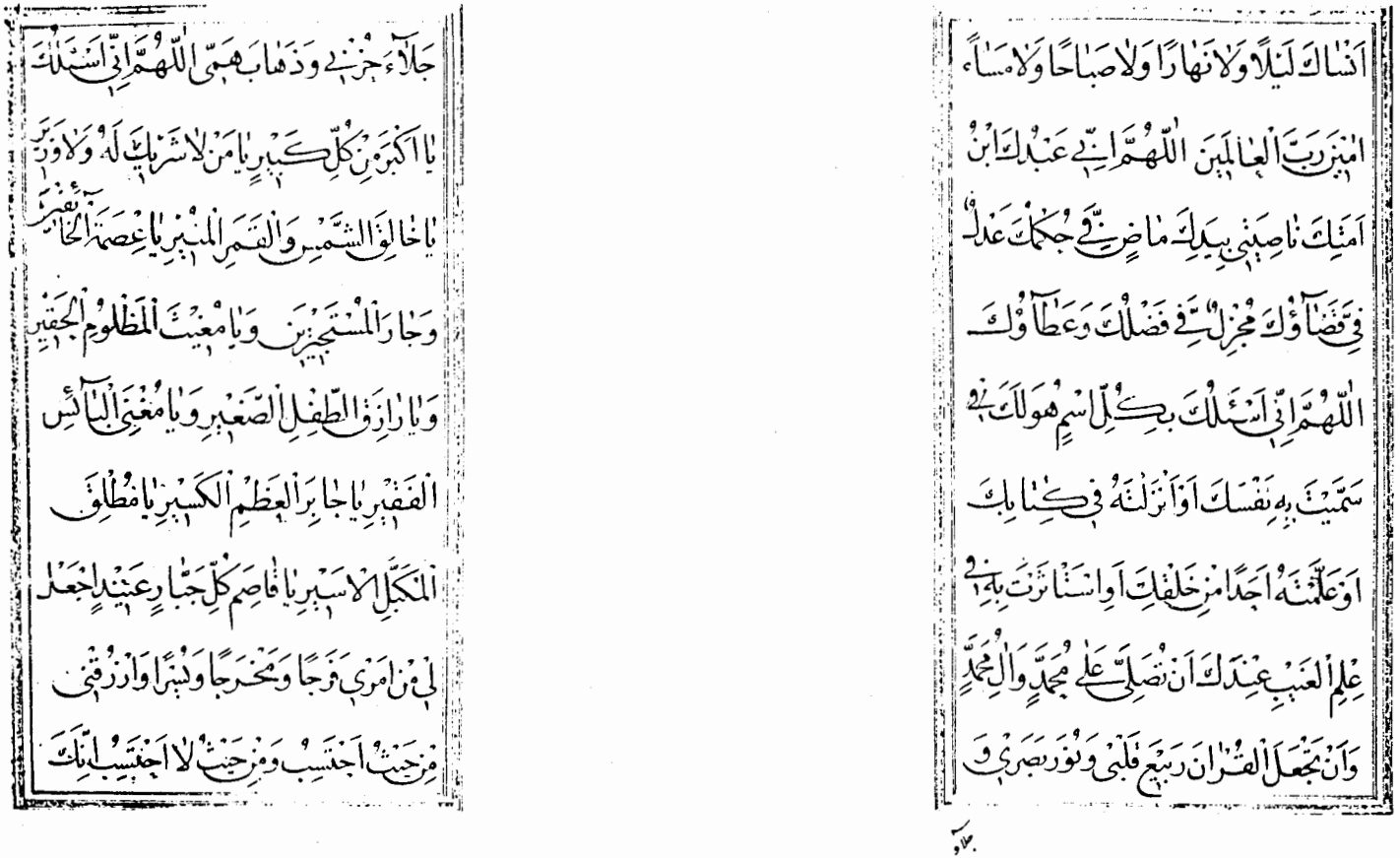
اَنشاكَ لَيلًا وَلا نَهارًا وَلا صَباحًا وَلا مَساءً
اَمينَ رَبَّ العالَمينَ اللّهُمَّ اِنّي عَبدُكَ ابنُ
اَمَتِكَ ناصِيَتي بِيَدِكَ ماضٍ فِيَّ حُكمُكَ عَدلٌ
فِي قَضائِكَ مُنزِلٌ فِي فَضلِكَ وَعَطائِكَ
اللّهُمَّ اِنّي اَسئَلُكَ بِكُلِّ اسمٍ هُوَ لَكَ
سَمَّيتَ بِهِ نَفسَكَ اَو اَنزَلتَهُ فِي كِتابِكَ
اَو عَلَّمتَهُ اَحَدًا مِن خَلقِكَ اَو استَاثَرتَ بِهِ
عِلمُ الغَيبِ عِندَكَ اَن تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَاَن تَجعَلَ القُرآنَ رَبيعَ قَلبي وَنورَ بَصَري وَ

جَلاءَ حُزني وَذَهابَ هَمّي اللّهُمَّ اِنّي اَسئَلُكَ
يا اَكبَرَ مِن كُلِّ كَبيرٍ يا مَن لا شَريكَ لَهُ وَلا وَزيرَ
يا خالِقَ الشَّمسِ وَالقَمَرِ المُنيرِ يا عِصمَةَ الخائِفِ الفَقيرِ
وَجارَ المُستَجيرينَ وَيا مُغيثَ المَظلومِ الحَقيرِ
وَيا رازِقَ الطِّفلِ الصَّغيرِ وَيا مُغني البائِسِ
الفَقيرِ يا جابِرَ العَظمِ الكَسيرِ يا مُطلِقَ
المُكَبَّلِ الأَسيرِ يا قاصِمَ كُلِّ جَبّارٍ عَنيدٍ اجعَل
لي مِن اَمري فَرَجًا وَمَخرَجًا وَيُسرًا وَارزُقني
مِن حَيثُ اَحتَسِبُ وَمِن حَيثُ لا اَحتَسِبُ اِنَّكَ

۱۷

یک نمونه دیگر از خط میرزا حسینقلی مستوفی (رودگر)

شرح عقائد الشيخ ابي جعفر محمد بن علي بن بابويه القمي قدس سره

للشيخ الاجل ابي عبد الله محمد بن محمد بن النعمان المفيد

رحمة الله الثامنة عليه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على خير خلقه محمد وآله الطيبين الطاهرين قال الشيخ ابو جعفر محمد بن علي الحسين بن بابويه

في قوله تعالى يوم يكشف عن ساق وبالاسناد الذي وصفناه قال الشيخ المفيد قوله تعالى يوم يكشف عن ساق

يريد به يوم القيمة يكشف عن هول شدة صعب عظيم وخطب جسيم والمراد به ما يقع عند ذلك من اهوال القيمة وظهور الاسرار وهتك الاستار

البواطن والمذاقة على الحسنات والسيئات فيعرف حينئذ المحق من المبطل قال الشاعر فما عرفت حرب عن شدة الحرب وصبرها

قال الشيخ عن ساق عن شدة ساق وقال الشاعر بناء الاعلى الساق وقال ايضا وهو يصف ناقته كشفت لهم عن ساقها وهو ما تشمر الصراح ودونها اكف

تخوض تحتها الامر المتاح ومن ذلك قولهم قد قامت الحرب على ساق اذا ازدحم اهلها وشدة هولها ومنه قول الله تعالى يوم يكشف عن ساق

والوجه فيها الوصف بالشدة على ما بيناه في القدرة فوله تعالى واذكر عبدنا داود ذي الايد فقال قوم القوة في الجسم

وفيه وجه آخر وهو ان يكون الايد النعمة قال الشاعر اعلى ايادي لست اجزيها بها والكفران لاشكر النعم فيحتمل قوله تعالى واذكر داود

ذا الايد ان يريد ذا النعمة ومنه قوله تعالى ايدناه بروح القدس فسمى تعالى المؤمن ذا النعمة والاثرة قال ابو جعفر

في قوله تعالى ونفخت فيه من روحي فقال كل روح مخلوقة اضافها الى نفسه كما اضاف البيت الى نفسه والناقة فقال المفيد

ليس وجه اضافة الروح الى نفسه وليست اليه من حيث اشكل حتى يحسن الوجه في ذلك لتميزها بالانعام والاجلال والاختصاص

بالاكرام والتبجيل من جهة التحقق بها ودل على ذلك على انها كقصاص ناقة الله وجمل الجملة لتميزها من الارواح وليست كذلك

الغرض من ذلك على ما شكل الاعتقاد وذلك فيما هو الانعام والذي قال ابو جعفر في تفسير قوله تعالى

ما منك ان تسجد لما خلقت بيدي ان القدرة قوة قال ابو عبد الله ليس يراد بهذه الآية ما ذكرته بعينه لتكرار ما يعني

فكانه قال لقوة وقوة وقوة وقوة اذ القوة من القوة والقوة من القدرة ليس لذلك معنى في وجه الكلام

لقوة وقوة وقوة وقوة لنفسه

الام

يدل على ما بيناه في الاجسام المختلفة والصريح فيها قائم الابد ابدا والاحاديث والقول في ذلك وجوهها مبينا في طريقه

واما تعلق به ابو جعفر بقوله من حديث سليم الذي جمع الكتاب المضاف اليه برواية ابان بن ابي عياش فانه

فيه صحيح غير ان هذا الكتاب غير موثوق به ولا يجوز العمل على اكثره وقد حصل فيه تخليط وتدليس ومن لم يعتد بان

يجتنب العمل بكل ما فيه ولا يقول على جملته وتفصيله رواية وليفزع الى العلماء فيما تضمنه من الاحاديث ليتفقوه

على الصحيح والفاسد ثم ليستدل بما يعول عليه تعالى وبه توفيقه

في الحادي عشر من شهر به الاصب المشهور رجب الاصب

من شهور سنة ١٣٥٤ الهجرية القمرية

المطابقة للعدد والتشرين من

مهر ماه سنة ١٣١٤

بقلم العبد الاثم الحقير

محمد طاهر التكابني

عفى عنه

نمونه‌ای از خط شادروان میرزا محمدطاهر تنکابنی

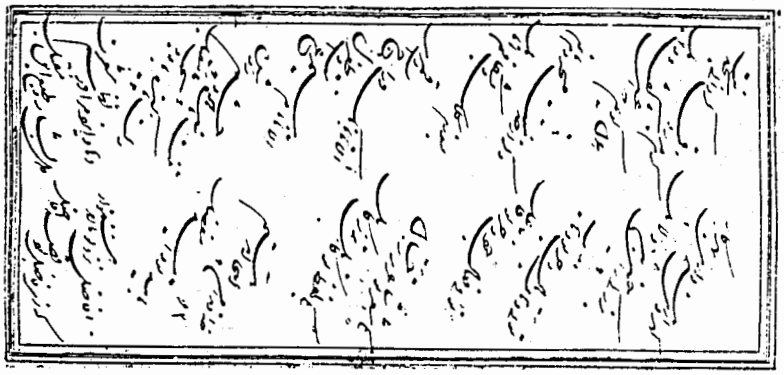

نمونه دیگری از خط میرزا محمدطاهر تنکابنی

نفر وسط آیت‌اله میرزا حسن مجتهد آشتیانی، دست راست و چپ نامبرده به ترتیب سید احمد طباطبایی و سید محمدرضا طباطبایی. عکس پس از فتوای رفع تحریم تنباکو برداشته شد.

سید محمد معروف به سید عالمگیر که در سال ۱۳۰۹ ه. ق توسط حبیب‌اله‌خان ساعدالدوله در کلاردشت دستگیر و به تهران اعزام گردید.

جمعی از نمایندگان دوره اول مجلس شورای ملی. ردیف دوم نشسته از راست به چپ: نفر هشتم میرزا محمدطاهر تنکابنی نماینده طلاب، نفر یازدهم مرتضی قلی‌خان صنیع‌الدوله رییس مجلس

نشسته از راست به چپ: میرزا احمدخان فقیه پسر سرتیپ میرزا محمدخان فقیه. ردیف دوم از راست به چپ: میرزا عبدالغنی‌خان فقیه، نفر چهارم شفیع‌خان فقیه، کودک ایستاده: محمد باقرخان فقیه، میرزا عبدالعلی‌خان فقیه (معتضدالسلطان). میرزا محمدخان سرتیپ، ایستاده در سمت راست سرتیپ لطفعلی‌خان میار ملک مرزبان (سالار مکرم). عکس در سال ۱۳۳۰ ه. ق در کردیچال کلاردشت برداشته شد.

محمد ولی‌خان نصرالسلطنه(خلعت‌بری) در منصب امیری توپخانه

آیت‌اله سید محمد طباطبایی با جمعی از بستگان. عکس در سال ۱۳۲۲ هـ. ق برداشته شد.
ردیف نشسته از چپ به راست: نفر چهارم سید محمد صادق طباطبایی فرزند آیت‌اله سید محمد طباطبایی
ردیف دوم از چپ به راست: نفر سوم آیت‌اله سید احمد طباطبایی، نفر چهارم آیت‌اله سید محمد طباطبایی، نفر هفتم حجت‌الاسلام سید کاظم طباطبایی فرزند سید احمد طباطبایی

از چپ به راست: میرزا محمدطاهر تنکابنی، سید ابوالقاسم لیمانجویی امام جمعه لنگرود
عکس بین سالهای ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۰ ه. ق در رشت برداشته شد.

شیخ فضل‌اله کجوری با جمعی از کجوریان. نشسته در سمت چپ شیخ فضل‌الله، شیخ عبدالکریم
کجوری عکس بین سالهای ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۲ ه. ق در تهران برداشته شد.

محمد ولی‌خان تنکابنی پس از فتح تهران و استقرار مشروطه دوم. جوان ایستاده پشت سر ایشان جعفر قلی‌خان است که در جنگ با قوای سالارالدوله در ولی‌آباد تنکابن به شهادت رسید.

از راست به چپ: نفر اول میرزا هادی‌خان کاویان پور(دبیر اکرم) همراه با سه نفر از مامورین دولتی. عکس در سال ۱۳۰۵ در بندر انزلی برداشته شد.

ابوالفتح میرزا سالارالدوله عامل جنگ ولی‌آباد تنکابن

میرزا نصرالله‌خان خواجوی مباشرت ناحیه کجور در زمان حکومت مرتضی قلی‌خان سردار اقتدار

تهران سال ۱۳۳۰ ه. ق مدرسه اقدسیه. ردیف اول نشسته از چپ به راست: میرزا علیقلی رودگر فرزند میرزا حسین‌خان کلارستاقی، ردیف سوم از چپ به راست نفر سوم میرزا ابوالفضل تنکابنی فرزند علامه شهیر میرزا محمدطاهر تنکابنی (فقیه)

ولی‌ا... خان سرهنگ، مستوفی و سر رشته‌داری کل ولایات محال ثلاث و استرآباد

میرزا ابولفتح‌خان معتضد لشکر، لشکر نویس و سر رشته‌دار وزارت جنگ

میرزا علیقلی‌خان رودگر فرزند میرزا حسین‌خان کلارستاقی(منشی باشی و مستشارالوزاره وزارت تلگراف) که بیشتر اقوال مندرج در کتاب از زبان ایشان است.

سواد ورقه شرح عرضحال
۱۳۰۲

۱) در خصوص شهادت میکنیم از علماء و اعیان و اشراف و تجار و کسبه و عموم رعایای [illegible] آنچه که [illegible]
از [illegible] گرفته و تعدیات و خسارات نسبت بما کرده و وارد آورده بموجب شرح ذیل است هر که برای العین دیده و [illegible] شنیده
حتی مأمورین که وجوه و جرایم را از ما گرفته و جدان و حقیقت را [illegible] بحق [illegible] خدای متعال را حاضر دانسته
کتمان شهادت ننمایند شهادت خود را در این ورقه مرقوم و مختوم دارند تحویل تصدیق خواهند [illegible] هرگاه بخواهم کلیه تعدیات را
نسبت بخود شرح دهم از کتاب [illegible] خارج است تظلمات خود را با تاریخ و شرح ذیل اراده مینمایم

۱۳۲۵ بمأموریت حاجی [illegible] خان [illegible] حرکت خود از [illegible] پرداخته مبلغ هشتصد تومان بجهت [illegible] و پنجاه تومان [illegible] مأمورین محمود خان [illegible]

۲) نصرت السلطان ۱۳۲۶ بمأموریت صادق بیک جلودار با اطلاع بهادر السلطان که [illegible] را [illegible] سیصد تومان [illegible] و دو تومان [illegible]

۱) پائیز همان سنه با اینکه خود [illegible] [illegible] هزار [illegible] هزار خسارت [illegible] یک هزار [illegible] تومان
بهادر [illegible] و حبیب الله خان و حاجی [illegible] یک هزار و ششصد تومان از بنده در خصوص [illegible]
بعد دو چهار [illegible] تومان [illegible] گرفتند و [illegible] تومان در عرض یکماه قرض [illegible] چهارصد تومان دیگر از [illegible]
زراعت و متروک خود را بقیمت نازل فروخته رد کردم شرح [illegible] این وقایع خدا داند و بس

۵) از این تعدیات [illegible] نکرده از [illegible] در [illegible] شده [illegible] از جوب [illegible] تومان [illegible] میرزا [illegible]
نامبرا تحریک نموده بجهت [illegible] گرفته [illegible] پانصد تومان از بنده گرفته و [illegible] تومان [illegible] بمأموریت محمود خان
و [illegible] اکبر خان [illegible] در حضور [illegible] معلوم شد که تحریک [illegible]

) در سنه ۱۳۳۲ [illegible] سعید [illegible] مأمور کرده [illegible] تفنگ دار [illegible] تفنگ دار [illegible]
[illegible]
[illegible]

در مدت [illegible] سه هزار تومان [illegible]
[illegible] کلیه این وجوه را [illegible]
[illegible]
از زمان [illegible] برای مخارج [illegible] که این وجوه را [illegible]
[illegible] شهادت [illegible]
مرقوم و مختوم [illegible] عند الله و عند الرسول ماجور خواهید بود

سابقه [illegible] امیر [illegible] گرفته حبس [illegible] بود [illegible] در حبس بود [illegible] خواسته [illegible]
که [illegible] تاریخ خودم [illegible] و [illegible] این وجوه که از شما [illegible] و عنف [illegible] شما را گذارد میکنم واقعاً
[illegible] این ظلم و تعدی که نسبت بشما کردم خودم هم پشیمانم از شما حلیت میخواهم [illegible] باور کردم [illegible] معلوم شد که [illegible]
در آن موقع دقت [illegible] اقدامی در این باب نکرده باشم

صورت وجوهی که در ۵ جهت [illegible] گرفته در ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ [illegible]

بمأموریت حاجی [illegible]	بمأموریت صادق بیک جلودار	[illegible] بمأموریت [illegible]	بمأموریت محمود خان و [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بمأموریت [illegible] سعید [illegible] تفنگ دار
[illegible] خان و اکبر خان
[illegible]

[illegible]